



■ سرسخن

سرخ سردبیر ۳

■ جستار

- پیشینه چاپ فارسی: ۲۰۰ سال؟ شاید هم بیشتر/ محسن جعفری مذهب ۶
- دربارهٔ بیته از انوری در ستایش حمیدالدین بلخی/ الوند بهاری ۹
- یک تصحیف در دیوان مسعود سعد سلمان / مجید منصوری ۱۲
- میرزا نصرالله خان فدایی اصفهانی، مخاطب به «دولتیار جنگ»/ هومن یوسفدهی ۱۳
- ترجیع‌بندی نویافته از فانی خشتی/ عبدالرسول فروتن ۱۷
- سفینه چیست؟/ فیروزه عبدالله‌اوا (ملویل)، ترجمهٔ زینب پیری ۲۲
- دیباچهٔ مجموعهٔ نصرآبادی/ محسن ذاکر الحسینی ۳۲
- «مجروح» روح فرهنگ ایرانی در فراوان عصر شیانی/ قهرمان سلیمانی ۳۶
- دیوان خازن، گوهری نویافته/ احمد مهدی دامغانی ۴۱
- ژاله/ جاله در متون فارسی و تصاویر آن در نگاره‌ها/ علی صفری آق‌قلعه ۵۱
- رکن دوم تذکرهٔ میر تقی/ محمدحسین اسلام‌پناه ۵۷

■ متن‌شناسی

روش‌شناسی تحلیل متن - ۳: تصویر و تفسیر/ سید محمد عمادی حائری ۶۰

■ پاره‌ها و نکته‌ها

- غزل در میانهٔ مثنوی/ سید محمد دبیرسیاقی ۶۷
- کتاب و کتابخانه در ایران قبل از اسلام/ وحید سبزیان‌پور ۶۸
- پنج پند حکیمانه از انوشیروان دربارهٔ مردم و حکومت/ وحید سبزیان‌پور ۷۳
- نامهٔ پاکستان ۵/ عارف نوشاهی (پاکستان) ۷۵
- تفاوت شیوهٔ ارجاع در پانویس و فهرست منابع/ الوند بهاری ۸۲

■ ایران در متون و منابع عثمانی (۵)

آثار صدیقی پاشا/ نصرالله صالحی ۸۴

■ نسخه‌شناسی

پیرامون نسخهٔ مجعول و مصوّر دیوان امیر معزی در دانشگاه هاروارد/ مجتبی مجرد ۸۷

■ بایسته‌های تصحیح و پژوهش

- بایسته‌های تصحیح ۹۳
- بایسته‌های پژوهش ۹۴

■ نقد و بررسی

- شرح ابن کمونه بر تلویحات سهروردی/ یوپ لامیر، ترجمهٔ جواد قاسمی ۹۶
- معرفی نسخهٔ خطی بهارستان شاهی (تاریخ کشمیر)/ مریم معینی‌نیا ۱۱۳
- حدایق السیر فی آداب الملوک (متنی از قرن هفتم)/ مریم سیدان ۱۲۲
- در حواشی دیوان کاتبی نیشابوری/ مهدی نمازی ۱۲۸
- مجلهٔ مولانای رومی (جلد سوم)/ مجدالدین کیوانی ۱۳۳
- عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات/ علی صفری آق‌قلعه ۱۳۹
- دانشنامهٔ فرهنگ مردم ایران/ مصطفی ذاکری ۱۴۶
- حواشی ملا دوازده (۴)/ سید عبدالرضا موسوی طبری ۱۴۹
- شرح التعرف لمذهب التصوف/ سهیلا یوسفی ۱۵۸
- بیدل شاعر خط و رنگ/ احسان‌الله شکراللهی طالقانی ۱۶۲
- فرهنگ جامع زبان فارسی/ احسان شواربی ۱۶۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دوماهنامه تخصصی اطلاع‌رسانی در حوزهٔ نقد و
تصحیح متون، نسخه‌شناسی و ایران‌شناسی
دورهٔ دوم، سال ششم، شمارهٔ پنجم و ششم
آذر - اسفندماه ۱۳۹۱

صاحب امتیاز:
مرکز پژوهشی میراث مکتوب
مدیر مسئول و سردبیر:
اکبر ایرانی

(با تشکر از الوند بهاری)

مدیر داخلی: حساسادات بنی طباء
(با همکاری سهیلا یوسفی)

مدیر هنری: مرضیه ماهرنیا

چاپ: نقره‌آبی
تهران، خیابان جمهوری، بین فخر رازی و دانشگاه
شمارهٔ ۳۰۶

نشانی مجله: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین
خیابان دانشگاه و ابوریحان، ساختمان فروردین،
شمارهٔ ۱۱۸۲، طبقهٔ دوم

شناسهٔ پستی: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲

دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸

www.mirasmaktoob.ir

gozaresh@mirasmaktoob.ir

بها: ۵۰۰۰۰ ریال

روی جلد: انجامة دیوان حسن دهلوی،
نسخهٔ W.650، موزهٔ والترز، به نستعلیق
خوش عبدالله مشکین قلم، مورخ ۱۰۱۱ق.

تصویر خط «بسم‌الله»

از نسخهٔ کتابخانهٔ John Rylands

راهنمای نویسندگان و خوانندگان

- نقل مطالب این نشریه با ذکر مأخذ مجاز است.
- آراء مندرج در نوشته‌ها لزوماً منطبق با نظر گزارش میراث نیست.
- گزارش میراث در پذیرش و ویرایش مقالات مختار است.
- مقالاتی که پذیرفته نشوند، بازگردانده نمی‌شوند.
- نسخه ویراسته و نهایی مقالات، حتی‌المقدور، با تأیید نویسندگان به چاپ خواهد رسید.

از نویسندگان می‌خواهیم به نکات زیر توجه فرمایند:

- مقالات ارسالی نباید پیش‌تر در نشریه‌ای منتشر، یا همزمان به نشریات دیگر تحویل شده باشند.
- لطفاً نوشته‌های خود را به صورت تایپ‌شده با نرم‌افزار word و به نشانی gozaresh@mirasmaktoob.ir بفرستید یا نسخه دیجیتال آن را (بر روی لوح فشرده) به نشانی دفتر مجله ارسال کنید.
- تصاویر، جدول‌ها و نمودارها می‌باید جداگانه و با فرمت JPEG یا TIFF ارسال شوند.
- رونوشت متن اصلی و اطلاعات کامل کتابشناختی مقالات ترجمه‌شده می‌باید به همراه ترجمه آن فرستاده شود.
- در مقالات نقد و بررسی، لازم است تصویر روی جلد کتاب، نیز مشخصات کتابشناختی آن، شامل موارد زیر درج شود: عنوان کتاب، مؤلف / مصحح / مترجم، نوبت چاپ، محل چاپ: ناشر، تعداد صفحه، شمارگان، بهاء، شابک.
- ارجاعات می‌باید به صورت زیر تنظیم شود:

نام خانوادگی، تاریخ انتشار: [جلد / شماره صفحه]. (مثلاً: شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۲۱۲).

تبصره: اگر ارجاع بعدی به اثری دیگر از همان نویسنده باشد، به جای نام خانوادگی: همو؛ اگر ارجاع بعدی به همان کتاب باشد،

به جای نام خانوادگی و تاریخ نشر: همان؛ اگر ارجاع بعدی عین ارجاع قبلی باشد: همانجا.

- کتابنامه، در پایان مقاله به ترتیب الفبایی و بر اساس نام خانوادگی یا نام شهر مؤلف بدین شیوه تنظیم شود:

کتاب: نام خانوادگی، نام، تاریخ انتشار. عنوان کتاب، [شماره مجلد]، [نام مترجم، مصحح و...] نوبت چاپ [(نوبت ویرایش)]،

محل نشر: ناشر. (مثلاً: آذرنوش، آذرتاش، ۱۳۸۷، چالش میان فارسی و عربی، چاپ دوم (ویراست دوم)، تهران: نشر نی.)

مقاله: نام خانوادگی، نام، تاریخ انتشار. «عنوان مقاله»، [نام مترجم]، نام نشریه، دوره یا سال، شماره، شماره صفحات. (مثلاً:

صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۶۸، «یک قاعده آوایی»، مجله زبانشناسی، سال ششم، شماره دوم، صص ۶۲ - ۷۴).

- به مدخل‌های دایرةالمعارفی یا مقالات منقول از «مجموعه»‌ها، عیناً همانند مقالات نشریات ارجاع داده می‌شود و در کتابنامه به

جای نام نشریه، نام دایرةالمعارف یا کتابی که مقاله در آن منتشر شده، به همراه نام سرویراستار یا گردآورنده می‌آید.

- برای ارجاع به مقدمه متون کهن (چاپ حروفی یا عکسی) یا مقدمه‌ای که شخصی جز مؤلف بر کتابی نگاشته، به نام مقدمه‌نویس

ارجاع داده می‌شود؛ آن‌گاه کتابنامه یک بار بر اساس نام خانوادگی مقدمه‌نویس و یک بار هم بر اساس نام خانوادگی / شهر مؤلف

تنظیم می‌شود. مثلاً:

ارجاع: مایل هروی، ۱۳۸۹: شصت.

کتابنامه: مایل هروی، نجیب، ۱۳۸۹، «مقدمه مصحح». نک: سمعانی.

سمعانی، شهاب‌الدین، روح الارواح فی شرح اسماء الملک الفتاح، به اهتمام و تصحیح نجیب مایل هروی، چاپ سوم،

تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۹.



سرخن سردبیر

سبحان مسئلت کنم که ما را همواره بر صراط مستقیم پیامبر اکرم (ص) و خاندان طاهرینش (ع) استوار بدارد. اما در باب انتقاد ایشان، که ممکن است نظر برخی دیگر از دوستان نیز باشد، یادآوری و توضیح چند نکته ضروری می‌نماید:

۱. منتقد محترم اعتراض کرده‌اند که چرا ما در کشور شیعه، فارسی‌گرایی می‌کنیم؟ البته من میان توجه به آثار کهن فارسی و اهتمام به نشر آثار شیعی تناقضی نمی‌بینم. گویا منظور ایشان این است که چرا فقط آثار فارسی شیعی را چاپ نمی‌کنیم؟ یا چرا آثار عربی شیعی را منتشر نکرده‌ایم؟ یا این که چرا این همه آثار فارسی از مؤلفان اهل سنت را نشر داده‌ایم؟ و شاید هم همه آن‌ها باید بگوییم که این نکته از آغاز مورد توجه ما بوده است. عنوان اولیه این مرکز هم «دفتر نشر میراث مکتوب ایران و اسلام» بود و ما مأمور بودیم شاخص‌ترین آثار حوزه فرهنگ و تمدن اسلام و ایران را شناسایی و در حدّ مقدور منتشر نماییم. برای این کار از نظر استادان نامداری همچون سید عبدالعزیز طباطبایی، ایرج افشار، محمدتقی دانش‌پژوه، عبدالله نورانی، علی اکبر غفاری، سید جعفر شهیدی — رحمة الله علیهم — و ده‌ها استاد متخصص دیگر بهره گرفتیم

اخیراً یکی از علاقه‌مندان میراث مکتوب در اظهار نظری اینترنتی ذیل یکی از اخبار سایت میراث مکتوب (مقاله حیرة الفقهاء؛ مندرج در گزارش میراث ۵۲-۵۳ ص ۸۷) انتقادی به اساس کارها و منشورات میراث مکتوب اعم از کتاب و نشریه، کرده و نوشته است:

متأسفانه [مدیران] میراث مکتوب مدتی است که بمانند مرکز تحقیقات زبان فارسی در پاکستان و هند آن‌قدر شیفته زبان فارسی شده‌اند [که] یادشان رفته است این‌جا کشور شیعه است، فارسی‌گرایی به چه قیمتی؟ سراسر این سایت را بگردیم یا در خدمت ناسیونالیسم ایرانی است یا در خدمت اهل سنت. ... برای آقای ایرانی متأسفیم که بعد از بیست سال تلاش امروز به خدمت اهل سنت درآمده‌اند و به صرف فارسی‌گرایی و ادبیات فارسی، فقه اهل سنت را [ترویج می‌کنند] دیروز صلات مسعودی و امروز هم حیرة الفقهاء...

به عنوان مدیر عامل میراث مکتوب، لازم می‌دانم به مصداق حدیث شریف «أحبّ اخوانی الّی من اهدی الّی عیوبی» از این دوست دلسوز سپاسگزاری کنم و از خداوند

و به لطف خداوند آثار ارجمندی از علمای بزرگ شیعه برای اولین بار شناسایی و تصحیح و منتشر شد، همچون تفسیر ابوالمکارم حسنی، مصابیح القلوب حسن شیعی سبزواری، تحفةالابرار عماد طبری و اخیراً هم منظومه حماسی علی نامه که نگین آثار این مرکز است و مورد تحسین مرجع بزرگ شیعیان آیت الله العظمی سید علی سیستانی قرار گرفته است. پس باید اذعان کرد که از مجموع ۲۶۰ عنوان اثری که تاکنون این مرکز مفتخر به نشر آن شده است، نزدیک به نیمی از آن‌ها از آثار مؤلفان شیعی است.

۲. اما به این دوست گرامی و به عزیزان دیگری که چنین می‌اندیشند، باید یادآور شد که میراث مکتوب از آغاز به این دلیل که مؤسساتی در شهرهای دیگر برای نشر متون احادیث، کلام، فقه و اصول شیعه با بودجه‌های دولتی و غیردولتی ایجاد شده، وجهه همت خود را به حمایت از انتشار متون کهن ادبی، فلسفی و تمدنی ایران اسلامی اختصاص داد و نشر آن متون را وظیفه همان مراکز به شمار آورد، چراکه ورود مراکز دینی به حوزه تمدن اسلام و ایران در سطح گسترده همواره با موانعی روبه‌رو بوده و اساساً جزء اولویت‌ها و وظایف آن‌ها قرار نگرفته است. برخی از این مراکز اگر تفسیری از اهل سنت را پژوهش و آماده چاپ می‌کردند، به دلیل همان محذورات مورد اشاره محصول خود را برای چاپ به جای دیگر می‌سپردند.

۳. اما فراتر از همه این‌ها، جز در مباحث فقه و حدیث و کلام و گاه فلسفه، چه فرقی می‌کند که دین و مذهب نویسنده چه باشد؟ ممکن است مورخی در مقطعی از زمان تحت تأثیر عقاید مذهبی، مطلبی را حق و ناحق کند، یا کاتبی لفظی یا عبارت یا فصلی از کتاب را متأثر از دیدگاه ایدئولوژیکش تغییر دهد، اما در آثاری که اساساً زمینه تمدنی صرف دارند، مثل ریاضی و نجوم و طب و... و حتی تاریخ و جغرافیا و ادب فارسی، چرا باید اعتقاد مذهبی مؤلف را در انتخاب و نشر اثر دخالت داد؟ اگر قصد تنها حمایت از زبان افتخارآمیز فارسی است و به رهنمود مقام معظم رهبری باید هرچه بیشتر در اعتلا و معرفی این زبان که پایه هویت ماست کوشید، به راستی شیعی یا سنی بودن مؤلف چه ضرری به آن هدف می‌زند؟ یا چه نقشی در پیشبرد آن هدف دارد؟ با این حال ما همواره از انتشار آثار

کهن شیعی به زبان فارسی استقبال کرده‌ایم و کوشیده‌ایم تا سهم دانشمندان شیعی را در گستره تمدن اسلامی و بشری بر پایه آثار به جای مانده از آنان برجسته‌تر کنیم و البته ادامه این راه جز با عزم جدی و همکاری وسیع پژوهشگران برتر و متخصص کشور ممکن نمی‌شود.

۴. از نظر میراث مکتوب هر اثر فارسی تا قبل از ۷-۸ هجری نسبت به منابع بعدی، از جهات مختلف تاریخی، زبانی، ادبی و غیره درخور بررسی و گاه تحقیق و انتشار است. رساله حیرةالفقهاء، که پژوهشگر کوشای میراث مکتوب در مقاله‌ای آن را معرفی کرده، از لحاظ مسائل زبان فارسی دارای اهمیت بسیار است، صرف نظر از آن که از نظر تاریخ فقه نیز اثری شایان توجه است. جالب این که وقتی دکتر شفیعی کدکنی از وجود این اثر مطلع شدند، شخصاً برای دیدن این رساله به میراث مکتوب تشریف آوردند و تصویری از این نسخه را مطالبه کردند.

۵. زبان فارسی زبان همه اقوام و ملل ایرانی است، در هر جا که باشند. ترکی و لری و بلوچی و کردی و گیلکی و خراسانی و سمنانی و خوانساری و... همه زبان اقوام ایرانی و زیرمجموعه زبان فارسی است. شایسته نیست دیگران را متهم کنیم که چرا مروج زبان معیار ایرانی هستند و انگ ناسیونالیسم ایرانی به آنان بزنیم. متأسفانه هر روز شاهدیم که یک شخصیت ایرانی را مصادره می‌کنند. آذربایجانی‌ها، خاقانی و نظامی گنجه‌ای را آذربایجانی دانسته‌اند، دیروز عرب‌ها از مصادره اسم خلیج فارس شروع کردند و الان به صرف این که آثار علمای ایرانی به زبان عربی است، آنان را عرب و تألیفاتشان را «تراث عربی» و دانشمندان ایرانی را «نوابغ العرب» در کتب درسی و منابع مدرسی خود ترویج می‌کنند. آیا اگر ما به دنیا اعلام کنیم که تمدن بشری، بخشی از اعتلای خود را وامدار دانشمندان مسلمان ایرانی است، در زمانی که عربی‌نویسی باب بود و زبان رسمی به شمار می‌آمد، کار پسندیده و افتخارآفرینی نیست؟ کسانی که حتی بعضی از آثار خود را هم‌زمان هم به فارسی و عربی نوشته‌اند تا عملشان حجتی برای مدعیان امروزی باشد (مثل ابن سینا، ابوریحان بیرونی، خواجه نصیر طوسی، غزالی، مسعودی و رشیدالدین فضل‌الله همدانی و بسیاری دیگر) و بدخواهان و حسودان گمان مبرند که اینان عرب



بوده و قادر به نوشتن به زبان فارسی نبوده‌اند؟ لذا از انصاف به دور است که ما را که در ترویج زبان مادری خود حتی قصور هم داشته‌ایم، متهم به ترویج ناسیونالیسم ایرانی کنند.

۶. نیز بر احدی پوشیده نیست که گستره ایران بزرگ فرهنگی و رواج زبان فارسی از شبه‌قاره هند و پاکستان گرفته تا چین و ماچین، ماوراءالنهر، بالکان، آسیای صغیر و آناتولی بسیار چشم‌گیر بوده است. به همین دلیل اغلب آثار به جای مانده از سده‌های نخستین تا عصر صفویه، چه فارسی و چه عربی، که به دست مؤلفان ایرانی در این قلمرو وسیع فرهنگی نوشته شده، همه نشانه‌های افتخار و هویت ماندگار تمدن بزرگ ایران اسلامی است که باید قدر آن را بدانیم و بر خود ببالیم که دارای پیشینه‌ای با عزت و عظمت بوده‌ایم و وظیفه داریم به هر نحو ممکن از آن پاسداری کنیم.

۷. از سوی دیگر، امکانات و بودجه میراث مکتوب همیشه محدود و به صورت کمک بوده، لذا گاه کم می‌شده، گاه رئیسی می‌آمده و دو سالی کمک را قطع می‌کرد، البته دورانی

هم بوده که با نگاه مثبت، حمایت‌هایی انجام می‌شده است. لکن به دلیل همین فراز و نشیب‌ها، در این سال‌ها چه بسیار قراردادهای ناخواسته فسخ شد؛ آیا در حالت خوف و رجا، می‌توان به این فکر بود که فلان نسخه را از فلان کتابخانه با هزینه بسیار درخواست کرد؟ مع‌الاسف همچنان پس از ۲۰ سال کار و کسب اعتبار، همان پاسخ را می‌دهند که «جزء نفایس است» «خودمان می‌خواهیم منتشر کنیم». هیچ‌کسی هم قادر نبوده اینان را بازخواست کند. پس به طریق اولی، دریافت الواح فشرده از خارج کشور نه از لحاظ اقتصادی چندان مقدور است و نه به‌زودی می‌توان به آن‌ها دست یافت. ما همواره دست‌یاری به سوی دوستداران و علاقه‌مندان دراز می‌کنیم و انتظار داریم ضمن بیان نقدهای سازنده، به ما کمک کنند تا به نسخ خطی ارزشمندی که، در گوشه و کنار کتابخانه‌های داخل و خارج، گرد فراموشی بر آن‌ها نشسته، دست بیابیم و با پژوهش و تصحیح آن‌ها جامعه علمی کشور را از وجود چنین منابع ذی‌قیمتی آگاه سازیم. ان‌شاءالله.

■

سردبیر

دعوت میراث مکتوب از فرهنگ‌دوستان برای همکاری در انتشار کتاب

مرکز پژوهشی میراث مکتوب در طرحی از بانیان و حامیان برای چاپ آثار ارزشمند ایران و اسلام دعوت به همکاری می‌کند.

این طرح پیش از این در آبان ماه سال گذشته به فراخوان گذاشته شد و کتاب مجالس با حمایت مالی یحیی شایسته‌منش، خلاصه‌الاشعار و زبدة‌الافکار (بخش قم و ساوه) با همکاری کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران و شرح المقدمة فی الکلام با همکاری مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه آزاد برلین و کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران منتشر شد. شایان ذکر است که نام حامی در کتابهای مورد نظر درج خواهد شد.

فهرست آثار آماده چاپ در پایگاه اینترنتی مرکز (www.mirasmaktoob.ir) موجود است.





پیشینه چاپ فارسی: ۲۰۰ سال؟ شاید هم بیشتر

محسن جعفری مذهب*

زبان هایش فارس یهود (زبان فارسی با خط عبری) بود. در سال ۱۶۳۸ م. / ۱۰۴۸ هـ. چاپخانه ارمنیان در اصفهان به چاپ کتاب پرداخت. و در سال ۱۶۴۶ م. / ۱۰۵۶ هـ. کتاب مقدس چندزبانه استانبول Constantinople Polyglot Bible منتشر شد^۲ که یکی از زبان هایش فارس یهود و ترجمه یعقوب بن یوسف طاووس بخارایی بود.

لذا شاید و باید که پیشینه چاپ فارسی (و البته نه فقط به خط عربی) را به ۴۵۶ سال رساند، که ظاهراً از آن غافلیم؛ اما من پیشینه دورتری نیز برای تاریخ چاپ فارسی قائلم. اگر چاپ در ابتدایی ترین شکلش^۳ «کلیشه ای آغشته به مرکب که بر کاغذی فشرده می شود» تعریف شود، پول کاغذی دوره ایلخانان ایران کهن ترین متن فارسی چاپ شده است و سابقه ای حدوداً ۷۲۰ ساله (شمسی) یا ۷۴۰ ساله (قمری) دارد. در دوره ایلخان گیخاتوخان (حک: ۶۹۰-۶۹۴)، به تقلید

سال ۱۴۳۳ هجری قمری مصادف با دویستمین سال چاپ نخستین کتاب فارسی در ایران بود. در سال ۱۲۳۳ رساله جهادیه در تبریز منتشر شد. به همین مناسبت، با حمایت خانه کتاب، غرفه ای در نمایشگاه کتاب تهران برپا و اهمیت موضوع نشان داده شد. ملت های دیگر برای وقایع مهم تاریخ فرهنگ خود، کوشش های فراوان به کار می بندند و هرگونه اشاره و سابقه ای را بزرگ می دارند و تاریخ خود را مسن تر نشان می دهند، اما ظاهراً برای ما هنوز این دغدغه جدی نشده است. درست است که دویست سال پیش نخستین کتاب فارسی در تبریز منتشر شد، اما این نخستین ارتباط ایران و ایرانی با چاپ نبود. در سال ۱۷۴۲ م. / ۱۱۵۵ هـ.، فرهنگ شعوری در استانبول منتشر شد.^۱ در سال ۱۶۵۷ م. / ۱۰۶۷ هـ. کتاب مقدس چندزبانه ای در لندن منتشر شد که پلی گوت والتون Walton's Polyglot نامیده شد^۲ و یکی از

* عضو هیأت علمی سازمان اسناد و کتابخانه ملی.

۱. حسن شعوری: فرهنگ شعوری و المسمی بنوال الفضلا و لسان العجم، استانبول: ۱۱۵۵ هـ.

2 - Biblia Sacra Polyglotta, complectentia textus originales, Hebraicum, cum Pentateucho Samaritano, Chaldaicum, Graecum; versionumque antiquarum, Samaritanae, Graecae LXXII Interp., Chaldaicae, Syriacae; Arabicae; Aethiopicae, Persicae, Vulg. Lat., quicquid comparari poterat; cum textuum, et versionum orientalium translationibus Latinis... cum apparatu, appendicibus, tabulis, variis lectionibus, annotationibus, indicibus, etc... Edidit Brianus Waltonus, STD... London: Thomas Roycroft, [1655-1657].

3 - Jes P. Asmussen: Judeo-Persian Translations of the Bible, EIr.

۴. مشخص است که بحث مهر و اثرش بر کاغذ، از آن جا که در مهر شناسی (و نه چاپ) مورد بحث قرار می گیرد، خارج از بحث ماست.



دوره دوم، سال ششم، شماره پنجم و ششم، آذر - اسفندماه ۱۳۹۱

خارج از مرکز صواب و از نیم درهم تا ده دینار رقم زده و به شیوه مسطور در قلم آورده که پادشاه جهان در تاریخ سنه ثلاث و تسعين و ستمائه این چاو مبارک را در ممالک روانه گردانید تغییر و تبدیل کننده را با زن و فرزند به یاسا رسانیده مال او را جهة دیوان بردارند.



عکسی از چاو منتشره مغولان چین با نام
Zhong tong yuan bao jiao chao

به اندازه ۲۶:۴ در ۲۱:۱ سانتی متر که شباهت بسیاری به توصیف وصاف الحضرة از چاو ایرانی دارد.

بر روی چاو، مهر آل تمغا می زده اند. بر خلاف چاو چینی، که کاغذ آن از برگ توت تهیه می شده (مارکوپولو، ج ۱، ص ۴۲۳)، ظاهراً چاو ایرانی از کاغذ معمولی بوده است، چنان که در شیراز، بر اثر انتشار چاو، کاغذ برای نوشتن کمیاب شده بود (وصاف الحضرة، ص ۲۷۴)

با آن که وصاف الحضرة (ص ۲۷۲) از تأسیس چاوخانه در ممالک عراق عرب و عجم، دیاربکر، ربیعه، موصل، میافارقین،

از چین، پول کاغذی در ایران رواج یافت. واژه «چاو» از واژه مغولی میانه و چینی Chao گرفته شده است.^۵ در چین در زمان سلسله های سونگ، و یوان و در دوره حکومت قوییلای قان (۶۵۸-۶۹۳)، چاو رواج داشت.^۶ در ایران، در ۶۹۳، در پی کمبود نقدینه در خزانه که عمدتاً بر اثر ولخرجی های خان و درباریان بروز کرده بود، گیخاتوخان پس از مشاوره با پولاد چنگ سانگ سفیر خان بزرگ در تبریز، و نیز به توصیه عزالدین مظفر بن عمید مشاور صدر جهان زنجانی (وزیر گیخاتو)، دستور داد، به جای درهم و دینار، بر اساس چاو چینی پول کاغذی منتشر کنند.^۷ چاوخانه ای در تبریز فراهم آمد و نخستین بار در ۱۹ شوال ۶۹۳ در این شهر، چاو در میان مردم منتشر شد؛^۸ اما به سبب ناآشنایی مردم و عدم اطمینان از پشتوانه مالی چاو، و نیز سودجویی بازرگانان، از این پول جدید استقبال نشد. در تبریز، یک هفته مردم آن را به کار بردند؛ اما به سرعت به معاملات پنهانی به روش سابق پرداختند و سرانجام از شهر مهاجرت کردند (همان، ج ۲، ص ۱۱۹۸؛ ابن فوطی، ص ۲۲۶). در شیراز نیز پنجاه هزار دینار صرف تهیه چاو شد (وصاف الحضرة، ص ۲۷۴) که از جزئیات آن بی خبریم. در بغداد نیز مردم حاضر به استفاده از چاو نشدند (ابن فوطی، همان جا). این مخالفت های اجتماعی تا آن جا پیش رفت که اشعار بسیاری در هجو و استهزای استفاده از چاو سروده شد (ابن عربی، ص ۳۶۹). گفتنی است مارکوپولو که در همین زمان در تبریز حضور داشته، اشاره ای به این ماجرا نکرده است.

تاکنون هیچ نمونه ای از چاو ایرانی - ایلخانی یافته نشده، اما وصاف الحضرة (همان جا، ص ۲۷۲) آن را چنین وصف کرده است:

صورت چاو بدین منوال بود پیراهن سطح کاغذ پاره مربع مستطیل چند کلمه به خط خطائی که محض خطا این بود نوشته و بر بالاء آن از دو طرف لا اله الا الله مُحَمَّد رَسول الله سکه سبیکه نقد و واسطه فراید عقد و طغرا صحیفه منشور و متمم تمام آن سخور ساخته و فروتر از آن ایرینجین تورچی تحریر کرده و در میانه دایره کشیده

5 - Doerfer, 1: 304

۶ اقبال آشتیانی، صص ۶۸ - ۶۹ جعفری مذهب ۱۳۸۱. جعفری مذهب ۱۳۸۶. جعفری مذهب، و لو هوا ۱۳۸۶.

۷ رشیدالدین فضل الله، ج ۲، صص ۱۱۹۷ - ۱۱۹۸.

۸ همان جا.

کتابنامه:

- ابن العبري، ۱۹۸۶، تاريخ الزمان، نقله الى العربية اسحاق أرملة، بيروت.
- ابن الفوطي، ۱۴۰۷/۱۹۸۶، حوادث الجامعة و التجارب النافعة في المائة السابعة، بيروت.
- ابوشامه، عبدالرحمان بن اسماعيل مقدسي، ۱۲۸۷-۱۲۸۸/۱۸۷۰-۱۸۷۱، كتاب الروضتين في اخبار الدولتين، چاپ ابوالسعود، قاهره، چاپ افست بيروت [بی تا].
- عباس اقبال آشتیانی، ۱۳۲۷، «سابقه نشر اسکناس در ممالک شرقی»، یادگار، سال ۵، ش ۱ و ۲ (شهریور-مهر).
- جعفری مذهب، محسن، پاییز ۱۳۸۱، «تاریخچه پول کاغذی در شرق»، رشد آموزش تاریخ، شماره ۱۰.
- جعفری مذهب، محسن، ۱۳۸۶، «چاو»، دانشنامه جهان اسلام، جلد ۱۱.
- جعفری مذهب، محسن و لو هوا، ۱۳۸۶، «پول کاغذی در دوره مغولان چین»، فصلنامه بررسی های نوین تاریخی، سال سوم، شماره ۳، بهار.
- فضل الله همدانی، رشیدالدین، ۱۳۷۳، جامع التواریخ، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: البرز.
- و صاف الحضرة، عبدالله بن فضل الله، ۱۲۶۹، تاریخ و صاف، چاپ سنگی بمبئی.
- Gerhard Doerfer, *Türkische und mongolische elemente im Neupersischen*, Wiesbaden 1975-1963.
- Karl Jahn/ "Cao"/ *EI2*
- Peter Jackson, "ČĀV", *EIr*.

آذربایجان، خراسان، کرمان و شیراز سخن گفته است، اما گمان نمی رود که چاو به صورت سراسری در تمام ایالات انتشار یافته باشد، زیرا در اوایل ۶۹۴ هجری هنوز به خراسان نرسیده بوده است (رشیدالدین فضل الله، ج ۲، ص ۱۲۴۴).

انحصار معامله با چاو، به سبب مخالفت های بازرگانان، دیری نپایید و سرانجام گیخاتوخان پس از دو ماه، دستور انحصار معامله با چاو را لغو کرد (ابن عبری، صص ۳۶۹-۳۷۰). آخرین خبر درباره چاو به ربیع الاول ۶۹۴ برمی گردد که غازان در مسیر لشکرکشی برای جنگ با بایدو، در سمنان با محموله چاو و آلات آن، از کاغذ و آل تمغا و غیره، مواجه شد و با این بهانه که در مازندران و اطراف آن، به سبب نمناکی هوا، کاغذ دوامی نخواهد داشت، دستور داد تا تمام محموله را بسوزانند (رشیدالدین فضل الله، همان جا). از این روایت می توان نتیجه گرفت که قالب های چاپ چاو، احتمالاً چوبی بوده است.

با آن که به نظر می رسد انتشار چاو نخستین تلاش مسلمانان برای رواج پول کاغذی بوده، اما در گزارش هایی که از زمان ملک عادل ایوبی (حک: ۵۹۶-۶۱۵) در دست است از کاغذهایی سخن رفته که هر ۶۰ یا ۶۷ برگ آن ها یک دینار ارزش داشته است (ابوشامه، ج ۱، ص ۱۴).

لذا از نگاه من، چاو کهن ترین ماده چاپی فارسی و متن زیر کهن ترین متن فارسی چاپی است^۹:

پادشاه جهان در تاریخ سنه ثلث و تسعین و ستمائه،
این چاو مبارک را در ممالک روانه گردانید،
تغییر و تبدیل کننده را با زن و فرزند به یاسا رسانده،
مال او را جهت دیوان بردارند.

۹. هرچند شواهدی قدیم تر از آن هم وجود دارد.

دربارهٔ بیتی از انوری در ستایش حمیدالدین بلخی

الوند بهاری*

در دیوان انوری چند شعر در ستایش قاضی حمیدالدین بلخی آمده است. از مشهورترین آن‌ها قطعهٔ کوتاهی است که انوری به مناسبت تصنیف مقامات حمیدی سروده و آن کتاب و نویسنده‌اش را ستوده است:

هر سخن کان نیست قرآن یا حدیث مصطفی
از مقامات حمیدالدین شد اکنون ترهات
اشک اعمی دان مقامات حریری و بدیع
پیش آن دریای مالامال از آب حیات
... از مقامات اگر فصلی بخوانی بر عدو^۱
حالی از نامنطقی جذر اصم یابد نجات

(انوری، ۱۳۷۶: ۵۲۳/۲)

موضوع این نوشته ضبط مصراع اول از بیت اخیر است. این مصراع را مصحح مقامات حمیدی، در مقدمهٔ آن کتاب، با وجود ارجاع به همین صفحه از همین چاپ دیوان انوری، به صورت «از مقامات تو گر فصلی بخوانم بر عدات» نقل کرده و در باب علت تغییر «عدو» به «عدات» توضیحی نداده است (انزایی‌نژاد، ۱۳۷۳: ۱۳).

باری، معنای هر دو مصراع روشن است؛ اما ربط آن‌ها چندان آشکار نیست. می‌دانیم که «جذر اصم» به جذری می‌گفته‌اند که حاصل آن را نتوان به شکل نسبت دو عدد صحیح نوشت (مقابل جذر «مُنطق» یا «گویا» که حاصل آن عددی صحیح یا نسبت دو عدد صحیح به یکدیگر است). پرسش این است که با خواندن مقامات حمیدی بر دشمن (عدو) چگونه جذر اصم قدر و قیمت می‌یابد و از گنگی می‌رهد؟^۲

مفهوم «جذر اصم» را انوری بارها، شاید بتوان گفت بیش از دیگر شاعران فارسی‌گوی، در تصویرسازی‌های خود به کار گرفته است (از جمله ر.ک: انوری، ۱۳۷۶: ۱/۶۸۴، ۱۷۴، ۳۱۹، ۳۵۳، ۴۳۸، ۴۶۲، ۴۷۳). موضوع اغلب این بیت‌ها نیز این است که زبان یا قلم ممدوح می‌تواند جذر اصم را چشم و گوش بخشد و از گنگی و کری برهاند:

کاکنون مزاج جذر اصم در محاورات
ده گوش و ده زبان چو بنفشه است و سوسنس
(۸۴/۱)

کلک تو جذر اصم را بشنوند از صماخ
هرچه بر شاخ خواطر از سخن پخته است و خام
(۳۱۹/۱)

چه قایلست صریرش که از فصاحت او
سخن پذیرد جذر اصم به گوش صمیم
(۳۵۳/۱)

سمع بگشاید ز شرح و بسط او جذر اصم
چون زبان نطق بگشاید به الفاظ دری
(۴۶۲/۱)

بیتی هم که موضوع بحث است مضمونی مشابه ابیات فوق دارد؛ اما در آن ربط «عدو» با «جذر اصم» روشن نیست. در یکی دیگر از قصیده‌های انوری (۱/۴۷۳) — که از قضا آن نیز شامل چند بیتی در ستایش قاضی حمیدالدین بلخی است — «جذر اصم» در کنار «عدد» به کار رفته است:

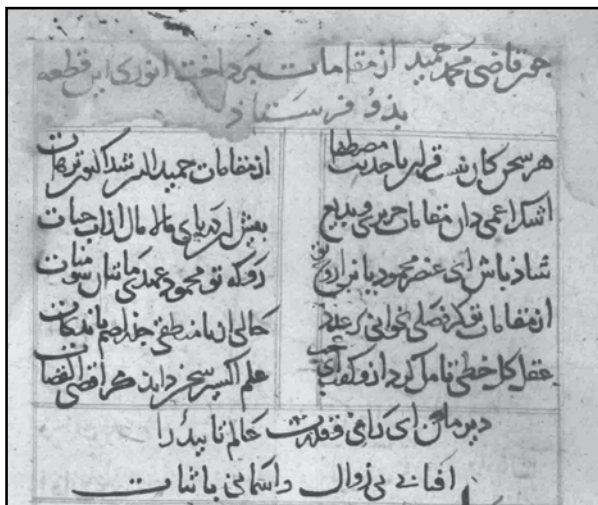
آن که گر آلائی او را گنج بودی در عدد
نیستی جذر اصم را غبن گنگی و کری
یعنی «خداوندی که اگر نعمت‌های او در اعداد می‌گنجید [،]

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خوارزمی / Alvand.bahari@yahoo.com

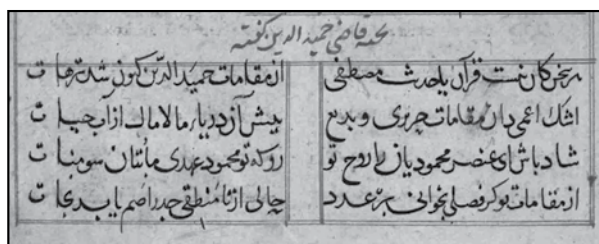
۱. نسخه بدل: «بی‌عدو».

۲. زنده‌یاد دکتر شهیدی (در شرح لغات و مشکلات دیوان انوری [پیوردی] و استاد دکتر شفیع کدکنی (در مفلس کیمیا فروش: نقد و تحلیل شعر انوری) نیز عمدتاً به شرح دشواری‌ها در قصیده‌های انوری پرداخته و این قطعه را در کتاب‌های خود نیاورده‌اند.





(نسخه ۱۲۶۰ سنا، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، برگ ۸۹ ر)



(نسخه ۱۳۵۰۳ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، برگ ۸۹ پ)

ضمن این که، در نسخهٔ ۱۳۵۰۳، فتحهٔ روی «م» در «نامنطقی»، به‌خصوص با توجه به این که کاتب چندان در بند حرکت‌گذاری واژه‌ها نبوده است، می‌تواند قابل تأمل باشد. با این تفصیل، قدری عجیب به نظر می‌رسد که ضبط «بر عدد» — که حتی در نسخه‌بدل‌ها هم نشانی از آن نیست — در هیچ‌یک از نسخه‌های مبنای کار مدرس رضوی نیامده باشد. در هر حال، از آن‌جا که این شعر (مطابق ضبط مدرس رضوی) به منابع دیگر راه یافته است یادآوری ضبط صحیح آن شاید خالی از فایده‌ای نباشد.

از برکت آن، جذراصم که عددی است گنگ و نامعلوم از این عیب می‌رست و معلوم می‌گردید» (شهیدی، ۱۳۷۶: ۵۱۵ و ۵۱۶).
با استفاده از این بیت می‌توان بیت مورد بحث را نیز، به‌جای «عدو»، با «عدد» خواند:

از مقامات اگر فصلی بخوانی بر عدد
حالی از نامُنطقی جذر اصم یابد نجات
به این ترتیب، ربط میان دو مصراع نیز روشن تر می شود؛ اعداد
با شنیدن مقامه های حمیدالدین چنان قدر می یابند که جذر
اصم نیز، در لحظه، از نامُنطقی به در می آید و «گویا» می شود
(یعنی در زمره اعداد صحیح جای می گیرد). گفتنی است که
این مصراع در سبک شناسی بهار نیز چنین آمده است:

از مقامات تو گر فصلی بخوانم بر عَدَد (بهار، ۱۳۳۷، ۲ / ۳۳۳)
و چون بهار، برخلاف اغلب مواردی که روی به تصحیح قیاسی
آورده، دربارهٔ ضبط این مصراع توضیحی نداده است می‌توان
نتیجه گرفت که این مصراع در نسخه‌ای از دیوان انوری که او
در اختیار داشته (احتمالاً یکی از چاپ‌های سنگی هند یا ایران)
با همین ضبط آمده بوده است.

برای تفحص بیشتر، می‌توان نسخه‌های خطی دیوان انوری را بررسی کرد. در میان نسخه‌های موجود در کتابخانه مجلس دو نسخه کهن از دیوان انوری هست؛ یکی نسخه ۱۲۶۰ سنا، در ۱۳۳ برگ، که «اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است» و زمان کتابت آن را سده هفتم دانسته‌اند (دانش‌پژوه و علمی انوری، ۱۳۵۹: ۲/۱۹۵) و دیگری نسخه شماره ۳/۱۳۵۰، در ۱۷۱ برگ، مورخ ۶۸۰ هـ.^۳ که هر دو، ظاهراً، قدیم‌تر از نسخه‌هایی است که مبنای تصحیح مرحوم مدرس رضوی بوده است.^۴ نسخه اخیر شامل چند شعر نویافته (به‌ویژه تعداد زیادی رباعی) از انوری است.^۵ خوشبختانه متن این قطعه نیز در هر دو نسخه هست و مصراع مورد بحث، چنان که می‌بینیم، در هر دو نسخه با ضبط «از مقامات تو گر فصلی بخوانی بر عدد» آمده است.

۳. آگاهی از وجود این هر دو نسخه به لطف دوست فاضلم، علی صفری آق قلعہ، ممکن شد. فایل عکسی آن‌ها را نیز همو در اختیارم نهاد. لطفش را سپاسگزارم.

۴. کهن‌ترین نسخه تاریخ‌دار از منابع تصحیح مدرس رضوی مورخ ۷۰۸ هـ. است (نسخه ل) و یکی از نسخه‌های بی‌تاریخ (نسخه ک) را او، با قید «ظاهرًا»، متعلق به قرن هفتم هجری و البته «بسیار مغلوط» دانسته است (مدرس رضوی، ۱۳۷۶: ۱۲۱ و ۱۲۶). به این ترتیب، هر دو نسخه سنا و مجلس کهن‌تر از نسخه‌هایی خواهد بود که او از آن‌ها بهره گرفته است.

۵. برای متن شعرهای نویافته ر.ک: محسن شریفی صحرایی و مهدخت پورخالقی چترودی، «اشعار نویافته از انوری در نسخه‌های کهن»، جستارهای ادبی (ادبیات و علوم انسانی سابق - دانشگاه فردوسی مشهد)، شماره ۱۷۹ (مستان، ۱۳۹۱)، صص ۱۹ - ۴۴.

منابع:

- انزابی نژاد، رضا، ۱۳۷۲، «پیشگفتار». ر.ک: حمیدالدین بلخی.
- انوری، محمد بن محمد، ۱۳۷۶، دیوان انوری، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، چاپ پنجم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی (دو مجلد).
- بهار، محمدتقی [ملک الشعرا]، ۱۳۳۷، سبک‌شناسی (تاریخ تطور نثر فارسی)، چاپ دوم، جلد دوم، تهران: امیرکبیر.
- حمیدالدین بلخی، ۱۳۷۲، مقامات حمیدی، به تصحیح رضا انزابی نژاد، چاپ دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- دانش پژوه، محمدتقی و بهاء‌الدین علمی انوری، ۱۳۵۹، فهرست کتب خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی شماره ۲ (سنای سابق)، جلد دوم، تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- شهیدی، سید جعفر، ۱۳۷۶، شرح لغات و مشکلات دیوان انوری ابیوردی، چاپ دوم، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- مدرس رضوی، محمدتقی، ۱۳۷۶، «مقدمه». ر.ک: انوری.
-

استدراک

در ضمیمه شماره سه (ویژه‌نامه نقد) نشریه گزارش میراث، مطلبی با عنوان «ترویج الارواح» از محمدحسین حیدریان (صص ۸۲-۸۵) به چاپ رسیده که اغلاطی چند از نظر نگارشی در متن راه یافته است. این اشتباهات به صورت زیر استدراک و تصحیح می‌شود:

– ص ۸۳، ستون اول. ضبط صحیح عبارت «و هو فی بیئۃ سَوَّءٍ» است نه «و هو بیئۃ سَوَّءٍ».

– همان صفحه ستون دوم. شکل صحیح واژه «وَامِئۃ» است که در یک سطر به سه صورت مختلف «وَامِئۃ»، «وَامِئۃ» و «الوَامِئۃ» آمده است.

– ص ۸۴، ستون اول. صورت صحیح واژه «وَسِیْعُ» است به جای «وَسَمِیْع».

– همان صفحه، همان ستون، شماره ۲. شکل صحیح واژه «لَمَّا» است به جای «لَمَّا». همچنین شکل صحیح واژه «الْمَا»، «الْمَا» می‌باشد.

– همان صفحه، ستون ۲، شماره ۷. شکل صحیح واژه «صَنْجۃ» است به جای «صَنْجۃ».

– همان صفحه و ستون، شماره ۸. ضبط صحیح واژه «جَعْدُ» است به جای «بَعْدُ». همچنین صورت صحیح عبارت «و امرأۃ جَعْدۃ» است به جای عبارت «و امرأۃ جَعْدۃ».

– همان صفحه و ستون، شماره ۹. صورت صحیح واژه «و کیرۃ» است به جای «و کیرۃ».

– ص ۸۵، ستون اول، شماره ۵. صورت صحیح عبارت «(و پیرو آن در لسان)» به جای واژه مضبوط «ولسان» است.



یک تصحیف در دیوان مسعود سعد سلمان

مجید منصوری*

بنابراین، کاربرد لغت «فم» به معنی «دهان» در دیوان او نمونه‌های دیگری هم دارد. به‌علاوه، در همین دو بیت نیز «فم» در کنار «مدح» آمده است. نیز در بیتی دیگر از همو: در بندگیت ازین پس چون کلک چون دوات بندم میان به جان و گشایم به مدح فم (مسعود سعد، ۱۳۸۴: ۲۸۹)

امیرمعزی (۱۳۸۹: ۴۷۲) نیز پر کردن دهان مداح (شاعر) از جانبِ ممدوح را ستوده است:

همچون صدف و نافه پر از گوهر و مشکست
وصاف تو را خاطر و مداح تو را فم
با این اوصاف، بیت مذکور معنی و مفهوم درست خود را با تقابل «جوهر در دهان دوستان کردن» و «ریگ و سنگ خاییدن دشمنان» باز می‌یابد.

منابع:

– امیرمعزی، محمد بن عبدالملک، ۱۳۸۹، دیوان، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: اساطیر.
– دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران.
– فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۲، شاهنامه، بر اساس چاپ مسکو، تهران: هرمس.
– مسعود سعد سلمان، ۱۳۶۴، دیوان، به تصحیح مهدی نوریان، اصفهان: کمال.
– _____، ۱۳۸۴، دیوان، به تصحیح رشید یاسمی، تهران: نگاه.

– _____، ۱۳۹۰، دیوان، مقدمه تصحیح و تعلیقات محمد مهیار، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
– نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر، ۱۳۶۶، چهارمقاله، تهران: صدای معاصر.

آکندن دهان شاعران با جواهرات از رسوم رایج در دربار پادشاهان بوده است. این اتفاق غالباً در مواقعی می‌افتاده که شاعر، با سرودن شعری، پادشاه یا بزرگی را به وجد می‌آورده است. نمونه‌هایی از این رسم را در داستان محمود و پیراستن موی ایاز – جایی که سلطان محمود را با دوبیتی عنصری خاطر خوش می‌شود دهان عنصری را به دست خود سه بار پر از جواهر می‌کند – (نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۷۶: ۵۹) و نیز در شاهنامه (فردوسی، ۱۳۸۲: ج ۲/ ۱۷۷۲) می‌توان مشاهده کرد. در بیتی از دیوان مسعود سعد سلمان اشاره‌ای به همین نکته شده است در حالی که مصححان از عهده تصحیح آن بر نیامده‌اند:

همی ولیت بهم کرد زر و گوهر و دُر
همی عدوت بخایید ریگ و سنگ و سفال

(مسعود سعد، ۱۳۶۴: ج ۱/ ۴۳۶)

گفتنی است که در تصحیح مرحوم رشید یاسمی (مسعود سعد، ۱۳۸۴: ۲۷۰) و نیز در تصحیح جدیدی که محمد مهیار به دست داده (مسعود سعد، ۱۳۹۰: ۳۹۴) بیت مذکور به همان ترتیب، بدون نسخه بدل، ضبط شده است.

تصحیف «بَم» (به فم) به «بَهَم» (به هم)

ذیلاً ضبط صواب این بیت و دلایل صحت این مدعا را می‌آوریم:

همی ولیت بَم کرد زر و گوهر و دُر

در لغت‌نامه دهخدا، ذیل مدخل «فم» این دو بیت از مسعود سعد در شمار شواهد دیده می‌شود:

پسته و فندق ز مهر و کین تو آگه شدند
این فم از مدحت گشاد و آن ز بیمت بست فم
همی به وصف تو جنبد ضمیرم اندر دل
همی به مدح تو گردد زبانم اندر فم

* مجید منصوری / Majid.mansuri@gmail.com



دوره دوم، سال ششم، شماره پنجم و ششم، آذر – اسفندماه ۱۳۹۱

میرزا نصرالله خان فدایی اصفهانی

مخاطب به «دولتیار جنگ»

هومن یوسفدهی*

اصفهانی بود ولی معلوم نیست که در اصفهان به دنیا آمده و نشو و نما یافته است یا خیر. سال دقیق تولد او نیز معلوم نیست؛ ولی به قرینه این که محضر رحمت‌علی شاه شیرازی، از مشایخ نعمت‌اللهی، در گذشته به سال ۱۲۷۸ هـ. را دریافته و برایش غزلیاتی سروده (نایب‌الصدر، ۳/ ۲۴۱)، حتی اگر این آشنایی در آخرین سال حیات نام‌برده واقع شده باشد، فدایی باید حداقل بیست سال می‌داشته است. با این حساب فدایی پیش از سال ۱۲۵۸ و در اواسط قرن ۱۳ دیده به جهان گشوده است. میرزا نصرالله فدایی، با توجه به شاعر و هنرمند بودن پدرش، قطعاً این امکان را داشته که به کسب علم و هنر بپردازد. چنان که آثار نظم و نثر او نیز شاهد مراتب و فضل و کمال اوست و این که در هند به آموزگاری پادشاه دکن اشتغال یافته، دلیل دیگری است بر این مدعا. از نوشته خود او برمی‌آید که علاوه بر علوم ادبی در علوم دیگر هم مطالعاتی داشته است:

... نامه‌نگار از آغاز کار با آن که ره‌آموزی سوی دانش‌های دیگر را فراخور زاغر [= حوصله] خود از دست نداد، پای جهان‌نوردی بیشتر به شاهراه داستان‌شناسی و داستان‌سرایی نهاد ... (فدایی، دیپاچه، ۱۰-۱۱)

از آن‌جا که پدرش، میرزا محمدحسین سالک اصفهانی، خوشنویس بوده، می‌توان احتمال داد که فدایی در خوشنویسی نیز دستی داشته است. او همچنین به زبان انگلیسی تسلط داشته؛ تا جایی که برای نگارش داستان ترکتازان هند از منابع انگلیسی هم استفاده کرده است:

... از نامه‌های ناموری که به زبان انگریزی در این دانش نگاشته شده‌اند، هرچه در کار بود نداشتم، از جایی که برای فروش داشتند، خواستم و پس از آمدن آن‌ها افتادم در میان



میرزا نصرالله خان اصفهانی، متخلص به «فدایی» و مخاطب به «دولتیار جنگ بهادر»، از شعرا و نویسندگان نیمه دوم قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم بود. پدرش، میرزا محمدحسین خوشنویس اصفهانی، متخلص به «سالک»، در نوشتن خط نسخ و رقاع، به‌ویژه نسخ، استاد بوده و از راه خوشنویسی امرار معاش می‌کرده و آثاری از او در کتابخانه‌ها و مجموعه‌ها موجود است که در ذیل برخی از آن‌ها این‌گونه رقم زده است: «کتبه العبد الدّاعی لدوام الدّولة العلیة العالیة السّلطانی محمدحسین الاصفهانی المتخلص بسالک» و «... کتبه محمدحسین الاصفهانی المتخلص بسالک فی سنة ۱۲۷۵» و نیز «... کتبه محمدحسین الاصفهانی المتخلص بسالک فی شهر ذیحجة الحرام من شهر سنة ۱۲۷۶ من الهجرة المقدسة النبویة» (بیانی، ۴/ ۱۱۵۹-۱۱۶۰)

میرزا نصرالله فدایی، چنان که از نسبتش برمی‌آید، اصالتاً

* دکترای زبان و ادبیات فارسی و پژوهشگر تاریخ و ادبیات.



همه (همان، دیباچه، ۶)

ظاهراً فدایی در ایام اقامت در ایران گرایش می‌دهد به صوفیه داشته است؛ زیرا معصوم علی شاه نایب‌الصدر شیرازی در شرح احوال فدایی در طرایق الحقایق می‌نویسد:

... با نامه‌نگار الفتی بدون کلفت داشت و اظهار ارادت و اخلاص به حضرت رحمت^۱ می‌نمود. غزلیاتی در وصف آن جناب گفته بود؛ از آن جمله این چند فرد در خاطر مانده:

تیری رها نکردی ز ابروی چون کمان‌ها
کز جان و دل نگشتیم تیر تو را نشان‌ها
یک جلوه‌ای نمودی، جان‌ها اسیر کردی
یک جلوه دگر کن، آزاد کن روان‌ها
صاحب‌دلان خموشند در عشق تو و لیکن
ما داستان عشقت، گفتیم با زبان‌ها

(نایب‌الصدر، ۳/ ۲۴۱)

حاجی زین‌العابدین نایب‌الصدر شیرازی (۱۲۰۸-۱۲۷۸ هـ)، دارای لقب طریقتی رحمت‌علی شاه، از اقطاب سلسله شاه‌نعمت‌اللهی در ایران و مرید و خلیفه میرزا زین‌العابدین شیروانی ملقب به مست‌علی شاه (ف. ۱۲۵۳ هـ) بود و با فرمان محمدشاه قاجار با لقب نایب‌الصدر عهده‌دار ریاست اداره وظایف فارس شده بود.^۲

فدایی اصفهانی در جوانی رهسپار هند شد ولی تاریخ دقیق مهاجرت او به هند بر ما معلوم نیست؛ اما، با توجه به قرآینی، می‌توان زمان تقریبی آن را حدس زد. در حدیقه‌الشعرا آمده که پدر فدایی، یعنی سالک اصفهانی، در سال ۱۲۸۰ هـ. در قید حیات و مردی معمر بوده است و بسیار محتمل است که فدایی پس از درگذشت پدر سالمند خود ایران را ترک کرده باشد. از سوی دیگر، می‌دانیم که فدایی سال‌ها به آموزگاری پادشاه دکن، محبوب‌علی شاه (حک: ۱۲۸۶-۱۳۲۹ هـ)، اشتغال داشته است.

سراج‌الدوله محبوب‌علی شاه، معروف به «آصف‌جاه ششم» و «نظام نهم» و متخلص به «آصف»، تنها فرزند افضل‌الدوله میر ته‌نیت‌علی خان صدیقی آصف‌جاه پنجم (حک: ۱۲۷۴-۱۲۸۶ هـ) از سلسله شاهان آصف‌جاهی بود که بیش از ۲۵۰

سال بر منطقه دکن به مرکزیت حیدرآباد حکومت کردند. محبوب‌علی شاه در سال ۱۲۸۲ هـ. در حیدرآباد دیده به جهان گشود و سه ساله بود که پس از درگذشت پدرش با موافقت انگلیسی‌ها به پادشاهی تعیین شد و نیابت او تا رسیدن به سن قانونی به تراب‌علی خان سالار جنگ (ف. ۱۳۰۰ هـ) محول گردید و پس از رسیدن به سن قانونی، در سال ۱۳۰۰ هـ.، رسماً امور سلطنت را بر عهده گرفت.^۳

در نتیجه، حضور فدایی در هند باید مربوط به زمانی باشد که آموزش نظام نهم آغاز شده و اگر فرض کنیم که آموزش نام‌برده از ۵ سالگی، یعنی در حدود سال ۱۲۸۷ هـ.، شروع شده باشد، قاعدتاً فدایی باید در همان سال یا کمی پیش از آن وارد هند شده باشد. بنابراین می‌توان گفت که فدایی به احتمال زیاد بین سال‌های ۱۲۸۰ و ۱۲۸۷ هـ. رهسپار هند گردیده است.

فدایی از همان زمان، یعنی از وقتی که ایران را ترک کرد، در اندیشه خدمت به زبان فارسی و وطنش ایران بود. او در دیباچه داستان تر کتازان هند می‌نویسد:

... یک دو سال پس از آن که از ایران به آهنگ جهانگردی برون شدم، تا آن هنگام که به نگارش این نامه آغاز نمودم، همیشه در این اندیشه بودم که چنان کاری بکنم که هم برای فرزندان زادبوم من ارمان شایسته نوپیدی تواند بود و هم چاکری پسندیده به زبان فارسی باشد که زبان نیاکان من است. آن‌گاه از چندین روی که یادکردن آن‌ها اینک به کار نیست، نگارش تاریخ هند را برگزیدم ...

(فدایی، داستان تر کتازان هند، دیباچه، ۳)

او ظاهراً، پس از سفر به هند، در حیدرآباد دکن ساکن گردید و خیلی زود در زمره معلمین محبوب‌علی شاه قرار گرفت. البته او تنها معلم حضور نظام نهم نبود و در آن زمان حداقل یک ایرانی دیگر، یعنی حاجی محمدابراهیم صفای شیرازی (ف. ۱۳۰۰ هـ) هم بدین سمت اشتغال داشته است (نایب‌الصدر، طرایق الحقایق، ۳/ ۲۴۰). ظاهراً موقعیت فدایی در دربار حیدرآباد فراتر از معلمی پادشاه بوده؛ زیرا در سفر و شکار هم با وی همراه می‌شده است. دریافت لقب «دولتیار جنگ بهادر» نیز

۱. منظور رحمت‌علی شاه شیرازی، پدر معصوم علی شاه نایب‌الصدر شیرازی، است.

۲. کار نیابت صدر نظارت بر وظایف و مرسومات و رساندن مستمری ارباب توقع و استحقاق و سمتی بیشتر تشریفاتی بود (نایب‌الصدر، تحفة‌الحرمین و سعادة‌الدارین، مقدمه، ۲).

۳. محبوب‌علی شاه، پس از ۴۴ سال سلطنت، در سال ۱۳۲۹ هـ. در ۴۷ سالگی درگذشت و در مکه مسجد حیدرآباد در آرامگاه خانوادگی به خاک سپرده شد.



مؤید این مدعاست.

معصوم علی شاه نایب‌الصدر شیرازی (ف. ۱۳۴۴ هـ. / ۱۳۰۴ ش.) که در همان ایام در هند با فدایی ملاقات کرده، در شرح حال او و در بیان واقعه‌ای مربوط به سال ۱۲۹۷ هـ. می‌نویسد:

... در ایام توقف راقم [نایب‌الصدر] به حیدرآباد، خیال نخجیر و شکارافکنی برای محبوب علی شاه در سر افتاد. با جمعی از خواص و ملتزمین حضور به شکارگاه رفتند. [فدایی] قطعه‌ای در مدح سالار جنگ و پادشاه مرتجلاً انشا کرد. از آن است:

شبانگاهی بر صدر معظم
که اقبالش کند تا جاودان روی
به دستوری که در اردوی شاه‌یست
بدم بر خوان انعامش نواجوی
چه خوانی آن چنان کز محضرهاش
فضای قصر بودی عنبرین بوی
وزیر راد گشتی آفرین‌خوان
به شاه نوجوان خسروان خوی
گهی بر طول عمر شه دعا کرد
گهی اندر هنرهایش ثناگوی
بشد مرکز سخن‌ها را در انجام
همی سیر و شکار شه ز هر سوی
که اندر بامدادان همان روز
چو بر شد شاه بر خنگ فلک‌پوی
به صحرا تاخت بر دستش تفنگی
به رنگ آینه، جرمش ز آهن و روی
به هر سو داد جولان اسب و ناگاه
به یک دید از دو لوله، زد دو آهوی
که از هر سو امیران و بزرگان
ثنا خواندند بر آن دست و بازوی
سر فرماندهان محبوب علی شاه
که خورشید و مه‌ست از رای و از روی
عیان در روی او آثار رحمت
چو گل در باغ و آزادی به مینوی
فدایی بهر تاریخ چنین صید
خیال خویش بفرستاد هر سوی

که از غیش سروشی گفت در گوش:

«بشد صید تفنگ شه دو آهوی»

(نایب‌الصدر، ۳/ ۲۴۱)

فدایی خود در دیباچه داستان تر کتازان هند می‌نویسد:
... در آن سال‌ها به آموزگاری و همنشینی بندگان والا
نواب فتح جنگ نظام‌الدوله نظام‌الملک آصف‌جاه میر
محبوب علی خان بهادر نامزد بودم و بیشتر هنگام را در
دربار بلند به چاکری حضور پر نور می‌پرداختم...
(فدایی، دیباچه، ۴-۵)

فدایی در ایام اقامت در هند سفرهایی هم به نقاط مختلف این کشور نمود:

... در میان مردم هند هنگام نشستن در گاری آتشی و نیز
هنگام اوزر [= سفر] نمودن بر اسب و در گاری گاوی از
جایی به جایی و از شهری به شهری و همچنین مردم هم
که در هر جا که ده و روستا بود، دیده شدند که آشکار بود
که باید زاده خاک هند باشند ...

(همان، دیباچه، ۲۳)

او اهل رفتن به تئاتر هم بوده است:

... بارها شد که مغز من از انبوهی کارهای سرکاری و
خانگی به پریشانی اندکی گرویده بود و از رفتن یک شب
در بازیگرخانه (تئاتر) روز دیگرش چنان مغز خود را آماده
هر گونه کار یافتم که گویا خستگی را با دل و مغز من هرگز
آشنایی نبوده ...

(همان، دیباچه، ۹)

پس از این که نظام نهم در سال ۱۳۰۰ هـ. به سن قانونی
رسید و رسماً امور سلطنت را بر عهده گرفت، وظیفه معلمی
فدایی هم پایان یافت و انگیزه و فرصت پیدا کرد قصد خود
یعنی نگارش تاریخ شاهان هند به فارسی سره را، که سال‌ها
در پی انجام آن بود، عملی سازد. او خود می‌نویسد:

سرانجام چند هفته پس از آن که تخت‌نشینی همایون
بندگان سرکار ایشان در روزگار آموزگاری بنده بسر رسید،
یک روز اندیشیدم که اگر آن روز که این کار را هناخیدم
[= قصد و اراده کردم] آغازش نموده بودم، اگر هر روز چند
رده [= سطر] نگاشته بودم، تا کنون انجام یافته بود و کمر
بستم که دست بدان زنم. باز چند ماه نگذشت که هر روز
آغاز نمودن آن را به فردا افکندم. تا یک روز با خود گفتم



که کار از کردن انجام می‌پذیرد، نه از اندیشیدن. پس در دم برخاستم و دست به دامن یاری آفریدگار خود زده، نامه‌هایی که در دانش داستان و در دبستان خودم بودند، بیرون آورده یک‌جا نمودم و از نامه‌های ناموری که به زبان انگریزی در این دانش نگاشته شده‌اند، هرچه در کار بود نداشتم، از جایی که برای فروش داشتند خواستم و پس از آمدن آن‌ها افتادم در میان همه ...

(همان، دیباچه، ۵-۶)

فدایی نگارش داستان تر کتازان هند را در سال ۱۳۰۱ هـ. آغاز کرد و در سال ۱۳۰۳ هـ. در چهار جلد به همراه یک جلد فرهنگ مخصوص در توضیح واژگان سره فارسی به کار رفته در آن، به پایان برد (همان، برگ‌آغازین کتاب). این کتاب درباره تاریخ پادشاهان مسلمان هند است که به نثری روان نوشته شده است. این اثر را کاتبی به نام غلام حسن کتابت کرده ولی انتشار آن به دلایل نامعلومی تا سال ۱۳۰۹ هـ. طول کشیده است. در صفحه عنوان کتاب آمده:

به یاری یزدان مهربان این نامه که نامیده است به داستان تر کتازان هند و گردآورده خامه میرزا نصرالله خان فدایی فرخوانده به دولت یار جنگ بهادر است، در چاپخانه خانگی نواب نامه‌نگار و به نگرانی خودشان به زیور چاپ آراسته گردید.^۴

با توجه به عبارات فوق، و انتشار کتاب مورد بحث در ماه صفر سال ۱۳۰۹ هـ، فدایی اصفهانی در این سال در قید حیات بوده و نوشته نایب‌الصدر درباره تاریخ درگذشت او که «وفات دولتیار جنگ در حدود سال هزار و سیصد و هشت ... وقوع یافت در همان دیار» (نایب‌الصدر، ۳/ ۲۴۱) صحیح نیست و از آن‌جا که نایب‌الصدر پیش از سال ۱۳۱۷ هـ، یعنی چندسالی پیش از درگذشت فدایی، به تکمیل اطلاعات طرائق الحقایق پرداخته، به احتمال زیاد مرگ نام‌برده در همان سال ۱۳۱۳ هـ، که در بعضی منابع آمده، واقع شده است.

در مجموع و با توجه به مطالبی که در دیباچه داستان تر کتازان هند آمده و اصرار فدایی بر سره‌نویسی و وضع ظاهر او که در تصویرش منعکس است، می‌توان دریافت که او در زمره روشنفکران متجدد اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم قرار داشته است؛ گروهی که متأثر از فضای خفقان‌آمیز، استبدادزده و مصیبت‌بار ایران عهد ناصری، و در پی آشنایی با پیشرفت‌های غربیان، بدین‌باور رسیدند که جامعه باید در همه زمینه‌ها، از علم و هنر و سیاست گرفته تا زبان و پوشش و مناسبات اجتماعی، تغییر یابد و انقلاب مشروطیت ایران درواقع نتیجه چنین طرز تفکری بود. هرچند اثر جالب توجه فدایی اصفهانی یعنی داستان تر کتازان هند از نظر موضوع و محتوا کاری خلاقانه و نوآورانه محسوب نمی‌شود؛ بی‌تردید از بهترین نمونه‌های سره‌نویسی در نثر پارسی اوایل قرن چهاردهم به شمار می‌آید و در نوع خود حائز اهمیت و قابل توجه است.

منابع:

- بیانی، مهدی، ۱۳۶۳، احوال و آثار خوشنویسان، ۴ جلد در دو مجلد، تهران: انتشارات علمی.
- صفایی ملایری، ابراهیم، ۱۳۳۹، فرهنگ ایران در هند، مجله ارمن، شماره ۴ و ۵ (تیر و مرداد)، صص ۱۴۵-۱۵۷.
- فدایی اصفهانی، میرزا نصرالله، ۱۳۰۹ هـ.، داستان تر کتازان هند، بمبئی.
- نایب‌الصدر شیرازی، معصومعلی شاه، ۱۳۱۸ هـ.، طرائق الحقایق، چاپ سنگی، تهران.
- نقوی، شهریار، ۱۳۵۱، «یادی از رفتگان از ایران به هند و پاکستان: نواب میرزا نصرالله خان فدایی اصفهانی»، مجله ارمن، شماره ۱۱ و ۱۲ (بهمن)، تهران، صص ۷۶۲-۷۶۶.

■

۴. این کتاب بار دیگر در سال ۱۳۴۱ ش. در تهران منتشر شد.

ترجیع‌بندی نویافته از فانی خشتی

عبدالرسول فروتن*

ملاً غلامعلی خشتی متخلص به «فانی» فرزند ملاً علی اکبر، شاعر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری است. سال تولد او مشخص نیست. وی اصالتاً برازجانی بوده، از این رو در تذکره مرآت الفصاحه «فانی برازجانی» معرفی شده است، اما در «خشت» از توابع کازرون سکونت داشته است (داور، مرآت الفصاحه: ۴۵۰). فانی برای تحصیل به شیراز رفت و انواع علوم عقلی را در آن جا فراگرفت (همو، همان جا؛ دیوان بیگی شیرازی، حذیقه الشعراء: ۱۲۷۹). او چندی نیز ساکن تهران بوده است (داور، همان جا)، اما این که چند سال در این شهر بوده و در چه سالی به شیراز بازگشته مشخص نیست. به هر حال دیوان بیگی از تدریس وی در سال ۱۳۰۳ هـ. در شیراز سخن می گوید و این که در آن زمان او در زمره فضلا و حکما و ادبا محسوب می شده است (دیوان بیگی شیرازی: همان جا). پس از آن دیگر اطلاعی از وی در دست نیست. برخی وفات فانی خشتی را در حدود سال ۱۳۱۰ هـ. می دانند (مطهری زاده، خشت و کمارج: ۲۳۱) که البته نباید فراتر از حدس باشد.

تاکنون جز بیست و چهار بیت، آن هم به صورت پراکنده از برخی غزلیات و یک قصیده و مسمط، بیتی از او در تذکره ها و سایر منابع یافت نشده بود، (ر.ک: داور، همان: ۴۵۰ و ۴۵۱؛ دیوان بیگی شیرازی، همان: ۱۲۸۰) اما ترجیع بندی از وی تحت عنوان «ترجیع بند ملاً غلامعلی خشتی» در جنگ خطی ۴۰۴۸ محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (صص ۴۹ تا ۵۷) که در سده سیزدهم یا چهاردهم هجری کتابت شده است، (نک: دانش پژوه، فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران: ۳۰۳۳) وجود دارد. این ترجیع بند در باب وحدت وجود سروده شده است:

ای ز عشقت خراب خانه دل
وی لب ت رمز عاشقانه دل

روی تو آفتاب کشور جان
چشم تو باده شبانه دل
زلف پرچین توست دام خرد
خال مشکین توست دانه دل
قامتت در جهان بی رنگی
سرو بستان جاودانه دل
کرده از راستی خم ابروت
باطل اندر جهان، فسانه دل
ذره خاک آستانه تو
سرمه چشم جاودانه دل
روید از فیض مقدم تو ملک
ز آستین، خاک آستانه دل
تا که کام از تو دل گرفت جهان
غرق دریای بی کرانه دل
تا که دل راست چون تویی دلبر
بر ما نیست جز نشانه دل
دل و دلبر تویی به ملک وجود
صورت آب و گل بهانه دل
ساقی و چنگ و جام و باده تویی
جای بیگانه نیست خانه دل
فاش گویم تویی مسلم و نیست
گوهری جز تو در خزانه دل
بی بهای دانه ای است گنج تو را
بهترین گوهر یگانه دل
پر و بالم بسوخت ز آتش عشق
تا شدی مرغ آشیانه دل
روی خورشید عقل را نبود
ذره ای جلوه در زمانه دل

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران / ar.foroutan@yahoo.com



مطرب عشق این سخن پنهان
 کرده در ناله چغانه دل
 که جهان جلوه‌ای است از رخ یار
 لیس فی‌الذّار غیره دیّار
 رو به صحرا نهاد باده به دست
 دوش از خانه شاهد سرمست
 برکشید او کمان ابرو را
 تیر غمزه رهانمود از شست
 نگهش زهر و غمزه اش تریاق
 وصل او شهد و هجر او چو کبست
 زلف آشفته کرد و دست گشود
 پرده از رخ فکند و بند گسست
 رخ برافروخت ز آتش غیرت
 جلوه گر شد در آسمان الست
 ساخت آئینه‌ای ز جلوه خویش
 رو به آئینه همچو مهر نشست
 عکس مهر رُخش در او چو فتاد
 گشت آئینه آفتاب پرست
 شد سراپا ظهور جلوه دوست
 واندر آن بی‌خودی به خود پیوست
 دید در خود پری‌وشانی چند
 هر یک آئینه‌ای گرفته به دست
 از فروغ و شعاع صورتشان
 گشت آئینه‌ها بسان کنست
 با رخ هر یکی در آئینه
 منعکس گشته روی هرچه که هست
 عکس رخسار و جلوه مرآت
 آن یکی را دگر شده پابست
 این ز آن تا زدود، زنگ زدود
 وان ازین تا که خست، عکس بخست
 تا به حدّی که زاتش اشراق
 گشت آئینه‌ها تباه و تبست
 چون که آئینه‌ها ز سنگ عکوس
 هر یک از کوچک و بزرگ شکست
 هاتفی آتش ندا افروخت
 این سخن چون سپند از او برجست

که جهان جلوه‌ای است از رخ یار
 لیس فی‌الذّار غیره دیّار
 باز آن طرفه شوخ هر جایی
 رخ نهان کرده از هویدایی
 الحذر الحذر که قامت او
 دین و دل می‌برد به رعنائی
 زلفش از پیچ و خم نموده عیان
 هر طرف صورت چلیپایی
 وحدت او دلیل صد رنگی
 کثرت او گواه یکتایی
 وحدتش عین کثرت و کثرت
 عین وحدت شده ز پیدایی
 دیده وحدتش به پرده چو دید
 حسن خود شد همواره صحرایی
 لشکر کثرت ورا نبود
 بی‌رخ وحدتش شکیبایی
 راستی آن بت از تجلی خود
 ساخت بهر بهانه اشیایی
 ورنه در چشم عارف حق‌بین
 جز مسمی نباشد اسمایی
 ای جهان را تو خود نشیب و فراز
 نیست غیر از تو زیر و بالایی
 هر زمانی به کسوتی دیگر
 خویش را در جهان بیارایی
 گاه مشکوة صورت مریم
 گاه مصباح روی عیسایی
 گاه مرآت جلوه یوسف
 گاه آئینه زلیخایی
 هم تویی چنگ و هم تویی ساقی
 هم تویی جام و هم تو صهبایی
 هم تویی ظل و هم تویی ذی‌ظل
 هم تویی موج و هم تو دریایی
 عشق فرهاد و جذبه مجنون
 شور شیرین و حسن لیلایی
 گریه ارغنون و ناله نی
 خنده بلبل و دم نایی



روز و شب در لباس کثرت غیر
 وحدت خویشتن بیفزایی
 جلوه‌گر شد رخت در آئینه
 گشت آئینه صرف دارایی
 چیست آئینه در برابر تو
 که به خود خویش را تو بنمایی
 عکس و آئینه هر دو در تو عیان
 روی و عکس تو را تو مجلایی
 عکس روی تو عکس در تو فکند
 شد یکی عکس و رخ ز زیبایی
 باز در عکس، عکس عکس تو شد
 منعکس، تا کند خودآرایی
 هر چه هستی تویی که ره نبرد
 در حریم تو فکر سودایی
 هم تویی عاشق و تویی معشوق
 خویش را روز و شب تو جویایی
 چون السَّ بَرِّکَم گویی
 لب به قالوا بلی تو بگشایی
 لَمَنِ الْمُلْکُ، اللَّهُ الْوَاحِدُ
 هر دو را در ابد تو گویایی
 هر دم از جَمِ اِذْ رَمِیت عدم
 باده ما رَمِیت پیمایی
 چون کسی نیست غیر حضرت تو
 جبر را نیز نیست معنایی
 برنخیزد عدم مگر ز عدم
 مَن و ما خیزد از مَن و مایی
 الخبیثات للخیثین گفت
 تا بری پی به حق ز بینایی
 مَن و ما را بکش به هند وجود
 تا چو طوطی کنی شکرخایی
 شکر این سخن، عیان شکنی
 سرّ این نکته فاش فرمایی
 که جهان جلوه‌ای است از رخ یار
 لیس فی الدّار غیره دیار
 ای رخت مهر آسمان شهود
 وی گفت بحر بی‌کرانه جود

خم گیسوت خوابگاه ایاز
 طاق ابروت قبله محمود
 چشم مست تو می‌فروش عدم
 لب لعل تو باده‌نوش وجود
 سرو قد تو شور ابراهیم
 گل روی تو آتش نمرود
 خم چوگان زلف مشکینت
 گوی هستی ز دست جمله ربود
 دین و دل می‌برد سلیمان را
 از گلوی تو نغمه داوود
 دو جهان را تویی ز جلوه‌گری
 حاجب و چشم و خط و زلف و حدود
 ساقی باده (?) دوش باده ناب
 ریخت در شیشه‌های زرد و کبود
 باده از منتهای بی‌رنگی
 در نظرها به رنگ شیشه نمود
 ورنه در طبع باده روز ازل
 ذره‌ای اقتضای رنگ نبود
 چون به میخانه دست ساقی ریخت
 می هستی به شیشه موجود
 می هستی در عین بی‌رنگی
 شد گرفتار نقش و رنگ حدود
 گشت ممتاز موسی از فرعون
 شد جدا مسلم از مجوس و یهود
 آن یکی گشت چنگ و دیگر نی
 وان یکی شد رباب و دیگر عود
 کثرت آمد حجاب وحدت شد
 گشت مطلق مقیم کوی قیود
 آتش افروخت چهره ساقی
 عالمی ز آتش رُخش فرسود
 آن‌چنان سوخت ز آتش عالم
 که جهان را نماند دیگر دود
 دی ز مسجد شدم به میخانه
 شاد و خندان و خرم و خشنود
 ریخت از دست غیب شاهد عشق
 باده وحدتم به جام شهود



به یکی جرعه می به یکباره
 زنگ ز آئینه دلم بزدود
 عشق بی پرده سر مستی گفت
 عقل بی خود ره فنا پیمود
 واندر آن بی خودی گروهی را
 دیدم از دور گرم گفت و شنود
 دلبری زان میانه با صد ناز
 لب شیرین به این ترانه گشود
 که جهان جلوه ای است از رخ یار
 لیس فی الدار غیره دیار
 دوش سرمست جام روحانی
 فارغ از رنج جهل و نادانی
 رو نهادم به راه کعبه دل
 بی خود از غایت پریشانی
 از جمادی شدم نباتی وصل
 وز نما سر زدم به حیوانی
 باز از شوق کعبه مقصود
 من ز حیوان شدم به انسانی
 چون نهادم به کوی ایشان پا
 ماندم آن جا بسی ز بی جانی
 کلبه ای بس محقر و تاریک
 منزلی سخت تنگ و ظلمانی
 مددی خواستم ز حضرت دوست
 که رهاند مرا ز حیرانی
 در من از خود دمید نفخه روح
 پا نهادم به ملک روحانی
 از طبیعت برون شدم یک بار
 رستم از ظلمت هیولانی
 گشت از پرتو زجاجه صدر
 روی مشکوه طبع نورانی
 مهر مصباح قلب جلوه نمود
 در زجاجه ز فیض ربّانی
 چهره افروخت کوکب درّی
 شد هویدا فروغ یزدانی
 از نسیم نفخت من روحی
 گشت خرم حیات نفسانی

چون گذشتم ز روح جلوه سر
 محو کردم رسوم جسمانی
 دل به زیتونه فنا بستم
 خالی از کفر و از مسلمانی
 هر طرف روشن آتشی دیدم
 همچو در طور پور عمرانی
 بی خود از خود نهاد کشور دل
 ز آتش طمس رو به ویرانی
 چون شدم من برون ز مصر وجود
 عقل گم کرد راه کنعانی
 عشق آمد دلیل راهم شد
 کردم از گم شدن نگهبانی
 بردم از خود به بی خودی پنهان
 تا عیان سازدم ز پنهانی
 هر دم افزود نور بر نورم
 کرد یکبارهام ز خود فانی
 گشت قائم قیامت کبری
 کاوست محو و فناء اعیانی
 منکشف بی اشاره بر من شد
 سبحات جلال سبحانی
 شست ز اوراق کثرتم یکسر
 موج وحدت نقوش امکانی
 دست بلقیس عزتم بر بود
 خاتم از پنجه سلیمانی
 بر سرم در عدم ز شوق افراخت
 دست معنی لوای سلطانی
 محو موهوم و صحو معلوم است
 عاشقان را وصال حقانی
 گر تو خواهی وصال جانان را
 باید از خویش دل تو برهانی
 در ره دوست جان شیرین را
 باید اول نمود قربانی
 تا مدام از لبان وی شنوی
 این سخن را به گوش عرفانی
 که جهان جلوه ای است از رخ یار
 لیس فی الدار غیره دیار



منابع:

- دیوان بیگی شیرازی، سید احمد، ۱۳۶۵، حدیقة الشعراء، جلد دوم،
با تصحیح و تکمیل و تحشیۀ دکتر عبدالحسین نوایی، تهران: زرین.
– مطهری زاده، موسی، ۱۳۸۵، خشت و کمارج، کازرونیه (مجموعه
مقالات کازرون شناسی)، دفتر دوم، به کوشش عمادالدین
شیخ الحکمایی، تهران: کازرونیه.
- جنگ خطی، شماره ۴۰۴۸، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران،
گردآورنده ناشناس، از سده ۱۳ یا ۱۴ هـ.
– دانش پژوه، محمدتقی، ۱۳۴۰، فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه
تهران، مجلد سیزدهم، تهران: دانشگاه تهران.
– داور (شیخ مفید)، ۱۳۷۱، مرآت الفصاحه، با تصحیح و تکمیل و
افزوده های دکتر محمود طاووسی، شیراز: نوید شیراز.

مژده به پژوهشگران و علاقه مندان نشریه گزارش میراث

بارگذاری مقالات ۵۳ شماره «گزارش میراث» روی وبگاه میراث مکتوب.
مقالات و مطالب ۵۳ شماره دومهنامه گزارش میراث (دوماهنامه تخصصی اطلاع رسانی در حوزه نقد و تصحیح
متون، نسخه شناسی و ایران شناسی) و ضمائم آن بر روی وبگاه مرکز پژوهشی میراث مکتوب قرار گرفت.
علاقه مندان و پژوهشگران از این پس می توانند با مراجعه به آرشیو گزارش میراث
(<http://www.mirasmaktoob.ir/gozaresh.asp>)، مقالات تمامی شماره های این نشریه را مطالعه و
دریافت کنند.

استدراک

در شماره ۵۲ – ۵۳ گزارش میراث نوشته ای از دکتر محمد جعفر یاحقی؛ عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی
مشهد و رئیس قطب علمی فردوسی شناسی، با عنوان «ره آورد سفر به سوئد» به چاپ رسیده که در ذیل عنوان
نویسنده به اشتباه مرقوم شده است: استاد پیشین دانشگاه فردوسی مشهد؛ که بدین وسیله تصحیح گردیده و از
ایشان عذرخواهی می شود.



سفینه چیست؟^۱

فیروزه عبدالله‌اوا (ملویل)*

ترجمه زینب پیری**

«مجموعه» آمده‌اند مشخص نیست. چنین مواردی را می‌توان به مَرَقَّع^۲ تشبیه کرد که معمولاً اوراق جدا از هم (مانند قطعات خطاطی یا نقاشی با موضوعات مختلف) است که به طرزی هنرمندانه گردآوری شده و اشعار معروف یا رویدادهای مذهبی را تصویر کرده‌اند. حتی کتابی جدی در علم‌الشعر مانند المعجم فی معاییر اشعار العجم، نوشته شمس‌الدین محمد بن قیس رازی (سده ۷ هـ / ۱۳ م.) را که مطالب آن با ساختاری حساب‌شده نظم یافته است، می‌توان مجموعه‌ای از قطعات شعری دانست که با الگویی خاص مرتب شده‌اند.

برای جلوگیری از درهم‌آمیختن این گونه‌ها باید خصوصیات اصلی و وجوه تفاوت هر یک از آن‌ها با یکدیگر را بشناسیم.

مجموعه (Collection) به شماری از آثار نظم، نثر یا تلفیقی از هر دو اطلاق می‌شود. «مجموعه»‌ها برای استفاده‌های شخصی معمول بوده‌اند، چه دانشمندان برای استفاده خود کتابت می‌کردند و چه خطاطان حرفه‌ای در بازار یا کتابخانه‌های بزرگ سفارش استنساخ آن را می‌گرفتند. «مجموعه»‌ها گاهی هم به تعداد زیاد نسخه‌برداری و به طرز هنرمندانه‌ای مزین می‌شدند. این نسخه‌ها عموماً به نثر و موضوع آن‌ها غالباً علمی بود: فلسفه، الهیات، حقوق، ریاضیات، طالع‌بینی / نجوم و تاریخ انبیاء، و در حد کمتری، تاریخ و جغرافیا. «مجموعه»‌ها و گاه

پیش از بحث در باب گونه ادبی «سفینه»، شایسته است که آن را در منظر گسترده ادبیات قرون وسطی در نظر بگیریم، نسخه‌ای که در آن آثار چند نفر یا چند اثر از یک نفر استنساخ می‌شد. مجموعه‌های دست‌نویس، اعم از سفینه، جُنگ، بیاض یا مجموعه، تا پایان سنت نسخه‌نویسی، در آغاز قرن بیستم، در سراسر دنیای فارسی‌زبان بسیار مرسوم بود. از بدو رواج کتابخانه‌های خصوصی، به‌ویژه از زمانی که «مصرف‌کننده طبقه متوسط»، مثل استادی برجسته یا حکمرانی محلی، می‌توانست کتابخانه‌ای بزرگ داشته باشد، «مجموعه»‌ها، تنوع بسیار یافتند؛ به‌طوری که گاه تشخیص آن‌ها از یکدیگر دشوار است. علاوه بر «دیوان»‌ها و «کلیات»‌های سنتی‌تر که اغلب خود گویندگان آن‌ها را گردآوری می‌کردند و مجموعه سروده‌های یک شاعر بود، چندین گونه و گونه‌های تلفیقی از «مجموعه»‌ها مرسوم شد. «مجموعه»‌ها از نظر کیفیت و اندازه متفاوت بودند؛ از مجموعه‌های بسیار کوچک، شامل نگاشته‌های دو یا سه مؤلف، اثر ادبی یا رساله، تا مجموعه‌هایی مانند سفینه تبریز که شامل ده‌ها برگ از آثار صدها مؤلف است. «مجموعه»‌ها ممکن است آثار علمی یک مؤلف یا آثاری در یک موضوع، از مؤلفان متفاوت، را دربرگیرند؛ مثلاً رساله‌ای از یک شیخ صوفی که به اهتمام شاگردانش رونویسی و تعلیقاتی بر آن افزوده شده است. گاه رشته پیوند آثار مختلفی که در یک

** کارشناس ارشد تاریخ و تمدن اسلامی / zeinab.piri@gmail.com

* مدیر مرکز شاهنامه، کالج پمبروک، دانشگاه کمبریج.

۱. این نوشته ترجمه‌ای است از مقاله زیر:

A.Seyed- Firuza Abdullaeva, "What's in a Safina?", The Treasury of Tabriz. The Great Il-Khanid Compendium, Gohrab and S.McGlinn, eds, Amsterdam and West Lafayette, 2007, pp. 59-76.

از آقایان دکتر مجدالدین کیوانی و الوند بهاری که این ترجمه را پیش از چاپ خواندند و برخی موارد را اصلاح کردند بسیار سپاسگزارم.

۲. برای دیدن نقاشی‌های نمونه دو مَرَقَّع از موسسه مطالعات شرقی سنت‌پترزبورگ E 14 ر.ک:

Islamic paintings and calligraphy from the Russian Academy of Sciences, ed. Yu.Petrossyan et al., 1995, Lugano, 228 and the National Library of Russia, Dorn 849, in O.Васильева. Чей альбом? – Восточная коллекция, 2 (17) (2004), 28-41.



دوره دوم، سال ششم، شماره پنجم و ششم، آذر - اسفندماه ۱۳۹۱

«جنگ»ها، در مقایسه با دیگر گلچین‌های ادبی، همه اشکال و انواع آثار ادبی، در اندازه‌های مختلف، را دربرمی‌گیرد که علاوه بر غزلیات، قصاید یا رباعیات معروف، شامل مثنوی‌های کوتاه، قطعاتی مسجع، پاره‌هایی از اشعار حماسی، لطایف و داستان‌های کوتاه تعلیمی یا تاریخی هم می‌شود.

«جنگ» و «بیاض» تا حد زیادی با «جنگ»های شعری^۳ پیوند دارند. بسیار دشوار است که بفهمیم تفاوت روشمندی میان اصطلاحاتی که به این مجموعه‌ها اطلاق می‌شده وجود داشته است یا نه. با این حال، به نظر می‌رسد که «جنگ» یا «بیاض»، در مقابل «مجموعه»، به مجموعه‌های مشتمل بر متون نظم اطلاق می‌شده است. این هر سه معمولاً از یک اصل ساختاری پیروی می‌کنند و آن این که گزینش بر اساس موضوع، نویسنده، حلقه شعری، دوره تاریخی، و جز این‌ها انجام می‌گیرد.

جنگ (Jung) که معادلی برای «سفینه» عربی (به معنای «کشتی بزرگ») است، شاید همین منظور را داشته باشد. به هر حال مشکل است که «جنگ» را همچون دایرةالمعارفی کوچک یا هر نوع مجموعه کثکول‌گونه مشابه بدانیم. «جنگ» معمولاً مجموعه‌ای ساده از چند متن غالباً منظوم، با موضوعات مشابه است. جالب است بدانیم که محمدحسین بن خلف تبریزی در برهان قاطع، «جنگ» را «بیاض بزرگ» (همچنین «کشتی»، «شتری که هنوز او را به زیر بار نکشیده باشند» و «جهاز»)^۴ معنا کرده است. متأسفانه وی در معنای «بیاض»، «سفینه» و «تذکره» چیزی ننوشته است.

بیاض (Bayaz) را می‌توان دفتری برای جمع‌آوری اشعار پرطرفدار و رایج دانست. در انگلیسی به آن Commonplace book می‌گویند. بعدها «بیاض» ویژگی خاص خود را از دست داد و با «جنگ» خلط شد. تذکره مجموعه‌ای است از زندگی‌نامه‌های شعرا یا افراد

برجسته دیگر، به نثر، که اغلب با نمونه‌هایی از اشعار آن‌ها همراه است. اغلب مجموعه‌هایی که در انگلیسی آن‌ها را anthologies می‌نامند، معمولاً «تذکره» اند؛ اگرچه این اصطلاح به «جنگ»ها و «بیاض»ها نیز اطلاق می‌شود. بعضی از متون تاریخی نیز «تذکره» نامیده شده‌اند؛ از مهم‌ترین آن‌ها تذکره مقیم‌خانی یا تاریخ مقیم‌خانی (سال پایان تألیف: ۱۱۱۶/۵-۱۷۰۴ م.)، نوشته محمدیوسف منشی بن خواجه بقاء بلخی، منشی ابوالمظفر مقیم‌خان، است که به مقیم‌خان اهدا شده است.

«تذکره» ظاهراً در دربارها و پیش از انواع دیگر مجموعه‌ها ظهور یافته و اطلاعات عمومی بیشتری را شامل می‌شده و غرض از تدوین آن بیشتر سرگرمی بوده است تا اهداف علمی؛ از همه مهمتر این که «تذکره»، که چیزی بین گلچین ادبی و فرهنگ کتاب‌شناختی است، چه از نظر تعداد نویسندگان و چه تعداد آثار به گستردگی «جنگ» و «سفینه» نبوده است.

اما در مورد «سفینه» کلاً می‌توان گفت که بر طبق قرائن، گستره موضوعی وسیع‌تری دارد تا آن‌جا که گاه هیچ ارتباط موضوعی مشهودی میان اجزای آن وجود ندارد. به این لحاظ، «سفینه» به مرقع نزدیک‌تر است که در آن اوراق یا بخش‌هایی عیناً در کنار هم و در یک مجلد قرار گرفته‌اند، صرفاً به این منظور که متون جالبی را حفظ کنند، نه که مجموعه‌ای با ساختاری مشخص پدید آورند. از مهم‌ترین وجوه تفاوت «سفینه» با دیگر گونه‌های ادبی مثل «جنگ»، «بیاض» و «تذکره»، حضور کمرنگ‌تر گردآورنده است که فقط آثار موجود در آن می‌تواند سلیقه، اصلیت و پیشینه او را منعکس کند. دشوار بتوان گفت نخستین بار که «سفینه» برای مجموعه‌های ادبی یا علمی به کار رفته چه معنایی داشته است. به نظر می‌رسد که در اصل، «سفینه نجات» یا «سفینه اهل بیت» عنوانی رایج برای آثار دینی بوده

۳. برای دیدن نمونه ر.ک:

О.Акимовский. Описание персидских и таджикских рукописей Института Востоковедения. Поэтические сборники, альбомы, 10, М., 1993.

(توضیح نسخه‌های خطی مجموعه‌های شعری و آلبوم‌های فارسی و تاجیک). آکیمووشکین در این کتاب تنها آثار شعری «جنگ»، «سفینه» و «بیاض» و «مجموعه»ها را توضیح داده است.

۴. محمدحسین بن خلف تبریزی، برهان قاطع، به کوشش محمد سعیدی‌پور.

است. اما در قرن‌های ۱۷ و ۱۸، این اصطلاح را برای تفاسیر یا مجموعه‌ای از آثار با موضوعات مشابه^۵ استفاده می‌کرده‌اند. از این که این اصطلاح – که شاید در انگلیسی بتوان آن را Ship of Faith ترجمه کرد – چه زمانی به قطعات ادبی منتقل شده، اطلاع دقیقی در دست نیست. شاید این اصطلاح از «کشتی» دیگری در آثار ادبی اثر پذیرفته، مثل «سفینه النوح» یا «کشتی نوح» که در آن از هر چیز باید حداقل یک نمونه موجود باشد.

بدیهی است مجموعه‌هایی که اصطلاح «سفینه» در عنوان آن‌ها آمده است، ولی در واقع از گونه‌ای دیگر هستند، توأمان وجود داشته‌اند. مبهم بودن این اصطلاح به گردآوردگان آن، این اجازه را می‌داد که آثار مختلف و متفاوت را یک‌جا جمع کنند و دایرةالمعارفی واقعی را پدید آورند. هرچند همیشه این – طور نبود. برای مثال، نسخه‌های سفینه صائب^۶ نشان می‌دهد که «سفینه»‌ها شاید تنها شامل آثار ادبی می‌شده و در ساختار با «بیاض» و «جنگ» تفاوتی نداشته‌اند.

یکی از بارزترین نمونه‌های «سفینه»، نسخه‌ای از مخزن نسخه‌های خطی مؤسسه مطالعات شرقی سنت پترزبورگ^۷، موسوم به نسخه گلشن (۱۲-E)، است که محمد کاظم بن محمدرضا معروف به «مهجور» در نیمه دوم قرن هجدهم

آن را گردآورده و کامل کرده است. این نسخه همچون نسخه سفینه تبریز در قطعی بزرگ (۴۵ × ۷۰ سانتی‌متر)، شامل ۴۵۹ برگ و صد نقاشی مینیاتور است و مشتمل بر ۲۰۰ اثر شعر و نثر، در اندازه‌ها و گونه‌های مختلف، از ۱۱۶ نویسنده/شاعر به ۱۱ زبان (فارسی، آذری، جغتایی، کردی، گورانی، لاری، پشتو، گیلکی، هندی، گرجی و ارمنی) است.

در این جا مسائل دیگری هم پیش می‌آید؛ از جمله این که از چه زمانی «سفینه» در دنیای غیرعرب رایج شد و چرا؟ اولین اثر این‌چنینی چه زمانی پدید آمد و منبع اصلی آن چه بود؟ متأسفانه اظهار نظر قاطع در این باب تقریباً غیرممکن است؛ اما حدس‌هایی می‌توان زد.

با کشف اثر ادبی مونس الاحرار فی دقائق الاشعار^۸ نوشته محمد بن بدرالدین جاجرمی (که نگارش آن در رمضان ۷۴۱ ق. / مارس ۱۳۴۱ م. به پایان رسیده است)، در ابتدای قرن بیستم سریعاً توجه جامعه ادبی به آن جلب شد و از زمان انتشار آن با همت میر صالح طبیبی^۹ تا این اواخر قدیمی‌ترین گلچین ادبی شناخته‌شده به زبان فارسی، به شمار می‌رفت. این نسخه اکنون در تصرف دار الآثار الاسلامیه در کویت (LNS MS 9) است و شامل ۲۵۷ برگ از گلچین بزرگ شعر فارسی می‌شود و به سی فصل، بعضاً نه تماماً، بر این اساس تقسیم

۵. مثلاً سفینه النجاة (پایان یافته به سال ۱۰۷۲ هـ. / ۱۶۶۲ م.) نوشته محمد مقیم بن محمد علی بن قاسم علی بن تاج‌الدین یزدی، تفسیر نیمه دوم قرآن از سوره ۷۸ تا ۱۱۴، یا سفینه اهل بیت (قرن ۱۶ و ۱۷ م.).

۶. سفینه صائب که نسخه‌های زیادی از آن موجود است (تهران، کتابخانه سلطنتی، سنت پترزبورگ، مؤسسه مطالعات شرقی و دیگر مؤسسات)، گردآورده شاعر معروف دربار شاه عباس دوم صفوی (۱۶۴۲ – ۱۶۶۶ م.) شامل ۲۵ هزار بیت از اشعار ۸۰۰ شاعر که پنج هزار بیت آن را گردآورنده نوشته است. opisanie. cit, 40; M Bayani

۷. O. Akimushkin. An entire library in a single binding. Manuscripta Orientalia. Vol. 4, No 3, September 1998, pp. 62-69.

۸. این نسخه، نخستین بار، وقتی یکی از اوراق مصور آن در موزه هنرهای دکوراتیو (Musée des Arts Decoratifs) پاریس در سال ۱۹۱۲ به نمایش گذاشته شد به متخصصان تاریخ هنر شناسانده و خود نسخه در سال ۱۹۱۴ در گالری چارلز (galleries of Charles) در لندن به معرض دید گذاشته شد.

۹. برای توضیحات بیشتر در مورد اوراق مصور این نسخه و چاپ آن ر. ک: S. Carboni. The illustrations in the Mu'nis al-ahrar. Illustrated Poetry and Epic images. Persian painting of the 1330s and 1340s. New York, 1994, pp. 9-47.

و برای خواندن توضیح متن و مفاهیم تاریخی ر. ک: A. H. Morton. The Mu'nis al-Ahrar and its twenty-ninth chapter. Illustrated Poetry and Epic images. Persian painting of the 1330s and 1340s. New York, 1994, pp. 49-66.

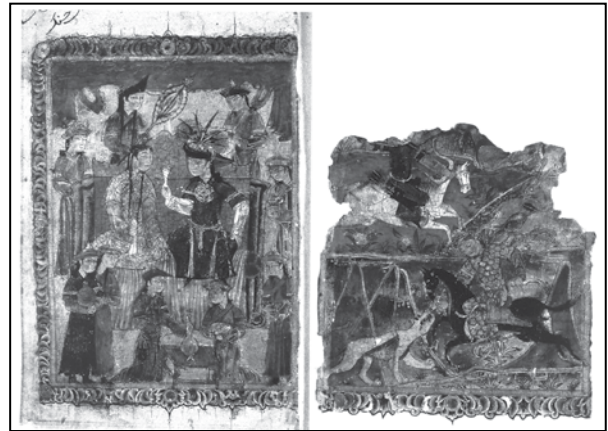
۹. محمد بن بدرالدین جاجرمی، مونس الاحرار فی دقائق الاشعار، به تصحیح و اهتمام دکتر میر صالح طبیبی، تهران، جلد اول سال ۱۹۵۸ م. / ۱۳۳۷ ش.، جلد دوم، سال ۱۹۷۱ م. / ۱۳۵۱ ش.



شده است. بعضی فصل‌ها به گونه‌های مختلف ادبی، اشعار پندآموز، پرسش و پاسخ‌های شعری، شکایات، ماده‌تاریخ‌ها و بعضی دیگر به قالب‌های شعری خاص مانند رباعی، غزل و مسمط اختصاص دارد.



نگارهٔ مونس الاحرار در مجموعه آر تور سکلر
حاوی شعری از محمد راوندی



مونس الاحرار، مجلس آغاز کتاب، «مجلس شکار شاهزادگان» و
«مجلس بزم شاهزادگان»، دار الآثار الاسلامیه

نوشتهٔ ابوالمجد در سال‌های ۷۲۱ ق. / ۱۳۲۱ م. - ۷۳۶ ق. / ۱۳۳۵ م. چنین برمی‌آید که قدیمی‌ترین «سفینه» موجود باشد؛ اما شواهد دیگری هست که سابقهٔ تدوین «سفینه» را قدمت بیشتری می‌دهد.

از چهار مقاله اغلب قدیمی‌ترین شواهد در مورد ادیبان یا علمای برجسته (همچون فردوسی، خیام، ابوعلی سینا و فرخی) به‌دست می‌آید. نظامی عروضی سمرقندی، تألیف چهارمقاله را به سال ۱۱۵۷ م. به اتمام رسانده است. از نوشتهٔ او چنین برمی‌آید که تدوین «سفینه»، با ذکر نام شاعر، و خواندن اشعار او در مجامع عمومی رسمی رایج و بالاترین افتخار شاعران بوده است. عبارت کوتاه اما روشن‌کنندهٔ زیر در آغاز فصل دوم این کتاب آمده است:

... و شاعر باید که در مجلس محاورت خوش‌گوی بُود و در مجلس معاشرت خوش‌روی. و باید که شعر او بدان درجه رسیده باشد که در صحیفهٔ روزگار مستور باشد و [...] بر سفائن بنویسند و در مدائن بخوانند [...] و چون شعر بدین درجه نباشد تأثیر او را اثر نُبُود و پیش از خداوند خود بمیرد

کاتب همچنین بخش‌های مبسوطی از شاهنامهٔ فردوسی، و نیز قسمت‌هایی از ترجمان‌البلاغه، و حقائق‌السحر (نوشتهٔ رشیدالدین وطواط) را، به عنوان نوعی راهنمای شعر، در آن گنجانده است. این مجموعه شامل نو یافته‌های زیادی است که از مهم‌ترین آن‌ها رباعیاتی است منسوب به عمر خیام.^{۱۰} دیگر ویژگی ممتاز این مجموعه، آراستگی یکی از فصل‌های آن به چندین تصویر است.^{۱۱} که عجیب می‌نماید؛ چون در اوراقی از شاهنامه که این چنین مورد توجه هنرمندان است حتی یک نقاشی هم دیده نمی‌شود. توجه خاص به تزئین این فصل ممکن است از این روی بوده باشد که سه شعر اول این فصل، سرودهٔ استاد محمد راوندی در ستایش سلیمان شاه سلجوقی است.^{۱۲} شهرت راوندی به تنها کتاب باقیمانده از او، راحة‌الصدور (در تاریخ آل سلجوق) است.

مونس‌الاحرار را از بدو انتشار تا همین اواخر قدیمی‌ترین گلچین ادبی به زبان فارسی می‌دانستند. اکنون از سفینهٔ تبریز،

۱۰. الکساندر مورتون، همان، ص ۴۹.

۱۱. شش برگی که توضیحات این فصل را ارائه کرده‌اند اکنون در مجموعه‌های عمومی ایالات متحده نگهداری می‌شوند: موزه آر تور. م. سکلر، کمبریج؛ موزه هنر کلیولند؛ کتابخانهٔ دانشگاه پرینستون، مجموعه رابرت گرت؛ دو نسخه در موزه هنر متروپلیتن، نیویورک و گالری هنر فریر، واشنگتن دی سی.

۱۲. در هر حال دست‌کم سه نسخه از آن وجود دارد که به طغرل، سلیمان‌شاه و کیخسرو پیشکش شده است (الکساندر مورتون، همان، ص ۵۱).

[...] اما شاعر بدین درجه نرسد الا که در عنفوان شباب و در روزگار جوانی بیست هزار بیت از اشعار متقدمان یاد گیرد و ده هزار کلمه از آثار متأخران پیش چشم کند...^{۱۳}

به هر روی، این متن «سفینه» را صرفاً مجموعه‌ای از اشعار توصیف می‌کند که آشنایی با آن برای شاعری متبحر (یا درس‌خواندگان) ضروری بوده است. ذکر این نکته جالب است که محمد معین، در حواشی خود بر چهارمقاله، «سفائن» را جمع «سفینه» به معنی «دفتر و بیاض» نوشته است.^{۱۴}

«سفینه» در مطلع غزلی از حافظ، در حد معنای «مجموعه» آمده است:

در این زمانه رفیقی که خالی از خلل است
صراحی می‌ناب و سفینه غزل است

حال که از چهارمقاله نام بردیم، باید متذکر شد که این اثر نیز نوعی مجموعه است؛ مجموعه گفتارهایی در باب مشاهیر در چهار بخش که هر کدام به یکی از چهار حرفه اصلی درباری (دبیری، شاعری، نجوم و طب) اختصاص یافته است. بخش‌های مربوط به دبیران، مُنجمان و طبیبان دربردارنده حکایاتی از وقایع نادر و عجیب از زندگی و مرگ اشخاص معروف (مانند رویدادهایی از زندگی عمر خیام و فردوسی) است. حال آن که فصل مربوط به شاعران، مملو از قطعات شعر و نمونه‌های آثار آنان است. طبیعی و قابل درک است که نظامی خودش شاعر بوده و سعی کرده حرفه‌اش را متعالی جلوه دهد.^{۱۵}

در این جا چند مسأله دیگر قابل بررسی است: چنین کتاب‌هایی را چه کسانی و برای چه مخاطبانی پدید آورده‌اند،

و سلیقه چه کسانی در آن‌ها منعکس شده است؛ همان‌طور که ذکر شد، مجموعه آثار علمی منشور عموماً برای تحقیق و مطالعه گردآوری می‌شدند؛ اما مخاطب گلچین‌های ادبی افراد متخصص (مشاغل درباری از جمله دبیران، شاعران) و هنردوستان، برای نیازهای شخصی خود، بوده‌اند. جذابیت گلچین‌های ادبی به‌ویژه از لحاظ اصولی بوده است که در انتخاب اشعار موجود در آن‌ها به کار می‌رفته است. این مجموعه‌ها، که با نظر شخصی و تحت تأثیر سلاقی و تمایلات گردآورنده پدید آمده است، ممکن است معرف پسند عمومی زمانه خود باشد یا نباشد. توجه به تفاوت میان ترتیبی که برای صاحبان طبقات مختلف اجتماعی به کار می‌رفته است، و در صورت امکان، مقایسه کتاب‌های گردآورده (یا مخصوص) مردان و زنان، فوق‌العاده جالب است.

با توجه به تعداد زیاد زنان باسوادی که، از اوایل قرون وسطی، در مراحل تولید کتاب شرکت داشته‌اند،^{۱۶} ممکن است مجموعه‌هایی هم به همت زنان یا برای زنان فراهم آمده باشد؛ اما از ظواهر امر چنین بر نمی‌آید. از نمونه‌های احتمالی این مجموعه‌ها «جنگی» است که در مخزن کتابخانه شرقی دانشگاه سنت‌پترزبورگ (Ms 382) نگهداری می‌شود. این کتاب نمونه‌ای قدیمی از یک گلچین شعری دوزبانه است که آثار بسیاری سرایندگان، از سعدی گرفته تا شاعران ابتدای قرن نوزدهم، را در بردارد. ساختار کتاب نشان می‌دهد که یکباره کتابت نشده و احتمالاً کتابت آن زمان زیادی برده و مرتباً قطعات جدید به آن اضافه می‌شده است. بدیهی است که این طرح از آغاز تدوین کتاب مدّ نظر بوده؛ زیرا اوراق خالی

۱۳. نظامی عروضی سمرقندی، چهارمقاله، با تصحیح مجدد و شرح لغات و عبارات و توضیح نکات ادبی به اهتمام دکتر محمد معین، تهران، ۱۹۹۵ م. / ۱۳۷۵ ش.، ص ۴۷.

۱۴. همان جا.

۱۵. نظامی، در یکی از داستان‌هایش، به اجمال ذکر می‌کند که او و دخترش منجمان خوبی هستند. او مطمئناً دانش و تحصیلات گسترده‌ای داشته است. اما اگر نظامی جایی برای ذکر جزئیات ریاضیات، نجوم و طب می‌گذاشت، خواننده اصلی آثار و حامی خود، شاهزاده فیروزکوه، پسر علاءالدین حسین غوری مخوف، معروف به جهانسوز، را از خود می‌رنجاند. اگر این شاعر نمی‌توانست شاهزاده را سرگرم کند باید منتظر همان عاقبتی می‌بود که بر استادان بزرگ پیشین رفته بوده است؛ چنان که در مقاله کوتاهش در مورد بیرونی و ابوعلی سینا آورده است.

۱۶. توجه به شاهی از کتاب جواهر الاخبار بوداق قزوینی (ف. ۹۸۴ هـ. / ۱۵۷۶ م.). درباره تقسیم ماهرانه کارها در یک خانواده معمولی شیرازی که اشتغال به تولید کتاب داشته‌اند کافی است. در این خانواده‌ها، زن معمولاً خطاط، شوهر اغلب نقاش، دخترها نگارگر و پسرها طلاکوب و صحاف بودند (بوداق قزوینی، 288 Ms، کتابخانه ملی روسیه، برگ 109 r v)، همچنین ر.ک:

О.Акимущкин. Персидская рукописная книга, – Рукописная книга в культуре народов Востока, М., 1987, с. 374.

به نوشته بوداق قزوینی، اگر زن خانواده بی‌سواد بود، نوشته‌ها را نقاشی می‌کرده است.



بسیاری در انتهای هر فصل آن تعبیه شده بوده است تا اشعار جدید در آن‌ها نوشته شود. نقل بی ترتیب سروده‌های شاعران مختلف در این مجموعه نیز تأییدی است بر این که تدوین آن به مرور زمان انجام یافته است. ظاهراً شعرهای جدید را خوشنویس به انتهای هر فصل می‌افزوده است؛ فصل‌هایی که معیاری برای تشخیص آن‌ها از یکدیگر نمی‌توان یافت. متن کامل یا بخش‌هایی از سروده‌های سعدی، حافظ و بیدل را در هر بخش می‌توان یافت. این که تمام کتاب را یک نفر، به خط تعلیق، نوشته است، نشان می‌دهد که خطاط خود صاحب مجموعه بوده است که چیزی شبیه یک دفتر یادداشت از صحاف خواسته تا در آن اشعار محبوب و مشهور زمان خود را بنویسد. دیگر نشانه شخصی بودن این دفتر یادداشت، تزئینات بسیار خاص آن است، که در هر برگ، حتی هر صفحه، طرح متفاوتی از کاغذ ابروباد، با حاشیه مذهّب، به چشم می‌خورد؛ به‌ویژه که محل نوشتن متن در مرکز صفحه (اغلب به صورت مورب) برای خطاطی مشخص شده است. از آن جالب‌تر صحافی کتاب است که ظاهراً هم‌زمان با خطاطی و در نیمه اول قرن نوزدهم صورت یافته است. صحافی این مجموعه در اروپا مرمت شده، اما تزئینات اصلی پشت و روی جلد حفظ شده است؛ برای محافظت مقوای پشت و روی جلد، رویه‌ای شیشه‌ای روی کاغذ رنگی مزین به نقوش هندسی و گل و بلبل طلاکوب و رنگارنگ کشیده شده است.

داخل پشت و روی جلد تزئینی اضافی و بسیار نامعمول دارد که از آینه‌های مستطیل شکلی ساخته شده است که با قاب‌های مسی مزین به اشکال هندسی و طلاکوب ثابت شده‌اند. تزئینات قاب همان طرح گل و گیاه پشت و روی جلد کتاب را دارد.

در نگاه اول چنین می‌نماید که کتاب به سلیقه بانویی جوان فراهم شده است که می‌تواند تأییدی باشد بر این فرض که تا پیش از قرن نوزدهم رسم داشتن آلبوم‌های خانوادگی^{۱۷} از اروپا به مکان‌های دیگر رفته بوده است. این نسخه صفحه آخر ندارد و هیچ‌یک از فصل‌های آن نیز پایان نیافته است. صاحب یا خوشنویس آن ظاهراً قصد داشته است این اثر را تا

آخرین برگ دفتر، یا تا پایان زندگی‌اش، ادامه دهد. اگرچه از مقدمه کوتاهی در اولین برگ افزوده بر آغاز نسخه، که نویسنده‌اش ناشناخته است، درمی‌یابیم کتاب را شاعری به نام محمد سعدالدین، با تخلص «ماهر» گردآوری کرده که خود نویسنده بسیاری از اشعار بوده است. علاوه بر این‌ها، او آثار بیش از ۱۵۰ نویسنده فارس و ترک از گذشته تا روزگار خود را در این «مجموعه» گنجانده است. این مقدمه به سال ۱۲۳۱ هـ. / ۱۸۱۵ م. نگاشته شده است.

این نسخه، اگرچه وجود آلبوم‌های شعری زنان در آن دوره را اثبات نمی‌کند، ولی نشان می‌دهد که تدوین «جنگ» و «بیاض» نزد دوستداران شعر، و نسخه‌برداری آنان از این «مجموعه»‌ها، برای مطالعه شخصی، امری متداول بوده است و از طریق این «مجموعه»‌ها می‌توان با سلیقه خاص و حتی افراطی گردآورندگان و خوانندگان آن‌ها آشنا شد.

ارزش مجموعه‌ها

مواد ادبی در گونه‌های مختلف این «مجموعه»‌ها منابع بسیار ارزشمندی است که می‌تواند در شناخت سلايق و سبک‌های ادبی دوره نگارش آن‌ها کمک کنند. این «مجموعه»‌ها ممکن است آثار ادبی دیگری را نیز شامل شوند که در هیچ جای دیگری یافت نشود، مثلاً اثری منحصر به فرد، یک تکه‌ای یا کارهایی قدیمی از استادی مجرب که در آخرین گردآوری «دیوان» یا «کلیات» او وارد نشده است. وجه اخیر زمانی رخ می‌دهد که صاحبان آثاری که قبلاً به «سفینه» یا «جنگی» راه یافته‌اند، تحریر دیگری از آن آثار عرضه کنند. برای نمونه می‌توان از دیوان جامی (۱۴۹۲ - ۱۴۱۴ م.) یاد کرد. در کتابخانه شرقی دانشگاه سنت پترزبورگ نسخه بسیار جالبی (Ms 365) محفوظ است که در صفر ۸۹۸ / نوامبر ۱۴۹۲، یعنی چند روزی پیش یا پس از تاریخ مرگ شاعر (که روز هشتم نوامبر ۱۴۹۲ م. بوده) نسخه‌برداری شده است. مشخص است که این نسخه برای بازبینی شاعر آماده شده و ظاهراً او نتوانسته است بازبینی را به پایان برساند. این نسخه را خطاط معروف دربار سلطان حسین بایقرا، میرعلی تبریزی، ظاهراً در هرات، نوشته است.

۱۷. چنین آلبوم‌های خانوادگی یا آلبوم بانوان نوعی کتاب برای میهمان بودند که در آن از وی خواسته می‌شد یادداشتی برای میزبان بنویسد. این آلبوم‌ها گنجینه‌های واقعی برای پژوهشگران ادبی هستند. شاهکارهایی در این آلبوم‌ها یافت شده است به طور مثال از شعرای بزرگ روسیه در قرن نوزدهم.

به نوشتهٔ اعلاخان افصح‌زاد^{۱۸}، که نسخهٔ دانشگاه سنت‌پترزبورگ را با نسخه‌های شناخته‌شده موجود از این متن در «مجموعه»‌های دیگر مقایسه کرده، این نسخه قدیمی‌ترین دیوان جامی است که شاعر در سال ۱۴۶۴ م. در پنجاه‌سالگی، آن را به پایان رسانده که به دیوان قدیمی جامی معروف است.^{۱۹} پس از آن، قصیده‌ها و غزل‌هایی، نه تنها از اولین دیوان جامی بلکه همهٔ قصیده‌ها، ترجیع‌بندها، یک غزل و دو رباعی از دومین دیوان او، دو قصیده و یک ترکیب‌بند از سومین دیوان و نیز هجده معما از چهار رسالهٔ وی در مورد معماها آمده است. این نسخه شامل مقدمهٔ اصلی اولین دیوان اوست که در آن ذکر شده است شاعر در هنگام سرودن آن پنجاه‌ساله بوده است. ترتیب قرار گرفتن این آثار در کتاب با همهٔ نسخه‌های معروف دیگر متفاوت است و بسیاری غزل‌ها و قصیده‌ها در آن نیست؛ و در نسخه‌های متأخرتر هست. برای مثال، دومین شعر از دیوان آخر با این بیت شروع می‌شود:

عاشقم اما نمی‌گویم کجا

بیخودم لیکن نمی‌دانم چرا

و غزلی از اولین دیوان او با این مطلع:

خطت گرد لب آن مشکین نبات است

که رسته بر لب آب حیات است

این نمونه، گواه‌نگاه دقیق نویسنده در انتخاب آثار خود است. در بعضی موارد، مجموعه‌های بزرگ شعری مانند دیوان یا کلیات کلاً مفقود شده‌اند، مانند دیوان نظامی (ف. ۶۰۶ هـ.). نمونهٔ مشابه دیگر زمانی است که شاعری نتواند گردآوری دیوان خود را در طول زندگی‌اش به پایان برساند و بعدها شاگردانش آن را جمع‌آوری کنند؛ مانند دیوان حافظ (ف. ۷۹۱ هـ.) که از مجموعهٔ «بیاض» او پدید آمده است. مجموعه‌های قدیمی در این گونه موارد بسیار ارزشمندند. از بهترین این نمونه‌ها نسخهٔ شمارهٔ ۵۵۵ از مجموعهٔ موسسهٔ مطالعات شرقی تاجیکستان،

مشمول بر ۲۵ اثر فارسی و عربی در موضوعات گوناگون (شعر، تصوف، طب)، به قلم نویسندگان مختلفی از قرن دوازدهم تا چهاردهم میلادی است. که به نظر می‌رسد قدیمی‌ترین نسخه از اشعار حافظ باشد. تاریخ اتمام بعضی از این آثار ذکر شده که از شوال ۸۰۵ / آوریل ۱۴۰۳ تا ۱۱ شوال ۸۰۷ / آوریل ۱۴۰۵ است. حواشی اوراق ۱۴۵-۱۵۱ پ و ۱۳۶-۱۴۰ ر از این نسخه شامل ۴۱ غزل و دو قطعه از اشعار حافظ است؛ به خط نسخ بسیار زیبا. فضاهای خالی در حواشی اوراق ۴۵-۴۶ ر، ۱۳۹ پ، ۱۴۰ پ، ۱۴۱ پ، ۱۵۲ پ، ۱۵۴ پ با ۳۴ غزل به خط نسخ و شکسته پُر شده است. ترتیب خاصی در نوشتن غزل‌ها دیده نمی‌شود که نشان دهد نسخه‌ای که این غزل‌ها را از روی آن نوشته‌اند در چه زمانی نوشته شده است؛ مثلاً ۱۵ یا ۱۶ سال پس از درگذشت شاعر. نسخه‌هایی از اشعار وی که اساس کتابت این نسخه قرار گرفته، شکل نهایی دیوان را نداشته است.^{۲۰}

با این همه، غالباً این روند در مسیر مخالف گسترش یافته است: منابع اصلی آثاری از قبیل «جنگ»، «بیاض»، «سفینه» و «مجموعه» مطمئناً «دیوان»‌ها، «کلیات»‌ها و بعدها «تذکره»‌ها بوده‌اند. اما در گلچین‌ها بوده که عقاید گردآورنده—سلیقه، ذوق و پیش از همه نام او—می‌توانسته است حفظ شود. بسیاری از مجموعه‌هایی که به فرامین شاهانه گرد می‌آمده است حاوی اطلاعاتی گوناگون از شاعران بود و به پادشاهان حامی آنان، پیشکش می‌شده است. مؤلفان چنین آثاری می‌بایست تمایلات پادشاهان حامی خود را پیش‌بینی و برآورده کنند. تولید چنین کتاب‌هایی منحصر به ثروتمندان و نجیب‌زادگان نبود؛ اشخاص تحصیل کرده نیز این آثار را برای خود نسخه‌برداری می‌کردند. نمونه‌های فراوانی از این نوع مجموعه‌ها در کتابخانه‌های سراسر جهان موجود است. اعم اغلب «سفینه»‌های موجود می‌توانند سبک ادبی و دیدگاه‌های

۱۸. ۱. افصح‌زاد، استاد تاجیک، این نسخه را در فهرست قدیمی‌ترین و معتبرترین نسخه‌های دیوان جامی (که تصحیح انتقادی آن را در سال ۱۹۷۸-۱۹۸۰ م. به چاپ رسانده) آورده است:

Абдаррахман Джами. Фатихат аш-Шабаб. Критический текст и предисловие, М., 1978; Васитат ал-Икд и Хатимат ал-Хаййат. Критический текст и предисловие. М., 1980.

(این تصحیح را مرکز پژوهشی میراث مکتوب در سال ۱۳۸۷ به چاپ رسانده است. م.)

۱۹. جامی پیش از آن که اولین دیوان رسمی خود فاتحه‌الشباب (۱۴۷۹ م.)، سپس دومین آن، واسطه‌العقد (۱۴۸۹ م.)، و سومین دیوان، خاتمة‌الحیات (۱۴۹۱ م.) را منتشر کند، در طول سالیان متمادی، مرتباً آن را اصلاح و شعرهایی به آن اضافه می‌کرده است.

20. Г.Галимова. Старейшая рукопись стихов Хафиза. – Проблемы востоковедения, № 4, 1959, 105-112.



فلسفی جامعه در دوره‌ای خاص را منعکس کنند.

داستان پادشاهان

سفینه تبریز، نوشته ابوالمجد محمد بن مسعود تبریزی، ما را با طیف بسیار وسیع و بی نظیری از موضوعات و نویسندگان آشنا می‌کند. این کتاب شامل ۲۰۹ اثر مستقل یا اجزائی از متون مختلف، از تفسیرهای قرآنی تا موسیقی و معدن‌شناسی، و از واژه‌شناسی، حقوق، شعر و تاریخ تا مکتوبات شخصی و فلسفی، است.

استاد ایرج افشار، اولین کسی بود که این اثر فوق‌العاده ارزشمند را به ایران‌شناسان معرفی کرد.^{۲۱} این همه دلیل بر شاخص بودن گردآورنده است و کتاب را به پدیده‌ای منحصر به فرد بدل می‌کند که هر سطر آن برای پژوهشگران معاصر متون کهن بسیار مهم است و چنان که در مقاله دکتر اصغر سید غراب^{۲۲} آمده است، باید به دقت بررسی شود.

حال به بخش بسیار کوچکی از سفینه تبریز اشاره می‌کنیم تا ببینیم چگونه «سفینه»‌ها، عموماً و سفینه تبریز، خصوصاً می‌تواند پژوهشگران را در مطالعه متون دیگر یاری کند. چون من تقریباً سه سال برای پروژه شاهنامه کمبریج^{۲۳} وقت صرف کرده‌ام، طبیعی است، پیش از هر چیز، گزیده‌هایی از شاهنامه که نمونه شعر فردوسی است، توجهم را جلب کند؛ سه گزیده از «داستان رستم و سهراب»، «داستان رستم و اکوان دیو» و بخش کوتاهی از «رزم رستم و اسفندیار». حتی با بخش نسبتاً کوچکی (۵ برگ) از «داستان رستم و سهراب» درمی‌یابیم چه ابیاتی در زمان ابوالمجد به متن شاهنامه اضافه شده است. هر شاهنامه‌پژوهی با مشکل ضبط‌های متعدد ابیات و دشواری عظیم تشخیص نزدیک‌ترین صورت به اصل سروده فردوسی مواجه است.

بخش مورد نظر از سفینه، که شامل ۵ برگ (صفحات ۵۶۸ - ۵۷۶ از چاپ عکسی) است، ۵۹۶ بیت دارد. از مقایسه آن‌ها با تصحیح‌های معیار دبیرسیاقی^{۲۴} و خالقی مطلق^{۲۵}، درمی‌یابیم که ۲۷ بیت در سفینه نیست؛ اما متن سفینه ۲۱ بیت اضافه بر همان دو چاپ دارد. با مقایسه متن سفینه با دومین تصحیح انتقادی روسی^{۲۶} شاهنامه، مبتنی بر چهار نسخه نو یافته که در زمان تصحیح نخست ناشناخته بود، از جمله قدیمی‌ترین آن‌ها، نسخه فلورانس^{۲۷} ۶۱۴ هـ. / ۱۲۱۷ م. (M.C. III. 106- II. III. 12)، تفاوت‌های بیشتری هم به چشم می‌خورد.



نسخه سفینه تبریز، «آغاز داستان» شاهنامه، کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۲۱. ایرج افشار، «چاپ عکسی سفینه تبریز (گردآوری و نسخه‌برداری در ۷۲۰-۷۲۳ هـ / ۱۳۲۰-۱۳۳۳ م.)»، تهران، ۱۳۸۱ ش. / ۲۰۰۲ م.: نامه بهارستان، سال ۳، شماره ۲، زمستان ۲۰۰۲/۳، صص ۳۴۲-۳۵۴.
۲۲. علی اصغر سید غراب، «A treasury from Tabriz: a fourteenth century manuscript containing 209 works in Persian and Arabic», Persica XIX (2003)، صص 125-164.
23. <http://shahnama.caret.cam.ac.uk>
۲۴. شاهنامه، تصحیح دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۵۵/۱۳۷۴.
۲۵. شاهنامه فردوسی، تصحیح جلال خالقی مطلق، جلد ۲، Bibliotheca persica، انتشارات مزدا، کاستا مسا و نیویورک، ۱۹۹۰.
26. Фирдоуси. Шах-наме. T.2. Научно-критический текст, разночтения, примечания и приложения М.-Н. Османова. М., 1992, 115-119.
27. A.M.Piemontese. Nuova luce su Firdausi "Shahnama". Data to 614/1217 a Firenze. Estrato da Annali dell' Instituto Orientale di Napoli. Vol.40 (N.S.XXX). Napoli, 1980.



بنابراین، قطعات موجود در سفینه، به لحاظ قدمت، در سومین مرتبه بعد از نسخه فلورانس و شاهنامه لندن^{۲۸} و قبل از نسخه مصور معروف کتابخانه ملی روسیه (Dorn 329)^{۲۹} مورخ ۷۳۳ هـ./ ۱۳۳۳ م. قرار می‌گیرد. نمودار بررسی صفحه‌ای از متن شاهنامه در سفینه تبریز چنین است:

هجده بیت از چاپ عثمان‌اف در متن سفینه وجود ندارد، حال آن که چهار بیت از سفینه در متن عثمان‌اف نیست؛ یعنی این چهار بیت در هیچ‌یک از نسخه‌های دیگری که مبنای گردآوری این چاپ انتقادی بوده‌اند نیامده است.

جالب توجه است که ابوالمجد متن کتاب فردوسی را آن قدری که برخی انتظار دارند خلاصه نکرده است تا بتواند داستانی کامل را در مجموعه عظیم خود بگنجانند. تعداد ابیات محذوف هم کم است (۲۷ از ۱۲۳)؛ به‌ویژه که این نسخه از قدیمی‌ترین نسخه‌ها است و انتظار می‌رود فاقد ابیات الحاقی موجود در سایر نسخه‌ها باشد.

مقایسه اولیه، با نسخه‌های دبیرسیاقی و خالقی مطلق، نیز به شمار بسیار کم ابیات الحاقی (تقریباً ۴٪)، و مقایسه دوم، با متن عثمان‌اف، به درصدی از آن هم کمتر (چهار بیت در صفحه) انجامید. این ارقام، به‌ویژه در قیاس با آنچه از اغلب نسخه‌های متأخر (تا قرن هفدهم میلادی) به دست می‌آید، و مخصوصاً نسخه‌های متعلق به جنوب ایران یا هند، که سهم ابیات الحاقی آن‌ها به ۵۰ - ۶۰ درصد هم می‌رسد (مثلاً نسخه (۱۵) Or. ۱۳۵۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه کمبریج^{۳۰}، نسخه Ms. Or. fol. 209 متعلق به کتابخانه دولتی برلین^{۳۱} یا نسخه Dorn 333 محفوظ در کتابخانه ملی روسیه که الحاقیاتش مصور هم هست)، ناچیز است.^{۳۲} بخشی [از شاهنامه] که در نسخه ابوالمجد محفوظ است،

آن‌طور که تا حدی انتظار می‌رود، فاقد بسیاری از بیت‌هایی است که در تصحیح‌های انتقادی متداول (برتس، دبیرسیاقی، خالقی مطلق و عثمان‌اف) آمده‌اند. ویژگی حتی عجیب‌تر این نسخه وجود چندین بیت در آن است که در هیچ نسخه قدیمی دیگری که مبنای این تصحیح‌های انتقادی بوده است، دیده نمی‌شود. چهار بیت در هر صفحه، عدد قابل توجهی است. که می‌تواند گواه محبوبیت شاهنامه در طول سه قرن باشد، از زمانی که فردوسی آن را به پایان رسانید تا آغاز قرن چهاردهم میلادی، که زمان کتابت قدیمی‌ترین نسخه‌های موجود است. در طول آن سه قرن، شاهنامه را خوشنویسان گوناگون (و نویسندگان مشترک) بارها نوشتند و چندین نسخه از آن فراهم شد که از بین رفته است. طرح کمرنگی از یکی از این نخستین نسخه‌های ناپدیدشده که در دوران معماگونه «نابودگی صورت مکتوب»^{۳۳} شاهنامه از میان رفته، در سفینه ابوالمجد بازتاب می‌یابد.

کلاً پدیده «نابودگی»^{۳۴} یا بهتر بگوییم «دگربودگی»^{۳۵} شاهنامه برای سه قرن، به توجه ویژه می‌ارزد. شاهنامه اولین اثر مهم در زبان فارسی دری بعد از دو قرن «دگربودگی» این زبان است؛ دوره‌ای که در آن زبان ادبیات «عربی» بوده است. بخش‌های الحاقی را، که تا قرن سیزدهم میلادی [هفتم هجری] بر حجم شاهنامه فردوسی افزوده‌اند، نباید صرفاً اضافات جعلی و بی‌ارزش دانست و بی‌رحمانه قلم گرفت، بلکه باید آن‌ها را مواد زبان‌شناختی و لغوی ارزشمندی شمرد که ممکن است حاوی اطلاعاتی از ویژگی‌های زبان‌شناختی سرزمین‌هایی باشند که این سروده‌ها به قلمرو آن‌ها رفته و فرپه شده است.

در خاتمه، می‌خواهم بر بعضی نکات این مقاله تأکید کنم:

۲۸. شاهنامه موزه بریتانیا، مورخ ۶۷۵ هـ./ ۱۲۷۶ م. را مدت‌ها قدیمی‌ترین نسخه این متن می‌دانستند.

۲۹. متأسفانه متن شاهنامه مصور موزه تویقایی سرای، مورخ ۱۳۳۱ م. (Hazine 1479) برای مقایسه در دسترس نبود.

۳۰. استنساخ در سیالکوت در ۱۸۰۰، حاوی ۶۶ نگاره.

۳۱. استنساخ در اصفهان در ۱۶۶۶، حاوی ۱۶۷ نگاره.

۳۲. این نسخه نه تنها به سبب به تصویر کشیدن داستان‌های رایج مثل روزنامه یا گرشاسب‌نامه، بلکه به علت تصویرگری داستان‌های کوتاه آن مورد توجه و جالب است.

۳۳. "non-existence in written form"

۳۴. "non-existence".

۳۵. "other-existence". اصطلاح (инобытие) را به کار می‌گیریم که م. زند آن را برای دوره «دو قرن سکوت» فارسی دری زرین کوب پیشنهاد کرده است:

М.И.Занд. Шесть веков славы. Очерки персидско-таджикской литературы. М., 1964, 27-39.



۱. «مجموعه» ها انواع مختلفی دارند و اصطلاحات گوناگونی برای آن‌ها وضع شده است؛ از جمله «سفینه»، «جنگ»، «بیاض»، «مجموعه» و حتی «تذکره» که اغلب تقریباً تشخیص آن‌ها از یکدیگر ممکن نیست. اصطلاح «سفینه»، که از عربی گرفته شده، به کتابی اطلاق می‌شود که شامل آثاری در موضوعات مختلف است. این می‌تواند منشأ و خصوصیات ویژه این گونه مجموعه‌های ادبی و/یا علمی را آشکار کند که از گونه‌ای مطلقاً مذهبی به مجموعه‌ای شامل آثار دیگر، غیرمذهبی، (نثر و شعر) و سرانجام به نوعی دایرةالمعارف مبدل شده است. شایان ذکر است که اصطلاح فارسی «جنگ»، که به نظر می‌رسد گرده برداری همان «سفینه» باشد، در دنیای فارسی‌زبان جای آن را نگرفت، بلکه یکی از چندین اصطلاحی شد که عموماً به مجموعه‌های شعری اطلاق می‌شود.

۲. ارزش چنین مجموعه‌هایی فقط در حفظ آثاری که زمانی معروف بوده اما اکنون کاملاً فراموش شده‌اند، یا در حفظ بخش‌هایی از متون مشهور نیست، بلکه در نشان دادن موقعیتی هم هست که در آن، آثار شناخته شده در زمان تهیه این مجموعه‌ها، منتقل و به آن‌ها وقوف حاصل شد.

مهمترین مزیت کار با «سفینه» ها این است که حتی یک

تکه بسیار کوچک از شعری متوسط می‌تواند بسیار به کار پژوهشگر آید و اطلاعات فراوانی از تاریخچه متن، تحول آن در طول قرون، و حتی نسخه احتمالی آن به دست دهد. «سفینه» ها در پیگیری تحول نگاه نویسنده و ارزیابی او از آثار خودش راه گشایند؛ مانند دیوان جامی دانشگاه سنت پترزبورگ. ۳. در مورد متن شاهنامه، کشف ابیات نویافته، حائز منتهای اهمیت است؛ زیرا هر بیت اصیل فردوسی به منزله اثر هنری بسیار ارزشمندی است که از پس یک هزاره باقی مانده است. چنین متن خارق‌العاده و نادری فرصتی استثنایی برای کشف یافته‌های جدید، نه تنها برای محققان ادبیات بلکه برای پژوهشگران تاریخ هنر نیز فراهم می‌کند. بیت‌های نویافته ممکن است مفهوم نقاشی‌هایی را که از نسخه‌های خود جدا و پراکنده شده‌اند و اکنون در مجموعه‌هایی در سراسر جهان نگهداری می‌شوند، روشن سازد. این‌ها از قدیمی‌ترین نمونه‌های نقاشی در کتاب‌های فارسی اوایل قرن چهاردهم میلادی‌اند. چنین نقاشی‌های یتیم‌مانده‌ای، که تصاویری از متون ناموجودند، ممکن است هویت خود را به واسطه آثاری مانند «سفینه» باز یابند.

انتشار دوفصلنامه میراث علمی اسلام و ایران

دوفصلنامه میراث علمی اسلام و ایران — ویژه تاریخ علوم و فناوری دوره اسلامی — به صاحب امتیازی مرکز پژوهشی میراث مکتوب، مدیرمسئولی دکتر اکبر ایرانی و سردبیری دکتر محمد باقری منتشر می‌شود.

میراث علمی اسلام و ایران، سومین نشریه مرکز پژوهشی میراث مکتوب، پس از دوفصلنامه آینه میراث و دوماهنامه گزارش میراث است که با ضمائم چاپ و منتشر می‌شود.

این دوفصلنامه ویژه پژوهش‌های تاریخ علم و فناوری در دوره اسلامی است تا با ارائه گزارش‌ها، مقالات و تحقیقات انجام شده، سهم ایران و اسلام را در گستره دانش بشری و تأثیراتی که تا قرون اخیر بر آن به جای گذاشته باز نمایاند.



دیباجه مجموعه نصرآبادی

محسن ذاكر الحسینی *

از ۱۳۷۸ ش.) به این عبارت توجه نکرده و در میان آثار نصرآبادی از این مجموعه ارزشمند یاد نکرده‌اند. من در ضمن تحقیقاتی که درباره مسیحای فسایی انجام می‌دادم، تصویر نسخه‌های بعضی از آثارش را خریداری کردم و از مساعدت بخت به نسخه دیباجه مذکور دست یافتم. یکی از آثار ارزشمند مسیح فسایی حبله الآداب و حلیه الکتاب نام دارد که منتخبی از آثار پراکنده اوست و پنج باب دارد. از حبله الآداب دو دست‌نویس ناقص برجاست و از حسن اتفاق دیباجه مسیحا بر مجموعه نصرآبادی در هر دو نسخه موجود است که مؤلف آن را در ضمن عنوان باب دوم (منتخب منثورات فارسی) آورده است. از دفتر گردآورده نصرآبادی در ضمن عنوان دیباجه در یک نسخه به صورت **بیاض** و در نسخه دیگر به صورت **مجموعه** و در ضمن متن به صورت **مجموعه** و نیز **سفینه** یاد شده است. نگارش دیباجه مذکور یقیناً پیش از ۱۰۸۵ هـ. (سال اتمام تذکره نصرآبادی) صورت گرفته و ارزش آن به دو ملاحظه است؛ نخست آن که محتوی توصیف و ستایش مجموعه گم‌شده نصرآبادی و مؤلف آن است، دیگر آن که از نمونه‌های زیبای نثر فنی فارسی در عصر صفوی است.

نثر دیباجه نثری است مسجع همراه با اشعاری پخته و جاندار (در قالب‌های فرد و قطعه و مثنوی) سروده نادر و آراسته به شگردهای بیانی (خصوصاً تشبیه و استعاره) و صناعات بدیعی (مانند بראعت استهلال، سجع و قرینه‌پردازی، ازدواج، انواع تجنیس، تضاد، مراعات نظیر، ایهام، استخدام، تلمیح، و درج) که در آن لغاتی مانند «یکه‌بیت» (= تک‌بیت، مفرد) و «امید» (مشدد) و «چهره‌گشایی» (= رونمایی)، ذکر مصطلحات فنّ تصحیح (دبیر، نسخه، مقابله، صفحات، صحت دادن، برگ‌های تازه، اوراق، قلم، افتادگی، راده؛ همه در یک جمله)، اشاره به اسامی کتاب‌های مشهور (مجمع‌البحرین،

از دیرباز همواره بسیاری از ایرانیان خوش ذوق رغبتی داشته‌اند که از میان خوانده‌ها و شنیده‌های خود انتخابی کنند و آنچه می‌پسندند به خاطر بسپارند یا در جایی ثبت کنند؛ بر روی پاره‌ای کاغذ، در حاشیه یک کتاب یا در سفیدی‌های اول و آخر آن، بر روی دیوار، و آن‌ها که سلیقه بهتر و انتخاب‌های بیشتری داشته‌اند در دفتری مخصوص. چنین دفترهایی را، نظر به مقتضیات تاریخی و مختصات دفتر، به نام‌هایی چون **بیاض** و **سفینه** و **جنگ** و **مجموعه** خوانده‌اند.

از میان این مجموعه‌ها گزیده‌هایی که شاعران توانا یا سخن‌شناسان فرهیخته گرد آورده‌اند، همیشه بیشتر مورد توجه قرار گرفته است؛ زیرا مردم به ذوق و تشخیص ایشان بیشتر اعتماد دارند. میرزا محمدطاهر نصرآبادی (۱۰۲۷- حدود ۱۱۰۰ هـ.) شاعر و سخندان سرشناس عصر صفوی نیز چنین مجموعه‌ای داشته است و شاعر و فقیه دانشمند هم‌روزگارش، شیخ الاسلام محمد بن اسماعیل فسایی متخلص به «مسیح» و «معنی» (وفات: حدود ۱۱۳۱ هـ.) بر آن مجموعه دیباجه نوشته است. نصرآبادی در تذکره الشعرای مشهور خود در ضمن ذکر احوال مسیح فسایی آورده است:

دیباجه‌ای بر مجموعه فقیر نوشته که کمال غرابت دارد.

(تذکره نصرآبادی، به کوشش وحید دستگردی، ص ۱۷۴)

همین اطلاع در نسخه مورخ ۱۰۸۶ هـ. (کتابخانه مجلس، شماره ۳۰۱۶) بدین عبارت آمده است:

دیباجه‌ای بر مجموعه کمینه نوشته‌اند که جامع لطایف و صنایع است.^۱

متأسفانه هیچ یک از مصححان چاپ‌های سه‌گانه تذکره نصرآبادی (حسن وحید دستگردی، چاپخانه ارمان، تهران، ۱۳۱۷ ش.؛ احمد مدقق یزدی، انتشارات دانشگاه یزد، یزد، ۱۳۷۸ ش.؛ محسن ناجی نصرآبادی، انتشارات اساطیر، تهران،

* پژوهشگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

۱. در دو چاپ تذکره نصرآبادی (وحید دستگردی، مدقق یزدی) متأسفانه از این نسخه ارزشمند استفاده نشده است، و در چاپ دیگر (ناجی نصرآبادی) نیز این اختلاف نسخه ضبط نشده است.



مطلع السَّعْدِین، هشت‌بهشت، هفت‌پیکر، سرمه سلیمانی، خزان و بهار، بهارستان؛ و محتملاً طیبات، عتبه، بستان، وصول ... سلم^۲، نقش بدیع، رحیق ... تحقیق، مفتاح دانش، زاد مسافری، هفت بند، زهره و مشتری، سوز و گداز، ناز و نیاز، فرهاد ... شیرین ... خسرو، مجنون ... لیلی، نزهت ... قلوب)، و تأثیر اندیشه‌های ابن عربی در مؤلف (انسان ... عالم صغیر، عالم کبیر) قابل توجه است. یک جا از **بزم بلبل‌نویان** و **انجمن پروانه‌مشریان** یاد شده است که ممکن است اشاره به برخی از محافل ادبی عصر مؤلف باشد، و در پاره‌ای از عبارات تتابع اضافات دیده می‌شود (مثلاً: معنی شکاری است در راه مرغان خوش‌الحان سخنان زیبا).

خلاصه مندرجات دیباچه عبارت است از: خطبه مؤلف شامل بسمله، حمدله، نعت نبی اکرم^(ص)، و منقبت امام علی^(ع)، و ائمه اطهار^(ع)، توصیف مقام محبت، ستایش سخن، و متن اصلی (ستایش نصرآبادی و مجموعه او).

برای تصحیح «دیباچه مجموعه نصرآبادی» متن موجود در حلبة‌الآداب نسخه شماره ۱۲۱۴۵ کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی (مشهد) را، که در حیات مؤلف و از روی خط مؤلف استنساخ شده است، اساس قرار دادم و آن را با نسخه شماره ۲۴۵۴/۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (تهران)، که آن نیز محتملاً در قرن دوازدهم از روی نسخه اصل کتابت شده است، مقابله کردم. امید که پژوهندگان متن را به کار آید. چهارشنبه، بیست‌ودوم شهریور ماه سال ۱۳۹۱ خورشیدی - تهران - محسن ذاکرالحسینی (پزند)

دیباچه‌ای که بر بیاض میرزا طاهر نصرآبادی نوشته^۳

بسم الله الرحمن الرحيم

تَعَالَى اللهُ حَمْدُ بِيْ چونی که اوراق پریشان مجموعه کون و مکان را به رشته ایجاد شیرازه بسته و از ترکیب ظلمت و نور عدم و ظهور صفحه ساده امکان را به چندین نقش و نگار

غریب آراسته، در حیطه وسعت کدام بیان و بر ذمه طلاق کدام لسان است؟

من که و تعظیم جلال از کجا؟

دل ز کجا وین پر و بال از کجا؟

صحت این مقال را همین شاهد کفاف که اگر کلمات طیبات توأم صلوات زاکیات نگشته از غبار عتبه و بستان احمدی - که پرده‌دار حرم سرمدی است - سواد دیده^۴ روشن نکند، پرده حروف و اصوات از پیش برگیرند، و در نظم اجابتش نپذیرند. و نه هر چشمی شایسته این غبار و هر سری خاک قدم این اعتبار می‌تواند شد، بلکه نیل این سعادت در گرو قافله سالاری منقبت گل‌دسته‌بندان گلشن ولایت و مشعل افروزان مسالک هدایت است، عَلَيْهِمُ سَلَامُ اللهِ مَا ذَرَّ شَارِقُ^۵. و احاطه عشری از معشار و وصول ادنی پایه سپهرمدار فضایل هر یک از این ابرار را آوانی جمل و ظروف و سلم بیست‌وهشت پایه حروف تنگ‌عرصه‌تر از دیده مور و نارساتر از دماغ مخمور است. همان انسب که عنان ادهم قلم ازین بیدای بی‌مُنْتها مصروف و وجهه همت بیان ازین وادی بی‌پایان معطوف دارد. اما بعد^۶

بر ارباب بصایر نقاده و قرائح^۷ وقاده مخفی نیست که به مقتضای کُنْتُ كُنْزاً مَخْفِيّاً فَاحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ^۸ الخلق^۹ از جنبش خامه صنع ازل و مد رسای زمان ماضی و مستقبل و حل کردن صور چندین رنگ از بسایط عنصری در صدف چرخ چنبری و نگارش صفحه امکان به چهره‌گشایی^{۱۰} نقش بدیع انسان به جز ظهور تجلیات ذات و انعکاس لمعات صفات درین مظاهر که دُردنوشان می‌کده هوش تعبیر از آن به باده سر جوش محبت می‌کنند، ثمره‌ای حاصل نیست. و تا این صهبا را به حریر سخنان رنگین و الفاظ بلاغت آیین از دُرد شبها حسی و تخیلات وهمی صاف نسازند، شاربین این رحیق را به جای نشاء تحقیق جز دُردسر عذاب ابدی و خمار جهل مرکب سرمدی چیزی حاصل نگرند. پس بهترین گوهری که زینت بساط خواص و اعلا جنسی که مابه‌الامتیاز^{۱۱} ارباب انواع تمیز و اختصاص تواند بود، مضامین گوناگون موشحه به الفاظ

۲. ظاهراً اشاره به یکی از کتاب‌هایی که نام آن با عبارت «سلم الوصول» آغاز می‌شود.

۳. دانشگاه: دیباچه‌ای است که بر مجموعه نصرآبادی نوشته. در نسخه دانشگاه این عنوان پس از خطبه مؤلف به خطی متفاوت بین السطور افزوده شده است.

۴. دانشگاه: دیده.

۵. درود خدای بر ایشان چندان که طلوع کننده‌ای برمد.

۶. در نسخه دانشگاه به جای عبارت «اما بعد» عنوان قرار گرفته است.

۹. گنجی نهفته بودم. دوست داشتم بشناسندم، پس مردم را آفریدم. (حدیث قدسی)

۱۱. آستان قدس: مایه الامتیاز (دستکاری شده)، دانشگاه: مایه امتیاز.

۸. دانشگاه: خفلت.

۷. دانشگاه: فرائح.

۱۰. دانشگاه: بچهره کشایی.



بلاغت مشحون است. کدامین صاحب بصیرت جوهرشناس رشته حیات خود را صرف نظم این لآلی آبدار نمود که شاهد کمال در لباس آرایش جمال گردن^{۱۲} بر خط فرمان او ننهاد؟ و کدامین صاحب هوش روزن گوش را وقف سروش این هاتف غیبی ساخت که از ابواب گلزار قدس — که زهت گاه جان راهروان آگاه است — قفل وسواس حواس را به مفتاح دانش نگشاد؟

مصدق این مقال احوال فرخنده مال زبده ارباب حال شیرازه دفتر دانش و کمال مجمع البحرين نظم و انشا مطلع السعدین لغز و معما

میرزا طاهر نصرآبادی

معدن مردمی و اصل کمال
آن که چون در ره فکرت پوید
پیک معنی^{۱۳} کندش استقبال
حرفی از حدت ذهنش بنگاشت
بر لب خامه^{۱۴} نقط^{۱۵} شد تبخال

که از مبادی احوال فرخ مال^{۱۶} و آغاز ایام خجسته انجام نقد خرد — که سرمایه والا و زاد مسافرین عالم بالاست — ثمن این جنس گران بها ساخته، ذهن سلیم و طبع مستقیمش در نقد و قلب عیار این زر دده میزان و مسلم الثبوت همگنان است.

یکی از آثار فیض مدار طبع وقادش جمع این مجموعه است که از روزی که دبیر تقدیر به دستگیری ترکیب سواد و بیاض لیل و نهار و قلم فیض رقم کهکشانش نثر ثریا و قصاید سبع معلقه افلاک و هفت بند کواکب و مسدس جهات و رباعی ارکان و یکه بیت خورشید و قصیده مصنوع موالید ثلاث را فراهم آورده، چشم انسان — که عالم صغیر است — در روی عالم کبیری به این وسعت سرمه بینش نکشیده. بی تکلف سفینه ای است صد بحرش در بغل، و بحری است امواج اوراقش چین جبین گل رخان را نعم البدل. سلیمانی است که از زیبا سخنان آفاق جولان تختش بر باد سوار است، یا جمشیدی است که جام جهان نمایی از هر ورقش در کنار است؛ نی نی افراسیابی است که از تیغ جوهردار هر سطری^{۱۷} بلار کی

آب دارش حمایل است، بل کیخسروی است که از افراختگی علم های کاپیانی ایات رنگین در صف سپاه اوراقش جوش^{۱۸} خون سیاوش خجل است. با وجود پوست پوشی سلطانی است از هر برگی آئینه سکندرش در زیر نگین، و با وصف برگ بندی خسروی است از هر ورق ابلق لیل و نهارش در زیر زمین. معنی شکاری است در راه مرغان خوش الحان سخنان زیبا از مسطر دامش در خاک، بحر بی کناری است غاشیه وسعتش بر دوش فلک الافلاک. گاهی چون غنچه گل سوری اوراقش جمع و گاهی در مجلس افروزی هر مصرعش قایم مقام شمع. هنگام گرداندن اوراقش تغییر رنگ زهره جبینان شرم آلود بر باد و در وقت گستردن بساط دلبری اش تهمت آزادی همین بر سرو و شمشاد. حبذا صاحب سخن بتمکینی که اگر تمام عمر افاده کند صدا بلند نسازد، و مرحبا بی مضایقه کریمی که جز بر روی ارباب طلب لب تبسم نگشاید. هشت ورق هر جزوش نمونه ای از هشت بهشت و ترکیب هر سطرش گرده تصویر هفت پیکر لعبتان حورسرسشت. خطش تا حدی دلکش که بنفشه عذار یار اگر نه در لباس تشبیه نسب به او رساندی، آئینه الفت از عکس او در زنگ ماندی. از شوق بوسیدن دهن میمش خامه گریبان دریده، و از جور شکن حلقه جیمش سینه صفحه از اثر مسطر الف کشیده. هر مدش چون قد دلکشان در رعونت بی نقص، پری در شیشه هر دایره اش در رقص. صفحه بیاض در آرزوی وصال نقط دل فریش اگر به بهانه افشان فال نقط گیرد جا دارد، و حلقه چشم غزال اگر با پیچ و تاب رقومش دعوی دل فریبی کند، هر مژه^{۱۹} انگشت بر حرفش گذارد. شاهد حسن تمام که هم پرواز سیمرغ است در دامن قافش عزلت گزیده، و دیده پری و شان معنی از میلچه طره کافش سرمه سلیمانی کشیده. الفاظ نثرش را زهی بلاغت که چون التفات سامعین به مضامین رنگین خود تمام یافته در مطابقه مقتضای حال^{۲۰} شتافته راه فاصله به سجع هم نداده، و معانی نظمش را زهی طراوت که از شوق هم آغوشی ایشان هر بیتی از میان دو مصرع آغوش گشاده. ایات بلندش را در تسخیر قلوب چون ابروی مهوشان محبوب هر دو مصراع با هم قدر، و فقرات برجسته نثرش از کلمات آبدار چون مژه

۱۲. دانشگاه: — گردن.

۱۵. دانشگاه: لغز.

۱۸. دانشگاه: چون.

۱۳. ایهام دارد به تخلص مسیح فسایی «معنی».

۱۶. دانشگاه: فرخنده مال.

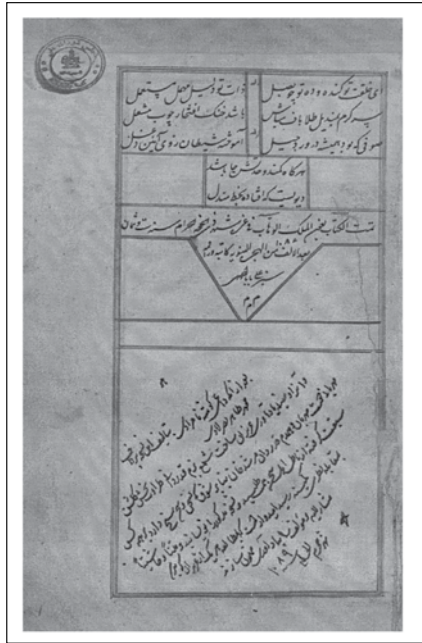
۱۹. دانشگاه: مژه.

۱۴. آستان قدس: خامه. متن از دانشگاه.

۱۷. در نسخه دانشگاه «مسطر» نیز خوانده می شود.

۲۰. دانشگاه: — حال.





تصویر انجامة تذکره نصرآبادی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی،
دستنویس شماره ۳۰۱۶، خط نستعلیق خوش سبزی بابااحمدی، مورخ غزّه ذی حجه
۱۰۸۶ هـ، منتهی به خط و یادداشت محمدطاهر نصرآبادی، مورخ محرم ۱۰۸۹ هـ.

است. انبساطِ بساطِ فیض گستری اش را همین بیّنه کفاف که
نزهت گاهِ قلوب را در طریق شکفتگی هر مصرعش هم سرو و
هم خیابان است. سطرهای نیم‌نوشته‌اش در گرم کردن
زمزمه عیش نایب موسیقار و نیم‌صفحه نانوشته‌اش طلوع
جبین خورشیدآیین از مشرقِ افسرِ دلدار. دبیر بهار اگر نسخه
گلزار را به مقابله صفحاتش صحت ندادی، از برگ‌های تازه
بر جای اوراق شکوفه‌ای — که از قلم شاخ افتاده بودی — راده
نگذاشتی، و مژده دلدار اگر هم چشمی با خامه تحریرش نداشتی
رقم شوق بر صفحه خاطر روشن ضمیران ننگاشتی.
امید^{۲۴} که تا در مجموعه روزگار دستِ تقلبِ اوراق لیل
و نهار نقابِ خفا از چهره دو مصرع خزان و بهار — که بیت
انتخاب رباعی فصولند^{۲۵} — دور سازد، گلزارِ خاطر دقیقه‌سنگان
معنی‌شناس را از دم‌سردی خزان احزان و برگ‌ریزان تفرقه
حواس اعتدالِ هوای صحت این بهارستانِ معنی حامی باد^{۲۶}،
بحق محمد و آله الامجاد.

سرشک‌آلود عاشقان رشته گهر. سوادِ سطورش را اگر نسخه
گیسوی حور خوانم بجاست، و بیاضِ مابین السطورش را اگر
با جوی شیر سنجم سزاست. حروفش طوطی‌وار اگر به آسانی
در افاده معانی شکرریزی نکند نمکِ مقابله آیینۀ صفحه بر
او حرام، و مرکباتش — که خضرِ راه شکفتگی است — اگر
ماهی مصرع را در جوی سطر زنده نگرداند حجتِ آب حیوانی
که از بیاضِ صفحه در شکن^{۲۱} ظلماتِ سوادش عیان است بر
او تمام.

هر سخنش سلسله زلف یار
هر ورکش نسخه فصل بهار
هر غزلش دسته گل^{۲۲} بسته‌ای
قافیه چون رشته گل دسته‌ای
رشته شیرازهاش از امتیاز
هوش‌رباینده چو زلف ایاز
مسطر او شانه گیسوی حور
صفحه او مشرقِ سیمای نور
از خط او رونقِ عنبر شکست
از الفش پشتِ صنوبر شکست
چشمه حیوان دهنِ میم او
طره لیلی شکنِ جیم او
نقطه او را ز نکومظری
خال رخ زهره‌رخان مشتری

مخف سوز و گداز را نه چنان پروانه‌ای است که بال‌افشانی
گرداندنِ اوراقش بر شعله تجلی طور دامن نزنند، و میخانه ناز
و نیاز را نه چنان پیمانه‌ای است که گردشِ صفحاتش از لای
باده معنی خمار منصور نشکند. رشته شیرازهاش گویی خامه
شاپور است که [بر]^{۲۳} صورتِ اوراق رنگی که از خجلت تیشه
فرهاد از روی شیرین‌پریده کشیده تا به نظاره او خاطر خسرو
را تسلی باشد، و صفحه نوشته‌اش پنداری خاطرِ مجنونی
است که در هر جزوش خیالِ صورتِ لیلی باشد. وسعت
مشرَبِ محبوب‌القلوبی اش را همین شاهد بس که اوراقش
بزمِ بلبل‌نویان را گل‌ریزان و انجمنِ پروانه‌مشربان را چراغان

۲۱. دانشگاه: صفحه رشن.

۲۲. دانشگاه: دسته کل.

۲۳. هر دو نسخه: — بر، به مقتضای سیاق جمله افزوده شد.

۲۴. در هر دو نسخه با نشانه تشدید همراه است.

۲۵. آستان قدس: فصولند. متن از دانشگاه.

۲۶. دانشگاه: جامی. ظاهراً تصرفی است که نظر به تناسب با کلمه «بهارستان» صورت گرفته، اما محلّ سیاق جمله است.

«مجروح» روح فرهنگ ایرانی در فراروان عصر شیبانی

قهرمان سلیمانی*

با تخلص «مجروح» و «مجروحي» وجود دارد که این دیوان متعلق به آنان نیست.^۲

مجروح به هوش آی، مرنج این همه از چرخ
یاد آر ز سوز دل خاتون قیامت

(ص ۸۲)

همه وظیفه فزودند لیک مجروحي
نه کم ز یمن تو شد از کسی نه گشت زیاد

(ص ۱۱۲)

ز نخل خشک شنو جور چرخ مجروحي
گشای چهره دگر دل منه به کار دگر

(ص ۱۲۴)

تو هم نیک دانی که مجروحیم
ثناخوان در این آستان اوفتاده

(ص ۱۲۹)

بشارت است ز پرواز چشم مجروحي
که مرغ روح پرش سوی آسمان برداشت

(ص ۱۳۲)

کمینه بنده آن حضرت است مجروحي
به امر خالق بی چون در این دیار آمد

(ص ۱۴۱)

هنر ز بخت پذیرد کمال هان مجروح
ز چرخ بیهده اهل گمان در افغانند

(ص ۱۴۸)

در منظومه‌ای که جان مایه آن ماجرای قدیمی شمع و پروانه
است، می گوید:

در فهرست الفبایی نسخه‌های خطی کتابخانه گنج‌بخش نسخه‌ای به شماره ۱۷۱۵۶ ثبت شده است و فهرست‌نویس در معرفی نسخه آن را دیوان شعر فارسی توصیف کرده و شاعر دیوان ناشناخته است. نسخه در سال ۱۰۴۶ ه. کتابت شده و صفحات درهم ریخته است و در بعضی جاها به اشتباه صحافی شده و در بعضی مواضع کلمات پاک شده است.^۱

نسخه از آغاز افتادگی دارد و به خط نستعلیق خوش در ۱۵۸ صفحه کتابت شده است. در برخی صفحات وصالی و عناوین به رنگ شنگرف نوشته شده است. ترقیمه پایان بدین شرح است: تَمَّتَ الْکِتَابُ بِعَوْنِ الْمَلِکِ الْوَهَّابِ عَلِیِّ بْنِ الْعَبْدِ الضَّعِيفِ النَّحِيفِ الرَّاجِیِّ اِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ وَ لُطْفِ ظَلَّةِ مُحَمَّدٍ شَرَفِ ابِیوردی فی شهر ربیع‌الثانی ۱۰۴۶ (نسخه شماره ۱۷۱۵۶، ص ۱۵۲). نسخه از چند جنبه برای راقم این سطور جاذبه داشت تا آن را به مطالعه کند. نخست پنجه در افکندن شاعر با خداوند سخن، سعدی شیرازی، که در مثنوی‌ای با عنوان «در جواب حضرت شیخ سعدی که مذمت زنان کرده‌اند» دیدگاه‌های خود را مطرح کرده است و دو دیگر این که در جایی با عنوان «در مدح زنان کاشغر» به توصیف آنان پرداخته است (ص ۵۲ نسخه) و در خلال سروده‌های این شاعر نیز عنصر «ایرانیت» در سال‌های منازعات فراوان ایران و خان‌نشین‌های آسیای مرکزی، به روشنی برجسته است.

شاعر این دیوان کیست؟

با توجه به این که آغاز نسخه افتادگی دارد، نام شاعر مصرحاً نیامده است، اما در جای جای نسخه می‌توان دریافت که نام شاعر «مجروح» یا «مجروحي» است که البته چندین شاعر

* مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان / Q_Sol1@yahoo.com

۱. ر.ک: فهرست الفبایی نسخه‌های خطی کتابخانه گنج‌بخش، محمدحسین تسبیحی، ۲۰۰۵ م، اسلام‌آباد پاکستان، ص ۲۹۸.

۲. برای آشنایی با شاعران با تخلص مجروح، ر.ک: فرهنگ سخنوران، ع. خیام‌پور، ناشر مؤلف، ۱۳۴۰، ص ۵۱۱ و آثار الشعراء سید محمد اکرام اکرام، ۱۳۸۷ ش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ص ۳۸۰.



مکن راز مجروح ما را تو فاش
از این تیرخورده خبردار باش

(ص ۱۷)

عنصر ایرانیّت در شعر مجروح

یکی از جدی‌ترین منازعات فرهنگی امروز در حوزهٔ آسیای مرکزی عنصر «ایرانیّت» است. از دورهٔ به قدرت رسیدن شیانیان در آسیای مرکزی و استقرار صفویه در ایران این منازعه صورت جدی پیدا کرد و منشأ بسیاری از مناقشات و جنگ‌ها گردید.

مجروح یا مجروحی با آن که در کانون یکی از طرفین این منازعه (یعنی بخارا) می‌زیست و حکومت‌های ترک‌تبار این منطقه در این دوره دشمنی آشکار با ایران داشتند، تصویر دل‌انگیزی از ایران و فرهنگ ایرانی به دست می‌دهد و فضایل ممدوح و سرزمین بخارا را ناشی از پیوستگی آن‌ها به ایران می‌داند و با این که مصرحاً ممدوح را از خاندان چنگیزی توصف کرده است، او را ایرانی می‌داند:

... بر آمد ز کاخ فلک این صدا
که نشنوده گوش تو این مژده را
ستاند از کف غم جهان را به قهر
امامی بهار گلستان دهر...
انیس غریبان صید الم
چراغ کف تیره‌بختان غم
ثمین‌گوهر دجلهٔ دودمان
مهین‌زیور تاج چنگیزیان
چو شیر از صف روبه‌هان در نبرد
ز ترکان توران برآورد گرد...

(ص ۳۹)

در نگاه مجروح پارسیان مجمع پاکی و خوبی هستند و ترکان نمادی از بدی:

... گلشن ایام را باشد سپاس
از فروغ حسن مه‌رویان فارس
چون در گنج کرم یزدان گشاد
طبع با نازک‌دلان پارس داد
خشم از ترکی بدانش گرگ شد(?)
جهل چون ترک است یار ترک شد

(ص ۶۷)

در قصیده‌ای با ردیف «بخار» ممدوح را بدین گونه می‌ستاید:

... چو خار خشک ز تیغ تو خیره‌سر ترکان
بوند گلخنی از شجر لاله‌زار بخار
ز صولت تو قزاقان شوم عسرت چشم
به خواب هم نشوند از الم دوچار بخار
مباد آن که رسد آن سگان بدخو را
سموم دم به گلستان فیض بار بخار

(ص ۹۷)

شاعر افراسیاب، پادشاه عصر پهلوانی تاریخ توران، را با استخفاف یاد می‌کند:

کجاست ترکک افراسیاب تا شنود
صدای رعد تبرزین چو بیلک سیار(?)
ز خاک حجتیان دلیر گیر امروز
غبار سُم [متن: نیم] سمنش کشدز کینه‌دمار

(ص ۱۰۴)

و ممدوح را، که بر بخارا حکومت می‌کند، پادشاه ایران می‌خواند. به دیگر سخن در تقسیم‌بندی جغرافیایی شاعر، بخارا بخشی از خاک ایران است:

... گلشن ایران به تشریفش مدام
چون عروس دهر پیراید عذار

(ص ۱۳۵)

دنیای ذهنی شاعر که درآمیخته با عناصر فرهنگ ایرانی است، این عناصر را دست‌مایه عبرت قرار می‌دهد:

میر همچو ضحاک فرمان جوع
مکن خویش را قوتِ مارانِ جوع...
کجا شد فریدونِ عالی‌تبار
که می‌داد دادِ دلِ روزگار
جهان را سراسر به فرمان کشید
به سر عاقبت جیبِ حرمان کشید
به نیروی بازوی کین روزگار
بر آورد از تور [متن: طور] و سلمش دمار
ز گردون نبودی جهان را کمی
ز هر زال اگر آمدی رستمی
چو نقش منوچهر دوران سترد
زمام خلافت به نوذر سپرد



چو او پا به کاخ حکومت نهاد
درِ ظلم بر روی عالم گشاد...

(صص ۳۵-۳۶)

در جای دیگر پادشاهان و پهلوانان اساطیری و پهلوانی تاریخ ایران، تهماسب و کی قباد و کی کاوس و سیاوش و کی خسرو و لهراسب و گشتاسب و اسفندیار و رستم و بهمن، حضور می‌یابند و دنیای ذهنی شاعر را توضیح می‌دهند (ص ۳۸).

پنجه در انداختن شاعر با سعدی

مجروح در مثنوی ۸۸ بیتی با عنوان «در جواب حضرت شیخ سعدی که مذمت زنان کرده‌اند» می‌کوشد جایگاه زنان را در عالم خلقت تبیین کند و به خواننده شعر خود بگوید که شیخ اجل در طریق سداد راه نپیموده و حق زنان را در عرصه حیات به‌درستی دریافته است.

مثنوی با تحمیدی‌های آغاز می‌شود و پس از آن می‌آید:

شنیدم که سعدی روشن‌روان
نکورای شیخ سعادت‌نشان
دژم کرد دل با هوای نسا
سگالیده یک چندشان ناسزا
من ار بودمی عهد آن مقتدا
نکو گفتمش پاسخ جان‌فزا
که گر زن نبودی در این مرزگاه
چه نوع آمدی از عدم از چه راه...
بسا زن که دل‌پاک و یزدان‌پرست
نه هر زن بدین ناسزا یاورست...
و لیکن شگفت آیدم زین سخن
که شیخی چنان مقتدای زمن
چنین هرزه فتوا نهد یادگار
که باید زن تازه‌ای هر بهار^۳
همه کام مردان دهد کردگار
زنان را مگر نیست پروردگار
هر آزاده را این همه زن کجا
بگنجد به شرعی که آمد روا...
چنان شیخ دانا به طبع بلند
شود از زنی این همه شکوه‌مند

(ص ۸۲)

مثال آوردن از زنان برجسته و هوس‌بازی مردان

شاعر با مثال آوردن از زنان برجسته و هوس‌بازی مردان، می‌کوشد دعوی استاد سخن، سعدی شیرازی، را پاسخ گوید. این مثنوی در زمره معدود منابعی است که به زبان شعر از حقوق زنان سخن گفته و رابطه زن و مرد را به زبانی تازه توضیح داده است:

... به دام بلا بس نبودم گداز
فزودی بر آن طعن هر شخنه باز
کسان را به من کرد فرمان‌روا
که از گل ندانند خاشاک را
چنان شیشه دل ز غم بفسرد
به تارک دمی صد تبر می‌خورد
گیاهی که در بوستان مراد
بود با سمومش مدام اتحاد
یقین است کز پیکرش ز آن کمی
دو اسبه گریزد ز جان خرّمی
ترا ذوق در دل نمانده از آن
زنی طعن غم بر من ناتوان...

(صص ۸۵-۸۶)

این منظومه در روزگار خود دفاعی اصولی از زنان دارد و در جای خود سروده‌ای است قابل اعتنا در تاریخ اجتماعی ایران. سوی راستی آن که شد گام‌زن
تو گو باش صورت، چه مرد و چه زن

(ص ۸۶)

تنها در این مثنوی نیست که شاعر دفاع پرشوری از حقوق زنان می‌کند، بلکه در مواضع دیگر هم به این مهم می‌پردازد؛ از جمله:

... چو [متن: چه] سلمان ساوجی از مدح زن
نلافم چه شد گر ضعیفم به تن
نگر هر که را همتی داده‌اند
چه مردان که در مدح زن مانده‌اند...

(ص ۵۶)

۳. کلیات سعدی، سعدی شیرازی، تصحیح و بازبینی نظام‌الدین نوری، ۱۳۹۰، تهران، انتشارات کتاب آبان، ص ۲۷۲.

و در جای دیگر در مدح زنان کاشخر [کاشغر امروز] سروده است و توصیفاتى نیکو از آنان دارد:

هین نگر در قدرت یزدان پاک
کاین همه قدرت نمود از مشّت خاک
داد هر دل را به خوبى الفتى
ساخت هر موجود را بر صورتى
خالق هر با تمیز و بی تمیز...

و از ورود جمعى از زنان به دربار بخارا و خبردار شدن او از آمدن آنان و دیدار با آنها در دربار مى گوید.

(صص ۶۵-۶۶)

ممدوح شاعر

در دیوان مجروح به کرات از «امامى» نام برده شده است که امیر بخارا بوده و شاعر در جای جای دیوان از او یاد مى کند و در ستایش او سخن مى سرايد که شاعر را مورد توجه قرار داده است:

مرا از شکنج ملالت رهانند
چو گل بر سریر سعادت نشاند
نمود از شب غربتم پرتوى
که از پرتوش مهر شد منزوى

(ص ۴۰)

وى از خاندان چنگیزی است:

ثمین گوهر دجله دودمان
مهین زیور تاج چنگیزیان
چو شیر از صف روبهان در نبرد
ز ترکان توران برآورد گرد

(ص ۴۰)

به قصر شهنشاه عالم پناه
منم پاسبان در بارگاه
سر و افسر خسروان زمان
وفای شهنشاه صاحبقران
کجا چون من و مدح آن شهریار
که مجنون ندارد به لفظ اختیار

(ص ۴۴)

...زد خردم تکیه هان! کیست ندانى هنوز؟
شاه امامى که داد، داد دل روزگار
مالک خسرو و ظفر، خسرو دار فتوح
آن که فروغ لواش مى کند از مهر عار...

(ص ۷۲)

نوروز جهان سرور دلها
خورشید ممالک بخارا
صبح شب بی کسان امامى
صد بار مرا به رمز ایما

(ص ۸۸)

فرمود که گوشه گیر از این راه

در میان امرایی که بر بخارا حکومت کرده اند، تنها امام بن دین محمد بن جان لقب امام داشته است. وی سومین امیر خاندان اشترخانی است که در سال ۱۰۶۰ هـ. در گذشته و یحتمل ممدوح شاعر همین امیر بخارا است.^۴

مرثیه محمد سلطان

شاعر مرثیه ای برای پسر محمد سلطان بن خاقان اعظم امام قلی بهادر خان غازی سروده است. وی این نوزاد دوهفته ای را توصیف مى کند و به پدر و مادرش تسلیت مى گوید:
زین چمن آن غنچه نشکفته بیرون شد دریغ
تا نظر بر هم زدم عالم دگرگون شد دریغ

(ص ۳۴)

پیری شاعر

شاعر سال های پیری را هم درک و در مثنوی ای به این نکته اشاره کرده است:

... بهار جوانی به پایان رسید
سموم خزان در ریاضم وزید
ز خجلت سراسیمه و مضطرم
که آمد رسول اجل در برم
نه زین گلستان بر کفم پر کاه
امید است بخشایشم زاد راه...

(ص ۵۳)

۴. برای توضیح مطلب ر.ک: نسب نامه خلفا و شهریاران، زامباور، ترجمه محمدجواد مشکور، کتابفروشی خیام، ۱۳۵۶، تهران، ۴۰۶ و طبقات سلاطین اسلام، استان لین پول، ترجمه عباس اقبال، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۳، تهران، ج ۲، ص ۱۲۴۵.

مذهب شاعر

شاعر همچون اکثر ساکنان ماوراءالنهر بر مذهب اهل سنت حنفی است و عشقی تمام و کمال هم به ائمه شیعه دارد و در جای جای دیوان می‌توان نشانه‌های این دلدادگی را یافت (از جمله: صص ۹ و ۱۳۹).

دیوان مجروح سندی است تازه‌یافته از حیات فرهنگی مردمان فرارود، در روزگاری که بین ایران و این بخش از

جغرافیای تاریخی ایران فاصله افتاده بوده است. حیات زبان فارسی و عناصر فرهنگ ایرانی در این حوزه حضور همیشگی دارند و تبیین هویت تاریخی و فرهنگی این ناحیه بدون نظر داشت زبان فارسی و فرهنگ ایرانی و منابعی چون دیوان مجروح امکان‌پذیر نیست.

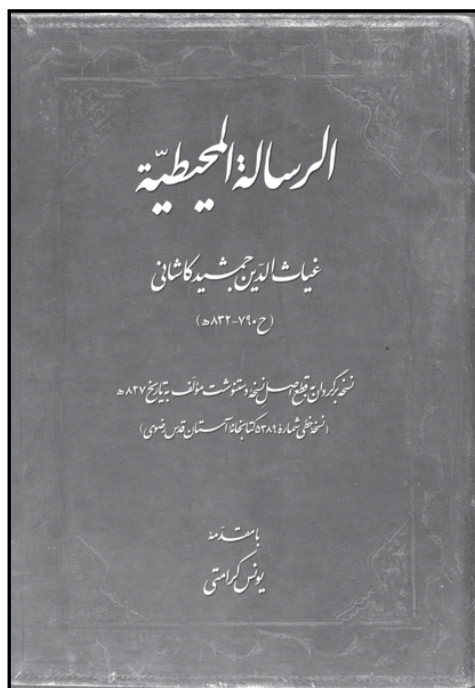
الرسالة المحیطية

تألیف: غیاث‌الدین جمشید کاشانی

مقدمه: یونس کرامتی

بها: ۱۵۰۰۰ تومان

سال انتشار: ۱۳۹۱



این کتاب که با مقدمه یونس کرامتی منتشر شده است، در بخش نخست زندگی‌نامه کاشانی، نکته‌ای درباره درگذشت کاشانی، نوآوری‌های کاشانی، نظرات دانشمندان معاصر درباره اهمیت کاشانی، کارنامه کاشانی، کاشانی و کسرهای دهدهی، معرفی دست‌نویس شماره ۵۳۸۹ کتابخانه آستان قدس رضوی، چاپ الرسالة المحیطية و پژوهش‌های مربوط به آن و منابع را شامل می‌شود. در ادامه این اثر به فهرست المحتویات الرسالة المحیطية پرداخته شده است. متن عربی منتشر شده به کوشش لوکای و نمایه عام دست‌نویس بخش‌های پایانی این کتاب است.

غیاث‌الدین جمشید کاشانی، بی‌گمان در شمار برجسته‌ترین ریاضی‌دانان و اخترشناسان ایرانی، بلکه برجسته‌ترین ریاضی‌دان عصر خود بوده و آثار ارزشمندش مورد توجه پژوهش‌گران ریاضیات و نجوم جهان بوده و هست. کتاب الرسالة المحیطية را بایستی شاهکار علمی کاشانی دانست که در آن نسبت محیط دایره به قطر آن، یعنی عدد پی را به دست آورده است. پاول لوکای، مترجم این رساله به آلمانی، در مقدمه خود ضمن شاهکار خواندن اثر کاشانی می‌نویسد: «کاشانی در این رساله می‌خواست کسانی که منجم نبودند و با حساب شصتگانی آشنایی نداشتند بتوانند از عدد پی استفاده کنند و توانست نتیجه محاسبات خود را به کسرهایی دهدهی که اختراع نوینی بود تبدیل کند».



دوره دوم، سال ششم، شماره پنجم و ششم، آذر - اسفندماه ۱۳۹۱

دیوان خازن، گوهری نویافته

احمد مهدوی دامغانی*

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله
الطاهرين المعصومين

و اضطرابات اعقاب نادرشاه افشار؟ نمی دانم، چرا که سخن
«دعبل خُزاعی»^(رض) که به تأیید حضرت رضا - صلوات الله علیه -
نیز رسیده مسلم و محکم است که:

و قبر بطوس یا لها من مُصيبة

و به هر حال خدا را شکر که این ودیعه گران بها امروزه
در کتابخانه آستان قدس محفوظ است و خازن اصلی شعر
خازن، یعنی امام ثامن ضامن - علیه السلام - از آن به خوبی
حفاظت و نگهداری فرموده است و اینک صورت مطبوع آن به
پیشنهادهای استاد فاضل دانشگاه فردوسی آقای دکتر محمدجعفر
یاحقی - آید الله تعالی - و به همت و هزینه مرکز پژوهشی
میراث مکتوب و زحمت و دقت رئیس دانشمند و شریف و
فرهنگ دوست آن آقای دکتر اکبر ایرانی - دامت افاضاته
- در برابر شما خواننده گرامی قرار گرفته است و این بنده
پیشاپیش از زحمت و وقتی که مدیر محترم تولید مرکز مذکور
فاضل ارجمند آقای محمد باهر در تصحیح مطبعی آنچه به
قلم این فقیر جاری شده است میذول فرماید، سپاسگزارم.

بیش از یک سال است که آقای دکتر ایرانی - حفظه الله
تعالی - تصویری از این مخطوطه را برای این حقیر فرستاده
است تا با تحریر مقدمه و مختصر تعلیقی که بعون الله و منه
بتوانم بر آن بیفزایم آن را در جمله منشورات مرکز پژوهشی
میراث مکتوب به چاپ رساند و این بنده با کمال شرمساری
باید به عرض شما خواننده فاضل برساند که ماه ها این «مائدة
آسمانی» که برایم رسیده بود همچنان بر روی انبوهی از
کتاب های حقیر نهاده شده بود و همه روزه من بنده هشتاد و
چند ساله، که هم پیر سال و ماهم و هم پیر محنت دردهای
جسمی و روحی جانکاه، آن را بر جای خود می دیدم؛ ولی

درود و سلام بر مرقد مطهر پاک و بر گنبد منور تابناک
اعلی حضرت اقدس علی بن موسی الرضا - صلوات الله
علیه - باد که به برکت آن مرقد مطهر و به همت خدمه آن
آستان مقدس مخطوطه حاضر از دستبرد حوادث مصون مانده،
و پس از قریب یک هزار سال پنهان شدن در محفظه استتار
اینک به منظره تجلی و انتشار نشانده شده است.

این مخطوطه نفیس و چند مخطوطه نفیس دیگر، در
فضا و محفظه ای که در پشت دیوار یکی از بقاع و غرفات
حرم محترم رضوی - زاده الله شرفاً و عظمتاً - تعبیه شده
بوده، و بنا به مصلحت وقت، به ودیعت نهاده شده بوده است
تا در آن فضا با حجاب دیوار محتجب گردد و از دستبرد
جاهلان و ناهالان مهاجم در امان بماند. و از آن جا که «پریو
تاب مستوری ندارد» مقدر چنین بوده است که قریب چهل
سال پیش در هنگام تعمیر یا توسعه آن بقعه متبرکه، از این
مخطوطات کشف حجاب و رفع نقاب شود و خدای را شکر که
چنین میراث فرهنگی مکتوبی باز یافته شد و جلوه ای از: (وَ
هُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ) (سبا / ۳۷) تجلی کرد. معلوم نیست که
این گنجینه و از جمله آن همین مخطوطه نفیس یعنی دیوان
«ابو محمد خازن» آن شاعر بسیاریادان فاضل را، که تاریخ کتابت
آن سال چهارصد و هشتاد و یک هجری است، در چه زمان و بر
اثر بروز چه فتنه و حادثه ای در پس آن دیوار پنهان کرده اند.
در فتنه غزان؟ در حمله بی شرمانه ازبکان؟ در ایام آشوب

* جایگاه علمی استاد مهدوی دامغانی، به ویژه سرآمدی او در عصر حاضر در ادبیات عرب، بر کسی پوشیده نیست. این استاد عزیزالوجود، به تقاضای حقیر،
مقدمه ای بر دیوان ابو محمد عبدالله خازن، که از کهن ترین نسخ شعری عربی در کتابخانه آستان قدس رضوی است، نوشتند که قرار است همراه با عکس نسخه
به صورت نسخه برداردان چاپ شود، اما نظر به این که ممکن است اندکی چاپ اثر به طول انجامد و یا هر کسی رغبت به تهیه عکس نسخه نداشته باشد،
تصمیم به چاپ آن در گزارش میراث نیز گرفتیم. (سر دبیر)

فرصت مطالعه دقیق و بررسی کامل آن و تنظیم و تحریر آنچه به فکر فاطر و نظر قاصرم رسیده است نداشتم، زیرا دستم، به اصطلاح، بَدِ الوحشیات و سومین مجلد نسمة السحر بود و اجابت درخواست‌های برخی عزیزان مبنی بر نوشتن مقاله‌ای برای فلان جشن نامه‌ها- که فی الواقع فریضه و ادای دینی می‌نمود- بر تکالیفم می‌افزود تا آن که ماه گذشته جناب دکتر ایرانی، به مقتضای (فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ) در مقام تنبیه و تذکر این فقیر و البته با رعایت (لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ) در بیان تشویق و ترغیب حقیر و یا گله‌مندی و تکدر خودشان، از تأخیر در فراهم آوردن موجبات معنوی طبع و نشر این «دیوان؟» کرامند، با تلفن، تسریع و تعجیل در کار را به صورت «امر استفهامی»: «کار دیوان خازن به کجا رسیده؟» به این خدمتگزار «بی‌جیره و مواجب» فرهنگ و ادب توصیه فرمود، این است که الزاماً تحریرات دیگری را که می‌ترسم عمرم به پایان رسد و آن تحریرات به پایان نرسد، هم‌چنان ناتمام به یکسو نهادم و وقتم را سوای ایامی که به‌ضرورت در کمبریج به‌سرمی‌برم مصروف خازن و دیوان او ساختم و من الله التوفیق و علیه التکلان.

وصف مخطوطه

مخطوطه محتوی شصت و هفت ورق است که با کشیده شدن خطی در وسط هر ورق آن ورق به دو صفحه تقسیم شده که مجموع صفحاتی را که شماره‌گذاری کرده‌ام از یک تا یک صد و سی و چهار است. از صفحه اول تا صفحه سی و هفت بر هر صفحه هجده بیت (سطر) و از صفحه سی و هشت تا آخر، بر هر صفحه سیزده بیت (سطر) نگاشته شده است و من بنده چون به اصل مخطوطه دسترسی ندارم توضیح بیشتری در این باره به‌طور دقیق نمی‌توانم بدهم. در صفحه شصت و چهار کاتب مرتکب سهوی شده و از مصرع اول بیت سوم آن صفحه چهار پنج کلمه را به تصور این که بیت چهارم است به تکرار نوشته که فوراً ملتفت آن شده و بر روی آن خط کشیده است و لذا صفحه شصت و چهار دارای دوازده سطر است. آنچه پس از صفحه شصت و سوم آمده است دنباله قصیده

«صادیه»^۱ مندرجه در صفحات ۶۲ و ۶۳ نیست و نمی‌دانم آیا این مخطوطه در اصل یک صد و سی و چهار ورق بوده و آن‌ها را پس از صحافی و ته‌بندی به صورت شصت و هفت ورقه درآورده‌اند؟ و علی‌الظاهر باید چنین باشد و گرنه چگونه ممکن است کاتب فاضل ادیب خوش ذوق خوش خطی که این مجموعه نفیس را گردآورده و زحمت تحریر آن را بر خود هموار ساخته و آن را اختصاصاً برای شخص خود نوشته است، قصیده صادیه ناتمام در صفحه ۶۳ را هم‌چنان ناتمام بگذارد و بدون هیچ توجهی صفحه شماره ۶۴ را با ابیاتی از قصیده (ضادیه)^۲ آغاز کند؟ به هر صورت پس از صفحه شصت و سه حداقل یک ورق افتاده است و مناسب است که آقای استاد دکتر یاحقی که به اصل نسخه دسترسی دارند این مسأله را روشن سازند. و باز نمی‌دانم استاد مرحوم دکتر احمدعلی رجائی آن توضیح واضح را چرا بر پشت ورقه اول و یا آخر ورقه پایانی شصت و هفتم نوشته است.^۳ و آیا به این افتادگی توجه داشته است یا خیر. و شک نیست که حق بود آن مرحوم آن سطوری را که مرقوم فرموده بر ورق اصلی مخطوطه نمی‌نگاشت و این شاء الله که چنین کرده باشد - گو این که به قراری که از شخص موثق معتمدی شنیدم مرحوم دکتر رجائی این مخطوطه و تعداد دیگری از مخطوطات را با خود به تهران برده بوده (و با توجه به سمتی که آن مرحوم در آستان قدس احراز کرده بود این امکان برای او فراهم بوده است) و سپس، پس از فوت آن مرحوم، متصدی بعدی سمتی که ایشان در «بنیاد فرهنگ» داشته است این مخطوطات را به مشهد برده و به کتابخانه مبارکه تحویل داده است. در محلی که مرحوم دکتر رجائی آن توضیحات را نوشته است عبارت: «لأبی جعفر بن محمد الطوسی» مشاهده می‌شود که ظاهراً این مخطوطه در تملک او قرار گرفته بوده و وضع و رسم الخط آن عبارت قطعاً از اوایل قرن ششم دیرتر نیست و به احتمالی همو واقف این نسخه بوده است. زیرا صورت تملک شخص دیگری در مخطوطه نوشته نشده است.

بر کناره راست صفحات ۱۷، ۳۵، ۸۵ به خط نسخ نوشته است: «وقف»، ولی ممکن است این سه مورد به خط ابی جعفر بن محمد الطوسی نباشد. کاتب عنوان بعضی از قصاید را گاه

۱. صاد مهمله بدون نقطه.

۲. ضاد معجمه.

۳. و چرا آن را بر صفحه‌ای از کاغذی مرغوب ننوشتند و آن را بر پشت جلد ضمیمه نکرده است؟



در طی یک سطر نوشته و گاه نیز آن را به عبارت مختصری بر بالای ورقه در فوق سطر اول نگاشته است.

رسم الخط نسخه

مانند سایر مخطوطات قرن پنجم و ششم است و البته به سبب آن که کاتب در کتابت گویا رسم الخط خاص خود را به کار برده است که در آن، غالباً صعوبتهائی برای خواننده کنونی پیش می‌آورد. و باز نمی‌دانم چگونه عرض کنم این مرد نازنین متذوق ادب پرور فاضل أبو الفتح بن علی بن محمد بن المرزبان — رحمه الله تعالى علیه — که بی‌شک از شیعیان علوی و دوستداران اهل بیت عصمت و طهارت بوده است، از آن جا که به تصریح خودش این مجموعه را برای شخص خود ترتیب می‌داده و می‌نوشته است، آیا به احتمالی می‌توان گفت که خیلی به صحت کتابت یا مکتوب معنی نبوده است، چون خود می‌دانسته که چه نوشته است؛ یا آن که اساساً رسم الخطی که او از آن تبعیت فرموده است چنین بوده که بر نقطه‌گذاری اهمیتی داده نشود^۴ و یا آن که احياناً بعضی از حروف را نگارد و او بر آن رسم الخط کاملاً آشنا بوده است، لذا خود او خطش را به راحتی می‌توانسته بخواند چون می‌دانسته چه نوشته است. به هر صورت اگر نه در جمیع ابیات مکتوبه، که در اکثر آن، یا حرفی مثل الف یا الف و لام تعریف یا بعضی از حروف در کتابت ساقط شده و چه بسیار که کلمه یا کلماتی ساقط شده باشد که باید به ظن و گمان و تخمین و استحسان کلمه‌ای را که مناسب تشخیص داده شود به جای کلمه نوشته نشده تصور کرد و آن را در ضمیر خود نگه داشت تا به وزن و معنی آن بیت خللی وارد نشود.^۵ برای آن که خواننده گرامی تصور نفرماید در این باره مبالغه و زیاده‌روی عرض کرده‌ام، خود را مقید شمردم که در هر صفحه صورت صحیح کلمه‌ای را که حرفی از آن به قلم نویسنده نیامده است و یا همان کلمه یا کلماتی را که ساقط شده است، در حاشیه بنویسم، و چه بسا که آن صورتی که این بنده نگاشته است منطبق با واقع و با لفظی

که شاعر استعمال فرموده است نباشد و بنابراین خوانندگان محترم این فقیر را در این استحسان و گمان مقصر نشمارند و ملامت نفرمایند؛ و امید آن که خود آنان به صورت اصلی و آنچه شاعر آن را گفته است راه یابند و خدا کند که نسخه دیگری از این دیوان یافت شود که در عین صحت و قدمت، صورت صحیح آن کلمه یا کلمات در آن به روشنی ضبط شده باشد.

محتویات این مجموعه

در این مجموعه، که به راستی نمی‌توان آن را دیوان خازن دانست، قطعاً بسیاری و بلکه اکثریت قاطع اشعار «خازن» مندرج و مضبوط است؛ زیرا شامل سی‌ونه قصیده است. طولانی‌ترین قصیده این مجموعه را شاعر در استقبال از قصیده غزای روان شاد «ابوعباده بُحتری»^۶ که در مدح اسمعیل بن بلبل سروده و آن را برای «میرد» فرستاده بود به مطلع:

بَعِیْنِکَ ضَوْءُ الْأَقْحَوَانِ الْمَفْلَجِ
وَالْحَاظُ عَیْنِی فَا تَرِ اللَّحْظُ أَدْعَجَ

سروده و مطلع آن چنین است:

سَقَى اللَّهُ إِبْرَامِیَ بَشْرِقًّی مِنْبِجٍ
إِلَى الْعَلَمِ الْأَقْصَى بَغْرِبًّی مَنَعِجٍ

«منبج» شهر مولد بُحتری است و خازن قصیده غزای شیوای خود را در مدح فخرالدوله دیلمی سروده است که از سطر آخر صفحه ۳۲ تا سطر ماقبل آخر صفحه ۳۷ این مجموعه جای دارد و مشتمل بر هشتاد و نه بیت است. و بقیه مشتمل بر سی‌وهشت قصیده بلند و کوتاه است و امید که در آینده نسخه کاملی از اشعار این شاعر برجسته عربی‌گوی ایرانی پیدا شود.

مقام شعر و شاعری و صنعت انشاء خازن

در این که ابومحمد عبدالله بن محمد خازن، هم شاعری توانا و هم نویسنده توانائی است تردیدی نیست. با وجود تعبیرات

۴. خاصه آن که شاید در آن زمان هنوز قاعده مطرّدی بر امر نقط و اعجام مقرّر نشده بوده است، گرچه این احتمال بعید می‌نماید.

۵. و نیز در بسیاری از موارد در اعراب‌گذاری کلمات طغیان قلم و سهو و خطایی از کاتب فاضل سر زده است که آن کلمات با اعراب و علامت نادرستی مُعَرَّب شده است.

۶. بسیاری از کلمات را این بنده نتوانسته است بخواند و یا حدسی در آن باره بزند.

۷. هیچ ایرانی اهل فضل نباید از «بُحتری» و سینیّه شیوای او درباره «ایوان کسری» غافل بماند. سابقاً نوشته‌ام که مرحوم رضوان جایگاه علامه قزوینی چندی پیش از رحلتش آرزوی شنیدن آن قصیده را فرمود.



و تعریفاتی که «ثعالبی»، این کارشناس والامقام سخن عرب و این دایرةالمعارف همه فنون ادب، این «عبدالملک» ایرانی نیشابوری که در حفظ و احاطه بر لغت و نقدالشعر و سیّر و روایات و کنایات عرب، و در فصاحت و بلاغت و بیان معانی به مراتب بر «عبدالملک» اصمعی رجحان دارد و استاد بلاعارض همه شعب ادب به شمار می‌رود، در یتیمه‌الدهر، از ابومحمد خازن برای شناخت قدر و مرتبه خازن در شعر و نثر عرب بیان فرموده است، جای تعریف و تعبیر دیگری باقی نگذاشته است.

ثعالبی می‌فرماید:

ابوبکر خوارزمی ابیات دلکش درخشانی را از ابومحمد خازن برایم خواند، و من از حضرتش خواستم که هر دو قصیده‌ای را که آن ابیات از آن است به من مرحمت کند و او پذیرفت و نسخه‌ای از آن دو قصیده به من داد و خواندن آن مرا به دسترسی یافتن به شعر خازن شائق ساخت آن چنان که آن را از باد صبا می‌خواستم و می‌جستم، تا آن که ابوعبدالله محمد بن حامد حامدی^۸ که همواره از میوه‌های شاداب و لطائف شهر خود هدیه برایم می‌فرستد، گوهری گرانبها و دُرّی یتیم یگانه را از مجموع شعر ابومحمد خازن برایم فرستاد، چرا که این هر دو حامدی و خازن، در خدمت صاحب بن عبّاد می‌بودند و ارتباط و مناسبت ادبی میان این دو مهر و الفتی برقرار ساخته بود، و حامدی نیز کوشش کرده بود که هر مقدار که ممکن است از شعر او برایم بفرستد و چنین کرد و آن گوهر گرانبها به دستم آمد و دیرگاهی از آن بوستان دلگشا بهره‌مند شدم، و آوخ که در همان هنگامی که من به داشتن آن مجموعه نفیس مباهات می‌کردم و از نگهداری آن شادمان می‌بودم ناگهان آن آفت همیشگی کتاب‌ها بدان رسید و دستی ناپاک و خیانت‌کار بر آن دراز شد و آن را از من ربود و چه توان کرد که:

تیر مصائب سخت آزمند گنجینه‌هاست^۹
و کدام خوشی است که روزگار آن را تیره و مکدر نسازد.
(یتیمه، ج ۳)
ترجمه به مضمون است و کیست که بتواند سخن شیوای ثعالبی را آن چنان که باید ترجمه کند؟
گمان می‌کنم اگر بیش از این درباره شعر خازن عرض کنم اطناب و اسهال باشد. عظمت مقام خازن در کتابت و انشاء از همان دو نامه‌ای که ثعالبی در خازن نقل فرموده است معلوم می‌شود.

مجموع ابیاتی که در این نسخه مکتوب است بالغ بر ۱۹۲۲ بیت است. برای اطلاع اجمالی بر مجموع شعر خازن باید تعداد ۲۴۱ بیتی را که در یتیمه‌الدهر به خازن نسبت داده شده است، بر ۱۹۲۲ بیت این مجموعه افزود که در آن صورت تعداد ۲۱۵۳ بیت در حال حاضر از شعر این شاعر بزرگ و شیواسخن شیعه در دست است.
از جمله اشعار موجود در یتیمه، که در این مجموعه ذکر می‌شده است، آن قصیده زیبای شیوایی است در مدح صاحب بن عبّاد به مطلع:

هَذَا فَوَإِذْكَ نُهْبِي بَيْنَ أَهْوَاءِ
وَذَاكَ رَأَيْكَ سُورِي بَيْنَ آرَاءِ

مشمول بر سی‌ویک بیت (که پانزده بیت آن در یتیمه و شانزده بیت آن در جلد دوم نسمة السحر آمده است و این دو بیت آن بسیار مشهور و مستشهد به است:

يَوْمًا بِحُزْوِي وَيَوْمًا بِالْعَقِيقِ وَيَوْمًا
مًا بِالْعَذِيبِ وَيَوْمًا بِالْخُلَيْصَاءِ
وَتَارَةً تَنْتَحِي نَجْدًا وَ أَوْنَةً
شَعْبَ الْعَقِيقِ وَ طَوْرًا قَصْرَ تِيْمَاءٍ^{۱۰}

و این قصیده گرچه به عنوان مدح فخرالدوله معنون شده و اکثر ابیات آن نیز بعد از تشبیب و تغزل در مدح اوست، ولی

۸. از دوستان ثعالبی است و ثعالبی در مدح او می‌گوید: اَتَى الْفَاظِلَ الْغُرَّ / عَطَلَتِ الْكَافُورَ وَ الدُّرَّ / لَكَ الْكَلَامُ الْحُرُّ يَا مَنْ غَدَا / اَفْعَالُهُ يَسْتَعْبِدُ الْحَرَّ (مَنْ غَاب عَنْهُ الْمَطْرَبُ، ص ۳)

۹. در اصل یتیمه: وَ سَهْمِ الزَّيَا بِالدَّخَائِرِ مَوْلَعٍ / وَ أَيْ نَعِيمٍ لَا يَكْدِرُهُ الدَّهْرُ. که اولی شطر اخیر بیت «خریمی» در مرثیه فرزندش است که می‌گوید: وَ أَعْدَدْتُه دُخْرًا لِّكُلِّ مُلْمَءٍ، و دومی مصرع اخیر بیت ابی‌صخر هذلی است: فَلَمَّا أَضَاءَ الصُّبْحُ فَرَّقَ بَيْنَنَا / وَ أَيْ نَعِيمٍ ...

۱۰. این قصیده که در دو مأخذ فوق مذکور است و این بنده شرمندۀ در هنگام تصحیح و تعلیق نسمة السحر- به علت غفلتی که در تفحصم در یتیمه‌الدهر عارضم شده بود و تصور می‌کردم از آن‌جا که صنعانی رحمة‌الله علیه آن را در ضمن ترجمه خازن از یتیمه نقل کرده است باید در شرح و یا ترجمه حال خازن باشد و نبود، زیرا که در ترجمه احوال صاحب بن عبّاد بود، و به سبب تصحیفی که از «خازن» یا «حارث» در معجم البلدان روی داده بود و یا قوت آن را از شخص سوم دیگری به نام احمد بن عبدالله بن حارث، در مدح بنی‌عباد اندلسی دانسته بود- در تعلیقات نسمة السحر (ص ۲۵۳) در نسبت آن به خازن تردید کرده‌ام و اینک آن را تصحیح و از خطای خود استغفار می‌کنم.

در خلال آن از صاحب بن عبّاد نیز بسیار مدح و تمجید کرده است. پس از آن قصیده هشتادونه بیتی مذکور قصیده‌ای است در استقبال از قصیده فائقه رائقه «متنبی» در مدح سیف‌الدوله حمدانی رحمهما الله، به مطلع:

لَعَيْنِيكَ مَا يَلْقَى الْفَوَادُ وَ مَا لَقَى
وَلِلْحَبِّ مَا لَمْ يَبْقَ مَنَى وَ مَا بَقِيَ

در چهل و سه بیت، و خازن قصیده خود را، باز در مدح فخرالدوله دیلمی، در هفتاد و پنج بیت سروده و مطلع آن این است:

تُشَوِّقُهَا شَدُو الْحَمَامِ الْمُطَوَّقِ
وَلُطْرِبَهَا صَفْوُ الرَّحِيقِ الْمَرَوَّقِ

و این قصیده از دو سطر مانده به آخر صفحه ۸۳ تا هشتمین سطر صفحه ۸۸ مندرج است و کوتاه‌ترین قصیده این مجموعه شامل شانزده بیت و در تهنیت ولادت دختری است که خداوند به «ابی علی خطیر» وزیر مرحمت فرموده است و مطلع آن این است:

إِنْ رَفَعْتَ الْأَعْلَامَ كُنْتَ امِيرًا
أَوْ هَزَزْتَ الْأَقْلَامَ كُنْتَ وَزِيرًا

و از سطر پنجم صفحه ۵۸ تا هفتمین سطر صفحه ۵۹ مکتوب است.

کاتب فاضل مخطوطه، قصاید خازن را بر حسب قوافی با رعایت حروف الفبا مرتب ساخته و مرقوم داشته است. و در این مجموعه اشعاری با قوافی حروف ت، خ، ذ، ز، س، ش، ط، ظ، ع، غ، و موجود نیست و در آنچه از شعر خازن در یتیمه‌الدهر آمده است نیز شعری با قافیه این حروف معدود و مذکور نیست.

کاتب در کتابت قافیه الف مقصوره را مقدم بر همزه نوشته است. و مسلم است که ابوالفتح بن علی، ناسخ این مخطوطه، در زمان نوشتن این دیوان سال‌های جوانی را پشت سر گذارده بوده است. و مخفی نماند که در برخی از کتب ادب و تاریخ، و من جمله تاریخ و صاف، ابیاتی منسوب به خازن آمده است.

سبک و طرز شعر خازن

قطع نظر از استعداد ذاتی و حسن ذوق خدادادی و عمق اطلاع

خازن بر شعر و نثر عرب و تبخّر او در حفظ لغت و استعمال «غریب» آن، اقامت چندین ساله او در بلاد عراق و شام (یتیمه ۳/۲۲۶) و معاشرتش با شعرا و ادبای آن سرزمین‌ها، او را بیشتر از دیگر شاعران دربار فخرالدوله و مجدالدوله و دستگاه صاحب بن عبّاد (کافی الکفاة) و ابی‌العباس ضبی (کافی) به سبک و طرز شعر عرب آشنا ساخت و به مهارتش در به‌کاربردن لغات غریبه و مصطلحات از کنایات و استعارات رایج در ادب عرب بسیار افزود. و دو قصیده «جیمیه» و «حائیه» او شاهد صادقی بر آن است. خازن بسیار تحت تأثیر شاعر بزرگ نامدار و سهل و ممتنع‌گوی عرب «ابو عبّاده بحرّی» و شاعر حکیم «ابو تمام طائی» است و قصاید متعدّدی در استقبال از قصاید بحرّی و ابی‌تمام سروده است و خصوصاً در تشبیب و تغزل ابتدای آن، اقتفا بر این دو شاعر بزرگ کرده است. مبالغات و «یغال»‌های شاعرانه در شعر خازن کم نیست و این همان رویه نامطلوب عامه شعراء مشهور و خاصه شاعران فارسی‌زبان است که بیش و کم «نه پایه فلک را زیر پای اندیشه» می‌گذارند تا بوسه بر رکاب ممدوح زند و این مطلب درباره شعرای دوران غزنوی و بویه و سلجوقی و بالاخص درباره شاعران عرب‌سرای دستگاه صاحب بن عبّاد - رحمة الله علیه - که در مقام مدح و توصیف از او خیلی به تملّق و تصلف پر و بال می‌داده‌اند بیشتر صادق است و این «بلیه» را که با توجه به «احسن الشعر اكدبه»^{۱۱} از محسنات شعری شمرده شده است از زمانی که آن شاعر جوانمرگ شیعه، «ابن هانی» (متوفی یا مقتول ۳۶۲)، آن مطلع کذائی را در مدح المعزّ فاطمی سرود که:

مَا شِئْتَ لَا مَا شَاءَتِ الْأَقْدَارُ
فَاحْكُمِ فَأَنْتَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ
وَكَأَنَّمَا أَنْتَ النَّبِيُّ مُحَمَّدٌ (ص)
وَكَأَنَّمَا أَنْصَارُكَ الْأَنْصَارُ
أَنْتَ الَّذِي كَانَتْ تُبَشِّرُنَا بِهِ
فِي كُتُبِهَا الْأَحْبَارُ وَالْأَخْبَارُ

دیگر شاعران معاصر یا پس از خود را به تبعیت و بلکه به مسابقه واداشت و هلمّ جرّاء، تا این زمان. والله المستعان. بالجملة دیوان خازن از چنین ایغال‌ها خالی نیست و او نیز

۱۱. خدا رحمت کند نظامی گنجوی را که در مقام نصیحت پسرش می‌فرماید:

چون اکذب اوست أحسن او

در شعر مپیچ و در فن او



مانند دیگر شاعران «صاحب بن عبّاد»، با چشم داشت به صلات و عطایائی که آن بزرگوار به شاعران و مادحان می داد و به مقتضای «اللّٰهی تفتح اللّٰهی»^{۱۲} خلّش برای عطایای صاحب بازتر و شعرش برای او دل نوازتر می نمود، گو این که بعدها خازن همان مبالغات و ایغال ها را برای فخرالدّوله و جانشینان او و صاحب نیز ادامه می دهد. از خصوصیات دیگر شعر خازن این است که تلمیح و تضمین و اشارات فراوان به آیات مبارکات و اشعار و امثال و آیام و اقوال عرب و احوال عشاق مشهور آن دارد که این بنده در برخی موارد بر کناره صفحه آن را متذکر شده است. شاعر بزرگ دیگر آن دربار و آن دستگاه بویی و صاحبی، ابوسعید رستمی اصفهانی سلاله گرامی خاندان بسیار مشهور و متمکّن و نیکوکار و قدیمی «بنی رستم»^{۱۳} اصفهان است که او نیز در شعر خود همین تلمیحات و اشارات را بسیار دارد و نمی دانم «ثعالبی» که ترجمه حال و شعر رستمی را اوّل و ترجمه و شعر خازن را ثانیاً در یتیمه نقل فرموده آیا «رستمی» را رُتبه نیز مقدّم بر خازن می شمارد یا آن ترتیب را ناظر بر این معنی نمی داند و در این که میان «شعراء صاحب بن عبّاد» — رحمهم الله — همواره مجارات و مناقضات و نوعی مسابقه در ابداع معانی و در بیان آن در بهترین و مناسب ترین الفاظ و استعارات بوده شکی نیست و اشعار رستمی و خازن به صدق این ادّعا شاهد است.

از جمله محسنات قصاید خازن «حُسن مطلع» و «حُسن مقطع و شریطه» آن است که خازن آن مطالع را به «براعت استهلال» زیبایی آراسته است و همچنین اهتمام او به غالب صناعات ادبی و بدیعی از مقابله و مساوات و تنسیق الصفات و مراعاة النظیر و جناس و غیره و غیره جالب توجه است و چنین است که خازن را می توان از پیشستانان میدان شعر عربی شاعران ایرانی بزرگ مانند: ابیوردی و ارّجانی و طغرانی شمرد. احاطه و حفظ او را در لغات غریبه و شاید تا اندازه ای «مهمجور» نیز باید از خصائص شمرد و این خصوصیت یکی از فوایدی است که در طی سفرهایش در سرزمین های عربی به او عاید شده است.

ابومحمد خازن

با جست و جوی اجمالی که برای اطلاع بر ترجمه و احوال

خازن کردم جز آنچه ثعالبی در یتیمه الدهر (ج ۳/۳۲۵ - ۳۳۹) در ذیل عنوان ابومحمد خازن، و مختصراتی که در ضمن شرح احوال «صاحب بن عبّاد» و در دیگر تضاعیف همان فصل «شعراء صاحب» آورده است، مع الأسف در هیچ مرجع دیگری اثری از این «خازن» نیست.

این بنده بر ابتدای حال و انتهای مآل خازن و قوفی سوای آنچه به اجمال در یتیمه و در معجم الادباء (ضمن ترجمه ابی العباس احمد بن ابراهیم ضبی، جانشین صاحب در وزارت) آمده اطلاعی نیافته است و در وفیات الاعیان و فوات الوفيات و روزات الجنّات و ریحانة الادب و جمهرة الاسلام ذات النثر و النظام شیرازی، که به مناسباتی از صاحب و ابوطالب مأمونی و ابودلف خزرجی سخنی به میان می آورد، و معجم الألقاب ابن فوطی و تاریخ بغداد خطیب و بسیاری دیگر از کتب تراجم، و نیز در تواریخ مثل ابن اثیر و در دوره های بعدی مثل تاریخ عتبی و راحة الصدور و معاجم شعراء مثل لباب الالباب عوفی یا چهار مقالة عروضی مطلقاً ذکرى از این مرد شاعر به میان نیامده است.

از این مطلب هم که خازن از چند سالگی از کودکی و «غلامچه گی»؟ اش، یا دورانی که مُراهق و پسر جوانی پانزده شانزده ساله یا کم و بیش، یا آن که جوانی برومند بوده که به خدمت صاحب درآمده و سپس چه بی ادبی یا کم خدمتی از او سرزده و چه خطائی کرده است که به سبب آن، آن چنان مورد بی مهری صاحب قرار گرفته است و صاحب او را مطرود و مغضوب ساخته و او از ری؟ یا اصفهان، به تعبیر ثعالبی، «مغاضباً» یا «هارباً» فراری شده است و ده سالی در شام و عراق به سر برده و سپس به حج مشرف شده است آخر الامر مراجعت به وطن کرده و به استعطاف از صاحب معذرت خواهی از او پرداخته است، مطلقاً جز در همان نامه بلیغ فصیحی که خازن به ابوبکر خوارزمی نگاشته و قصه تا حدی پرغصه خود را و پامردی ابوالعبّاس ضبی را در التفات نظر و عطف توجه «صاحب» به خودش در آن نامه به شرح نوشته است مأخذ و مرجع دیگری به نظر این ضعیف نرسید؛ ولی اگر آن «توقیعی» که ثعالبی در یتیمه نقل می فرماید مسلّم الصدور از «صاحب» باشد و از «مُختلقات» و «من در آوردی» های واضع

۱۲. عطایا حلقومها را باز می کند.

۱۳. استاد اجل جلال همائی - طیب الله ثراه - در تاریخ اصفهان خود شرح مشبعی را درباره این خاندان بیان فرموده است.



و نویسنده ماهر این نحوه مجعولات، ابوحنان توحیدی، و «چشم بدانیش» او درباره صاحب یا از خیال اندیشی های خود خازن نباشد^{۱۴} که: (... و وقع فی رقعة اُبی محمد الخازن و کان ذهب مغاضباً ثم کتب إلیه یستأذنه معاودة حضرته: (أَلَمْ نُزَيِّكْ فینا وَلیداً وَ لَبِثَ فینا مِنْ عُمَرَکَ سِنینَ وَ فَعَلْتَ فَعَلْتَکَ الَّتِی فَعَلْتَ)^{۱۵}) باید گفت ظاهراً صاحب می بایست بر خازن بسیار خشمگین و سرکوفت زنده باشد که شدت غضبی که بر او مستولی بوده و خشمی که فکر و ذهن او را به خود مشغول داشته به تعبیر این زمان او را به طور «ناخودآگاه» وادار به «تفرعن» کند و آن مرد فصیح بلیغ ریزبین به عدم تناسب استشهاد با مقتضای حال و مقال پی نبرد و آیه شریفه ای را که مقول فرعون در خطاب گله مندانهاش به حضرت موسی^(ع) است، بر نامه معذرت خواهی خازن توقیع فرماید!!!

من بنده نمی دانم رنجش و دلتنگی صاحب و آزدگی او از رفتار ناهنجار خازن آیا با قصاید طنانه بسیار مبالغه آمیزی که خازن در طول خدمتگزاری مجددش به صاحب سرود از دل صاحب محو شد یا میان آنان به فرموده حضرت ابوالفضل بیهقی «گرگ آشتی» بود؛ ولی می دانم بر فرض که صاحب از او راضی و از مدائحش خرسند شده باشد، به قول «فراء» که «با توجه به ایراد و اشکالی که بآ» همزه و نحوه قلب و ابدال آن داشته است فرموده: «أَمُوتَ وَ فِی قَلْبِی مِنْ الهمزة شیءٌ». در نفس خازن هم به هر جهتی که بوده، خواه توقع بیش از حد از صاحب، خواه فراموش نکردن گذشته ها، از «صاحب» بقایای کدورت و رنجش شدیدی در دلش ته نشین کرده بوده است؛ چرا که اولاً او با انشاء آن قصاید کذائی در مدح صاحب، پس از وفات صاحب، که همه نامداران شعر و حکم گزاران ملک ادب و سیاست در مرثیه او قصاید فاخره ای سروده اند، خازن به یک باره صاحب را فراموش کرده است و به قول حضرت فردوسی^(ض): «تو گوئی که کاموس هرگز نبود» و زبان خازن به مرثیه صاحب گشوده نشده است، و ازین بدتر و نفرت انگیزتر این که یاقوت، «مُرسلاً» یا از قول قاضی ابوالعباس احمد بن محمد بارودی، نقل می کند که:

... و ابو محمد خازن کتابدار صاحب همواره به عنوان خدمتگزاری به صاحب، در خانه و «دربار» او می ماند و

خازن جاسوس و خبرچین فخرالدوله بر صاحب و مواظب بر نگهداری اموال آن خانه می بود و به محض درگذشت صاحب، فرستاده ای نزد فخرالدوله فرستاد و خبر رحلت صاحب را به او داد و فخرالدوله خواص و نزدیکان خود را فرستاد که خانه را در محاصره خود بگیرند که چیزی از آن بیرون نرود، و در خانه صاحب کیسه هائی محتوی رسیدگی کسانی که یک صد و پنجاه هزار دینار از اموال صاحب در نزدشان «امانت» بود یافتند و امضا کنندگان آن رسیده را احضار کردند و آن وجوه را از آنان بازپس گرفتند و... الخ.

(معجم الادباء ۱۱۵/۶-۱۱۶)

از این روست که احتمال کین توزی و خیانت خازن به صاحب داده می شود و به هر حال صاحب و خازن هر دو به رحمت خدا رفته اند و محاسبه شان با این فقیر نیست؛ اما سخنی «ابن اثیر» در بیان وفات صاحب دارد که نقل آن را بی مناسبت نمی دانم: ... و همین که صاحب از دنیا رفت فخرالدوله کس فرستاد که خانه او را محاصره کنند و اموال موجوده در آن را برایش ببرند؛ خدای زشت و ناپسند گرداناد خدمت پادشاهان کردن را. این کار این پادشاه بود با کسی که یک عمر خیرخواهی او را کرد و جان در راه خدمت او گذاشت، تا چه رسد به دیگری...

(الکامل ۱۱۰/۹)

از حال و مال کار خازن و تاریخ ولادت و وفات او در مراجعی که در دسترس دارم ذکری به میان نیامده است و شاید این خمول ذکر و گمنامی بعدی او بی ارتباط به ناسپاسی اش نسبت به «صاحب» نباشد. والله اعلم.

در دنباله این مطالب این مسأله نیز ناگفته نماند که در طول قرون، بسیاری از ادبا و دانشمندان که وابسته به دستگاه وزیر یا پادشاهی بوده اند به مناسبت آن که نگهداری و مواظبت بر حفظ و حراست کتابخانه آن وزیر یا پادشاه و خلیفه به عهده آنان واگذار بوده است، به «خازن» ملقب و مشهور گردیده و از این جمله اند:

(۱) مورخ و فیلسوف دانشمند بسیار والامقام أبوعلی احمد بن محمد مسکویه؛ مؤلف بزرگوار تاریخ معتبر تجارب الامم و طهارة الأعراف و... متوفی در ۴۲۱ که «خازن» کتب ابن عمید

۱۴. زیرا ثعالبی در فصل «توقیعات» کتاب خاص الخاص در میان توقیعات شیوای صاحب این توقیع را ذکر فرموده است، ص ۹۳.
۱۵. شعراء آیه ۱۸ - ۱۹.

بوده است.

(۲) ابو عبدالله محمد بن احمد بن موسی الخازن؛ متوفی در ۳۶۰ (انساب سمعانی).

(۳) ابومنصور محمد بن علی بن اسحق بن یوسف الکاتب الخازن؛ خازن دارالعلم بغداد متوفی در ۴۱۸ (انساب سمعانی).

(۴) ابوالفوارس الحسن (او الحسین) بن علی الخازن الکاتب الشاعر المشهور بجودة الخط؛ متوفی در ۴۹۹ یا ۵۰۲ (الکامل ابن اثیر، ج ۱۰) (آیا با قرب عهد این شخص با نویسنده مخطوطه ممکن است برادر بوده باشند؟)

(۵) علاء الدین علی بن محمد بن ابراهیم الخازن؛ صاحب لباب التأویل فی معانی التنزیل و یعرف بتفسیر الخازن متوفی ۷۴۱ (الکنی واللقاب محدث قمی^(رض))

(۶) ابن الفوطی در معجم اللقب و ابن شاکر کتبی در فوات الوفيات از «ابن الخازن» نامی فقط نام برده اند که البته هیچ یک از نامبردگان فوق، آن ابن الخازن نیستند.

ابوالفتح علی بن محمد بن المرزبان، کاتب مخطوطه

پس از آن که انوشیروان «وهرز» دیلمی را به کمک سیف بن ذی یزن به یمن فرستاد و او و سپاهیانش همچنان در یمن باقی ماندند^{۱۶}، چون نام پسر وهرز «مرزبان» بود بسیاری از تازیان یمن و به تدریج دیگر بلاد عرب نام فرزندان خود را «مرزبان» گذاردند به طوری که یکی از صحابه حضرت رسول اکرم^(ص) «مرزبان بن نعمان کندی» نام دارد (الاصابه، ردیف ۷۸۹۷) و در میان اصحاب صادقین — علیهما السلام — نیز چند نفر مرزبان نام دارند (تنقیح المقال، ۲۷۹/۳) و این اسم در قرون بعدی بیشتر رایج شده است.

در قرن سوم و چهارم نیز برخی از بزرگان ادب به «مرزبانی» یا «ابن المرزبان» مشهورند و از جمله آنانند «ابوعبیدالله محمد بن عمران بن موسی المرزبانی» (متوفی در ۳۸۴) مؤلف عالی قدر الموشح که مشهورترین و معتمدترین کتاب در «نقد الشعر» است و نیز کتاب مهم معجم الشعراء، و ابوبکر محمد بن خلف بن المرزبان (معروف به ابن المرزبان متوفی ۳۰۹) که ظاهراً این کنیه و عنوان منصرف به هموست که معاشر و رفیق ابی العیناء شاعر (متوفی ۲۸۴) بوده است.

در دوران «دیالمه» و «داعیان» مازندران نام بسیاری از

مشاهیر «مرزبان» است و از جمله آنان مرزبان بن محمد بن مسافر، پادشاه آذربایجان و بعضی قسمت های مجاور آن بلاد، است که در رمضان سال ۳۴۶ از دنیا رفته است. از این «مرزبان» سه پسر به نام های «جستان» و «ابراهیم» و «ناصر» باقی مانده است (ابن اثیر، ۵۱۹/۸) و با آن که از لحاظ زمانی می توان تصور کرد «محمد بن المرزبان» پسر دیگر این مرزبان باشد ولی دلیلی بر اصابت این تصور نمی توان یافت. محمد بن المرزبان دیگری هست که یاقوت در معجم الادباء (۵۲/۱۹) از او به عنوان ابوالعباس محمد بن المرزبان الدیمیری یاد می کند و او را از بزرگ ترین مترجمان کتب فارسی به عربی می شمارد که به قول یاقوت در سال ۳۰۹ وفات یافته است و علی الظاهر می تواند نیای این ابوالفتح بن علی بن محمد بن المرزبان باشد ولی این احتمال برای محمد بن المرزبان آتی الذکر قوی تر و بلکه متعین است.

یک محمد بن المرزبان هم هست که «ابوحیان توحیدی» او را از کسانی معرفی می کند که در مجالس شبانه صاحب بن عبّاد حضور می یافته است و داستانی در این باره، به نقل از او، در الامتاع و المؤانسة (۱۰۰/۲) و داستان دیگری در مثالب الوزیرین (۴۰۹) و، به نقل از توحیدی، یاقوت در معجم الادباء (۲۱۷/۶) آورده است. این محمد بن المرزبان کسی است که «ابن جنی» (متوفی ۳۹۲)، در کتاب النوادر الممتعة از او نقل می کند، و ابوسعید سیرافی (متوفی ۳۶۸) هفت بیت شعر او را به یاد می آورد و زمزمه می کند (معجم الادباء، ۱۶۰/۸). و علی الظاهر با توجه به آن که ابوحیان الامتاع و المؤانسة را در سنوات ۳۷۳ تا ۳۷۵ تدوین کرده است می توان استظهار کرد که این «محمد بن المرزبان» حداقل تا سال ۳۷۵ زنده بوده است و شاید تا سال ۳۸۵، که سال رحلت صاحب است، نیز می زیسته و «ابن جنی» از او روایت می کند نیای ابوالفتح بن علی بن محمد بن المرزبان باشد که در سال ۴۸۱ اشعار خازن را برای خودش نوشته باشد و به هر صورت با فحص نسبة بلیغی که انجام شد حقیر نتوانست از این «ابوالفتح بن علی بن محمد بن المرزبان»، که نمی دانم آیا نام او همین کنیه ابوالفتح است، نشانی در مظان آن بیابد ولی از همان مختصر عبارت ترقیمة پایان مخطوطه و با دقت در «خط» و نحوه نگارش ناسخ آن می توان این نکات را استنباط کرد:

۱۶. و به آزادگان یا بنی الاحرار مشهور شدند؛ «بُختری» در سینیة ایوان مدائن می گوید: اُتدوا ملکنا و شدوا قواه / بکماة تحت السنور خمس... الخ

۱) خط نسخه خط کسی است که قطعاً جوانی را پشت سر گذاشته است و عمری از او رفته و شاید در حین کتابت آن سال عمرش میان هفتاد و هشتاد بوده و به هر حال پیرمردی بوده است.

۲) بی هیچ تردید کاتب مردی ادیب و بسیار فاضل بوده است و تربیت ادبی استواری داشته است.

۳) آن مرد عزیز برای آن که توهم نرود که «کاتب» حرفه‌ای یا «وراق» بوده باشد تصریح می‌فرماید که «... برای شخص خودش» آن مجموعه را نوشته است.

۴) این که اسم کاتب ابوالفتح و نام پدرش علی و اسم جدش محمد است آیا دلیلی بر این است که پدرش، که او را به چنین کنیه‌ای مسمی و مکئی کرده است، تعلق خاطر و احترامی به وزیر جلیل والا مقام نویسنده و شاعر عالی قدر شیعی امامی، ابوالفضل محمد بن حسین عمید قمی (ابن عمید پدر)، داشته که چون نام خودش محمد بوده، به اقتضای از ابن عمید که پسرش را علی و کنیه او را ابوالفتح (ابن عمید پسر و مقتول) معین فرموده بود، پدر کاتب این مخطوطه نیز کنیه پسر را ابوالفتح معین کرده است؟ و از این رو می‌توان به یقین دانست که اولاً نویسنده مخطوطه و پدرش شیعی اثناعشری، و ثانیاً از طبقات متعین و متشخص زمان خود بوده‌اند و بدیهی است که این پدر و پسر از جمله ادباء و فضلاء سرشناس آن زمان به‌شمار می‌رفته‌اند.

ابوالفتح بن علی بن محمد بن المرزبان در پایان مخطوطه و در ابتدای ترقیمه می‌نویسد:

نَجَزَ شَعْرَ عَبْدِ اللَّهِ الْخَازِنِ بِحَمْدِ اللَّهِ وَ تَوْفِيقِهِ

البته می‌توان «نَجَزَ» را چنین دانست که مقصود کاتب این است که آنچه را که او از شعر خازن در حفظ یا در دست داشته است نوشته است (و افسوس که اشاره‌ای نمی‌کند که چگونه بر آن اشعار دست یافته است و از روی چه مجموعه‌ای؟ یا اگر دیوانی از خازن موجود بوده و مستند او در نقل و کتابت قرار گرفته است، این مجموعه را فراهم آورده است)؛ ولی این سؤال به خاطر می‌آید که این مرد دانشمند آیا در سال ۴۸۱، یعنی پس از حداقل قریب پنجاه و پنج سال که از تألیف یتیمه‌الدهر می‌گذشته، آیا یتیمه را ندیده و به آن مراجعه‌ای

نداشته است؟ و چرا اشعاری را که ثعالبی در یتیمه از خازن نقل کرده، این کاتب در مجموعه خود نیآورده است؟ و فی‌المثل، چگونه از قصیده غزای فریده:

هَذَا فَوَادُكَ نُهْبَى بَيْنَ أَهْوَاءٍ
و ذَاكَ رَأْيُكَ شُورَى بَيْنَ آرَاءِ

بی‌خبر مانده است؟ به‌راستی این ضعیف نمی‌توانم پاسخ این سؤال را حدس زنم، ولی بسیار تعجب می‌کنم که چگونه ممکن است از یتیمه‌الدهری که ابوالحسن باخرزی (مقتول در سال ۴۶۷، یعنی چهارده سال پیش از کتابت این مخطوطه) کتاب شریف دُمیة القصر را تألیف فرموده است و آن را دنباله و ذیلی بر آن کتاب مستطاب قرار داده است، کاتب مخطوطه بی‌خبر مانده باشد.

از فوایدی که این ضعیف از این مخطوطه بهره برد یکی هم این است که بیتی عربی را که وراوینی در مرزبان‌نامه بدان استشهاد و تمثیل کرده است و این ضعیف بیش از پنجاه و پنج سال است که در جست‌وجوی گوینده آن بیت بودم، بحمدلله و منّه در دیوان خازن یافتم و آن بیت در ص ۱۹۸ مرزبان‌نامه، چاپ کتابفروشی طهران^{۱۸} (۱۳۱۷)، آمده است:

كَانَتْ لَدَى أَمَانَةَ فَرَدَدْتُهَا
و كَذَا الْوَدَائِعُ تُسْتَرَدُّ وَ تُقْتَضَى

(ص ۶۵)

که از قصیده ضادیة خازن در مخطوطه است و این مطلب مؤید این است که شعر خازن در قرن‌های بعد مورد مراجعه فضلاء و نویسندگان بوده است و الحمدلله تعالی.

به پایان رسید آنچه که این ضعیف نوشتن آن را به عنوان مقدمه و معرفی‌نامه‌ای بر مجموعه مخطوطه شعر ابی‌محمد خازن لازم دانست.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.

فیلا دلفیا

بیست و نهم اسفند ۱۳۸۸

احمد مهدوی دامغانی

■

۱۷. پیش از «لِفسه» بیشتر حروف کلمه‌ای محو شده است که فی‌المثل شاید کلمه دعائیه‌ای برای خود و پدرش بوده است.
۱۸. و خدای رحمت فرمایاد مرحوم حسین پرویز، مدیر فاضل دانشمند و تاریخ‌دان آن کتابفروشی را.

فهرست ذر رحمت خباب است؟ فاضل از جنبه های دیگر این ادب است اما خاتمه
 سلمه علیکم عرض مسلم و کتب در اسم اراست و اولم و آنند و سید است و زیاده فخریت
 آن خباب و تنگ از استی شماره از نه عده بر امر گز در سر میراث^{۵۳} ^{۵۴} را که نوشته از از فاضل در
 ندرج است برام رحمت از میراث رحمت ییده:

مکرر گفته در نوشته ام که غلط چای در طبقات فایر رطوبی، عرض لغتم و غرض است
 و غرضم در این بابیه چه جور از این اندیشید، غرض من است مقصد فانی از این مقصد و کار از این مقصد
 در سطح پنجم شدن اول مغفیت و چهارم می دانم چرا و در اینها به تمام آن عده کلمه واضح
 «مفهم» را به صورت «منفهم» خوانند و به چاپ رسانده است. بسیار محزون شدم
 که مقصد فانی از این است به غلط، اصلاح گردد گو ای که خواننده گان فاضل آن عده که گزین شده
 قطعاً آنرا به دست خواننده اند و به غلط چای و یا تصحیف یافته اند که در آن مدرسان است
 توضیح می دهند. لایم وقت تمام! منصرف می گردم و درود می فرستد

سک

* نامه استاد مهدوی دامغانی در خصوص مقاله «مقدمه ای در باب اخبار التحوین قاضی سیرافی» که در شماره پیشین گزارش
 میراث به چاپ رسیده بود.

ژاله / جاله در متون فارسی و تصاویر آن در نگاره‌ها

علی صفری آق‌قلعه*

نیز ذیل «ژاله» دو بیت شاهد از شعر فرّخی به نقل از نسخه لغت فرس نخجوانی آمده که ما آن را در آن دستنویس (نسخه ۳۶۳۹ کتابخانه ملی تبریز، مورخ ۷۶۶ هـ.) نیافتیم.^۱ بنابراین، واژه «ژاله» در معنای مورد نظر ما در دو نسخه (تحریر) لغت فرس اسدی موجود نیست. البته همین جا یادآور می‌شویم که این واژه به معنای مورد نظر ما در حواشی نسخه نخجوانی (ص ۳۵۳) درج شده است. این حواشی در واقع افزوده‌هایی از شخصی دیگر است که در آن جا تعریف واژه همراه با یک بیت از فرّخی بدین گونه درج شده است:

ژاله: خیک باد اندر دمیده بود که بدو [بر] آب عبّره کنند به رودهای بزرگ. فرّخی گوید: چو آب شبویی [؟] کز تنگ برگرفتی مرد | چو آب جویی کز ژاله بربرودی تار.

اما جز یادکرد این معنی در حواشی نسخه نخجوانی، در دو نسخه / تحریر دیگر از لغت فرس نیز معنای مورد نظر ما دیده می‌شود. یکی در رونویس مندرج در سفینه تبریز (نسخه ۱۴۵۹۰ کتابخانه مجلس، مورخ ۷۲۱ هـ، ص ۳۱۲) که گویا صورتی اصیل از تحریر اسدی است، دست‌کم از دیدگاه شمار و ترتیب واژه‌ها: ژاله: یکی قطره نم بود. دوم خیکی بود باد اندر دمیده. سوم گروهی تگرگ خوانند.

چنان که می‌بینیم این واژه دارای شاهد نیست و شاید بتوان این نکته را دلیل گرفت بر آن که اسدی این معنا را در ذهن داشته و صرفاً تحت تأثیر شواهد شعری به استخراج این معنی نپرداخته است.

در این جا یک نکته را یادآور شویم و آن این که در میان لغت‌نویسانی که در کار خود از لغت فرس اسدی به صورت مستقیم بهره برده‌اند، صفی کّحال مؤلف فرهنگ مجموعه الفرس (گویا نگاشته سده هشتم یا نهم) به احتمال بسیار،

پیش از این مقاله‌ای با عنوان «کَلک» به قلم نویسنده این سطور منتشر شد (گزارش میراث، پیاپی ۴۶، صص ۵۴ - ۵۶) که در آن به توصیف ساختار «کَلک» پرداخته شده بود. در آن جا گفتیم که این واژه به وسیله‌ای اطلاق می‌شده که برای گذشتن از آب‌ها به کار می‌رفته و ساختار آن بدین گونه بوده است که چند قطعه چوب یا شاخه گیاهان را به یکدیگر متصل کرده و پس از پیوستن چند مشک بادشده بدان‌ها برای شنوری بر آب‌ها از آن استفاده می‌کرده‌اند. نیز در آن جا به گونه‌های این وسیله - مثلاً نوعی که صرفاً از مشک‌ها ساخته می‌شد - پرداخته و به نام‌های این وسیله در زبان عربی و ترکی / مغولی نیز اشاره شد. از سویی چون آن مقاله جزو سلسله مقالاتی است که نویسنده این سطور به قصد بررسی فنون و صنایع کهن و انعکاس آن‌ها در نگاره‌ها نگاشته است، در آن مقاله نیز تصویری از یک کَلک را از نگاره مندرج در دستنویسی از جامع التّواریخ رشیدی (نسخه ۱۶۵۳ کتابخانه طوقایی سراسی، مورخ ۷۱۴ و ۷۱۷ هـ.) به چاپ رسانیدیم.

پس از نگارش آن مقاله، به دو نام دیگر «کَلک» در متون فارسی برخوردیم که یکی «ژاله» و دیگری «جاله» است. ضمناً به تصویر دو نگاره کهن که به تصویرگری «جاله» پرداخته‌اند دست یافتیم که در این نوشته بدان‌ها خواهیم پرداخت.

«ژاله» به معنای «کَلک» در بیشتر لغت‌نامه‌های فارسی دیده می‌شود و گمان می‌رود که این معنی نخستین بار در لغت فرس اسدی طوسی یاد شده باشد. البته در برخی تحریرهای موجود از این متن بدین معنی بر نمی‌خوریم، چنان که در تحریر لغت فرس چاپ صادقی و مجتبیایی (ص ۲۱۵) ذیل مدخل «ژاله» به معنی مورد نظر ما اشاره نشده است. در لغت‌نامه دهخدا

* نسخه‌شناس و پژوهشگر متون ادبی، مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب.
۱. قرینه‌ای که نشان می‌دهد این مدخل در نسخه نخجوانی ضبط نشده پاورقی شماره ۸ چاپ اقبال (ص ۴۴۲) است که تصریح کرده بیت در نسخه نخجوانی نیست.



تحریری را در دسترس داشته که همسان یا بسیار شبیه به تحریر مندرج در سفینه تبریز بوده است و جالب توجه این که در آن فرهنگ (ص ۲۳۹) نیز برای واژه «ژاله» شاهد شعری نیامده است.

چنان که می‌دانیم، در میان تحریرهای لغت فرس، رونویس مندرج در سفینه تبریز تنها تحریری است که دیباجه‌ای از زبان اسدی در آغاز آن نقل شده است. شواهد تاریخی — مانند اشاره به نجمی شاعر^۲ — نشان می‌دهد که این دیباجه کاملاً اصیل است و اتفاقاً از فحوای این دیباجه چنین برمی‌آید که اسدی ملزم بوده، برای همه مدخل‌ها، به یادکرد شواهد شعری بپردازد:

... پس فرزند حکیم جلیل اوحد اردشیر بن دیلم‌سپار
النجمی الشاعر — ادام الله عزّه — از من کی ابومنصور بن
علی الاسدی الطوسی ام لغت‌نامه‌ای خواست چنانک بر
هر لغتی گواهی بود از قول شاعری فاضل از شعرای
پارسی و آن بیتی بود یا دو بیت. و بر ترتیب حروف: ا، ب،
ت، ث ساختم ...

از سویی در دیباجه فرهنگ مجموعه الفرس (صص ۱ - ۲) نیز عباراتی آمده که، با اندکی تغییر، عین عبارات اسدی است و نشان می‌دهد صفی کمال به تحریری از لغت فرس دسترسی داشته که این دیباجه نیز در آن مندرج بوده است:

... کتابی دیدم که ابومنصور الاسدی الطوسی جمع کرده
بود و گفته که: شاعران متقدم از او لغت‌نامه خواستند
چنان که بر هر لغتی گواهی بود از قول شاعری فاضل از
شعرای فارسی و آن بیتی بود یا دو بیت. و آن کتاب را
بر ترتیب: ا، ب، ت، ث، ج سازد. آن نیز ناتمام و ناقص
الترتیب بود ...

بنابراین شاید بتوان گفت نبودن شاهد ژاله در این دو نسخه / متن نشان می‌دهد که دست‌کم در ذیل مدخل «ژاله» شاهدی به قلم خود اسدی درج نشده و شاهد را دیگران افزوده‌اند.

تحریر دیگر لغت فرس، که در آن واژه «ژاله» در معنای مورد نظر ما یاد شده، نسخه لغت فرس کتابخانه واتیکان مورخ ۷۳۳ هـ. است که پایه چاپ پاول هرن بوده است. در آن جا (صص ۸۰ - ۸۱) افزون بر معنی مورد نظر، شاهدی نیز از شعر

فرخی سیستانی درج شده که برای این معنی پذیرفتنی است:
ژاله: خیک باشد که باد بدو اندر دمنند و بر او به آب عبره
کنند؛ فرخی گفت: چو آب سیلی کز ژاله برگرفتی مرد | چو
آب جویی کز نیل در بودی مار [؟] | ز ریدکان سرائی چو
ژاله بر سر آب | بدان کنار فرستاد ریدکی سه چهار.

جز نسخه‌های یادشده که تحریرهایی از لغت فرس اسدی هستند، شماری دیگر از فرهنگ‌ها یا متون کهن، که نویسندگان آن‌ها از لغت فرس بهره برگرفته‌اند، نیز به این معنای «ژاله» اشاره داشته‌اند اما شاهی برای آن نیاورده‌اند. برای نمونه می‌توان از فرخ‌نامه جمالی (نگارش ۵۸۰ هـ، ص ۲۸۹) و صحاح الفرس محمد بن هندوشاه نخجوانی (نگارش ۷۲۸ هـ، ص ۲۷۹) یاد کرد. در دیگر متون متأخرتر نیز صرفاً همان شعر فرخی شاهد آورده شده که مستقیم یا با واسطه برگرفته از لغت فرس است. برای نمونه در فرهنگ فارسی حسین وفایی (ص ۱۱۷)، که مستقیم از لغت فرس بهره برده، در ذیل «ژاله» آمده: ژاله: چند معنی دارد ... دوم خیک باد دمیده که به آن از رودها گذرند. شاعری گفته است: ز ریدکان سرائی چو ژاله بر سر آب | بدان کناره فرستاد کودکی سه چهار.

بنابراین یادکرد عبارات و شواهد این فرهنگ‌ها در این جا لزومی ندارد. ضمناً یادآور می‌شویم که شمس فخری اصفهانی در بخش چهارم معیار جمالی که به واژه‌ها اختصاص یافته، مطابق روش مختارش شواهد شعری را از سروده‌های خویش یاد کرده و چون می‌دانیم که وی به احتمال بسیار از لغت فرس اسدی بهره برده است، شاهد شعری او برای «ژاله» (صص ۴۴۵ - ۴۴۶ چاپ کیا) نمی‌تواند نمونه‌ای مستقل به شمار آید.

در این جا باید یادآور شویم که زنده‌یاد دهخدا در لغت‌نامه ذیل مدخل «ژاله» با توجه به شعر فرخی مندرج در لغت فرس چاپ هرن — که آن را به اشتباه از نسخه نخجوانی دانسته — نوشته‌اند که ژاله در هر دو بیت باید به معنای «حباب» باشد و لذا حدسی هم در تصحیح یکی از دو بیت یادکرده‌اند. باید بگوییم که گمان ایشان درست نمی‌نماید چرا که کاربرد واژه «ژاله» به معنای حباب — تا جایی که جست‌وجو کردیم — در هیچ متن فارسی دیده نمی‌شود و اگر صرفاً همان

۲. این شخص کاتب نسخه مشهور ترجمان البلاغه (در مجموعه ۵۴۱۳ کتابخانه فاتح استانبول، مورخ ۵۰۷ هـ.) است.



شکل (۱)

نمونه دیگر از همین مجلس نگارگری در دستنویس مصور دیگری از بابرنامه (نسخه Ms. 3714 کتابخانه بریتانیا، بی تا، ص ۳۳۳ پ) به قلم "پیاک" نگارگر هندی سده یازدهم هجری ترسیم شده^۵ که دارای ساختارهای مشابهی با نگاره پیش گفته است. تصویر نگاره این نسخه را در «شکل ۲» می بینیم.^۶ پس از آن در اکبرنامه (دفتر اول، ص ۳۴۱) با کاربرد واژه «جاله» در معنای کلک رویاروی می شویم که گزارشی از جاله سواری اکبر بن همایون (حک ۹۶۳ - ۱۰۱۴ هـ) به سال ۹۶۲ هـ است.

و حضرت جهانبانی (= اکبر) از جلال آباد به آیین عیش و

دو شعر فرخی را شاهد معنای مختار ایشان فرض کنیم، باز هم برتری با معنای کلک است؛ هم به دلیل تصریح اسدی به معنی یادشده و هم با توجه به فحوای ابیات که گمان استاد دهخدا را تأیید نمی کند.

از سویی در غزل های حکیم سنایی غزنوی (ص ۴۵۱) نیز بیتی هست که می تواند مؤیدی دیگر بر معنی مورد نظر ما باشد:

تا روز ژاله بارد از چشم همچو رودم
آری نکو نماید بر روی رود، ژاله

در میان سه نسخه مورد استفاده در تصحیح این غزل، در دو نسخه به جای «رود»، «آب» آمده که در معنای مورد نظر ما تغییری ایجاد نمی کند. در دیوان سنائی چاپ مدرّس رضوی (ص ۱۰۱۱) نیز به جای «رود» واژه «لاله» ضبط شده که صورت دستکاری شده بیت است. ضمن این که در آن جا اختلاف نسخه های دیگر (گویا از نسخه کتابخانه بایزید به نشانه ع) در پاورقی نقل شده که مطابق ضبط دو نسخه اخیرالذکر (آب) است.

جز این، باید به واژه «جاله» نیز اشاره کنیم که توصیفات یادشده در فرهنگ ها و کاربرد آن در متون نشان می دهد به همان معنای «کلک» به کار می رفته است و گمان می رود که ضبط «جاله» گویشی از «ژاله» باشد. تا جایی که جست و جو کردیم، این واژه فقط در متون فارسی شبه قاره به کار رفته است. برای نمونه در بابرنامه (ص ۱۳۵) به ترجمه فارسی عبدالرحیم خان خانان در سال ۹۹۸ هـ. در ذیل یادکرد رویدادهای سال ۹۱۳ هـ. آمده:

از اتر به کتر و نور کل رفته سیر کردم. در کتر در جاله نشسته باوردو آمدم. از آن پیش تر در جاله نشسته بودم؛ خیلی خوش آمد. در جاله نشستن بعد از این شایع شد.^۳ این رویداد در نگاره ای بسیار نفیس مندرج در یکی از دستنویس های بابرنامه (نسخه W.596 موزه هنری والترز، بی تا [حدود سده یازدهم هجری]، گ ۱۷ پ)^۴ تصویرگری شده است. تصویر نگاره را در «شکل ۱» می بینیم.

۳. چون چاپ مورد ارجاع بسیار پرغلط است این بخش را با نگریستن به نسخه W.596 موزه هنری والترز نقل کردیم.

۴. این دستنویس فقط دارای شماری از برگه های مصور نسخه است.

۵. برای شرح حال و آثار وی ر.ک: احوال و آثار نقاشان قدیم ایران و برخی از مشاهیر نگارگر هند و عثمانی، ج ۱، ص ۱۲۳؛ نیز: IMPERIAL MUGHAL PAINTERS, PP 207 - 215.

۶. مآخذ تصویر: IMPERIAL MUGHAL PAINTERS, P 206 از این نسخه نگاره های دیگری به شماره های ۱۳ و ۱۵۳ در کتاب پیش گفته چاپ شده است.

داده، در ته آن مشک‌های پر باد کرده می‌بندند و در این ولایت آن را "شال" می‌گویند و در دریاها و آب‌هایی^۷ که سنگ‌ها در میان دارد از کشتی ایمن‌تر است.^۸

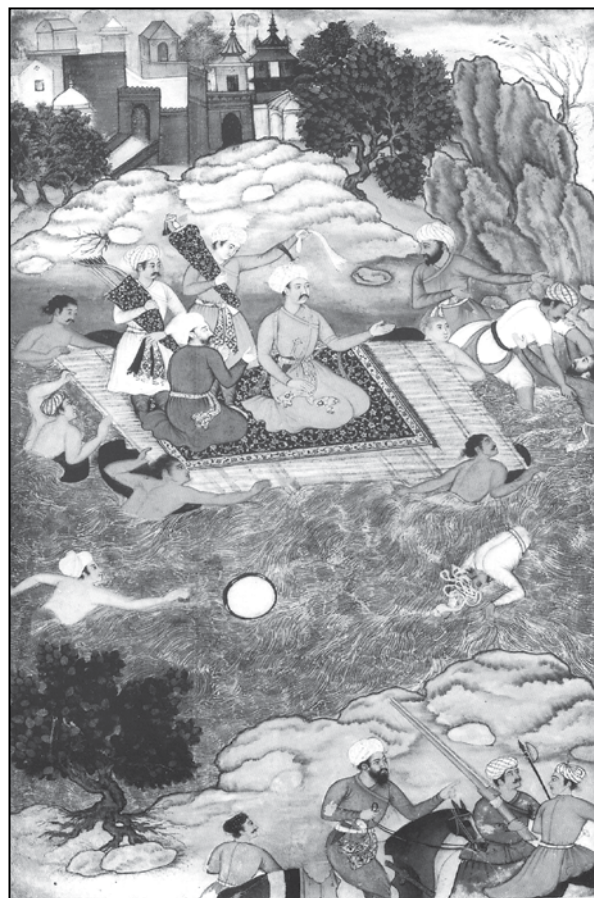
در عبارت بالا اشاره به این نکته که جاله را در آن نواحی «شال» می‌نامیده‌اند می‌تواند نشانگر آن باشد که این واژه دارای ریشه هندواروپایی بوده است (ژاله / جاله / شال)؛ اگرچه گمان نویسنده این سطور آن است که این واژه تحریفی از «سال» است که پیش‌تر در مقاله «کلک» گفتیم که در زبان ترکی / مغولی به معنای «کلک» به کار می‌رفته است و ضبط همین واژه به صورت «صال» نشان می‌دهد که «سال» درست است و نه «شال». به‌ویژه که متن چاپی جهانگیرنامه بسیار پر غلط است.

گفتنی اینکه کاربرد ژاله / جاله / کلک تا چند دهه پیش از این در سرزمین‌هایی چون افغانستان رایج بوده و شاید هنوز هم کاربرد آن در شبه‌قاره رواج داشته باشد. دو تصویر از کلک در اطلس عمومی و مصور افغانستان (صص ۱۴۲ و ۱۴۴) چاپ شده است که یکی از آن‌ها را در «شکل ۳» می‌بینیم.



شکل (۳)

نکته بایسته یادکرد دیگر این که پس از نگارش مقاله «کلک» شواهدی از کاربرد این وسیله در برخی متون یافتیم که مربوط به تاریخ‌ها و مکان‌های گوناگون است و بد نیست برای تکمیل این مبحث بدان‌ها اشاره کنیم. یکی از این شواهد مربوط به



شکل (۲)

عشرت به جاله سوار شده از آب گذشتند و سلخ محرم سال [۹۶۲] نهصد و شصت و دو عرصه بکرام مضرب خیام اقبال شد.

همچنین در جهانگیرنامه (ص ۵۹) در ضمن یادکرد رویدادهای سال ۱۰۱۶ هـ. به جاله‌سواری جهانگیر بن اکبر (حک ۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ هـ.) اشاره شده است. در این عبارت به توصیف ساختار جاله نیز پرداخته شده که از دیدگاه نوشته کنونی سودمند است:

روز چهارشنبه نوزدهم با شهزادها و چندی از خاصگان بر جاله سوار شده از آب نیلاب گذشته به کنار دریای کامه فرود آمد. دریای کامه آبی است که پیش قصبه جلال‌آباد می‌گذرد. جاله جائیست که از بانس و خش [کذا] ترتیب

۷. چاپ: «آبهای».

۸. چاپ: «ایمن‌ترین».

کاربرد مَشک برای گذشتن از آب‌ها در سرزمین مصر است که در [ترجمه] سیرت رسول الله (ج ۱، ص ۳۲۴) درج شده و مربوط به رویداد لشکر فرستادن نجاشی برای جنگ با خصمانش در هنگامی است که مسلمانان نزد وی بوده‌اند:

[مسلمانان] زیر عوام را فرستادند تا برود و ببیند که ظفر که را خواهد بود؛ و رود نیل در میان بود. زیر چابک بود، خیکی باد درش کرد و بر آن نشست و از رود نیل بگذشت. گزارش دیگر در شاهنامه میرزا عبدالقادر تونی (نسخه ۲۵۲۸ کتابخانه مجلس، مورخ ۱۱۳۰ هـ، ص ۳۹) دیده می‌شود که در توصیف جنگ سپاهیان شاه صفی اول (حک ۱۰۳۸ - ۱۰۵۲ هـ.) با عثمانیان (رومیان) در کنار دجله و گذشتن از فرات یاد شده است:

چو دیدند گردان گذرگاه رود
سپاه از تکاپوی آمد فرود
برای گذشتن ز رود فرات
به مشک و به کشتی فتاد التفات
کمی را پر از مغز شد استخوان
دمیدند در قالب مشک جان
فکندند بر گردنش پیچ و تاب
که می‌شد چو مستقیقش میل آب
مگر همچو رومی برآورد سر
که شد بسته‌اش دست و گردن ز سر
چنان گشتی آماده کشتی و مشک
که بردی بر او زورق ماه رشک
فزون از حد از هر دو پرداختند
بسی روکش از بهر شط ساختند
ز صحرا کمی و کلک کنده گشت
فتادند در رود از روی دشت
یلان قزلباش از سطح خاک
نشستند در آب بی ترس و باک

نیز بایسته یادکرد این که گونه‌ای از وسایل شناور بر آب که بی کاربرد مَشک، و صرفاً از نی‌های توخالی یا چوب و تیرهای به هم پیوسته، ساخته می‌شد در افغانستان «توتن» (tutan) نامیده می‌شود (ر.ک: اطلس عمومی و مصور افغانستان، ص ۱۴۴) ولی این نام را در فرهنگ‌ها و منابع مورد رجوع خود نیافتیم. به وسیله‌ای با این ساختار در جنوب ایران و برخی نقاط دیگر

«بلم» (balam) گفته می‌شود که قسمی کرجی است. اگرچه باید توجه داشت که بدین معنی در متون کهن فارسی عمدتاً از واژه تازی «عمَد» (amad) استفاده شده که شواهدی از آن در لغت‌نامه دهخدا ذیل «عمَد» درج شده است. در این جا از سمک عیار (ج ۲، ص ۴۴۰) شاهی می‌آوریم:

عالم‌افروز گفت: چون کسی نیست و راه خشک نیست چگونه رویم؟ ما را از این درخت‌ها عمد باید بست. این بگفت و شمشیر برآورد. درختی چند بیفگند. از بیخ گیاه و پوست درختان ریسمان بافت و درختی چند بر هم بست و عمدی بزرگ راست کرد و بادبان بر پای کرد و میوه‌های بسیار بر عمد نهاد و توکل بر یزدان کرد.

نکته پایانی این که در زبان تازی با لغت‌نامه‌های دستگاہی فراوانی رویاروی می‌شویم و حتی تعداد قابل توجهی از لغت‌نامه‌های کهن عربی به فارسی نیز دارای ساختار دستگاہی هستند اما متأسفانه در زبان فارسی گویا جز فرهنگ قوأس لغت‌نامه دستگاہی دیگری نداریم و آن هم چندان دقیق و دارای بخش‌بندی‌های لازمه چنین فرهنگ‌هایی نیست. از همین روی اگر پژوهشگری بخواهد واژه‌های مرتبط با یک موضوع را بیابد، عملاً با دشواری بسیار رویاروی خواهد بود. از سوی دیگر در لغت‌نامه‌های الفبایی نیز عمدتاً واژه‌های مرتبط با هر مدخل را نمی‌یابیم و این دشواری موجب می‌شود تا هنگام بررسی یک واژه به برخی از موارد مرتبط یا اختلافاتی که میان معانی این واژه‌ها وجود دارد توجه چندانی مبذول نشود. بنابراین شاید لازم باشد مراکز پژوهشی را برای زبان و ادب فارسی یا سازمان لغت‌نامه دهخدا بخشی را برای پژوهش در این موضوع در نظر بگیرند.

کتابنامه:

- ارجانی، فرامرز بن خداداد بن عبدالله الکاتب، ۱۳۶۳ ش، سمک عیار (ج ۲)، تصحیح دکتر پرویز ناتل خانلری، تهران: انتشارات آگاه.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد، ۱۳۱۹ ش، لغت فرس، عباس اقبال، تهران: چاپخانه مجلس.
- اسدی طوسی، ابومنصور احمد بن علی، ۱۳۶۵ ش، لغت فرس، دکتر فتح‌الله مجتبیائی و دکتر علی‌اشرف صادقی، تهران: خوارزمی.
- اسدی طوسی، ابومنصور احمد بن علی، ۱۸۹۷ عیسوی، لغت فرس (کتاب ...)، پاول هورن، گُتنگن: مطبع دیتریخ.



دانشگاه تهران.

– فضل الله همدانی، رشیدالدین، ۱۳۶۸ ش.، آثار و احیاء، تصحیح منوچهر ستوده و ایرج افشار، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل و دانشگاه تهران.

– قواس غزنوی، فخرالدین مبارکشاه، ۱۳۵۳ ش.، فرهنگ قواس، به کوشش نذیر احمد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

– کریمزاده تبریزی، محمدعلی، ۱۳۷۶ ش.، احوال و آثار نقاشان قدیم ایران و برخی از مشاهیر نگارگر هند و عثمانی، ج ۱، ج ۲، تهران: انتشارات مستوفی.

– گورکانی، نورالدین محمدجهانگیر، ۱۳۵۹ ش.، جهانگیرنامه (/توزک جهانگیری)، به کوشش محمد هاشم، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

– نخجوانی، محمد بن هندوشاه، ۱۳۵۵ ش.، صحاح الفرس، به کوشش دکتر عبدالعلی طاعتی، ج ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

– وفایی، حسین، فرهنگ فارسی، ۱۳۷۴ ش.، ویراسته تن هوی جو، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- Imperial Mughal painters, Amina Okada, Translated by Deke Dusinberre, Paris, Flammarion, 1992.

■

– اطلس عمومی و مصور افغانستان، تهران، مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب، بی تا [پیش از ۱۳۵۷ ش.].

– بابر، ظهیرالدین محمد، ۱۳۰۸ ق، بابرنامه (/توزک بابر)، ترجمه عبدالرحیم خانخانان^۹، به اهتمام میرزا محمد ملک الکتاب، چیتراپر بها پریس.

– جمالی یزدی، ابوبکر مطهر، ۱۳۸۶ ش.، فرخ نامه، تصحیح استاد ایرج افشار، ج ۲، تهران: امیرکبیر.

– سنائی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، بی تا، دیوان، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران: انتشارات کتابخانه سنائی.

– _____، غزل های حکیم سنایی غزنوی، ۱۳۸۶ ش.، تصحیح یدالله جلالی پندری، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

– سیرت رسول الله (ج ۲)، ۱۳۷۷ ش.، ترجمه رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی، به کوشش دکتر اصغر مهدوی، تهران: انتشارات خوارزمی.

– عبدالمؤمن جاروتی، ابوالعلاء (معروف به صفی کمال)، ۱۳۷۸ ش.، فرهنگ مجموعه الفرس، به کوشش دکتر عزیزالله جوینی، ج ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

– علامی، شیخ ابوالفضل بن شیخ مبارک ناگوری، ۱۸۷۷ م، اکبرنامه (دفتر اول)، تصحیح مولوی آغا احمد علی و مولوی عبدالرحیم، کلکته: مطبع مظهر العجائب المعروف به اردوگائید پریس.

– فخری اصفهانی، شمس، ۱۳۳۷ ش.، واژه نامه فارسی بخش چهارم معیار جمالی، به کوشش دکتر صادق کیا، تهران: انتشارات



۹. در چاپ: «خان خانان بیرام خان». نام دیگر اثر واقعات بابر است (نک: کتابشناسی آثار فارسی چاپ شده در شبه قاره، ص ۲۴۵۰).

رکن دوم تذکره میر تقی

محمدحسین اسلام‌پناه

در نشریه آینه میراث ضمیمه ۲۴ در شرح احوال و آثار میر تذکره ضمن توصیف ارکان تذکره خلاصه الاشعار و ... از فقدان رکن دوم این چنین سخن رفته است:

از مطالب رکن دوم جز ترجمه مستقل احوال سرایندگان در نسخه ایندیآفیس و شرح احوال و ابیاتی پراکنده در دست‌نویس‌های موجود و قابل دسترس در ایران چیزی یافت نشد. ... جز ترجمه احوالی پراکنده از ۲۶ شاعر این بخش نسخه‌ای در دست نیست؛ بنابراین به نظر می‌رسد نسخه اساس این بخش یا به طور کلی از دست رفته و یا میر تذکره در نگارش این بخش توفیق نیافته است. که حدس دوم نزدیک به یقین است.

خوشبختانه حقیر در دوران فعالیت به صحافی سنتی، از جمله کتبی که دیده‌ام رکن دوم این تذکره است در نسخه‌ای منقح و پاکیزه به قطع رحلی کوچک در ۵۸۲ صفحه چهار ستونی، هر صفحه ۲۴ سطر نستعلیق ریز با عناوین شنجرف به کتابت علیجان بن شمس‌الدین حاجی در سال ۹۹۳ هجری قمری، شامل ترجمه احوال ۳۴ نفر شاعر که با سعدی شروع می‌شود و از شرح حال او صفحاتی از اول افتادگی دارد. جدول ضمیمه شامل اسامی شاعران، تعداد صفحات اختصاص داده شده به هر شاعر و تعداد ابیات تقریبی صاحب ترجمه می‌باشد. از شاعران مذکور در جدول مربوط به این رکن، در میر تذکره صفحات ۹۵ تا ۹۸ شاعران ردیف‌های ۶، ۹، ۱۲، ۱۷، ۱۸، ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، و ۴۲ در نسخه خطی وجود ندارند. در عوض، سه نفر شاعر یعنی مولانا تاج‌الدین حسن، جلال‌الدین طبیب و سعیدالدین بها که در نسخه خطی وجود دارند، در جدول رکن دوم میر تذکره دیده نمی‌شوند.

کرمان - صحافی کهنه‌کتاب ۲۸ / ۵ / ۱۳۹۱

اسلام‌پناه



ردیف شاعر از نظر تعداد ابیات	صفحہ	تعداد تقریبی ابیات شعر	عنوان	ج.ع.
		۷۶۸	بقیہ [سعدی] افتادگی از اوّل کتاب	۱
۵	۱۶	۱۳۴۴	ذکر معنی انوار جمال صمدی رکن الدین اوحدی [افتادگی]	۲
۱۷	۴۴	۴۳۲	ذکر عاشق جلوہ گاہ آن حسن باقی شیخ فخرالدین ابراہیم الشہیر بالعراقی	۳
۱۹	۵۶	۳۳۶	ذکر صدرافاضل خواجہ ہمام الدین تبریزی	۴
۳۱	۶۷	۴۸	ذکر ابوالفضایل ناصرالدین بجہ رحمۃ اللہ علیہ	۵
۲۰	۷۰	۲۸۸	ذکر سید العارفین و اکمل المحققین امیر حسینی سادات	۶
۱۵	۷۸	۵۷۶	ذکر سید شمس الدین عضد یزدی رحمۃ اللہ علیہ	۷
۲۴	۹۲	۲۱۶	ذکر حکیم حسام الدین نزاری قہستانی	۸
۲۳	۹۸	۲۶۴	ذکر ملک السعید رضی الدین بابا قزوینی	۹
۷	۱۰۶	۹۶۰	ذکر افضل المحبین مولانا تاج الدین حسن	۱۰
۲	۱۲۹	۲۷۱۲	ذکر سلطان الشعرا امیر خسرو دہلوی	۱۱
۱۰	۱۸۸	۷۶۸	ذکر فاضل معنوی سعید الدین ہروی	۱۲
۱۶	۲۰۶	۴۸۰	ذکر مصارع الشعرا سید سراجی سگزی	۱۳
۶	۲۲۱	۱۲۲۴	ذکر مولانا سراج الدین الشہیر بقمری طاب ثراہ	۱۴
۸	۲۵۰	۹۱۲	ذکر اکمل المعشوقین خواجہ نجم الدین حسن	۱۵
۱۲	۲۷۱	۶۲۴	ذکر سید جلال الدین بن سید عضد الدین یزدی	۱۶
۳	۲۸۷	۲۱۱۲	ذکر عارف اسرار ربانی رشید الدین خواجو کرمانی	۱۷



ردیف شاعر از نظر تعداد ابیات	صفحه	تعداد تقریبی ابیات شعر	عنوان	ردیف
۱۱	۳۲۴	۲۴۴	ذکر سید نظام‌الدین الشهیر بابن جلال شیرازی	۱۸
۲۶	۳۵۲	۱۴۴	ذکر سید شمس‌الدین محمد الشهیر بمیر کرمانی	۱۹
۱۳	۳۵۶	۶۲۴	ذکر جمال‌الدین امیر محمود الشهیر بابن یمین فریومدی	۲۰
۱	۳۷۲	۳۹۱۲	ذکر زبدة الشعرأ خواجه جمال‌الدین سلمان ساوجی	۲۱
۱۴	۴۵۷	۶۰۰	ذکر زبدة السالکین خواجه ناصرالدین بخاری	۲۲
۳۰	۴۷۲	۷۲	ذکر املح الشعرأ و اعجوبة الفضلا خواجه عبید زاکانی	۲۳
۹	۴۷۶	۸۶۴	ذکر عارف سرایر سبحانی خواجه عمادالدین فقیه کرمانی	۲۴
۳۲	۴۹۶	۴۸	ذکر مولانا عزالدین شروانی الشهیر بکرمی	۲۵
۲۷	۴۹۸	۱۲۰	ذکر مولانا امین‌الدین جامی دادا تبریزی	۲۶
۲۲	۵۰۱	۲۸۸	ذکر مولانا جلال‌الدین طیب شیرازی	۲۷
۲۱	۵۰۹	۲۸۸	ذکر خواجه غیاث‌الدین محمد الشهیر بشیخ کججی رحمة الله علیه	۲۸
۴	۵۱۷	۱۳۹۲	ذکر استادالافاضل مولانا شمس‌الدین محمد عصار	۲۹
۲۵	۵۵۰	۱۹۲	ذکر ملک الکلام تاج‌الدین حسن الملقب بمتکلم	۳۰
۲۹	۵۵۶	۹۶	ذکر مولانا فضل‌الله الشهیر بابن نصوص	۳۱
۱۸	۵۶۳	۳۸۴	ذکر نجم‌الدین محمود زنگی کرمانی	۳۲
۳۳	۵۷۳	۲۳	ذکر مولانا سعیدالدین بها قدس سره العزیز	۳۳
۲۸	۵۷۳	۹۶	ذکر شمس‌الدین محمد المتخلص بکافی رحمة الله علیه	۳۴

جمع کل ابیات: ۲۳۹۵۱



دوره دوم، سال ششم، شماره پنجم و ششم، آذر - اسفندماه ۱۳۹۱



روش‌شناسی تحلیل متن - ۳ تصویر و تفسیر

سید محمد عمادی حائری *

از نظر زمانی و مکانی نزدیک با واقعه/متنی هستند که آن را به تصویر می‌کشند، به نسبت قرابت‌شان با واقعه/متن بیشتر می‌توانند گویای واقعیت تاریخی (اعمّ از صحنه رویداد، چهره اشخاص، شکل بناها، آداب و رسوم، و ...) آن واقعه/متن باشند؛ و از این منظر می‌توان آن‌ها را با تصاویر عکاسی در روزگار ما مقایسه کرد. (برای نمونه‌ای از این نگاره‌ها، نک: تصویر ۱)

متون دینی، تاریخی و ادبی گوناگونی در دست است که نقاشی‌هایی (مجلس/نگاره) با آن‌ها همراه شده است. این نقاشی‌های همراه با متن، معمولاً واقعه‌ای را که متن به شرح و گزارش آن می‌پردازد تصویر می‌کنند؛ و همان‌گونه که می‌توانند خواننده متن را در شناخت، فهم یا دست‌کم درکی از آن واقعه/متن یاری دهند، حکایتگر تفسیری از گزارش واقعه/متن نیز هستند. در این میان، نگاره‌هایی که معاصر یا

تصویر ۱: انعام نوروزی شاه سلطان حسین صفوی (حک: ۱۱۰۵-۱۱۳۵ هـ. ق)، اثر محمدزمان (زنده در ۱۱۰۹ هـ.) نقاش مشهور دوره صفوی. فضای واقعه به‌خوبی در این نقاشی نشان داده شده است؛ و ملا محمدباقر مجلسی (ف. ۱۱۱۰ هـ.) در کنار سمت چپ شاه سلطان حسین دیده می‌شود که با تصویر مشهوری که از وی در دست است مطابقت دارد. برگرفته از: *Peerless Images: Persian Painting and its Sources* (Eleanor Sims & Boris. I. Marshak & Ernst. J. Grube, New Haven & London, Yale University Press, 2002, P. 126)



* عضو گروه متن‌شناسی مرکز پژوهشی میراث مکتوب/ E-mail: m.emadihaeri@gmail.com



دوره دوم، سال ششم، شماره پنجم و ششم، آذر - اسفندماه ۱۳۹۱

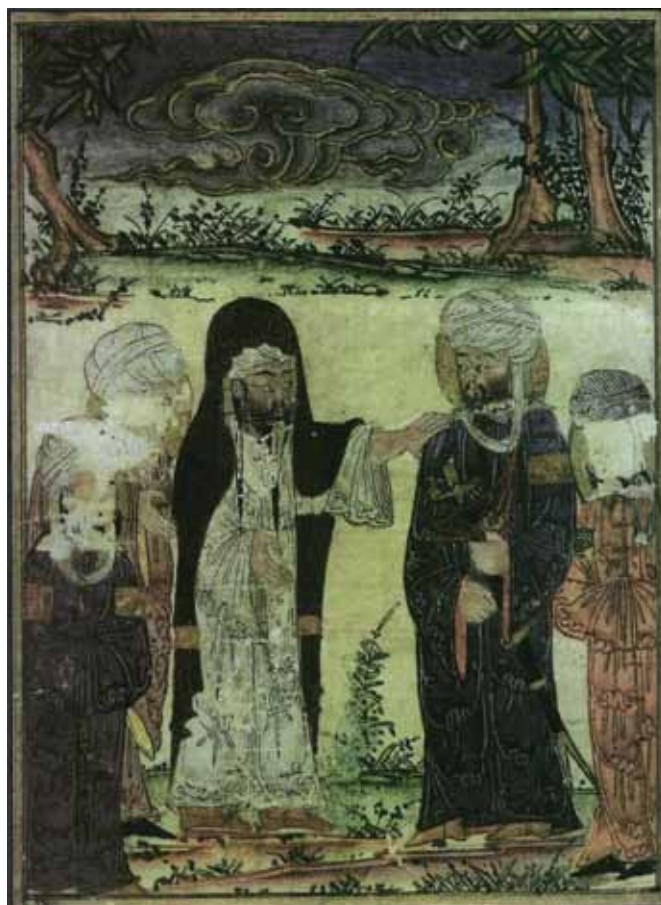
از سوی دیگر، نقاشی‌هایی که با فاصلهٔ زمانی (یا حتی فاصلهٔ مکانی) قابل توجهی از یک واقعهٔ تاریخی یا حکایت ادبی تصویر می‌شوند، فارغ از میزان تطابق آن با واقعیت یا تصور مؤلف، بیشتر نوع نگاه و تصور ذهنی، زمانی و مکانی تصویرگر از آن واقعه/متن را به نمایش می‌گذارند (برای نمونه‌هایی از این نوع، نک: تصاویر ۲، ۵، ۷، ۹ و ۱۰). با این حال، باید توجه داشت که این نقاشی‌ها همواره حاوی نگاه اصیل تصویرگر و تصور او نیستند، بلکه در بسیاری موارد از یک سنت تصویری و تصویری (مخصوصاً در نقش‌ها و نقاشی‌های دینی) تبعیت می‌کنند (برای نمونه: قس: تصاویر ۳ و ۴) و یا تقلیدی از یک نگارهٔ دیگر هستند (برای نمونه: قس: تصاویر ۵ و ۶).

تصویر ۲: پیامبر (ص) با همراهی سران قبایل مکه حجراً الاسود را بر دیوار کعبه نصب می‌کند. برگه از جامع التواریخ رسیدی. برگرفته از: همان، P. 134.



تصویر ۳ (سمت راست): معراج پیامبر (ص). بخشی از نگاره‌ای در خمسه (مخزن الاسرار) نظامی گنجوی (قرن دهم). برگرفته از: همان، P. 151. تصویر ۴ (سمت چپ): معراج پیامبر (ص). نگاره‌ای در خمسه (هفت پیکر) نظامی گنجوی (نسخهٔ شاه طهماسبی: اثر سلطان محمد در قرن دهم). برگرفته از: همان، P. 152. شباهت ساختار کلی (و حتی برخی ویژگی‌های جزئی، همانند تصویر و حالت بُراقی که پیامبر (ص) بر آن سوار است) دو تصویر در ترسیم صحنهٔ معراج پیامبر (ص) آشکار است.

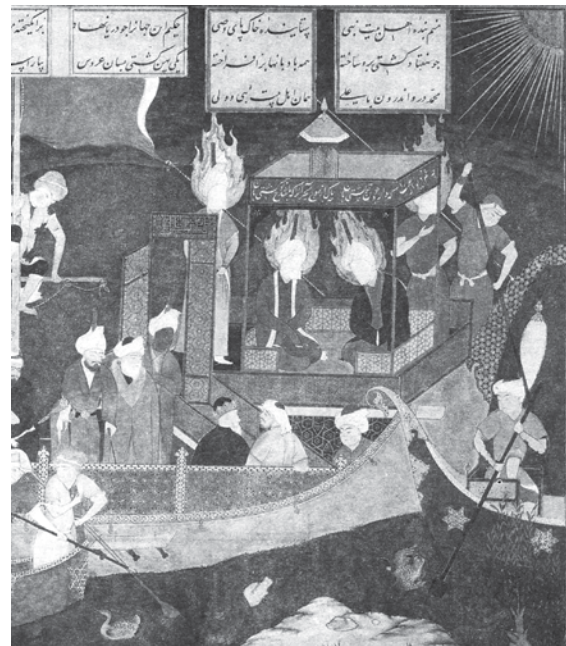
تصویر ۵ (سمت راست): واقعه غدیرخم، که پیامبر (ص) امیرمؤمنان علی (ع) را جانشین خود معرفی می‌کند. الآثار الباقیة بیرونی؛ دستنویس A.161 کتابخانه دانشگاه ادینبرگ (کتابت‌شده در ۷۰۷ هـ.). تصویر ۶ (سمت چپ): همان واقعه. همان کتاب؛ دست‌نویس ۱۵۱۷/۱ کتابخانه مدرسه سپهسالار (کتابت‌شده در ۱۰۷۵ هـ.).



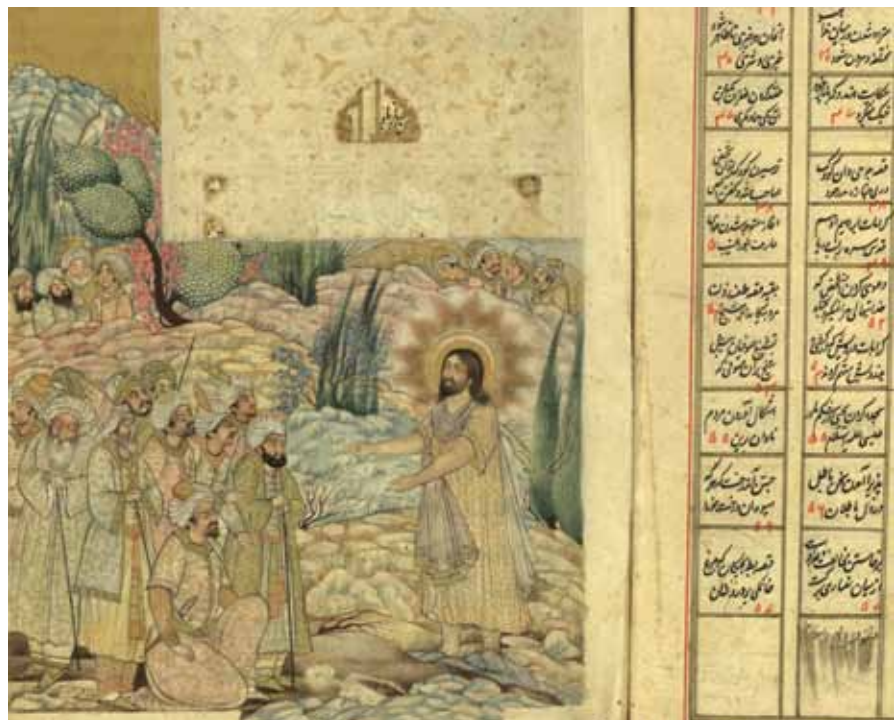
نقاشی تصویر ۶ از روی نقاشی تصویر ۵ تقلید شده است (با سپاس از علی صفری آق قلعہ که این نکته را یادآور شد). برای نقاشی دیگری که تقلیدی از همین نقاشی در دستنویس ادینبرگ است و مشابهتی تام با آن دارد، رک: سیری در هنر ایران از دوران پیش از تاریخ تا امروز (آرتر پوپ و فیلیس اکرم، ترجمه فارسی زیر نظر سیروس پرهام، تهران، علمی و فرهنگی، ۹۱-۱۳۸۷ ش.)، ج ۹-۱۰، ص ۸۲۵، تصویر ب، که نقاشی همین واقعه را در دستنویس A.713 کتابخانه ملی پاریس (الآثار الباقیة بیرونی؛ کتابت‌شده در حدود ۱۰۷۹ هـ.) نشان می‌دهد.



تصویر ۷: پیامبر (ص) همراه با اصحابش در مسجد النبی در کنار محراب و منبر؛ چهار صحابی که در فاصله‌ای نزدیک‌تر با علی (ع) جای دارند، مطابق باور شیعی باید سلمان، مقداد، ابوذر و عمار (چهار صحابی برجسته و حلقه اولیه شیعه) باشند (و بنابر این تلقی، سلمان فارسی در چهره پیرمردی با محاسن سفید تصویر شده است که منطبق با روایات تاریخی مبنی بر کهنسالی سلمان به هنگام درک محضر پیامبر (ص) است) و مطابق باور سنی باید ابوبکر، عمر، عثمان و علی (ع) (خلفای راشدین) در نظر گرفته شوند؛ صفة مسجد النبی که محل اقامت جمعی از اصحاب بوده در پایین تصویر مشهود است. بخشی از یک نگاره (اثر کمال‌الدین بهزاد) در دستنویسی از مخزن الاسرار نظامی گنجوی (در بخشی که نظامی به مدح پیامبر (ص) می‌پردازد). برگرفته از: شایسته‌فر، «جایگاه و نمود ...»، ص ۱۳۹.



تصویر ۸: پیامبر (ص) به همراه امیرمؤمنان علی (ع) و حسن (ع) و حسین (ع) در سفینه نجات (مبتنی بر حدیث نبوی مشهور: «مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح ...»). بخشی از یک نگاره (اثر کمال‌الدین بهزاد) در دستنویس طهماسبی از شاهنامه فردوسی (در بخشی که فردوسی از اعتقاد و ارادت خود به پیامبر (ص) و آل (ع) سخن می‌گوید و به حدیث «سفینه» اشاره می‌کند). برگرفته از: همان، ص ۱۴۹.
(برای نگاره‌ای در دستنویسی از شاهنامه که در همان دوره تصویر شده و در عناصر اصلی کاملاً همانند نگاره بالاست، نک: نامورنامه، پژوهش و نگارش سید عبدالمجید شریف‌زاده، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۰ ش؛ ص ۳۵۳).



تصویر ۹: بخشی از دو برگ لطایف المعنوی من حقایق المثنوی عبداللطیف عباسی (دست‌نویس ش ۴۶۷۵ کتابخانه مجلس شورای اسلامی؛ کتابت‌شده در ۱۰۸۴ هـ). نگاره در آغاز دفتر دوم مثنوی معنوی جای گرفته و حکایت «التماس کردن همراه عیسی علیه السلام زنده کردن استخوان‌ها از عیسی علیه السلام» (مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت‌های ۱۴۱-۱۵۵ و ۴۵۹-۵۰۴) را تصویر می‌کند.



تصویر ۱۰: بخشی از یک برگ در دست‌نویس پیشین. نگاره تصویر حکایت «سؤال کردن بهلول آن درویش را» (مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت‌های ۱۸۸۴-۱۹۲۳) است.

فارغ از همه این انواع و نقش آن‌ها در فهم و تحلیل متن، باید از نگاره‌هایی یاد کرد که باور اندیشگی یا دینی نقاش را حکایت می‌کنند. با آن که چنین نگاره‌هایی در دوره مدرن — هم از نظر تعداد و هم از نظر وضوح در ساختار — برجسته‌تر است (برای نمونه، نک: تصویر ۱۱)، در میان نگاره‌های قدیمی نیز، با تفاوت‌هایی در کارکرد فرم و نشانه‌ها، می‌توان نمونه‌های از آن یافت (برای نمونه، نک: تصویر ۸).



تصویر ۱۱: بخشی از تابلوی «آیات الهی» اثر سید ضیاءالدین امامی (معاصر). آیات قرآن بر روی درخت و دیگر مظاهر طبیعی نقش بسته است و بدین گونه این آموزه را یادآوری می‌کند که طبیعت نیز (همچون قرآن کریم) از آیات الهی است و پدیده‌های طبیعی همگی نشانه‌هایی از سوی خداوند هستند.

برای مطالعه بیشتر

۱. پورجوادی، نصرالله، «سلطان سنجر در زیر پُل: تأملی در مینیاتور مجالس العشاق»، گزارش میراث، ش پیاپی ۳۵، مهر و آبان ۱۳۸۸؛ صص ۱۵-۱۷. مقاله‌ای در باب نگاره‌ای در نسخه‌ای از مجالس العشاق گازرگاهی (دستنویس ش ۱۲ فارسی کتابخانه مینگانا) که در آن واقعه گفت‌وگوی سلطان سنجر با درویش به تصویر کشیده شده است. نویسنده ضمن تطبیق این تصویر با متن مجالس العشاق، در پایان مقاله تأکید می‌کند که بهتر است در چاپ تازه‌ای از مجالس العشاق برخی از این نمونه نقاشی‌ها همراه با متن کتاب به چاپ برسد.
۲. شایسته‌فر، مهناز، «بررسی موضوعی نسخه خطی احسن الکبار: شاهکار نگارگری مذهبی دوره صفویه»، آینده میراث، دوره جدید، س ۶، ش ۳، ش. پیاپی ۴۲، پاییز ۱۳۸۷؛ صص ۲۰۰-۲۲۶. مقاله‌ای در توصیف و بررسی محتوایی، تکنیکی و سبکی ده نگاره از هفده نگاره دست‌نویس احسن الکبار ابن عرب‌شاه علوی ورامینی در کتابخانه کاخ گلستان (کتابت و تصویرگری در دوره صفویه). این نگاره‌ها همگی وقایع مهم صدر اسلام، و عمدتاً شیعی، را حکایت می‌کنند (همچون: ولادت پیامبر^(ص)، خوابیدن علی^(ع) در بستر پیامبر^(ص)، خواستگاری امام علی^(ع) از حضرت فاطمه^(ص)، غدیر خم، وداع پیامبر^(ص)، جنگ جمل، صلح امام حسن^(ع) با معاویه). مقاله همراه با تصویر این ده نگاره است.
۳. همو، «جایگاه و نمود مذهب در نگارگری بهزاد»، مطالعات هنر اسلامی، ش ۱، پاییز و زمستان ۱۳۸۳؛ صص ۱۲۵-۱۵۲. مقاله‌ای در توصیف جلوه‌های مذهبی نقاشی‌های کمال‌الدین بهزاد.
۴. همو، «معرفی نسخه خطی آثار الباقیه موجود در کتابخانه مدرسه عالی شهید مطهری»، مطالعات هنر اسلامی، ش پیاپی ۶، بهار و تابستان ۱۳۸۶؛ صص ۲۵-۴۲. مقاله‌ای در توصیف و تحلیل برخی نقاشی‌های دست‌نویس الآثار الباقیه کتابخانه مدرسه عالی شهید مطهری (سپهسالار). مقاله همراه با تصاویر متعددی از نقاشی‌های

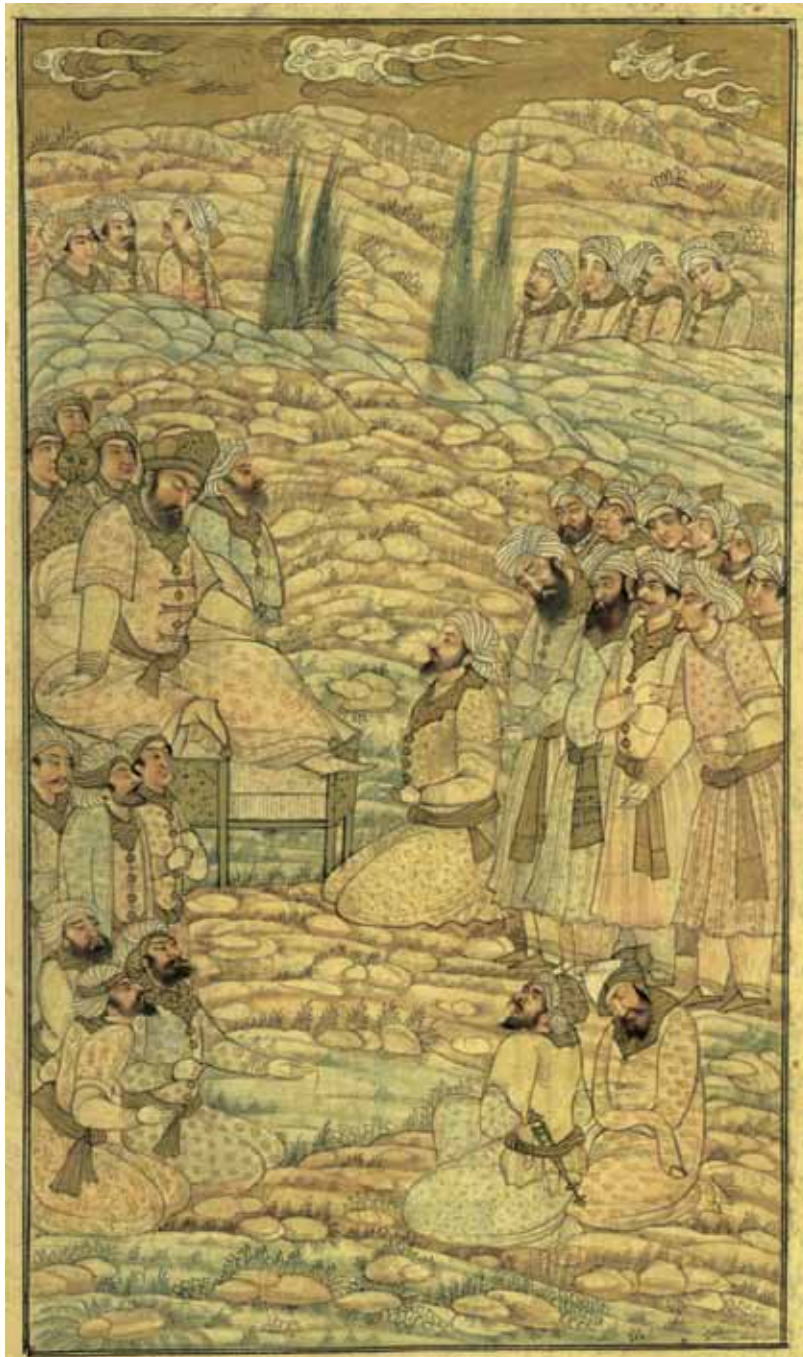
این دستنویس است.

۵. صفری آق قلعه، علی، «بررسی واژه جسر و توصیف جسر بغداد»، گزارش میراث، ش پیاپی ۳۱ و ۳۲، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸؛ صص ۴-۱۰. مقاله‌ای که بر اساس متون کهن و تطبیق آن با نگاره‌های قدیم، به توصیف جسر و مخصوصاً «جسر

بغداد» در قرون پیشین می‌پردازد.

۶. نصری، امیر، حکمت شمایل‌های مسیحی، تهران، ۱۳۸۸؛ صص ۳۰-۳۴. گزارشی از الگوی اروین پانفسکی در تجزیه و تحلیل و توصیف هنرهای بصری در سه سطح. نویسنده این الگو را در تحلیل‌های کتاب خود نیز به کار بسته است.

صفحه‌ای از لطایف المعنوی من: حقایق المثنوی عبداللطیف عباسی (دستنویس ش ۴۶۷۵ کتابخانه مجلس شورای اسلامی) در آغاز دفتر ششم.





غزل در میانهٔ مثنوی

سید محمد دبیرسیاقی *

حافظه خطا نکند می گفتند از جامی است. اما از کلیات جامی (چاپ سنگی) نیافتم و در چاپ انتقادی سربی آن هم نیامده است. آنچه از ابیات در حافظه مانده است این جامی نگارم باشد که سودمندی دهد و امید که تمامی آن به دست آید و نشر گردد: (غزل در میانهٔ مثنوی)

شبلی آن پیر طریقت‌ارشاد
بود روزی ز قضا در بغداد
با مریدان سخن همدستان
برد شوقش سوی بیمارستان
دید افتاده جوانی چون ماه
با تن لاغر و رخسار چو کاه
قامتش تازه نهال موزون
لیک خم گشته چو بید مجنون
گفت: ای سوخته آتش دل
کرده عشق که چنینت بسمل؟
در دل سوخته سودای تو چیست؟
باعث سلسله پای تو کیست؟

.....

[از بیانات جوان به وزن دیگر]

.....

در عشق تو انگشت‌نمای زن و مردم
هر لحظه فزون است ز سودای تو دردم

.....

در شمارهٔ ۴۵ مجلهٔ وزین گزارش میراث (ص ۳۰ تا ۳۵) تحت عنوان «بایسته‌های تصحیح و پژوهش» ذیل عنوان فرعی «ب- موضوعات و طرح‌های پژوهشی» چهار طرح آورده شده و در طرح چهارم آمده بود:

از قرن هفتم به بعد شیوه‌ای در برخی مثنوی‌های فارسی دیده می‌شود که ساختار اثر مثنوی است، اما در میانه غزلیاتی نیز به مناسبت درج شده است. تاکنون تحقیقی که زمینه‌های داستانی و جامعه‌شناختی پدید آمدن این نوع ادبی را گزارش و سپس تحلیل کند صورت نگرفته است.

مرتبط با این مقال مطلبی دارم که می‌نگارم شاید خالی از سودی نباشد و راهنمایی کند: استاد مرحوم دکتر صورتگر در سال اول دورهٔ لیسانس دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران (سال تحصیلی ۱۳۱۹-۱۳۲۰ خورشیدی) درسی با عنوان «سخن‌سنجی» برای همهٔ رشته‌ها (ادبیات فارسی، فلسفه، تاریخ و جغرافیا، و باستان‌شناسی) داشتند که به صورت کتابی مستقل به چاپ هم رسیده است، اما در سال دوم منحصرأ برای رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی آن قواعد و اصول سخن‌سنجی را در آثار منظوم فارسی بررسی و نتیجه‌گیری می‌کردند و ما دانشجویان از بیانات ایشان یادداشت برمی‌داشتیم.

جزوهٔ متضمن آن یادداشت‌های مرا در سال‌های بعد شادروان دکتر کیا به امانت گرفتند که مطالعه کنند و برگردانند؛ اما با رفتن ایشان به ممالک متحده و سپس در گذشتنشان آن جزوه دیگر به دستم نرسید. از مطالب جالب آن درس یکی هم همین بحث مثنوی که در خلال آن غزلی آمده باشد بود و موردی را از حافظه برای ما خواندند و یادداشت برداشتیم و اگر

* استاد بازنشستهٔ زبان و ادبیات فارسی.



دورهٔ دوم، سال ششم، شمارهٔ پنجم و ششم، آذر - اسفندماه ۱۳۹۱

کتاب و کتابخانه در ایران قبل از اسلام

(افسانه یا واقعیت)

نگاهی به دیدگاه مرحوم مطهری در خصوص کتاب‌سوزی در ایران

وحید سبزیان‌پور*

با آن که در برخورد ملل فاتح با آثار فرهنگی و علمی ملل مغلوب، اخبار ناخوشایند بسیار است، در این مجال اندک، سر آن نداریم که درباره کتاب‌سوزی عرب‌ها در ایران قضاوت کنیم. آنچه مورد نظر ماست، نقد شیوه برخورد استاد شهید مرتضی مطهری با موضوع کتاب‌سوزی است. مرحوم مطهری با افسانه خواندن وجود کتابخانه در ایران قبل از اسلام، تلاش کرده است صورت مسأله را خط بزند تا کسی در این مورد اعراب مهاجم به ایران را متهم نکند:

این که کتابخانه یا کتابخانه‌هایی بوده و تأسیسات علمی وجود داشته است و اعراب فاتح ایران آن‌ها را به عمد از بین برده باشند، افسانه‌ای بیش نیست.

(مطهری، ۱۳۵۷: ۳۱۳)

استاد همچنین در نقد سخن پزشکی که، در یک مقاله، مدعی کتاب‌سوزی عرب‌ها در ایران شده می‌نویسد:

این پزشک محترم که مانند عده‌ای طوطی‌وار می‌گویند: فاتحین عرب کتابخانه ملی ما را آتش زدند و تمام تأسیسات علمی را بر باد دادند، ... بهتر بود تعیین می‌فرمودند که آن کتابخانه ملی در کجا بوده؟ در همدان بوده؟ در اصفهان بوده؟ در شیراز بوده؟ در آذربایجان بوده؟ در نیشابور بوده؟ در تیسفون بوده؟ در آسمان بوده؟ در زمین بوده؟ در کجا بوده است؟ ... در هیچ مدرکی چنین مطلبی ذکر نشده ... بلکه مدارک، خلاف آن را ثابت می‌کند. ...

از همه عجیب‌تر در دنباله سخن، عشق و علاقه ایرانیان به

دانش و کتاب را انکار می‌کند:

... مدارک می‌گویند: در حوزه زرتشتی علاقه‌ای به علم و کتابت نبوده...^۱

(همان: ۳۱۲)

علی‌رغم اعتقاد استاد، با دقت در منابع عربی (به مصداق سر دلبران در حدیث دیگران) درمی‌یابیم که کتاب در ایران باستان بسیار مورد توجه بوده است؛ برای نمونه به سه مورد از دیدگاه‌های ایرانیان درباره کتاب اشاره می‌کنیم. در روایت زیر که از بزرگمهر نقل شده، کتاب سرچشمه ادب دانسته شده است:

یا لیت شعری ای شیء أدرک من فاته الأدب أم أي شیء فات من أدرک الأدب ومادته من الکتب!

(بیهقی، ۱۳۹۰: ۱۸۷)

کاش می‌دانستم کسی که ادب ندارد، چه دارد و کسی که ادب دارد چه چیزی را از دست داده است، در حالی که سرچشمه ادب کتاب است.

ابن مسکویه در الحکمة الخالدة (بی‌تا، ۴۸) از پندهای بزرگمهر حکیم به انوشروان نقل کرده است:

و لا تمل دراسة الکتب فان طول دراستها انما هو تصفح

عقول العالمین و العلم بأخلاق ذوی الحکمة الماضین و

النبيين و جميع الامم و أهل الملل.

از مطالعه و تحقیق در کتاب خسته نشو زیرا این کار جست‌وجوی

عقل مردم جهان و آگاهی از حکمت گذشتگان و پیامبران و

* دانشیار دانشگاه رازی / wsabzianpoor@yahoo.com

۱. محدود کردن فرهنگ و تمدن این مرز و بوم به حوزه زرتشتی جایز نیست؛ زیرا این تمدن بسی گسترده‌تر از فرهنگ دینی و محدود زرتشتی است. این فرهنگ آمیخته‌ای از هوش و ذکاوت، حقیقت‌جویی، تجربه، عقلانیت، پیام‌های مصلحان و پیامبران و فرهنگ‌های مختلف چون یونان و هند بوده است، این نکته‌ای است که از دید نافذ دکتر معین در کتاب «مزدیسنا و ادب پارسی» نیز به دور مانده است. (برای اطلاع بیشتر ر.ک: سبزیان‌پور، ۱۳۹۲: ۱۱۶-۱۱۹)



دوره دوم، سال ششم، شماره پنجم و ششم، آذر - اسفندماه ۱۳۹۱

همه ملل و مردم است.

بزرگمهر، در جمله حکیمانه زیر، کتاب را به صدف پر از گوهر تشبیه می کند که اگر برای خرید آن نقره می دهی دانشی به دست می آوری که مانند طلا است:

الكتب أصداف الحكم تنشق عن جواهر الكلم، إنفاق الفضة على كتب الآداب يخلف عليك ذهب الألباب.

(قیروانی، ۱۳۷۲، ۱/۱۵۳)

اهتمام به نوشتن و نگهداری سخنان حکیمانه در پندهای بزرگمهر به انوشروان، در شاهنامه نیز دیده می شود: این سخنان با کاغذ خسروی بر دفترهایی نوشته و به گنجور سپرده می شده است تا در کنار طلا و نقره حفظ گردد:

نبشتم سخن چند بر پهلوی
ابر دفتر و کاغذ خسروی
سپردم به گنجور تا روزگار
برآید بخواند مگر شهریار

از نشانه های وجود کتابخانه در ایران، اشاره مورخان اسلامی به این نکته است که آثار کتابخانه های ایران قبل از اسلام تا قرن های سوم و چهارم هجری نیز در جای جای این سرزمین باقی بوده است، به گونه ای که این کتاب ها تا چند قرن در خرابه ها و بناهای قدیمی دیده می شده است:

ابوریحان بیرونی از شهر «جی» (اصفهان قدیم) نقل کرده:

در میان اطلال و ویرانه ها خانه هایی وجود دارد که پر از عدل هایی از پوست درخت توز است و تمام آن ها با خطی نوشته شده که کسی آن ها را نمی شناسد.

از جمله شواهد تاریخی، در کتاب های سنی ملوک الارض و الانبیا، الفهرست و الآثار الباقية از بنایی در اصفهان به نام «سارویه» سخن رفته که تا سال ۳۵۰ برپا بوده و حمزه اصفهانی این بنا را هم سنگ اهرام مصر و یکی از عجایب شرق دانسته است. در هر سه کتاب آمده است: در سال ۳۵۰ یک غرفه از این بنا خراب شد و حدود پنجاه عدل کتاب قدیمی و نوشته هایی به دست آمد که کسی آن ها را خواندن نتوانست، بنا به گفته ابن ندیم، چند صندوق از این کتاب ها به بغداد منتقل شد و یکی از کتاب های این مجموعه به نام «زیج شهریار» در علم نجوم بوده که تأثیر فراوان در نجوم اسلامی داشته است. برای اطلاع بیشتر ر.ک: (محمدی، ۱۳۸۴: ۶۲-۶۳)

از دیگر قرائن می توان به کتابخانه های مرو و نیشابور

اشاره کرد که تا قرن سوم برپا بوده است: ابن طیفور (۱۹۰۸، ۱۵۸) در کتاب بغداد از کتابخانه ای در مرو می گوید که در هنگام گریختن یزدگرد، آخرین پادشاه ساسانی، به نواحی شرقی ایران حمل شده بود. آگاهی ما از این کتابخانه از طریق روایتی است که شخصی به نام یحیی بن حسن در شهر رقه با یکی از غلامان ایرانی به فارسی سخن می گفته در این میان عتابی (شاعر و نویسنده دوره عباسی، ف. بین ۱۹۶ و ۲۲۰ هجری) وارد می شود و به زبان فارسی با او سخن می گوید وقتی از عتابی می پرسد چگونه فارسی آموخته ای؟ می گوید: من سه بار به مرو و نیشابور سفر کرده کتاب های فارسی کتابخانه های مرو و نیشابور را استنساخ کرده ام. وقتی از او می پرسد: چرا این کتاب ها را مطالعه می کنی؟ پاسخ می دهد: «هل المعانی الافی لغة العجم و البلاغة، اللغة لنا و المعانی لهم»: آیا معانی و بلاغت جز در زبان فارسی در زبانی دیگر وجود دارد؟ زبان از ماست و معانی از ایشان است.

در روایتی از امام صادق (ع) اشاره به دوازده هزار پوست حیوان شده است که کتاب دینی ایرانیان باستان بر روی آن ها نوشته شده (بحار الانوار). مسعودی نیز ضمن اشاره به این حجم عظیم اوستا می گوید: بخش مهمی از آن پند و اندرز بوده است (مسعودی، ۱۹۶۴: ۱/۲۷۱).

از نشانه های دانش دوستی و عشق ایرانیان به کتاب این است که انوشروان برای به دست آوردن کلیل و دمنه، پانصد هزار سکه طلا به برزویه حکیم می دهد و از او می خواهد که این کتاب و دیگر کتاب های ارزشمند هندی را برای او بیاورد. و به او می گوید برای این کار، اگر لازم شود، همه خزانه را صرف می کنیم:

اگر به زیادتى حاجت افتد ... تمامی خزاین ما در آن مبذول خواهد بود.

(ابن مقفع، ۱۳۸۶: ۳۰)

هنگامی که برزویه کلیل و دمنه را برای انوشروان می آورد، انوشروان از او می خواهد هر چه پول و جواهر می خواهد بردارد: ... برزویه ثناها گفت و ایزد را عز آسمه شکرها گزارد... و بفرمود درهای خزاین بگشادند ... چندان که مراد باشد از نفود و جواهر...

(همان: ۳۵)

برزویه جز یک دست لباس چیزی بر نمی دارد و از انوشروان



درخواست می‌کند که بابی در ابتدای کلیله به نام او نوشته شود، عجیب این است که انوشروان برای این خدمت برزویه او را شایسته تخت و تاج می‌داند:

اگر در ملک مثلاً مشارکت توقع کنی مبذولست.

(همان: ۳۶)

نکته دیگر این که انوشروان فقط خواستار کتاب کلیله و دمنه نیست بلکه از برزویه می‌خواهد که دیگر کتاب‌های هندی را نیز به ایران انتقال دهد:

می‌خواهم... که دیگر کتب هندوان بدان مضموم گردد.

(همان: ۳۰)

و برزویه هم کتاب‌های بسیاری با خود می‌آورد:

به وقت بازگشتن کتاب‌ها آوردم که یکی از این کتاب‌ها کلیله و دمنه است.

(همان: ۵۸)

ابن مقفع (ص ۹۲) انوشروان را از آگاه‌ترین شاهان ایران نسبت به حکمت و فلسفه دانسته است.^۲ در برخی منابع عربی نام انوشروان در ذیل «باب نوادر من الفلاسفة مختصرة» بعد از نام فیلسوفانی چون سقراط، جالینوس و... آمده است. (قرطبی، ۲۰۴۱: ۹۹۱/۲ و ۱۰۰۲) و این نشانه آن است که فیلسوف شناخته شده است.

آموختن منطق ارسطو از پولس ایرانی (ر.ک: ترابی، ۱۳۸۲: ۵۸)؛ استخدام اورانیوس، طبیب و حکیم سریانی برای آموختن فلسفه از او، جمع کردن موبدان برای پاسخ دادن به سؤال‌های فلسفی دربارهٔ تکوین جهان و نظایر آن (نک: کریستن سن، ۱۳۸۵: ۳۰۶)؛ استقبال گرم از او از هفت تن از بزرگان تبعیدشده از مدرسهٔ آتن^۳ (همان: ۳)؛ علاقه به هم‌نشینی با سقراط و بهره بردن از علم و حکمت او (عوفی، ۱۳۸۷: ۳۷۶/۲)؛ وجود کتابی در کتابخانهٔ سن‌زرمین به نام حل مشکلات فلسفه بریسن که خسرو شاه ایران طرح کرده است (نفیسی، ۱۳۱۲: ۳۹) و وجود یک رساله به زبان لاتین در پاسخ به سؤال‌های فلسفی وی، از نمونه‌هایی است که نشان می‌دهد انوشروان تا چه میزان به کتاب و دانش

و مسائل فلسفی علاقه‌مند بوده است. علاوه بر این، ابن ندیم از دو کتاب با عنوان دربارهٔ سؤالاتی که شاه روم به انوشروان به دست بقراط رومی فرستاد و فرستادن ملک روم فیلسوفانی را به نزد شاه ایران برای سؤال از حکمت نام می‌برد که از دیگر قرائن علاقهٔ این پادشاه به حکمت و مسایل فلسفی است (ابن ندیم، ۱۴۱۷: ۳۸۴).

آیا به‌راستی انوشروان تا این حد عشق به کتاب داشته که حاضر بوده برای کتاب کلیله و دمنه خزانهٔ شاهی را در اختیار برزویه قرار دهد و عجیب‌تر این که سهمی از تاج و تخت شاهی به برزویه بدهد؟ آیا در ایران باستان کتاب این قدر منزلت داشته که برزویه بخشی از عمر خود را صرف آوردن کلیله کرده است؟ برزویه حکیم چگونه به هستی و دنیا نگاه می‌کرده که، حدود ۱۵ قرن قبل، نوشتن یک باب به نام خود در کلیله را بهتر از هر گنج و گوهری می‌دانسته؟ بی‌شک زمینه‌های فرهنگی لازم برای این نوع نگرش به کتاب و دانش در ایران وجود داشته است.

یکی از نشانه‌های این زمینه مناسب فرهنگی شخصیت علمی انوشروان است: ابن ندیم (۱۴۱۷: ۳۸۴) در ذیل عنوان «أسماء الكتب المؤلفة فی المواعظ والآداب والحکم» به هشت کتاب از انوشروان اشاره کرده است. علاوه بر هشت کتاب بالا، جاحظ (۱۳۸۴: ۳۹/۲) از کتابی از انوشروان به نام شاهینی نام برده که دربارهٔ هم‌نشینی با شاهان است. تفضلی نیز از کارنامهٔ انوشیروان نام برده که در میان نویسندگان دوران اسلامی مشهور بوده است.^۴ (ر.ک: تفضلی، ۱۳۸۳: ۲۲۶)

اگر بر اساس منابع بپذیریم که انوشروان دست کم ۱۰ کتاب تألیف کرده است، باید پذیرفت که او، قبل از این که یک شخصیت سیاسی باشد، یک شخصیت علمی و فرهنگی است و بنابراین تعجبی ندارد که برای به دست آوردن یک کتاب این همه هزینه کند.

در مقدمهٔ ابن مقفع بر ترجمهٔ کلیله نکاتی دربارهٔ کتابخوانی، تربیت و برخی سخنان حکیمانه آمده است که

۲- عبارت ابن مقفع چنین است: «لأنه كان من أفضل ملوك فارس علماء و حكماء و رأياً... و أسرعهم إلى اقتناء ما يزينه بزينة الحكمة» (ابن مقفع، ۹۷: ۱۴۱۶). زیرا او از برترین شاهان ایرانی از جهت دانش، حکمت و اندیشه بود ... و مشتاق‌ترین آن‌ها برای حکمت بود.

۳. در منابع یونانی نقل شده آگاتیاس مورخ معروف یونانی از آشنایی انوشروان با فلسفه یونان اظهار حیرت کرده است که چگونه با وجود اشتغال به امور جنگی و کشورداری، آنی از آموختن فلسفه و حکمت غفلت نمی‌کرده است (ر.ک: کریستن سن، ۱۳۸۵: ۳۰۶).

۴. بر تاج انوشروان بیش از ۱۰۰ پند حکیمانه حک شده بود (ر.ک: سبزیان‌پور، معرفی... (۱۳۹۱: ۶۲۹-۶۱۴).

نشان می‌دهد ابن مقفع، مانند دیگر کاتبان دوره بنی عباس، سخت متأثر از فرهنگ ایرانی بوده است؛ خلاصه سخنان ابن مقفع درباره کتاب عبارت است از:

درست خواندن کتاب: «اول شرطی طالب این کتاب را حسن قرائت است.» (ابن مقفع، ۱۳۸۶: ۳۹) تأمل و خودداری از عجله برای اتمام کتاب: «باید در آن تأمل واجب داند و همت در آن نبندد که زودتر به آخر رساند» (همانجا)؛ فهم مطلب نه حفظ آن: «و به حقیقت نباید دانست که فایده در فهم است نه حفظ» (همانجا)؛ ارزش دانش به عمل است: «علم به کردار نیک جمال گیرد که میوه درخت دانش نیکوکاری است و کم آزاری» (همان: ۴۰)؛ فایده علم تهذیب اخلاق است: «و فایده در تعلم حرمت ذات و عزت نفس است... اول در تهذیب اخلاق خویش باید کوشید آن گاه دیگران را بر آن باعث بود» (همانجا)

با تأمل در سخنانی که از ایرانیان قبل از اسلام درباره کتاب نقل شده می‌توان به ارزش دانش و کتاب در آن روزگار پی برد.

در جوامع الحکایات (عوفی، نقل از معین، ۱۳۸۸: ۳۴۶/۲) آمده است:

گشتاسب بفرمود تا دوازده هزار پوست گاو را دباغت کردند و آن کتاب را از زر گداخته به کراسه نوشتند و در قلعه استخر بنهادند.

در منابع معتبر عربی آمده است: ایرانیان سخنان حکیمانه را بر ابزار و لوازم زندگی خود می‌نوشتند؛ از جمله عصا، انگشتر، پرده، ظروف غذا، دیوار، سنگ قبر، تاج، تخت، حاشیه لباس، ایوان، گورستان... آن‌ها را با آب طلا بر کاغذ آغشته به زعفران و یا چوب آبنوس می‌نوشتند و در خزانه سلطنتی نگهداری می‌کردند. برای اطلاع بیشتر ر.ک: (سبزیان‌پور، ۱۳۹۰)

آیا معقول می‌نماید ملتی که بر در و دیوار و لوازم زندگی خود پند می‌نوشتند علاقه‌ای به نوشتن کتاب نداشته باشند؟ با توجه به سخنان بالا، که مشتی از خروار است، ارزش کتاب در ایران معلوم می‌گردد و مشخص می‌شود کتابخانه‌های بسیاری در ایران وجود داشته است.

از نکات قابل توجه این که، در صورت اعتقاد به بیگانگی ایرانیان از کتاب و دانش، تکلیف احادیث و روایات دینی بسیاری که درباره عشق ایرانیان به علم و دانش نقل شده است چه می‌شود؟ از جمله این روایت: لو کان العلم معلقا بالثریا لناله رجال من فارس: اگر دانش آویزان به ستاره پروین باشد مردانی از ایران آن را به دست می‌آورند. نکته دیگر این که هیچ ملتی از میان ملل نومسلمان در راه توسعه و گسترش علوم مختلف مانند ایرانیان به تمدن اسلامی خدمت نکرده است، این چیزی است که استاد شهید در کتاب خدمات متقابل ایرانیان و اسلام به خوبی از عهده شرح و اثبات آن برآمده:

مقصود از ادبیات نحو و صرف و لغت و بلاغت و شعر و تاریخ است، در این قسمت ایرانیان خدمات فراوانی کرده‌اند، خدمات ایرانیان به زبان عربی بیش از خود اعراب به این زبان بوده و خیلی بیش از خدمت این مردم به زبان فارسی بوده است.

(مطهری، ۱۳۶۲: ۵۰۹)

اگر این تلاش بی‌مانند را فقط از برکات اسلام بدانیم این سؤال بی‌جواب می‌ماند که ایرانیان از چه استعداد و پیشینه فرهنگی برخوردار بوده‌اند که آیین مترقی اسلام تحولی در آنان ایجاد کرد که در میان بقیه ملل و حتی خود عرب‌ها نظیر و مانندی نداشت؟

کتابنامه:

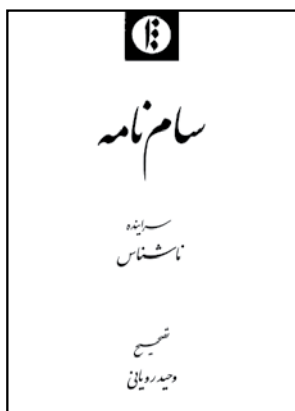
- ابن طیفور، ۱۹۰۸، الجزء السادس من کتاب بغداد، نسخه عکسی، به همت هنس کلر، سویس.
- ابن مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد، ۱۴۱۶، الحکمة الخالدة، تحقیق عبد الرحمان بدوی، بیروت، لبنان، دار الأندلس.
- ابن مقفع، ۱۳۸۶، کیله و دمنه، انشای ابوالمعالی نصرالله منشی، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- _____، ۱۴۱۶، کیله و الدمنه، دقق فیها و علق علیها و نسقها الشیخ الیاس خلیل زخریا، دار الأندلس للطباعة و النشر و التوزیع.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق الوراق، ۱۴۱۷، الفهرست، المحقق:

۵. محمدی (۱۳۸۴: ۱۲۵-۱۱۷) این ویژگی‌ها را برای کاتبان دوره عباسی برشمرده است: شیفتگی به فرهنگ ایرانی، شعوبی‌گری، بی‌توجهی به فرهنگ اسلامی و قرآنی، اتهام زندقه، دانش و معرفت بسیار و...
۶. وقتی از انوشروان می‌پرسند: چرا توجه شما به کتاب، به گونه‌ای است که مردم همه افکار شما را از کتاب می‌دانند و دیدگاه‌های شما را برگرفته از آن می‌دانند؟ در پاسخ می‌گوید: «ذلک لأنا لا نرید العلم للفرخ، بل نرید العلم لالتفاع به.» (ابن مسکویه، ۱۴۱۶: ۵۲) گفت: زیرا ما دانش را برای فخر فروشی نمی‌خواهیم بلکه آن را برای استفاده می‌خواهیم.



- ابراهیم رمضان، بیروت، دار المعرفة.
- البیهقی، ابراهیم بن محمد، ۱۳۹۰، المحاسن و المساوی، بیروت، دار الصادر.
- ترابی، سید محمد، ۱۳۸۲، نگاهی به تاریخ و ادبیات ایران از روزگار پیش از اسلام تا اوایل قرن هفتم، تهران: ققنوس.
- تفضلی، احمد، ۱۳۸۳، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، چاپ چهارم، تهران: سخن.
- الجاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر، ۱۳۸۴، الرسائل، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، القاهرة: دار النشر، مكتبة الخانجي.
- سبزیان پور، وحید، ۱۳۹۰، «نگاهی به پندهای مکتوب بر ابزار و لوازم زندگی ایرانیان باستان و اثر آن بر ادب فارسی و عربی» مجله بوستان ادب دانشگاه شیراز، (مجله علوم اجتماعی و انسانی سابق)، سال سوم، شماره اول، پیاپی ۷، صص ۱۴۷-۱۷۸.
- _____، فرزانه فتاحیان و نسرين عزيزی، ۱۳۹۱، «معرفی و نقد و بررسی پندهای مکتوب بر تاج انوشروان»، همایش ملی ادبیات تعلیمی، دانشگاه آزاد دهقان، صص ۶۱۴-۶۲۹.
- _____، ۱۳۹۲، «نقد بر روایت دکتر معین از تاریخ بیهقی درباره زندان بزرگمهر حکیم»، گزارش میراث، مرداد، شماره پیاپی ۵۲-۵۳، صص ۱۱۶-۱۱۹.
- عوفی، سدیدالدین محمد، ۱۳۸۴، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، به کوشش جعفر شعار، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- القرطبی، أبو یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر النمري، ۱۴۰۲، بهجة المجالس و أنس المجالس و شذذ الذاهن و الهاجس، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- القیروانی، أبواسحاق بن علی الحصری، ۱۳۷۲، زهر الآداب و ثمر الآداب، مطبعة السعادة.
- کریستن سن، آرتور، ۱۳۸۵، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ پنجم، تهران.
- محمدی ملایری، محمد، ۱۳۸۴، «فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی»، انتشارات توس، تهران، چاپ پنجم.
- المسعودی، ۱۹۶۴، مروج الذهب و معادن الجواهر، بیروت، منشورات الجامعة اللبنانية.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۶۲، خدمات متقابل ایران و اسلام، تهران: انتشارات صدرا.
- معین، محمد، ۱۳۸۸، مزدیسنا و ادب پارسی، به کوشش مهدخت معین، چاپ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

سام‌نامه



از سراینده‌ای ناشناس
تصحیح: وحیدرویانی
چاپ اول: ۱۳۹۲
بها: ۳۹۰۰۰ تومان

منظومه سام‌نامه حماسه‌ای عاشقانه است که بر محور عشق سام، جهان پهلوان ایرانی، به پریدخت، دختر فغفور چین، شکل گرفته است. این اثر به خاطر آمیختگی با همای و همایون تاکنون به اشتباه به خواجوی کرمانی نسبت داده شده بود؛ اما مصحح در مقدمه ثابت کرده است که سام‌نامه از او نیست و احتمالاً توسط چند نفر در فاصله زمانی قرن هشتم تا یازدهم سروده شده و سراینده یا سراینندگان این اثر خواسته‌اند با آوردن شرح دلاوری‌ها، پهلوانی‌ها و دلدادگی‌های سام به زعم خود خلأ موجود در شاهنامه پیرامون این شخصیت را پر کنند. هرچند این اثر به لحاظ ویژگی‌های سبکی، زبانی و ادبی متن یکدست و همگونی ندارد، اما بخش‌هایی از آن گنجینه با ارزشی از اطلاعات اساطیری، واژه‌های کهن و صنایع ادبی می‌باشد.



پنج پند حکیمانه از انوشیروان درباره مردم و حکومت

(پاسخ انوشیروان به سه سؤال قیصر روم)

وحید سبزیان پور*

سؤال شد: کدام علم حاکم برایش سودمندتر است؟ گفت: این که بداند هیچ قدرتی برای بستن دهان مردم در مقابل عیبها و بدیهایش وجود ندارد، در این صورت، با خشم و تهدید، خواستار سکوت آنان نشود و رضایت آنان و چشم‌پوشی از عیبها و بدیهایش را جز با اصلاح آن عیبها از وجود و اندیشه و اخلاقش نخواهد.

۲. وظایف حاکمان در مقابل مردم
سُئِلَ أَنْوْشِرَوَانُ: «مَا الَّذِي يَجِبُ عَلَى الْمُلُوكِ لِلرَّعِيَّةِ؟» قَالَ: «لِلرَّعِيَّةِ عَلَى الْمُلُوكِ أَنْ يَنْصِفُوهُمْ وَ يَنْتَصِفُوا لَهُمْ، وَ يُؤْمِنُوا سِرِّبَهُمْ وَ يَخْرُسُوا تُغُورَهُمْ.» (همان: ۵۶) (از انوشیروان سؤال شد: چه چیزی بر پادشاهان واجب است تا در مورد رعیت، انجام دهند؟ گفت: حق مردم بر پادشاهان این است که در مورد آنان عدالت داشته باشند و حقشان را بپردازند، مردم را از آسیب سربازان خود، ایمن نگه دارند و از مرزهایشان دفاع کنند.)

۳. وظایف مردم در مقابل حاکمان
سُئِلَ أَنْوْشِرَوَانُ: «مَا الَّذِي يَجِبُ عَلَى الرَّعِيَّةِ لِلْمُلُوكِ؟» قَالَ: «عَلَى الرَّعِيَّةِ لِلْمُلُوكِ النَّصِيحَةُ وَ الشُّكْرُ.» (همان: ۵۶) (از انوشیروان سؤال شد: چه چیزی بر مردم واجب است تا در مورد پادشاهان، انجام دهند؟ گفت: بر مردم واجب است که پادشاهان را نصیحت کنند و از آنان قدردانی نمایند.)

۴. احترام دانشمندان و اهل فضل در حکومت
سُئِلَ أَنْوْشِرَوَانُ: «سَمِعْنَاكُمْ تَقُولُونَ: هَلَاكُ الْمُلُوكِ فِي الدُّنْيَا

انوشیروان کتابی دارد به نام المسائل (سؤال و جوابها) که ابن مسکویه (۱۴۱۶: ۴۹-۶۱) در کتاب الحکمة الخالدة بخشی از آن را به زبان عربی نقل کرده است. ابن ندیم (۱۳۸۱: ۳۷۸) نام کامل این کتاب را (کتاب المسائل التي أنفذها ملك الروم الى انوشیروان علی يد بقراط الرومی) ذکر کرده، یعنی پرسش‌هایی که پادشاه روم از طریق بقراط رومی از انوشیروان کرده است. گمان ما بر این است که این سخنان حکیمانه تعلق به شخص انوشیروان ندارد، بلکه فرهنگی است که حاصل تجربه‌های تلخ و شیرین تاریخی، هوشمندی و تعالیم متفکران و اندیشمندان این مرز و بوم است. آنچه قابل تأمل است تازگی این سخنان در روزگار ماست گویی اندیشمندی توانا با اشراف به حوادث سیاسی و تجزیه و تحلیل درست آن‌ها، با خیرخواهی و عشق به این آب و خاک این نصایح را مطرح کرده است.

تعداد این پرسش و پاسخ‌ها بسیار است، برای آشنایی با مضامین این کتاب، چند نمونه از مطالب آن را انتخاب کرده‌ایم، در این جا از هر توضیحی خودداری کرده تجزیه و تحلیل آن را به عهده خواننده گرامی می‌گذاریم:

۱. شیوه برخورد با انتقادهای مردم
سُئِلَ أَنْوْشِرَوَانُ: «أَيُّ عِلْمٍ الْوَالِي أَنْفَعُ لَهُ؟» قَالَ: «أَنْ يَعْلَمَ أَنَّهُ لَا قُدْرَةَ لَهُ عَلَى سَدِّ أَفْوَاهِ النَّاسِ عَنْ عُيُوبِهِ وَ مَسَاوِيهِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ لَا يَلْتَمِسُ إِسْكَاتَهُمْ بِالْوَعِيدِ وَ الْغَلْظَةِ، وَلَا يَلْتَمِسُ رِضَاهُمْ وَ انْتِقَالَهُمْ عَنْ ذِكْرِ مَسَاوِيهِ وَ عُيُوبِهِ إِلَّا بِاصْلَاحِ تِلْكَ الْعُيُوبِ عَنْ نَفْسِهِ وَ رَأْيِهِ وَ أَخْلَاقِهِ.» (ابن مسکویه، ۱۴۱۶: ۵۵) (از انوشیروان

* دانشیار دانشگاه رازی / wsabzianpoor@yahoo.com

۱. در بهارستان جامی آمده است: در تواریخ چنانست که پنج هزار سلطنت عالم تعلق به گبران و مغان داشت و این دولت در خاندان ایشان بود زیرا که با رعایا عدل می‌کردند و ظلم روا نمی‌داشتند. در خبر است که خدای تعالی به داود - علیه السلام - وحی کرد که قوم خویش را بگوی که پادشاهان عجم را بد نگویند و دشنام ندهند که ایشان جهان را به عدل آبادان کردند تا بندگان من در وی زندگانی کنند. (برای اطلاع بیشتر ر.ک: سبزیان پور و فتاحیان، ۱۳۹۲: ۱۷۲-۱۷۶)



دوره دوم، سال ششم، شماره پنجم و ششم، آذر - اسفندماه ۱۳۹۱

وَالْآخِرَةُ فِي خَصْلَةٍ وَاحِدَةٍ لَا تَرْتَفِعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ. فَتُجِبُ أَنْ نَعْرِفَ هَذِهِ الْخَصْلَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا. قَالَ: «اسْتَصْغَارُ أَهْلِ الْعِلْمِ وَ الْفَضْلِ». (ابن مسکویه، ۱۴۱۶: ۵۷) (از انوشروان سؤال شد: شنیده‌ایم که می‌گویید: نابودی پادشاهان در دنیا و آخرت در یک خصلت است که با وجود آن هیچ کار نیکی صورت نمی‌گیرد؛ دوست داریم آن خصلت را به‌درستی بشناسیم. گفت: تحقیر عالمان و فاضلان.)

الْهَوَى وَالْعَجَلَةُ فِي الْأُمُورِ. (ابن مسکویه، ۱۴۱۶: ۴۲) (چه چیزی برای عاقل، سودمندتر و چه چیزی زیان‌بارتر است؟ گفت: سودمندترین چیزها برای او، مشورت با دانشمندان، تجربه و شکیبایی است و مضرترین چیزها برایش، تنبلی، پیروی از هوا و هوس و عجله در کارهاست.)

کتابنامه:

- ابن ندیم، محمد بن اسحاق الوراق، ۱۳۸۱، الفهرست، تحقیق رضا تجدد، تهران: انتشارات اساطیر.
- ابن مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد، ۱۴۱۶، الحکمة الخالدة، تحقیق عبدالرحمان بدوی، بیروت، لبنان: دار الأندلس.
- سبزیان‌پور، وحید و فرزانه فتاحیان، ۱۳۹۲، شرح و توضیح بهارستان جامی، انتشارات یار دانش.

بدانگه شود تاج خسرو بلند
که دانا بود نزد او ارجمند

(شاهنامه)

۵. مشورت با دانشمندان
«أَيُّ شَيْءٍ أَنْفَعُ لِلْعَاقِلِ؟ وَأَيُّ شَيْءٍ أَضَرُّ لَهُ؟» قَالَ: «أَنْفَعُ الْأَشْيَاءِ لَهُ مُشَاوَرَةُ الْعُلَمَاءِ وَ التَّجَرُّبَةُ وَ التَّوَدُّدُ؛ وَ أَضَرُّهَا لَهُ الْكَسَلُ وَ اتِّبَاعُ

مجالس

تألیف: جلال‌الدین عبدالحمید عتیقی تبریزی

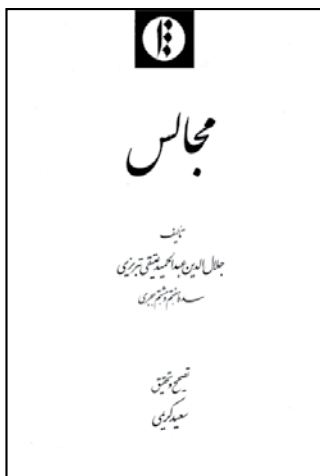
تصحیح و تحقیق: سعید کریمی

بها: ۱۱۰۰۰۰ ریال

سال انتشار: ۱۳۹۲

مجالس سخنان، لطایف و اشارات یکی از صوفیان و شاعران دوره ایلخانی به نام جلال‌الدین عتیقی است. ابوالمجد تبریزی، که زمانی مرید وی بوده، از سال ۷۱۲ تا ۷۱۸ ق. برخی از سخنان او را یادداشت کرده و در سال ۷۲۳ ق. در سفینه تبریز درج کرده است. بر اساس تاریخی که در ابتدای هر مجلس آمده تعداد مجالس ۲۲ مجلس است که ابوالمجد بنا به سلیقه خود آن‌ها را در ۶۷ قسمت مجزا گنجانده است. مجالس مملو از صور خیال شگفت‌آور است و به آیات و احادیث و اشعار عربی و فارسی آراسته شده است.

این اثر با حمایت مالی جناب یحیی شایسته‌منش منتشر شده است، در این جا ضمن تشکر و قدردانی از این اقدام شایسته و خداپسندانه، امیدواریم این گونه حمایت‌ها از سوی اشخاص حقیقی و حقوقی زمینه انتشار آثار فاخری که جز با حمایت‌های ویژه امکان نشر نمی‌یابند، گسترش یابد و به عنوان فرهنگی اصیل در میان دوستداران فرهنگ و تمدن این سرزمین نهادینه شود.



دوره دوم، سال ششم، شماره پنجم و ششم، آذر - اسفندماه ۱۳۹۱

نامه پاکستان ۵

عارف نوشاهی (پاکستان)*

مؤلف یا مترجم، موضوع، زبان، کاتب، تاریخ کتابت، محل کتابت، اندازه کتاب (جلد)، اندازه متن، تعداد سطور، تعداد اوراق و صفحات، نوع خط، نوع کاغذ، وضع فیزیکی نسخه و ملاحظات؛ که در این قسمت درباره نسخه، کتاب، مؤلف و موضوع بیشتر پرداخته شده است. هر سه جلد به ترتیب الفبایی عناوین کتب تنظیم شده است. با این نظم و ترتیب، یافتن نام کتاب در دو جلد انگلیسی سخت تر و در جلد اردو آسان تر است. مؤلفان نظام آوانگاری لاتین را هیچ توضیح نداده اند. اگر در صفحه آرای کتاب هم سلیقه ای نشان داده می شد، هر سه جلد با نصف حجم فعلی چاپ می شد. نسخه های کهن در این فهرست کم تر دیده می شود. بیش تر کتاب ها از مؤلفان پشتون است که برای تاریخ و فرهنگ منطقه بسیار مهم است.

دکتر نبی بخش خان بلوچ (ر.ک: «نامه پاکستان ۳»، مدخل ۱۵) مجموعه شخصی نسخه های خطی خود، شامل حدود ۹۶۱ نسخه، را به آرشیو سند، کراچی سپرده است. پیش تر دکتر خضر نوشاهی برای ۵۰ نسخه عربی و ۲۰۰ نسخه فارسی فهرستی تهیه کرده بود که با نام فهرست دست نویس های عربی و فارسی مجموعه دکتر نبی بخش خان بلوچ در آرشیو سند، کراچی (پاکستان)، زیر نظر نگارنده این سطور، به همت مؤسسه نشر فهرستگان، (تهران ۱۳۸۳ خورشیدی) چاپ شده است. اکنون همان مجموعه به طور کامل به همت دکتر مولانا سومرو محمد ادریس سندهی فهرست برداری شده و تمام ۹۶۱ نسخه به ترتیب موضوعی در فهرستی مجمل با عنوان فهرست مخطوطات سنده آر کائیز حصه اول خزانه دکتر نبی بخش بلوچ معرفی شده است. این فهرست را اداره اطلاعات و آرکائیز حکومت سند (۲۰۱۲ م.) در ۵۷۰ صفحه منتشر کرده است. مؤلف در خاتمه با اضافه نمودن نمایه های هیجده گانه استفاده از این فهرست را گسترده تر کرده است. به گفته دکتر

۲۱. چند فهرست جدید نسخه های خطی پاکستان

آکادمی پشتو، وابسته به دانشگاه پشاور، در ۱۹۵۵ م. تأسیس شد و هدف اصلی آن ترویج و حمایت زبان و فرهنگ پشتو بود. مولانا عبدالقادر مرحوم، اولین مدیر آکادمی، برای دست یافتن به اهداف آکادمیک آکادمی، کتابخانه ای نیز در کنار آن باز کرد. امروز این کتابخانه پنجاه هزار جلد کتاب چاپی و ۱۴۴۰ جلد نسخه خطی به زبان های عربی، فارسی، اردو و پشتو دارد. در زمانی که استاد احمد منزوی مشغول تهیه فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان بود، شادروان رضا همدانی فهرستی از نسخه های فارسی آکادمی پشتو تهیه کرده، در اختیار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد قرار داده بود و استاد منزوی در فهرست مشترک از همان گزارش های مرحوم همدانی استفاده کرده بود. آکادمی تاکنون فهرستی مستقل از نسخه های خود نداشت. اخیراً سه جلد فهرست نسخه های خطی آکادمی منتشر شده است. دو جلد به انگلیسی و یک جلد به اردو. مؤلفان هر سه جلد دکتر عارف نسیم و آقای عبدالحمید هستند و این کار را زیر نظر خانم دکتر سلمی شاهین انجام داده اند. مشخصات فهرست به قرار زیر است:

Descriptive Catalogue of Manuscripts Pashto Academy Library, Compiled by Dr.Arif Naseem & Abdul Hameed, under the supervision of Dr.Salma Shaheen, Peshawar, 2009, Vol.I (A-M), xxv; 864pp. Vol.II(N-Z), xvii; 576pp.

فهرست مخطوطات پشتو آکادمی پشاور یونیورسیتی، ناشر پشتو آکادمی، پشاور یونیورسیتی، ۲۰۱۱ م.، ۸۷۶ ص.

مؤلفان هر نسخه را با یک فرمت معین معرفی کرده اند و اطلاعاتی به شرح زیر ارائه داده اند: شماره نسخه، عنوان،

* استاد دانشگاه راولپنڈی پاکستان / <http://www.arifnaushahi.com>

*anaushahi_2000@yahoo.com



دوره دوم، سال ششم، شماره پنجم و ششم، آذر - اسفندماه ۱۳۹۱

سومرو، قدیم‌ترین نسخه در مجموعه بلوچ از دیوان الولید بن یزید است که خط آن متعلق به قرن ۶ یا ۷ هجری است. از میان نسخه‌های تاریخ‌دار، مثنوی دقایق الحقایق احمد رومی نوشته ۷۲۷ هـ و کتاب الشفا فی حقوق المصطفی قاضی عیاض بن عیسی مالکی (ف: ۵۴۴ هـ) نوشته ۷۳۷ هـ است.

۲۲. سفر مکهد شریف برای دیدن نسخه خطی

آقای قهرمان سلیمانی، مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد به بنده اظهار داشتند که برای تصحیح بحر الفراسة شرح دیوان حافظ تألیف عبدالله خویشگی قصوری نیاز به تصویر نسخه آن موجود در کتابخانه مولانا مکهدی مرحوم دارند. چنانچه برای این منظور روز ۹ ژوئن ۲۰۱۲ به اتفاق ایشان راهی مکهد شریف شدیم. مکهد روستایی است در بخش اتک و در کنار رود سند، حدود ۲۰۰ کیلومتری اسلام آباد، با جمعیت ۴۰۰ نفر. پیش‌تر به آن سو گذارم نیفتاده بود و مسیر را هم بلد نبودم. اول راه خطا رفتیم و پس از سفر ۴۰ کیلومتر متوجه شدیم که «راهی که ما می‌رویم به ترکستان می‌رود». زود به راه صواب آمديم. مقداری سفر ما در وادی غیر ذرع و حتی در غیر ذی نفس بود. کنار جاده بوته‌های کاکتوس و حنظل فراوان بود. آقای سلیمانی بوته حنظل ندیده بود. ماشین نگاه داشت و بوته حنظل را از نزدیک دید که باری نیز داشت که در اصطلاح پزشکی به آن «خرپوزه ابوجهل» می‌گویند. پس از گذر از میان فرازها، یک مرتبه به نشیبی رسیدیم و از دور رود سند و گنبد نیلی خانقاه مولانا محمد علی مکهدی را دیدیم. مولانا فتح‌الدین، متولی خانقاه، و فرزند ایشان، صاحبزاده ساجد نظامی، میزبان ما بودند. کنار خانقاه مدرسه علوم دینی و کتابخانه‌ای با نام محمد علی مکهدی قرار دارد. کتیبه‌های خانقاه و سنگ‌نوشته‌های گورها و قطعات تاریخ وفات تماماً به فارسی بود. مثلاً سرگور شیخ احمد دین چهار اطراف ایات فارسی روی سنگ سفید کنده بود:

هر که بیند روی پاکان صبح و شام
آتش دوزخ بود بر وی حرام
چشم روشن کن ز خاک اولیا
تا ببینی زابتدا تا انتها
حبّ درویشان کلید جنت است
دشمن ایشان سزای لعنت است

وارد کتابخانه شدیم. سالی بود که به چهار اطراف آن، پشت به دیوار، قفسه‌های آهنی چیده بودند. آقای نظامی توضیح داد که این کتابخانه حدود ۱۲۰۰ جلد نسخه خطی دارد که از آن میان ۷۵۰ نسخه به عربی و بقیه به فارسی است. نسخه‌های هر دو زبان تفکیک شده و در قفسه‌های جداگانه چیده بود. آقای نذر صابری حدود چهل سال پیش سیاهه نسخه‌های فارسی کتابخانه را با نام مختصر فهرست مخطوطات فارسی کتب‌خانه مولانا محمد علی مکهدی تهیه و چاپ کرده بود (چاپ کیمبل‌پور، ۱۹۷۳ م) و خود آقای نظامی هم اکنون در دفتر ثبت دارد مشخصات نسخه‌ها را قید می‌کند و تا آن روز ۳۴۸ نسخه را شناسایی کرده بود. مرحوم پروفیسور محمد اقبال ملک مصحح رساله قدسیه خواجه محمد پارسا (چاپ مرکز تحقیقات فارسی) سالیانی پیش نسخه‌های فارسی را برای درج در فهرست مشترک پاکستان تألیف احمد منزوی فهرست‌برداری کرده بود. دکتر احمد خان نیز از برخی نسخه‌های عربی فهرست‌برداری کرده که در فهرس المخطوطات العربیة الاسلامیة فی پاکستان جزء الاول (چاپ ۱۹۹۷ م) منعکس شده است. دکتر محمدحسین تسبیحی نیز، حدود سی و پنج سال پیش، به این جا سر زده بود و گزارش سفر را در کتابخانه‌های پاکستان، (جلد اول، صص ۶۷-۷۳) چاپ کرده است. خلاصه، تلاش‌های جسته و گریخته برای فهرست‌نویسی این کتابخانه شده است ولی فهرستی جمع‌وجور و بین‌الدفتین ندارد. ما اول نسخه بحر الفراسة را دیدیم و عکس‌برداری کردیم سپس فال‌وار چند نسخه از قفسه درآوردیم و نگاهی کردیم. نسخه‌ای قدیم الخط قرن ۸ هـ ولی بدون تاریخ از کیمیای سعادت در آن جا موجود است. وقتی نسخه را ورق می‌زدیم به یاد مرحوم حسین خدیوچم بودم. در دفتر ثبت، جلوی نسخه اخبار الاخیار شیخ عبدالحق محدث دهلوی تاریخ کتابت آن را ۱۰۲۴ هـ نوشته بودند. چون در این تاریخ شیخ هنوز زنده بوده، دیدن نسخه ارزش داشت؛ ولی در نسخه اصلاً این تاریخ وجود نداشت و فقط مهری کنده عبارت «رفیع‌الدین» با سنه ۱۲۳۷ هـ. به چشم خورد که ظاهراً همین تاریخ را ۱۰۲۴ هـ خوانده بودند. در دفتر ثبت نوشته بود دیوان حافظ با تاریخ کتابت ۷۹۱ هـ که با بی‌صبری نسخه را باز کردیم و فوراً به انجامه نگاه کردیم که به‌وضوح «یوم یکشنبه آخر شهر سفر [کذا: صفر] ۱۳۰۵ هـ»



نوشته بود. در دفتر ثبت کتابی با نام فرهنگ شامل تألیف محمد مراد مرا جلب نظر کرد. تاکنون چنین فرهنگی شنیده بودم. نسخه را خواستم و ورق زدم. روشن شد که فرهنگ مؤید الفضلا تألیف محمد لاد دهلوی است! این دو سه نمونه حکایت از این است که چه قدر لازم است یک نفر نسخه شناس و کتاب شناس نسخه ها را شناسایی کند و گرنه اطلاعات دفتر ثبت موجب گمراهی مراجعان خواهد شد.

۲۳. نقش دوم کتابخانه جهندیر

در «نامه پاکستان ۳» (مدخل ۱۲) اشک ریخته بودم که کتابخانه جهندیر با چه وضعی اسفناک تقسیم شده است. در ژانویه ۲۰۱۲ به اتفاق دکتر عصمت درانی یک بار دیگر به روستای سردار پور جهندیر رفتم و دیدم که بنای با عظمتی دیگر، غیر از بنای سابق الذکر، برپا شده و میان مسعود احمد دست از کتاب برنداشته و کتابخانه ای جدا از کتابخانه پیشین راه انداخته است. چهار سالن بزرگ برای کتابخانه طراحی شده که کم کم داشت از کتاب ها پر می شد. گفت که مجموعه پیشین کتب چاپی، که بین هر سه برادر مشترک بود، نخواست تقسیم شود و آن مجموعه بحاله در ساختمان مرکزی موجود است ولی نسخه های خطی تقسیم شده است. آنچه در ساختمان جدید گرد آمده است کاملاً خریدهای جدید است. پیش خود فکر کردم که تلاش میان مسعود احمد جز خوشنود کردن عشق کتاب نیست، اما حقیقت این است که مجموعه پیشین اندوخته زندگانی سه برادر عاشق کتاب و تفسیر مصرع «تمتع ز هر گوشه ای یافتم» بود، زیرا هر سه برادر برای جمع آوری کتاب ها سفر به داخل و خارج از کشور کرده بودند و کتاب های نایاب و کمیاب تهیه کرده بودند؛ ولی آنچه اکنون میان مسعود احمد دارد جمع می کند کتاب های دم دست است و دیگر عمر و همت او کفاف نمی دهد که مجموعه ای تشکیل دهد که جایگزین مجموعه پیشین شود. به ایشان پیشنهاد دادم به جای این که از هر نوع کتاب تهیه کنند، بهتر است کتابخانه جدید را تخصصی تر کنند و کتاب های تک موضوعی مثلاً در علوم قرآنی یا سیره نبوی گرد آورند؛ اما کسی که عاشق کتاب است عشق خود را منحصر به یک موضوع نمی کند و هر جا کتاب خوب می بیند، به دست می آورد.

۲۴. مجموعه مقالات تقدیم شده به دکتر محمود عابدی
کرسی هجویری در دانشگاه پنجاب لاهور مجموعه ای مقالات با نام معارف هجویری به گردآوری دکتر ظهور احمد اظهر منتشر کرده است (جون ۲۰۱۲ م، ۲۲۰ صفحه) که در واقع مجموعه ۱۳ مقاله اردو ارائه شده در سمینار «ترجمه ها و چاپ های کشف المحجوب» است. این سمینار در پنجم مارس ۲۰۱۲ در دانشگاه پنجاب برگزار شد. تمام مقالات در حول و حوش بررسی، تحلیل و مقایسه تراجم و چاپ های مختلف کشف المحجوب تألیف علی بن عثمان هجویری (مدفون لاهور) است. این مجموعه را گردآورنده، در صفحه ای مستقل، به پاس زحمات دکتر محمود عابدی در تصحیح کشف المحجوب (چاپ سروش، تهران)، به ایشان تقدیم کرده است. در بیشتر مقالات این مجموعه از کشف المحجوب چاپ دکتر عابدی استفاده شده و حداقل دو مقاله مستقل در نقد و معرفی چاپ ایشان است. یکی «معرفی و بررسی کشف المحجوب چاپ عابدی» نوشته دکتر معین نظامی و دیگری «تلاش های دکتر محمود عابدی در تصحیح و تفهیم کشف المحجوب» نوشته دکتر همایون عباس شمس. از آن جا که آرامگاه هجویری در لاهور است و دانشگاه این شهر، «دانشگاه پنجاب»، کرسی مخصوص برای مطالعات هجویری و کشف المحجوب دارد، این کوچک ترین قدردانی از سوی این کرسی از زحمات فراوان دکتر محمود عابدی در تصحیح «صحیفه تصوف اسلامی» است؛ این تعبیری است که گردآورنده مجموعه از کشف المحجوب کرده است.

۲۵. انتقال پیکر خاکی استاد خلیلی از پشاور به کابل

چند روز پیش آقای جعفر رنجبر، مدیر کتابخانه استاد خلیل الله خلیلی در انستیتو شرق شناسی اکادمی علوم تاجیکستان، (دوشنبه) زنگ زد و گفت: «بالآخره موفق شدم که پیکر استاد خلیلی را از پشاور به کابل انتقال دهم». با شنیدن این خبر اصلاً تعجب نکردم، زیرا از روز آشنایی با آقای رنجبر در مارس ۲۰۰۹ در لاهور، از دغدغه او درباره انتقال پیکر شاعر افغان از پاکستان به افغانستان باخبر بودم؛ اما فرزندان استاد خلیلی، به ویژه مسعود خلیلی، مانع این کار بودند؛ زیرا از نظر قانونی و شرعی تصمیم گیرنده نبش قبر و درآوردن تابوت و انتقال جسد خاکی او فرزندان او بودند. در سال ۲۰۰۹ روزی



در «رستوران کابل» در اسلام‌آباد سر میز نهار با آقای رنجبر همین گفت‌وگو بود. تلفن همراه را از جیب در آورد و شماره مسعود خلیلی را گرفت که آن موقع سفیر افغانستان در آنکارا بود و با او صحبت کرد که او به پاکستان آمده است که جسد استاد خلیلی را به افغانستان ببرد. مسعود خلیلی باز هم بنا بر ملاحظات آنی که خودش می‌دانست، این کار را موکول به وقتی دیگر کرد، اما رنجبر دلش می‌خواست این کار در همان سفر انجام شود. رنجبر به من گفت که استاد خلیلی دو بار به رؤیای او آمده و از او خواسته که استخوان‌های وی را از پاکستان به افغانستان انتقال دهد و آقای رنجبر حاضر بود استخوان‌های استاد را شبانه کوله‌بار و از مرز عبور کند! اما این اتفاق در ۲۰۰۹ نیفتاد. ما هر دو در آن سفر، به اتفاق، از اسلام‌آباد برای دیدن آرامگاه استاد خلیلی به گورستان رحمان بابا در پشاور رفتیم. رنجبر با عشق و علاقه آرامگاه استاد خلیلی را با آب شست و شکست و ریخت را مرمت کرد. شرح این سفر و عکس‌های گور شکسته استاد خلیلی را در کتاب در کوی خلیل (چاپ دوشنبه، ۲۰۱۰) داده‌ام. آقای رنجبر را دوباره در ماه مه ۲۰۱۲ در اسلام‌آباد دیدم. چند ساعت با هم بودیم، بعد گفت که به پشاور می‌رود و می‌خواهد سر گور استاد خلیلی اطعام دهد و قرآن خواند. بعدش از او خبر نشد تا این که در ماه جولای ۲۰۱۲ از دوشنبه به من زنگ زد و گفت که در همان سفر جسد استاد خلیلی را انتقال داده بود. طوری که خودش تعریف کرد وی این کار را بدون اطلاع قبلی به هیچ‌کس و حتی ورثه استاد خلیلی، به طور مخفیانه، انجام داده و یک شب جنازه او را سوار آمبولانس کرده، از مرز پاکستان عبور داده، به کابل رسانید! خاکسپاری دوباره جسد او در تاریخ ۹ خرداد ۱۳۹۱، مطابق ۲۹ مه ۲۰۱۲، در محوطه دانشگاه کابل به عمل آمد.

استاد خلیل‌الله خلیلی، شاعر مبارز افغانستان، پس از حمله نظامی شوروی به کشورش، به صفوف مجاهدین در پاکستان پیوست و سرودهایی برای رهایی وطنش سرود. او واپسین نفس خود را در تاریخ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۶۶ در اسلام‌آباد کشید. او خواسته بود که پس از مرگ نیز در کنار هموطنان آواره، در گورستان رحمان بابا، پشاور، به خاک سپرده شود که فرزندانش به وصیت او عمل کردند.

از روزگاری که استاد در اسلام‌آباد زندگی می‌کرد خاطراتی ماندگار دارم که همه آن‌ها را در کوی خلیل آورده‌ام. حضور

این آخرین شاعر کلاسیک زبان دری در پاکستان، چه در حین حیات و چه پس از وفات، برای کشور پاکستان افتخار بود. دولت و مردم نجیب پاکستان حدود پنج سال میزبان خوب او بودند و پس از رحلت او خاک پاک پاکستان تا ۲۵ سال امانتدار پیکرش بوده است. این نکته‌ای است که برخی دوستان افغانی در باب خلیلی فراموش کرده‌اند.

۲۶. اسرار الخط: اثری فارسی در زمینه خوشنویسی

در واپسین روزهای زندگانی مشفق خواجه نسخه‌شناس پاکستانی، (ف: ۲۰۰۵ م.) سه نسخه خطی از او امانت گرفتم که هر سه در حوزه هنر خوشنویسی، بسیار کمیاب است و به تدریج آن‌ها را در این صفحات معرفی خواهم کرد. یکی از این‌ها اسرار الخط، تألیف محمد فضل‌الله انصاری فاروقی اورنگ آبادی به سال ۱۱۰۲ هـ، است. مؤلف در این رساله تقلید خطوط اساتذۀ سلف را کافی ندانسته و اصول و نمونه‌هایی از خود برای آموزش خطوط سته ارائه کرده است. تقسیم مطالب این رساله به شرح زیر است:

لوحه در فضیلت خط: ضرورت خط برای انسان و امتیاز خط خوب و نیکو.

قطعه اول: در بیان احکام خطوط، مشتمل بر بیست و یک کلمه.

کلمه اول: در ایراد چهل حدیث در استحباب خط.

کلمه دوم: در بیان آن که وضع خط از کیست؟

کلمه سوم: در بیان حقیقت و ماهیت خطوط و وجه تسمیه آن.

کلمه چهارم: در بیان اسمای اساتذۀ سلف و بیان مراتب ایشان.

کلمه پنجم: در بیان اصول خطوط.

کلمه ششم: در بیان آن که مبتدی به کدام نوع شروع نماید تا فتح باب در آن بیند.

کلمه هفتم: در بیان آن که خطاط از اغذیه و اشربه چه تناول کند و از کدام اجتناب ورزد.

کلمه هشتم: در بیان آداب خط.

کلمه نهم: در بیان آن که محل خطاط به کدام طرح باید، تا موجب فرح او باشد.

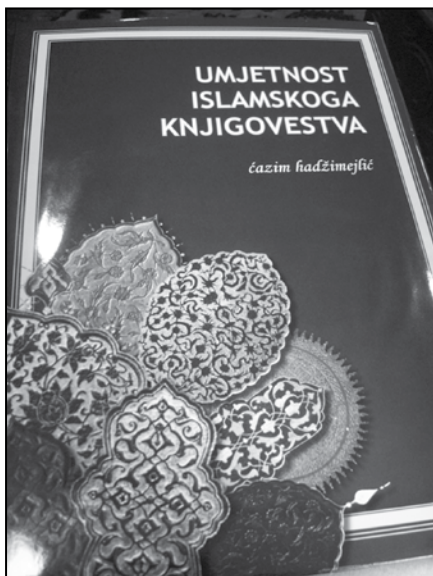
کلمه دهم: در بیان قراطیس و اقسام آن.

کلمه یازدهم: در بیان الوان قراطیس.

کلمه دوازدهم: در بیان طبع آهار و ترتیب وصالی.

کلمه سیزدهم: در بیان قلم‌تراش.





افندی خلوصی (۱۹۹۰-۱۹۱۴) از روحانیان طریقه نقشبندیه و صاحب آثار متعدد به نثر و نظم ترکی عثمانی بود. تأثیر زبان فارسی بر شعر ترکی او کاملاً مشهود است. وقف سید عثمان افندی، علاوه بر انجام امور خیریه مانند احداث بیمارستان‌ها و خوابگاه‌های دخترانه در ترکیه، در خارج از کشور نیز در حین بلایای طبیعی به رفاه و کمک مردم مصیبت‌دیده فعالیت دارد. بنیاد وقف خلوصی افندی در ماه جون ۲۰۱۲ سمپوزیم بین‌المللی صمونچو بابا و خلوصی افندی در موضوعات مختلف عرفانی به‌ویژه عرفان نقشبندیه در سه شهر مختلف ترکیه استانبول، بورسه و دارنده برگزار کرد و من توفیق داشتم که در جلسه ۲۳ جون ۲۰۱۲ سمپوزیم بین‌المللی، در دارنده، شرکت کنم. یکی از مهمانان خارجی این جلسه، دانشمند بوسنیایی با نام کاظم بود که در دست او کتابی نفیس توجهم را جلب کرد. کتاب را از دست او گرفتم و، به کمک مترجمی، از چون و چند کتاب آگاه شدم؛ درباره نمونه‌های صحافی اسلامی بر اساس مخطوطات کتابخانه غازی خسرو بیگ در سراجیو است که به زبان بوسنیایی تألیف گردیده و یکی از نمونه‌های نفیس چاپ کتاب روی کاغذ گلاسسه با تصاویر رنگی است. مشخصات کتاب بدین شرح است:

Cazim Hodzimejlic

Umjetnost Islamskoga Knjigovestva

Unikati Gazi Husrev- begove biblioteke u Sarajevo

کلمه چهاردهم: در بیان خامه و انواع آن.

کلمه پانزدهم: در بیان تراش خامه به دستور خطوط.

کلمه شانزدهم: در بیان مداد.

کلمه هفدهم: در بیان حل طلا.

کلمه هژدهم: در بیان ساخت سنگرف.

کلمه نوزدهم: در ترتیب لاجورد.

کلمه بیستم: در بیان ترتیب زنگار.

قطعه دوم: در بیان ارکان خطوط، محتوی بر نوزده حرف:

حرف الالف، حرف الباء، حرف الجیم، حرف الدال، حرف الراء، حرف السین، حرف الصاد، حرف الطاء، حرف العین، حرف الفاء، حرف القاف، حرف الکاف، حرف اللام، حرف المیم، حرف النون، حرف الواو، حرف الهاء، حرف اللام و الالف، حرف الیاء.
(۴۱b-۳۲a)

قطعه سوم: در مرکبات خطوط سبعة متضمن بر دوازده سطر:

سطر بابت، سطر جاجت، سطر ساست، سطر صاست، سطر طااط، سطر فافت، سطر کاکت، سطر لالت، سطر مامت، سطر هاهت، سطر قواعد خواص نسخ در ضوابط خطوط.

قطعه چهارم: در بیان مفردات نستعلیق مشحون از نوزده شکل، چنان که سابق در قطعه دوم ایراد یافت.

قطعه پنجم: در بیان مرکبات نستعلیق موشح از یازده نکته، چنان که گذشت در قطعه سیوم.

قطعه ششم: در بیان مفردات تعلیق و مرکباتش، مزین از نوزده تصویر، چنان که در قطعه دویم ذکر کرده شد.

قطعه هفتم: در بیان کیفیت الفاظ عربی و تصویر آن و در استحباب کتابت قرآن و آدایش و سبب جمع و نزولش و اعرابش. خاتمه: [در بیان کیفیت تألیف رساله و مناجات مؤلف].

تاریخ نسخه مشفق خواجه ۱۱۴۲ هـ. است که از دو نسخه دیگر این رساله، یکی در موزه دهلی و دیگری در کتابخانه رضا رامپور، اقدم است. این اثر تاکنون چاپ نشده است. نگارنده این سطور مقاله‌ای گسترده در معرفی آن نوشته است که به‌زودی با تصاویر چاپ خواهد شد.

۲۷. کتابی نفیس درباره صحافی اسلامی

«دارنده» قصبه‌ای ست با جمعیت ۹۰۰۰ نفر واقع در جاده ملاطیه و قیصری (ترکیه). شهرت دارنده به خاطر خانقاه صمونچو بابا و بنیاد وقف خلوصی افندی است. سید عثمان



“ze fadl-I Mubin qad shara’...radi sayyid
ahmad ibn ‘Ain al-Din”

مهر سلیمان بن عبدالله را که دور آن این بیت کنده است:

لنا افتح الہی باب رحمت / به مهر خاتم مهر نبوت
مؤلفان چنین قرائت کرده‌اند:

افتح لنا الہی باب رحمت / به محمد خاتم مهر نبوت

(ص ۸۰)

در یکی از مهرهای ناصرالدین شاه قاجار مصرع «تا که دست
ناصرالدین خاتم شاهی گرفت» را مؤلفان «... خاتم شاهی....»
خوانده‌اند (ص ۱۵۷، ۱۵۸).

۲۹. جنون المجانین

جامی در نفحات الانس، در شرح احوال امیر قوام‌الدین سنجانی
خوافی (۷۳۴-۸۲۰ هـ)، عبارتی دارد بدین الفاظ: «وی را
اشعار بسیار است و بعضی غزلیات مولانا جلال‌الدین رومی را
جواب گفته است و کتابی تصنیف کرده، جنون المجانین نام، و
در آن جا سخنان غریب درج کرده.» (چاپ عابدی، ص ۴۹۵). دکتر
محمود عابدی، مصحح نفحات، در بخش تعلیقات می‌گوید
که از این کتاب نشانه‌ای به دست نیامد (ص ۸۰). دکتر محمد
بشیر حسین در فهرست مخطوطات شیرازی (لاهور، ۱۹۶۹ م، ج ۲،
ص ۲۹۸) نسخه‌ای با نام کتاب در فقه و تصوف (شماره ۱۵۲۸
/ ۴۵۷۸) از ابواسحاق بن ابوطاهر قوام‌الدین مرید عماد (با
تاریخ‌های از ۷۷۶ تا ۷۹۸ هـ) در دانشگاه پنجاب معرفی کرده
است. دوست دانشمند دکتر معین نظامی به سراغ این نسخه
رفته و با نشانی‌هایی که در داخل متن بوده احتمال قریب به
یقین داده که این کتاب جنون المجانین است. و بعد نتیجه
تحقیق خود را طی مقاله‌ای در تاریخ ۲۸ فوریه ۲۰۰۹ در
کنفرانس جوامع مطالعات فارسی که در لاهور برگزار شد،
حضور دانشمندان ایرانی و پاکستانی و ملل دیگر ارائه کرد
و بدین وسیله اولین بار نشانه‌ای از نسخه جنون المجانین به
جامعه علمی داده شد. بعداً این اطلاع به دکتر محمود عابدی
نیز داده شد و ایشان نیز با علاقه‌مندی پیگیر نسخه لاهور
بودند و در هر سفری که به ایران می‌روم از من سراغ دکتر
معین نظامی و کار موعود ایشان پیرامون جنون المجانین را
می‌گیرند. دکتر نظامی تا چندی پیش گزیده اشعار قوام بر
اساس نسخه لاهور را برای چاپ آماده کرده بود و گزیده نثر

Sedan, Sarajevo, 2011

۲۸. نقوش جاویدان: مهرهایی از جهان اسلام

موزه هنرهای اسلامی مالزی، با همکاری کتابخانه بریتانیا و
موزه بریتانیا، به مناسبت نمایشگاهی درباره مهرهای اسلامی
که از ۲۷ سپتامبر ۲۰۱۲ تا ۲۷ ژانویه ۲۰۱۳ در کوالالامپور
برگزار شد، کتابی نفیس با مشخصات زیر چاپ کرده است:

Lasting Impressions: Seals from the Islamic
World, by Annabel The Gallop and Venetia
Porter, with contribution from Heba Nayel
Barakat, Nurul Iman Rusli, Ros Mahwati,
Ahmad Zakaria, Fariba Roomi, Arif Naushahi
and Jan van der Putten; Kuala Lumpur, Islamic
Arts Museum Malaysia, 2012, 199 pp.

کتاب در ۵ بخش عمده تقسیم شده است و هر بخش
موضوعات فرعی نیز دارد:

۱. مهرهایی از جهان اسلام؛ ۲. قالب‌های مهر؛ ۳. نقوش مهر؛
۴. خطاطی و کنده‌کاری؛ ۵. طرح و آرایش. سپس فهرست
بلندبالای منابع دارد. کتاب مزین به تصاویر رنگی مهرها است.
اکثر نمونه‌ها از روی نسخه‌های خطی و اسنادی برگرفته شده
که در کتابخانه بریتانیا، موزه بریتانیا و موزه هنرهای اسلامی
مالزی نگهداری می‌شود. اغلب مهرها سجع‌های فارسی
دارند. در بخش اول، مهرهای قبایله‌های نکاح در عصر قاجار
مورد بحث قرار گرفته است. در بخش دوم نگارنده این سطور
مقاله‌ای راجع به کنزالاکتساب دارد که یگانه منبع فارسی
در هنر مهرکشی است. در برخی موارد مؤلفان در خواندن
عبارت مهر دچار خطا شده‌اند یا نتوانسته‌اند مهر را بخوانند و
نقطه‌گذاری کرده‌اند؛ مثلاً: در یکی از مهرهای فتحعلی شاه
قاجار مصرع «قرار در کف شاه زمانه فتحعلی» مؤلفان زمانه را
«زمان» خوانده‌اند (ص ۲۵).

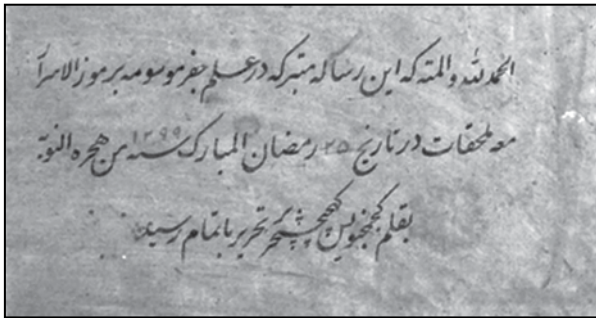
مهری را که به طور واضح عبارت کنده «مهر مفتی عدالت
العالیه دیوانی بیت السلطنت لکهنو سنه ۱۲۵۸ هجری» دارد
(ص ۷۸۱) مؤلفان به‌طور ناقص چنین خوانده‌اند:

“...al-’aliyat sultan ...sanat 1258”

مهری با سجع «قاضی شرع شد ز فضل مبین /
سید احمد بن عین‌الدین» (ص ۳۵) را مؤلفان بدین گونه خوانده‌اند:



فرستادند که در آن کاتب دو مورد کلمات را سر هم نوشته است. دکتر خورشید از من خواستند که این کلمات را برای ایشان جدانویسی کنم. به تصویر نگاه کردم دیدم، مورد اول را توانستم بخوانم که نوشته بود «کج می نویس»، اما معمای نام کاتب را نتوانستم حل کنم. اینک تصویر انجامه برای تفنن طبع دوستان تقدیم می شود؛ اگر کمک کنند فیهما. ■



نیز داشت آماده می کرد که در اواسط سال ۱۳۰۲ باخبر شد از جنون المجانین دو نسخه در ترکیه است، هر دو در ایاصوفیا سلیمانیه، به شماره های ۱۷۴۹ و ۱۷۵۰. ایشان تصویر هر دو نسخه را به یاری دکتر نجدت طوسون به دست آورده اند. با به دست آمدن این دو نسخه یقین واثق حاصل شد که نسخه لاهور همان جنون المجانین است. اکنون دکتر نظامی، با توجه به نسخه های ایاصوفیا، مشغول به تجدید نظر در نوشته های خود و گزیده های مذکور است و به زودی شاهد چاپ تحقیق ایشان خواهیم بود و اهل ادب و عرفان اولین بار با اشعار و گفتارهای نغز امیر قوام الدین سنجانی آشنا خواهند شد.

۳۰. نمونه ای از سر هم نویسی

چندی پیش دکتر عطا خورشید، مسئول بخش مخطوطات دانشگاه اسلامی علی گره، تصویری از انجامه نسخه ای

مفتاح التفاسیر

تألیف: رشیدالدین فضل الله همدانی

مقدمه، تحقیق و تصحیح: هاشم رجبزاده



سوای جامع التواریخ و کتابها و مقاله های علمی رشیدالدین فضل الله، رساله های او در مباحث کلام الهی که عمدتاً در مجموعه رشیدی و کتاب بیان الحقایق (تصنیف سال های ۷۱۱-۷۰۷) گردآورده شده، گنجینه ای سرشار از معارف ایرانی و اسلامی و حاوی مباحث فراوان در علوم قرآنی و کلامی است.

مفتاح التفاسیر کتاب دوم مجموعه رشیدی، به دو بخش «اصل» و «ذیل» تقسیم شده است. اصل مشتمل است بر دیباچه و دو قسم. قسم اول دارای دو رساله است: یکی در بیان اعجاز و فصاحت قرآن و معانی بی نهایت آن، و دیگر در بیان حال مفسران و اصولی که آن ها باید رعایت کنند. قسم دوم این کتاب، در شش رساله به مباحث خیر و شر، اجر اعمال حسنه و سیئه و صبر، درازی و کوتاهی عمر، جبر و قدر، تناسخ و حشر، و بیان استعداد و سعادت و طالع نیک و اقبال دولت و توفیق می پردازد. این کتاب یک ذیل هم با عنوان رساله نفایس الافکار دارد.



تفاوت شیوه ارجاع در پانویست و فهرست منابع

الوند بهاری*

برای تنظیم ارجاعات. با آن که این روزها، به خصوص در مجله‌های «علمی - پژوهشی»، شیوه ارجاع مختصر درون‌متنی و موکول کردن مشخصات کامل کتاب‌ها و مقالات به فهرست مآخذ مرسوم است، گاهی پیش می‌آید که در ضمن توضیحی در پانویست (یا پی‌نوشت)‌ها، معمولاً در معرفی منابعی برای مطالعه بیشتر، لازم است نویسنده به معرفی کتاب یا مقاله‌ای بپردازد که در شمار منابع نوشته‌اش هم نیست و نمی‌تواند مشخصات آن را در فهرست مآخذ بیاورد. این است که تمام مشخصات آن کتاب یا مقاله را ناگزیر است در پانویست بیاورد؛ اما به کدام یک از آن دو شیوه؟

برای فهرست مآخذ، که در پایان مقاله می‌آید، بی‌تردید شیوه دوم مناسب است، اما برای پانویست (یا پی‌نوشت) اولی منطقی‌تر است. نویسندگان برخی شیوه‌نامه‌ها تفاوت روش تنظیم مشخصات در این دو قسمت را به‌درستی یادآوری کرده‌اند، ولی - از آن جاکه کار شیوه‌نامه به دست دادن «دستورالعمل» است و نه آموزش - نوشته‌اند که چرا باید به دو شیوه عمل کرد. در زبان فارسی، و بسیاری زبان‌های دیگر، «نام» (اسم کوچک) افراد را مقدم بر نام خانوادگی می‌گویند و می‌نویسند. روی جلد کتاب‌ها هم نام نویسنده و مترجم به همین ترتیب می‌آید. اما چرا در فهرست مآخذ برعکس این شیوه عمل می‌کنند و نام خانوادگی را پیش از نام می‌آورند؟ علت این کار جز «طبقه‌بندی» نیست. در فهرست مآخذ هر کتاب یا مقاله بعید است که با کمتر از پنج - شش مآخذ، و خیلی وقت‌ها چند ده یا حتی چند صد مآخذ، سروکار داشته باشیم. خواننده کتاب یا مقاله هم، وقتی با ارجاع مختصر درون‌متنی (مثلاً: شفیع کدکنی: ۲۵) مواجه شود، به سراغ فهرست پایان نوشته می‌رود تا ببیند نویسنده به کدام کتاب یا مقاله استاد شفیع کدکنی اشاره کرده است؛ یعنی می‌باید اسم «شفیع کدکنی» را، در میان چند ده یا چند صد نام دیگر، پیدا کند. اگر آن همه

فرض کنید که دارید مقاله‌ای می‌نویسید و ضمن آن، به مناسبتی، این بیت منسوب به رودکی را هم نقل می‌کنید:

جان گرامی به پدر باز داد

کالبد تیره به مادر سپرد

در کتاب سخن و سخنوران هم خوانده‌اید که استاد فروزانفر در انتساب این بیت معروف (در رثای «مرادی») به رودکی تردید کرده است. از طرفی، ممکن است این بیت و نام سراینده‌اش ربط زیادی به موضوع نوشته شما نداشته باشد و بحث در این باب حوصله خوانندگان نوشته شما را سر ببرد و آنان را از منظور اصلی شما دور کند، و از طرفی دیگر، بد هم نیست که به این نکته اشاره کنید. در چنین مواردی نویسنده ناگزیر است مطلب را در پانویست، به اختصار، بنویسد و خواننده علاقه‌مند را به مآخذ اصلی (مثلاً صفحه ۲۱ از کتاب سخن و سخنوران استاد فروزانفر) راهنمایی کند. از آن جاکه شیوه ارجاع براساس عنوان کتاب‌ها امروزه بسیار کم کاربرد است و مآخذ نوشته را معمولاً براساس نام پدیدآورندگان فهرست می‌کنند، در اولین گام، با این مسأله مواجه می‌شویم که مشخصات کتاب (یا مقاله) را در پانویست، و نه در فهرست منابع، به کدام یک از این دو شیوه باید نوشت:

۱. بدیع‌الزمان فروزانفر، سخن و سخنوران، ...

۲. فروزانفر، بدیع‌الزمان، سخن و سخنوران، ...

برخی نکته‌ها را اغلب نویسندگان و پژوهندگان چنان ساده می‌انگارند - یا آن قدر به کاربرد کلیشه‌ای آن‌ها عادت می‌کنند - که هرگز فکر نمی‌کنند «چرا» این گونه باید نوشت. این سال‌ها که مقاله‌های زیادی را (چه پیش و چه پس از انتشار) می‌خوانم، دیده‌ام که اغلب نویسندگان در پانویست (یا پی‌نوشت) مقاله نیز مشخصات منابع را به همان شیوه می‌نویسند که در فهرست مآخذ پایان مقاله، موضوع این یادداشت هم تنها همین تفاوت در شیوه تنظیم مشخصات منابع است، نه بررسی شیوه‌های گوناگون داخلی و بین‌المللی

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی / Alvand.bahari@yahoo.com



دوره دوم، سال ششم، شماره پنجم و ششم، آذر - اسفندماه ۱۳۹۱

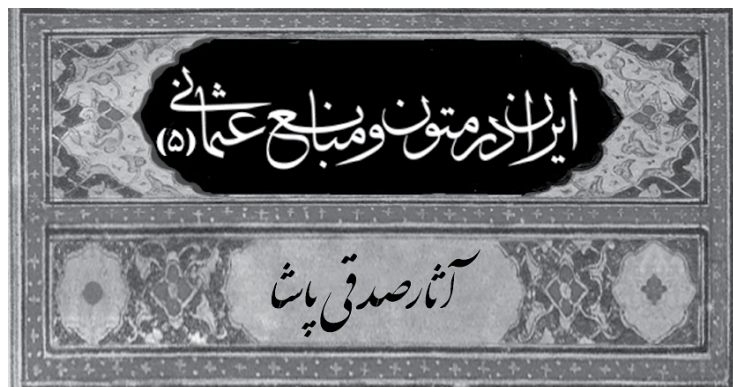
اسم را، بی نظم و ترتیبی، از پی هم بیاوریم، کار بر خواننده بسیار دشوار می‌شود. پس لازم است نام‌ها را، برای سهولت مراجعه، طبقه‌بندی کرد و باید ملاکی برای طبقه‌بندی برگزید. این جاست که تصمیم می‌گیریم نام‌ها را با نظم الفبایی مرتب کنیم. از معدودی موارد استثنائی که بگذریم، عموماً نام‌های کوچک بسامد بسیار بیشتری دارند تا نام‌های خانوادگی؛ یعنی احتمال این که در میان پدیدآورندگان کتاب‌ها و مقالاتی که به آن‌ها ارجاع می‌دهید نام چند نفر «محمدرضا» باشد، بسیار بیشتر از آن است که دو یا چند «شفیعی کدکنی» داشته باشید. بنابراین، اگر فهرستتان را براساس نام کوچک مرتب کنید، خواننده برای یافتن «محمدرضا شفیعی کدکنی» می‌باید به ردیف «م»‌ها برود و به «مح» برسد و در میان «محمد»‌ها و «محمدحسن»‌ها و «محمدحسین»‌ها و «محمدجواد»‌ها و ... سرانجام «محمدرضا»‌ها نام مورد نظرش را بیابد. اما اگر فهرست را براساس نام خانوادگی پدیدآورندگان مرتب کنید، خواننده «شفیعی کدکنی» را احتمالاً به سرعت در ردیف «ش» خواهد یافت. پس هدف از مقدم کردن نام خانوادگی بر نام کوچک فقط طبقه‌بندی و بخشیدن نظم الفبایی است. با این توضیح معلوم می‌شود که چرا در پانویشت (و پی‌نوشت) لازم نیست شیوه معمول را عوض کرد. در شیوه‌نامه شیکاگو^۱ — که از قدیم‌ترین و معتبرترین شیوه‌نامه‌های جهان است و نخستین چاپ آن در سال ۱۹۰۶ م. و ویرایش شانزدهم در سال ۲۰۱۰ م. منتشر شده است — توضیح مختصری درباب همین تفاوت می‌خوانیم که در یادداشت‌ها (اعم از پانویشت و پی‌نوشت) نام‌ها با ترتیب معمول (ابتدا نام کوچک) می‌آید و در فهرست مآخذ، که قرار است مدخل‌ها برطبق آن الفبایی شوند، این ترتیب وارونه (و نام خانوادگی مقدم بر نام کوچک) می‌شود. در پانویشت و پی‌نوشت، معمولاً، بیش از یک منبع به خواننده معرفی نمی‌کنیم. یک اسم، یا حتی دو — سه اسم، را لازم نیست طبقه‌بندی کرد. پس نیازی به الفبایی کردن نام‌ها هم نیست. حتی اگر ده‌ها منبع را هم بخواهیم در یک یادداشت معرفی کنیم، باز نیازی به رعایت نظم الفبایی نیست؛ زیرا اینجا، برخلاف فهرست مآخذ، خواننده از پیش به دنبال نامی خاص نمی‌گردد و نویسنده است که نام‌ها را، به هر ترتیبی که بخواهد، در اختیار خواننده می‌گذارد و هر یک (یا چند) منبع با

یکی از اعداد تک پیوند خود را با متن حفظ می‌کنند. پس نیازی به طبقه‌بندی نام‌ها نیست که مجبور باشیم ترتیب معمول (نام — نام خانوادگی) را برهم بزنیم.

بنابراین، نام خانوادگی را زمانی لازم است بر نام مقدم کنیم که نظم الفبایی در کار باشد و طبقه‌بندی زمانی به کار می‌آید که خواننده بخواهد چیزی را در میان انبوه چیزهای دیگر بیابد. فرهنگ‌های لغت و واژه‌نامه‌ها را هم برای همین الفبایی می‌کنند که کاربران آن‌ها، اغلب، در وقت ضرورت، می‌خواهند واژه‌ای را از میان واژه‌های دیگر بیابند؛ اما زمانی که خواننده از پیش در جست‌وجوی چیزی نیست و نویسنده می‌خواهد منبع یا منابعی را به او بشناساند، نیازی به طبقه‌بندی و تنظیم الفبایی، و به تبع آن وارونه کردن ترتیب «نام — نام خانوادگی»، نیست. حتی در فهرست مآخذ پایان نوشته نیز، در ذکر مشخصات کتاب‌ها یا مقالاتی که بیش از یک نویسنده دارند، گرچه نویسنده نخست را، خلاف شیوه معمول و به رسم کتاب‌نامه‌ها، به ترتیب «نام خانوادگی — نام» معرفی می‌کنیم، مشخصات سایر نویسندگان آن منبع را باید به شیوه معمول (نام — نام خانوادگی) آورد.

دیگر آن که، این سال‌ها رسم شده است که نام پدیدآورندگان برخی کتاب‌ها، به‌خصوص برخی دانشنامه‌ها و فرهنگ‌های لغت، را هم گاهی به شیوه «نام خانوادگی — نام» در صفحات آغازین کتاب می‌آورند. طرفه‌تر این که در بسیاری از این موارد حتی قصد رعایت ترتیب الفبایی هم در میان نیست و ذیل برخی عنوان‌ها بیش از یک اسم نمی‌بینیم. در این موارد نیز برهم زدن شیوه معمول (نام — نام خانوادگی) محلی ندارد، چون خواننده کتاب می‌خواهد ببیند چه کسانی در پدیدآوردن آن سهیم بوده‌اند، یا می‌خواهد بداند که هر بخش را چه کسانی تدوین کرده‌اند و مسئولیت هر گوشه کار با چه کسی یا چه کسانی است، نه این که از آغاز نامی خاص را نشان کرده باشد و بخواهد آن را در میان نام‌های دیگر بیابد. بنابراین، در چنین مواردی، حتی اگر بخواهیم نام‌ها را براساس حروف الفبایی مرتب کنیم، آن‌ها را به همان شیوه معمول (نام — نام خانوادگی) باید آورد. اگر هم ضرورتی بود که این «الفبایی بودن» را به رخ خواننده بکشیم، کافی است اولین حرف نام خانوادگی هر کس را با حروف بولد (سیاه) بیاوریم. ■

1. *The Chicago Manual of Style* (The University of Chicago Press, Sixteenth edition, 2010), p. 661.



نصرالله صالحی

زندگی صدقی پاشا هم‌زمان بوده است با زمانه چهار سلطان عثمانی: عثمانی دوم (حک: ۱۰۲۷-۱۰۳۱)؛ مراد چهارم (حک: ۱۰۳۱-۱۰۴۹)؛ ابراهیم (حک: ۱۰۴۹-۱۰۵۸) و محمد چهارم (حک: ۱۰۵۸-۱۱۰۴). صدقی پاشا به عنوان دولتمردی عالم، و شاعری توانا مورد توجه سلاطین مزبور بود. از وی سه اثر مهم باقی مانده که یکی از آن دو مربوط به نبردهای ایران و عثمانی است.

۱۵. غزوات سلطان مراد رابع.^۲ صدقی پاشا در لشکرکشی سلطان مراد چهارم به ایران عهده‌دار منصب «نشانی‌چی سفر همایون» بود و شخصاً در این سفر نظامی حضور داشت. او حتی در هجدهم ربیع الاول ۱۰۴۳، دو سال پیش از یورش عثمانی، همراه وزیراعظم محمد پاشا راهی قفقاز شد تا مقدمات سفر نظامی سلطان مراد را فراهم سازد. بنابراین حدود دو سال

اشاره: در این شماره به یکی دیگر از مورخان عثمانی که درباره روابط ایران و عثمانی در عصر صفوی آثاری از خود برجای گذاشته است، می‌پردازیم: صدقی پاشا. نام اصلی اش مصطفی، و «صدقی» تخلص شعری اوست. به نوشته تذکره صفایی در قصبه طوسیّه زاده شده است. تاریخ تولد او به درستی روشن نیست. سال درگذشت او نیز در منابع یکسان نیامده است، با این حال بیشتر منابع بر سال ۱۰۷۳ تأکید دارند.^۱ از دوران جوانی به تحصیل علوم و معارف پرداخت. در شعر و انشاء مهارت یافت و در زمره کاتبان دیوان سلطان درآمد. به تدریج ارتقاء مقام یافت و در «دیوان عدالت عنوان پادشاهی» به رتبه تذکره‌چی نائل آمد. بعدها به مقام رئیس‌الکتابی رسید. در طول عمر خود چهار بار به این مقام منصوب شد. از مناصب مهم دیگر وی می‌توان به نویسندگی احکام خاقان، طغراکش دیوان و توقیع‌نویس سلطان اشاره کرد.^۲

1. Erdoğan, s. 7-8

۲ تذکره صفایی، ص ۲۲۶، به نقل از مقدمه محمت / محمد ارسلان، ص IX. درباره زندگی صدقی پاشا در این منابع نیز مطالب کم‌وبیش مشابهی آمده است: ذیل زبدة الشعراء از عاصم افندی؛ تشریفات الشعراء اثر «گفتی»؛ سفینه‌الرؤساء یا خلیفة‌الرؤساء اثر احمد رسمی افندی؛ تحفة نائلی اثر محمد نائل طومان؛ سجل عثمانی از محمد ثریا، و چند اثر دیگر. ارسلان نوشته‌های این منابع را در مقدمه اثر خود آورده است. ر.ک: همان ص X-XVI. مهتاب اردوغان نیز در مقدمه رساله خود شرح زندگی صدقی پاشا را به نقل از این منابع آورده است. ر.ک: ص ۷-۱.

۳. این اثر به کوشش محمد ارسلان در استانبول به چاپ رسیده است. با این مشخصات:

Sıdkî Paşa, Gazavat-ı Sultan Murad-ı Rabi' (IV. Murad'ın Revan Seferi), Hazırlayan, Mehmet Arslan, İstanbul, 2006.

کتاب شامل مقدمه مصحح (XXX-VII)، متن کتاب به خط لاتین (۹۲-۳)، و تصویر نسخه خطی (b-۱-۶۳) است.

SİDKİ PÂŞA DÎVÂNI
(İNCELEME-TRANSKRİPSİYONLU METİN)

Mehtap ERDOĞAN

Cumhuriyet Üniversitesi
Sosyal Bilimler Enstitüsü

Lisansüstü Eğitim, Öğretim ve Sınav Yönetmeliğinin
Türk Dili ve Edebiyatı Ana Bilim Dalı Eski Türk Edebiyatı
Bilim Dalı İçin Öngördüğü

YÜKSEK LİSANS TEZİ
Olarak Hazırlanmıştır

TEZ DANIŞMANI
Prof. Dr. Mehmet ARSLAN

SİVAS
Temmuz-2005

Sıdkî Paşa

GAZAVÂT-I SULTÂN MURÂD-I RÂBİ'

(IV. Murâd'ın Revan Seferi)

Hazırlayan
Mehmet ARSLAN

KİTÂBEVİ

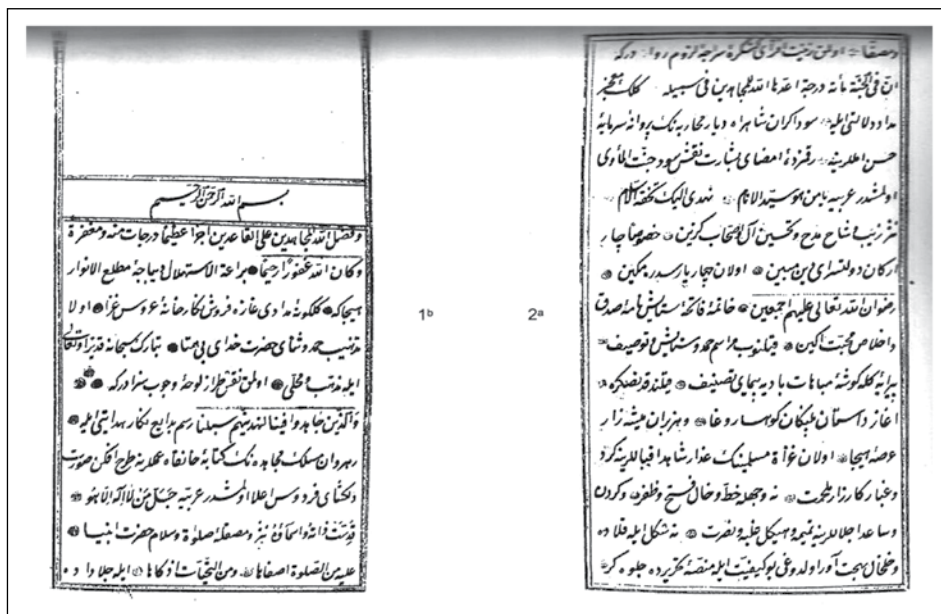
– کشته شدن والی حلب، نوغای محمد پاشای وزیر
– کشته شدن بیگلربیگی قانجیه (؟) سلیمان پاشا
– سرکوب عصیان ینی چری در حلب
– به قتل رسیدن ابازه پاشا
– حرکت سلطان مراد به سوی تبریز بعد از تصرف ایروان
– تصرف تبریز از سوی سپاه عثمانی
– حرکت سپاه عثمانی از تبریز به سوی وان
– ورود سلطان مراد به دیاربکر و حرکت به سوی استانبول
نویسنده در سرتاسر متن به آیات و احادیث استناد کرده و نیز
بارها ابیاتی به زبان ترکی، فارسی و عربی آورده است. پاره‌ای
از اشعار از خود او و مابقی سروده شاعران دیگر است.

۱۶. دیوان. نقش پررنگ صدقی پاشا در امور سیاسی شخصیت
ادبی او را در سایه قرار داده است، چنان که در منابع از او بیشتر
به عنوان دولتمرد یاد شده است. با این حال، در برخی منابع از

پیش از نبرد دو سپاه عثمانی و صفوی بر سر ایروان که منجر
به پیروزی عثمانی شد، در فراهم آوردن مقدمات لشکرکشی
عثمانی نقشی عمده داشته است. بعد از پیروزی سپاه عثمانی
نیز فتحنامه سلطان مراد خطاب به بایرام پاشای وزیر را که
به نیابت از پادشاه در استانبول مستقر بود، به نگارش درآورد.^۴
غزواتنامه صدقی پاشا از لحاظ تاریخی منبعی مهم و
دست اول به حساب می‌آید، به‌ویژه که نویسنده حدود دو
سال پیش از آغاز سفر نظامی سلطان مراد مہتای سفر شده و
در تمام تمهیدات و تدارکات آماده شدن مقدمات سفر نظامی
سلطان مراد حضور داشته و عهده‌دار مسئولیت بوده است.
نویسنده در این کتاب، علاوه بر شرح سفر نظامی مراد
چهارم و فتح قلعه ایروان، به برخی حوادث و رویدادهای
تاریخی آن روزگار نیز اشاره کرده است. از جمله:
– خارج شدن قلعه وان از محاصره صفویان به همت مرتضی
پاشای وزیر

۴. برای آگاهی از متن فتحنامه، ر.ک: a ۵۰ – b ۵۴.





کتابنامه:

– محمد ثریا، سجل عثمانی یا خودتذکره مشاهیر عثمانیه، استانبول، ۱۳۰۸ – ۱۳۱۵.

- Mehtap Erdoğan, Sıdkî Paşa Divanı (İnceleme-Transkripsiyonlu Metin), Cumhuriyet Üniversitesi, Sivas 2005.

- Mehtap Erdoğan, “Sıdkî Paşa’nın Alegorik bir Eseri: Berf ü Bahâr”, Turkish Studies, International Periodical For the Languages, Literature and History of Turkish or Turkic, Vol.4/2 Winter 2009, p.393-438.

■

او به عنوان شاعری دیوانی نیز یاد شده و به شخصیت ادبی او اشاره شده و از ارزش اشعار او سخن رفته است.^۵ از او دیوانی در ۵۵ ورق (منظوم و منثور) به دو زبان ترکی و فارسی باقی مانده است.^۶ بعد از دیباچه، قصیده‌ای به ترکی آمده، سپس با ۴ قصیده، ۳ غزل و یک مثنوی فارسی ادامه یافته است. دیوان صدقی پاشا حاوی ۴ قصیده، ۵ غزل، ۲ منظومه تاریخی و یک مثنوی به زبان فارسی است.^۷

۱۷. برف و بهار. حکایتی است منثور و تمثیلی در بیست ورق که به شیوهٔ مناظره میان مفاهیم انتزاعی تألیف و به سلطان مراد چهارم اهدا شده است. در سرتاسر متن، منظومه‌هایی به عربی، فارسی و ترکی نیز آمده است. برف و بهار به همت مهتاب اردوغان، با مقدمه‌ای تحلیلی با آوانگاری لاتین، در فصلنامهٔ بین‌المللی ترکی منتشر شده است.^۸

۵. در این زمینه ر.ک: به مقدمهٔ اردوغان، ص ۱۰-۱۷؛ و نیز ارسلان، ص XXVI-XXX.

۶. مهتاب اردوغان دیوان شعر او را به عنوان پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد در دانشگاه سیواس در سال ۲۰۰۵ تصحیح کرده است. pdf آن در اینترنت موجود است، با این مشخصات:

Mehtap Erdoğan, Sıdkî Paşa Divanı (İnceleme-Transkripsiyonlu Metin), Cumhuriyet Üniversitesi, Sivas 2005.

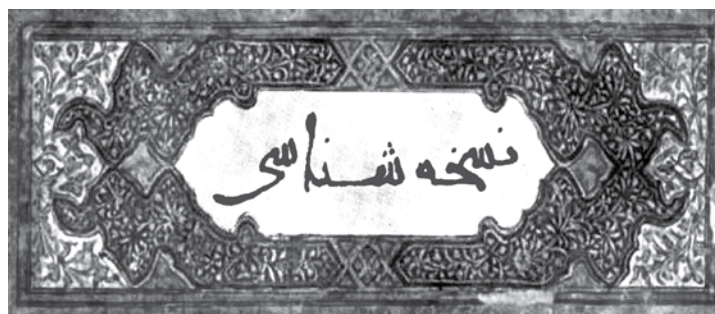
۶ – نگاه کنید به مقدمهٔ مصحح صفحهٔ XXIV.

۷. اردوغان در رسالهٔ خود (ص ۲۲۲-۲۳۲) تصویر نسخهٔ خطی بعضی از منظومه‌های فارسی دیوان صدقی پاشا را آورده است.

۸. با این مشخصات:

Mehtap Erdoğan, “Sıdkî Paşa’nın Alegorik bir Eseri: Berf ü Bahâr”, Turkish Studies, International Periodical For the Languages, Literature and History of Turkish or Turkic, Vol.4/2, Winter 2009, p.393-438.

صفحهٔ ۴۰۶ تا ۴۳۵ متن اثر و مابقی مقدمهٔ نویسنده است. اثر مزبور به صورت pdf در اینترنت موجود است.



پیرامون نسخهٔ مجعول و مصوّر دیوان امیر معزی در دانشگاه هاروارد

مجتبی مجرد*

مقدمه

چندی پیش به مناسبتی در پی یافتن برخی نسخه‌های خطی فارسی بودم که پیش از قرن هفتم هجری کتابت شده‌اند. در این میان به نسخه‌ای از دیوان امیر معزی برخوردی که عبارت انجامة آن چنین بود: «وقع الفراغ من کتبه [کذا] هذه النسخة الشريفة بتوفيق الله و حسن معونته و صلى الله على نبیه محمد و آله على يد العبد المذنب المحتاج الى رحمة الله تعالى محمد بن يحيى بن احمد الاردبيلي بمدينة تبريز حماها الله... يوم الثلاثاء في رجب سنة احدى و خمسين و خمس مائة...»^۱ غفر الله له و لجميع المسلمين و المسلمات»

(معزی، بی تا: ۶۰a).

این نسخه که ظاهراً بسیار نفیس به نظر می‌رسد در کتابخانهٔ دانشگاه هاروارد آمریکا به شمارهٔ MS Typ 1016 Houghton library و با عنوان «کتاب اشعار ملک الشعرا امیر معزی» موجود است. نسخه دارای تذهیبات بسیار زیبا و شانزده نقاشی به‌ظاهر کهن است که موضوع عموم نقاشی‌ها شکوه تخت و دربار شاهی، و در مواردی نیز جنگاوری‌های سرداران و پادشاه است. نسخه در مجموع دارای شصت (۶۰) برگ است. اشعار به صورت دو ستونی و هر ستون ۱۶ تا ۱۸

سطر با مرکب سیاه نوشته شده است. کل صفحات نسخه مجعول است و در هر ستون یک جدول مجزا آمده است. خط نسخه نیز نسخ بسیار پخته است.

اولین قدم برای شناخت صحت و سقم نسخه رجوع به تصحیحات دیوان امیر معزی بود. شاید بتوان از این طریق فهمید که آیا مصححان دیوان امیر معزی از وجود این نسخه مطلع بوده‌اند و در باب آن اظهار نظر کرده‌اند یا خیر. به همین جهت به قدیمی‌ترین تصحیح دیوان امیر معزی، یعنی تصحیح مرحوم عباس اقبال رجوع کردم. دو نکتهٔ بسیار مهم از خلال رجوع به دیوان معزی مصحح مرحوم اقبال فهمیده شد؛ نخست این که نسخهٔ هاروارد تنها بخشی از دیوان امیر معزی را شامل می‌شود. به عبارت دقیق‌تر نسخهٔ هاروارد در حدود بیش از شصت شعر (قصیده، قطعه و رباعی) دارد در حالی که دیوان معزی به تصحیح عباس اقبال تقریباً ده برابر این مقدار شعر دارد. بنابر این مشخص می‌شود که نسخهٔ هاروارد شامل گزیده‌ای از اشعار معزی است.

دیگر آن که اقبال تصریح کرده است:

بدبختانه با کمال کوششی که شد از دیوان معزی هیچ نسخه‌ای که تاریخ کتابت آن نسبتاً قدیم باشد به دست

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد / Email: mojarrad_mojtaba@yahoo.com
۱. عبارات و کلمات نقطه‌چین، از متن نسخه ساقط شده است.

نیامد. قدیمی‌ترین نسخه‌ای که مورد استفاده قرار داده شده نسخه‌ای است متعلق به نگارنده که در عهد صفویه تحریر یافته. این نسخه هم ناقص است و هم خالی از غلط نیست.

(معزی، ۱۳۱۸: س)

بنابراین باید گفت اقبال از وجود این نسخه بی‌خبر بوده است، چه اگر چنین بود و وی از وجود این نسخه، هر چند آن را جعلی بداند، خبر داشت قطعاً توضیحی در این باب می‌آورد.

دیوان امیر معزی حدود چهل و پنج سال بعد به همت ناصر هیروی در سال ۱۳۶۲، از روی همان چاپ مرحوم اقبال، تجدید چاپ شده است و بنابراین نکته در خوری ندارد. آخرین چاپ دیوان امیر معزی به همت محمدرضا قنبری در سال ۱۳۸۵ منتشر شد. این چاپ نیز، چنان که مصحح در مقدمه تصریح کرده است، مبتنی بر نسخه مرحوم عباس اقبال است زیرا به گفته مصحح، نسخه‌ای کهن‌تر از نسخه به کار رفته در تصحیح اقبال برای مقابله یافت نمی‌شده است (معزی، ۱۳۸۵: یکصد؛ برای نقد و بررسی این تصحیح و نسخه کهن‌تر دیوان معزی ر.ک: یلمه‌ها، ۱۳۸۶: ۵۶-۶۲).

البته آقای قنبری، آخرین مصحح دیوان معزی، در پایان مقدمه خود، با اشاره به نسخه دانشگاه هاروارد و پس از ذکر عبارتی از مرحوم دانش پژوه، که بعداً نقل خواهد شد، می‌نویسد:

این بنده با استمداد از استاد دانشور خودم حضرت آقای دکتر احمد مهدوی دامغانی که هم‌اینک در دانشگاه هاروارد به افاضه مشغولند مستدعی فیلمی از نسخه توصیف‌شده در مقاله استاد دانش پژوه گردیدم که با همه مهربانی استاد عذیم‌النظیر و نامه‌نگاری معزی الیه به کتابخانه دانشگاه هاروارد دسترسی به نسخه موصوف مقدور نگردید.^۲ شاید وقتی دستیابی به این نسخه میسر گردد که گفته‌اند: الامور مرهونة باوقاتها. اگرچه از استاد شفيعی کدکنی شنیدم که نسخه مذکور را جاعلان برای حطام دنیوی ساخته و پرداخته‌اند و وجود چنین نسخه‌ای حقیقت ندارد. (معزی، ۱۳۸۵: یکصد)

وجود نسخه دیوان امیر معزی در دانشگاه هاروارد که سال‌ها ناشناخته باقی مانده است معمای بزرگی در ذهن پژوهشگران برمی‌انگیزاند و آن این است که چرا این دیوان ارزشمند پیش‌تر مورد توجه قرار نگرفته و آیا این دیوان جعلی است یا می‌توان بدان اعتماد کرد. در ادامه، دیدگاه‌های برخی از پژوهشگران را به صورت تاریخی در این باره بیان می‌کنیم تا برسیم به بررسی دیوان از منظر خود غربی‌ها.

به نظر می‌رسد نخستین کسی که به این نسخه اشاره کرده و آن را مجعول دانسته مرحوم مجتبی مینوی بوده است. وی در مقاله «کاپوسنامه فرای تمرینی در فن تزویرنویسی»، که نخستین بار در سال ۱۳۳۵ در مجله (رمغان به چاپ رسید، از چند نسخه خطی مجعول نام برده است که در میان آن‌ها دیوان امیر معزی نیز قرار دارد. مینوی حتی درباره مکانی که این نسخه‌ها در آن جا جعل شده‌اند نیز توضیحاتی داده است که عین عبارات وی را در این جا نقل می‌کنیم:

در اصفهان یا در دهکده‌ای در جوار طهران یا شاید در هر دو جا و در جاهای دیگری نیز یک یا چند کارگاه از برای جعل و تزویر و ساخته‌کاری انواع اجناس عتیقه تقلبی برپا شده است و گروهی از پیشه‌وران ماهر و بی‌وجدان دائماً مشغول کارند و گاه‌به‌گاه از کار ایشان اثری به خارج ایران می‌رود یا در خود ایران جلوه‌گر می‌شود، از آن جمله است دیوان معزی که آقای فرای خرید و به آمریکا برد؛ و دیوان قطران خط انوری... (مینوی، ۱۳۳۵: ۴۵۴-۴۵۵)

چون مرحوم مینوی تنها به ذکر نام نسخه دیوان معزی بسنده کرده و توضیحی پیرامون آن نداده است پس از وی نیز شک و تردید در باب صحت و سقم این نسخه ادامه داشته است، به گونه‌ای که محمدتقی دانش‌پژوه در نامه‌ای که به تاریخ ۲۶ اسفند ۱۳۵۱ برای ایرج افشار نوشته است تردید در اصالت نسخه را مطرح کرده و نوشته است:

آقای اتینگهاوزن (Ettinghausen) را دیدم و با ایشان درباره نسخه دیوان امیر معزی هاروارد که مصور و مورخ پانصد و اندی است گفت‌وگو کردم. فرمودند در اصالت تصویر چینی آن شک است و می‌گفتند باید دوباره آن

۲. تصویر این نسخه اکنون به صورت کامل در کتابخانه دیجیتال دانشگاه هاروارد قابل مشاهده و دریافت است. علاقه‌مندان می‌توانند با ورود به لینک زیر نسخه را از ابتدا تا انتها با کیفیت خوب ببینند و در صورت تمایل آن را دانلود کنند:

<http://pds.lib.harvard.edu/pds/view/11328619?n=5&printThumbnails=true>

را ببینم. به ایشان گفتم نوشته‌هایی به انگلیسی در لای نسخه دیدم که نام شما هم بود.

(مطلبی کاشانی و مرعشی، ۱۳۸۲: ۴۶۷)

منظور از نوشته‌های انگلیسی که مرحوم دانش‌پژوه به آن اشاره کرده، برگه‌ای است ماشین‌نویسی شده به زبان انگلیسی در حدود یک صفحه، که پشت جلد نسخه چسبانیده شده است و تا حدود زیادی از جعلی بودن نسخه پرده برمی‌دارد. در ادامه، ترجمه این صفحه برای نخستین بار عرضه می‌شود تا پژوهندگان، هم با روش‌های پژوهشی غربی‌ها در نسخه‌شناسی آشنا گردند و هم عدم صحت و اصالت نسخه بر آنان کاملاً روشن شود.

19 june 1957

کتابخانه دانشگاه هاروارد، کمبریج ماساچوست، کتابخانه هاوتون^۳

این دست‌نویس برای فیلیپ هافر^۴ به عنوان یک نسخه مذهب و مصور خریداری شد و سپس (برای فروش) به کتابخانه دانشگاه هاروارد ارائه شد و پس از تردیدهایی که در صحت و اصالت نسخه به وجود آمد، برای آزمایش به کارشناسان تحویل داده شد. دکتر ریچارد اتینگهاوزن^۵ گزارشی مفصل درباره تصویرگری‌های نسخه ارائه (۱۸ ژانویه ۱۹۵۴؛ پروفایل گروه هنرهای گرافیکی و چاپی) و اظهار کرد که این نسخه با هفده دسته از ویژگی‌های هنری که از خلال تصویرها و تذهیبات نسخه‌های فارسی قرن دوازده میلادی (= قرن ششم هجری) شناخته می‌شود مطابقت و تناسب ندارد. وی نهایتاً به این نتیجه رسید که:

دانش محدود فعلی ما از هنر مینیاتور در قرن دوازدهم میلادی، حاکی از آن است که تصاویر نسخه جعلی‌اند. بنابراین من تردید دارم که نقاشی‌های این نسخه را مجموعه‌ای از نقاشی‌های اصیل به‌شمار آورم.

در همین زمان دکتر رادفورد ج گتنز^۶ کاغذ و رنگ‌دانه‌های این نسخه را بررسی کرد (بدون تاریخ، اما چنان که در پرونده

ذکر شده در سال ۱۹۵۴). ضمن مشورتی که با دارد هانتز^۷ صورت گرفت وی این احتمال را که نوع کاغذ این نسخه در قرن دوازدهم میلادی وجود داشته باشد تأیید کرد. با آن که این نوع کاغذ در دوره‌ای طولانی مدت ساخته و به کار گرفته می‌شده است، پاره‌ای بی‌نظمی‌های عجیب و غریب در رطوبت‌دیدگی آن وجود دارد، به گونه‌ای که لکه‌های ناشی از رطوبت‌دیدگی در صفحات مجاور نسخه با یکدیگر مطابقت ندارد. وی همچنین اشاره کرده است که گردی و سایش گوشه‌ها و لبه‌های نسخه احتمالاً با قیچی زده شده و نسخه به صورت طبیعی دچار سایش نشده است.

این که رنگ‌دانه‌های یافته‌شده در نسخه مربوط به قرن دوازدهم میلادی (یا ششم هجری) باشد بعید نیست؛ اما در رنگ آبی تیره (به کار رفته در نسخه) جوهر آبی پروس به چشم می‌خورد و این جوهر پیش از سال ۱۷۰۴ میلادی شناخته شده نبوده است (بنابراین بخشی از جوهر به کار رفته در نسخه حداکثر سیصد سال سابقه پیدایش دارد). گستردگی تحقیقات فعلاً به ما امکان بررسی نسخه از طریق روتوش را نمی‌دهد. ترکیب رنگ‌دانه‌های جدید و پیکرنگاری مشکوک نسخه، به‌وضوح نشان می‌دهد که تذهیبات نسخه جعلی است و در دوران متأخر جعل شده است. متن و خط نسخه هنوز مورد مطالعه دقیق قرار نگرفته است.

چنان که ملاحظه می‌شود، در بررسی‌های آزمایشگاهی جعلی بودن تاریخ کتابت نسخه به‌روشنی مشخص شده است و نیازی به اقامه برهان ندارد. نگارنده در باب این نسخه از استاد بزرگوار جناب آقای دکتر محمود امیدسالار نیز استفسار کرد و ایشان به نکات مهمی توجه دادند. بخشی از نامه ایشان چنین است:

جناب مجرد... نسخه دیوان معزی که ذکر کرده‌اید از نسخ جعلی معروف است و اگر درست یادم باشد در نامه بهارستان مقاله‌ای از مرحوم مینوی درباره نسخ جعلی نقل

3 . THE HOUGHTON LIBRARY

4 . Philip Hofer

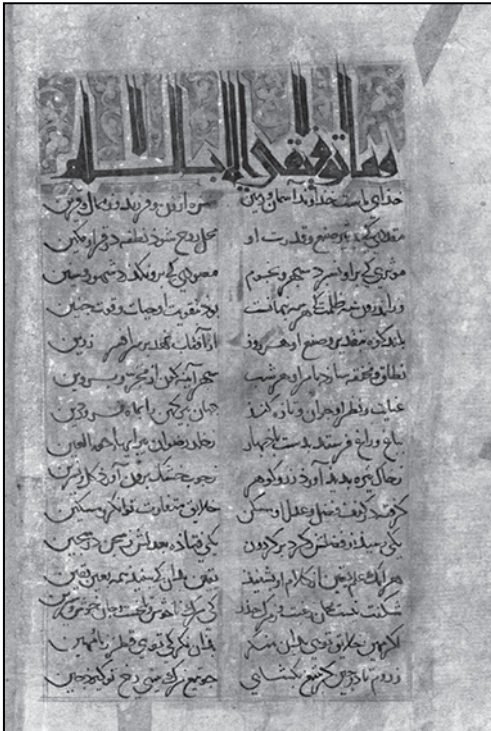
5 . Richard Ettinghausen

6 . Rutherford J. Gettens

7 . Dard Hunter



شده که به این نسخه هم اشارت دارد. در آخر کتاب هم گزارشی از سال ۱۹۵۷ هست که تجزیه شیمیایی نسخه نشان داده که رنگ آبی ای که در نسخه به کار رفته پیش از سال ۱۷۰۴ میلادی شناخته نبوده. اگر به مهرهای خروجی نسخه توجه کنید، می بینید که امضای مرحوم دکتر بیانی زیر آن هاست و خروج نسخه را بلامانع تشخیص داده اند.^۸ دکتر بیانی هرگز اجازه خروج نسخه مورخ ۵۵۱ را که اصلی باشد نمی داد. اگر به طرز قرار دادن نقاط کلمات هم توجه کرده آن ها را با نقطه گذاری دست نویس های اصیل قرن ششم مقایسه کنید، علائم جدید بودن از وجنات نسخه پدیدارست... این نسخه را در یک کارگاهی که این کارها در تخصصش بود (انگار نسخه کاپوسنامه فرای هم کار همین اشخاص بوده) درست کرده به یک فرنگی انداخته اند، که ناز شست شان... هاروارد هم این را روی سایت گذاشته اند، که باز هم ناز شست شان و مبارک است انشاالله...

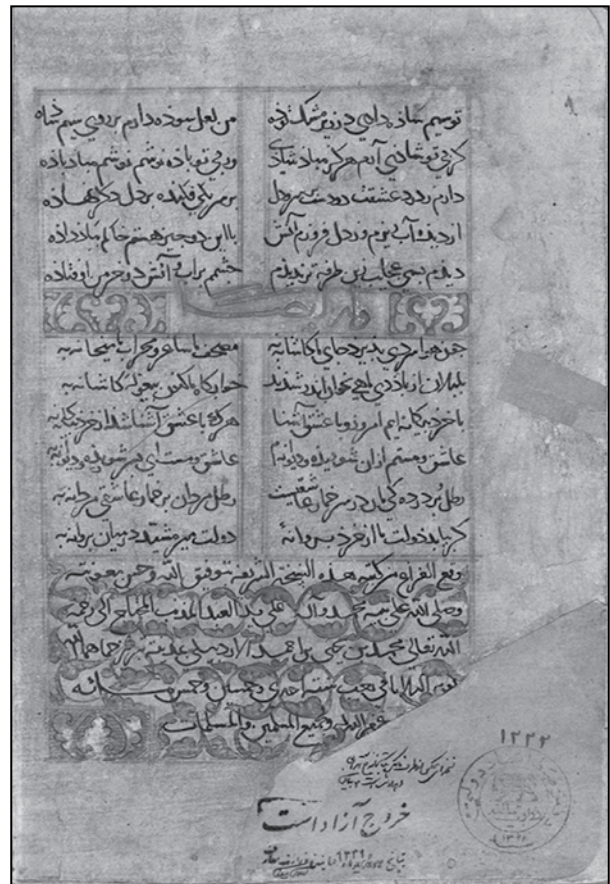


۸. در صفحه آغاز و پایان نسخه مهر «خروج آزاد است» خورده است که تاریخ شهریور ماه ۱۳۳۱ دارد و مشخص می شود که این نسخه را در آن زمان از ایران خارج کرده اند. در زیر مهر نیز مرحوم دکتر بیانی به خط خود نوشته: نسخه ای عکسی از طرف مالک به کتابخانه ملی تهران اهدا شده است/ بیانی. تصویر این صفحه از نسخه در پایان همین مقاله آمده است.

به‌دقت بررسی می‌کرده‌اند و نسخه‌ها سپس، در صورت حصول اطمینان از صحت و اصالت‌شان، مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند. این می‌تواند تذکاری باشد برای کسانی که بی‌محابا و به محض یافتن یک نسخه به‌ظاهر کهن فریب می‌خورند و تمام تحقیقات و پژوهش‌های خود را بر آن استوار می‌دارند بی‌آن که بدانند این راه به ترکستان است. در پایان این نوشته تصویر چند صفحه از نسخه مورد بحث ضمیمه خواهد شد تا مخاطبان، هم به نبوغ پاره‌ای از ایرانیان در جعل و تزویر نسخه‌های خطی پی ببرند و هم به نبوغ پاره‌ای دیگر از دانشمندان ایرانی در کشف جعلیات این نوابغ.

کتابنامه:

- مطلبی کاشانی، نادر؛ مرعشی، سید محمد حسین، ۱۳۸۲، حدیث عشق ۲، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- معزی، محمد بن عبدالملک، ۱۳۱۸، دیوان، به تصحیح عباس اقبال، تهران: کتابفروشی اسلامیّه.
- _____، بی‌تا، دیوان، نسخه مجعول دیوان امیر معزی، محفوظ در کتابخانه دانشگاه هاروارد، شماره ۱۰۱۶.
- _____، ۱۳۸۵، کلیات دیوان امیر معزی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا قنبری، تهران: زوآر.
- مینوی، مجتبی، ۱۳۳۵، «کاپوسنامه فرای تمرینی در فن تزویرنویسی»، مجله ارمن، سال نهم.
- یلمه‌ها، احمد رضا، ۱۳۸۶، «تصحیح جدید از دیوان امیر معزی»، کتاب ماه ادبیات، شماره ۳، پیاپی ۱۱۷. ■



بنابر همه قراین و دلایلی که ذکر شد گمان نمی‌کنم دیگر کسی بخواهد در باب این نسخه شک و تردیدی روا دارد یا آن را اصیل بشمارد؛ ضمن آن که نکته‌های آموزنده بسیاری نیز در این ماجرا برای نسخه‌شناسان و محققان وجود دارد. نسخه‌های خطی کهن را در روزگاران گذشته پژوهندگان



بایسته‌های صحیح پژوهش

یادآوری:

مرکز پژوهشی میراث مکتوب برای محقق ساختن اهداف بلندمدت علمی و پژوهشی خود، در نظر دارد در کنار معرفی نسخه‌های خطی ارزشمند برای تصحیح و چاپ، مجموعه‌ای از طرح‌های پژوهشی را نیز معرفی کرده در اختیار محققان و دانشجویان مستعد و علاقه‌مند قرار دهد. طرح این موضوعات به چند روی ضروری می‌نمود:

۱. در کارهایی که تا کنون در حوزه تصحیح انتقادی متون صورت گرفته است، مصححان کمتر به محتوای اثر توجه کرده‌اند. بسا که محققان و مصححان دست به تصحیح متنی می‌زنند که چندان به موضوع و محتوای آن واقف نیستند، لذا ارزش‌های علمی و اطلاعات مفید متن چندان که باید کاویده و بازنموده نمی‌شود. از این رو، اهتمام به متن‌پژوهی به عنوان امری لازم در فرایند تصحیح در اولویت برنامه‌های مرکز قرار گرفت.

۲. یکی از مشکلات دانشجویان مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری دانشگاه‌ها و استادان ایشان، یافتن موضوع برای نوشتن پایان‌نامه است. شمار دانشجویان علاقه‌مند به تصحیح متن کم نیست، ولی متأسفانه معمولاً متونی برای تصحیح به ایشان معرفی می‌شود که قبلاً تصحیح شده و معلوم نیست تصحیح مجدد آن‌ها وجهی داشته باشد؛ به‌ویژه که غالباً جست‌وجو و ارزیابی دقیقی هم برای شناسایی و گزینش بهترین نسخه‌های آن متن انجام نمی‌پذیرد. از این رو معرفی طرح‌های پژوهشی و نسخه‌های ارزشمند برای تصحیح می‌تواند پشتوانه‌ای باشد برای دانشگاهیان در اولویت‌بندی و انتخاب موضوع پایان‌نامه‌های تحصیلی.

۳. طرح موضوعات پژوهشی و معرفی نسخه‌های ارزشمند و اطلاع‌رسانی در سطح گسترده، بدین منظور است که اگر پژوهشگرانی در هر گوشه این مرز و بوم خواستند بر روی طرح‌های پیشنهادی ما — که در هر شماره مجله تعدادی را معرفی می‌کنیم — کار کنند، مجال کار برای همه به یکسان فراهم باشد. دست مصححان در انتخاب ناشر و چاپ حاصل تلاششان البته باز است ولی ما نیز آمادگی داریم کارهایی را که شرایط کیفی لازم را احراز کنند چاپ و منتشر کنیم.

الف. بایسته‌های تصحیح

۱. شرح المجسطی

(نجوم - عربی)

مؤلف: ابوالعباس فضل بن حاتم نیریزی (ف. ۲۹۰ هـ)
آغاز (افتاده): قدر دقيقتين من ثلاثمائة و ستين جزءاً فعلى هذه الجهة كان يمكن أن يصح امر مزابتها وهذا أيضاً اصل غير موثوق به من قبل ان السرعة و الابطاء الظاهرين فيهما ...
انجام: ... عدد الزيادة و النقصان فى الطول بسبب الانحراف ست دقائق و هذه الاشياء كنا قصدنا لو وجدها هذا آخر ما قصدنا من المقالة الثالثة عشر.

نسخه: مجلس ۶۴۳۰ (فهرست، ۱۹/۲۰)، کاتب: محمود بن محمد زریرانی، ۱۵۵ گ.

تاریخ کتابت: قرن ۶ هـ.

توضیح: نسخه حاضر از شرح مقاله نهم تا پایان کتاب را دارا و از آغاز افتادگی دارد.

بنا به نقل سزگین (۱۹۲/۶ - ۱۹۱) و نیز به شهادت فهارس نسخه‌های خطی هیچ نسخه دیگری از این اثر مهم تاکنون شناخته نبود. بنابراین، این نسخه منحصر به فرد است و با توجه به تاریخ کتابت آن (ق ۶ هـ) برای نسخه‌برگردان هم مناسب است.

۲. مجموعه‌ای مهم در ریاضیات و نجوم

(عربی)

نسخه: مغنيسا، گنل ش ۱۷۰۶، ۳۰۲ برگ. فیلم آن در دانشگاه تهران. فیلم ش ۶۷۰ (فهرست فیلم‌ها، ۱/۵۲۲ - ۵۲۱)
تاریخ کتابت: ۶۹۹ هـ. در تبریز.

توضیح: این مجموعه شامل حدود ۲۲ اثر از تألیفات مهم‌ترین و بعضاً ناشناخته‌ترین ریاضیدانان و منجمان اسلامی است و تقریباً هیچ یک از آن‌ها به چاپ نرسیده است. این مجموعه

که در تبریز و در حوالی ۶۹۹ هـ. ساخته شده به تنوع آثار و اهمیت، بسیار برای نسخه‌برگردان مناسب است. فهرست نسبتاً کاملی از آثار این مجموعه را مرحوم دانش‌پژوه در فهرست فیلم‌ها آورده است.

۳. الشکوک المسعودية

(فلسفه - عربی)

مؤلف: شرف‌الدین مسعودی، محمد بن مسعود بن محمد.
آغاز: الحمد لله رب العالمين ... هذه شکوک و شبه عرضت لی فی بعض المواضع من کتاب الاشارات.
نسخه:

۱. سلیمانیه، حمیدیه ۱۴۵۲، ۴۱ برگ.

۲. سلیمانیه، پرتو پاشا ۱۷۰۶، ۳۸ برگ.

۳. ایاصوفیه ۴۸۵۱، ۴۷ برگ.

تایخ کتابت: قرن ۷ هـ (کهن‌ترین نسخه)

توضیح: این اثر نخستین ردیه بر اشارات بوعلی است و بسیاری از ردیه‌های بر اشارات و پاسخ‌های آن‌ها ناظر بر این اثر است.

۴. الرسالة السلطانية و التحفة الغياثية فی بیان مذهب العدلیة و الرد علی الجبرية القدريّة

(کلام - عربی)

مؤلف: احمد بن ابوطالب بن مهدی بن منصور بن فهد بن ابی‌الحسن بن خلیل قرشی (اوایل ق ۸ هـ)
آغاز: الحمد لله الذى اخترع و ابدى و انشأ و خلق و قدر و هدى و امان و احيا ...

انجام: الركن الرابع فى التكليف و توابع و فيه فصول: فصل. التكليف فى اللغة مأخوذ من الكلفة و هو ...

نسخه: مرعشی ۱۹۹۶، ۴۰ برگ (فهرست، ۳۰/۳۳۲ - ۳۳۱)



منحصر به فرد.

تاریخ کتابت: ق ۷ هـ (همان طور که در نسخه آمده است و نه ق ۸ هـ که در فهرست ذکر شده است).

توضیح: رساله‌ای است که به نام اولجایتو، سلطان محمد خداپنده، تألیف شده است و همچون دیگر رساله‌های کلامی، هم‌زمان با نهضت کلامی امامیه توسط خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلی، از سوی فرق مختلف اسلامی به

سلطان محمد خداپنده که در حال تحول مذهبی بوده، اهدا شده است. این نسخه منحصر به فرد دارای چهار رکن است، اما از آن جا که نسخه از انجام افتادگی دارد دانسته نیست آیا کتاب همین چهار رکن است یا خیر. تصحیح و انتشار این اثر می‌تواند برای تاریخ تحولات کلامی قرن هفتم بسیار مفید باشد.

■

ب. بایسته‌های پژوهش

طرح ۱

تطور نقش معرفت نفس در معرفت خداوند نزد متصوفه
شرح موضوع و روش کلی پژوهش:

معرفت نفس یکی از مباحث مهم در عرفان نظری است. در برخی ادوار معرفت نفس مقدمه معرفت خداوند به شمار می‌رفته و تا امروز نیز این ایده کمابیش اهمیت خود را نگاه داشته است. با این حال به نظر می‌رسد که در برهه‌هایی دیگر و نزد دسته‌هایی دیگر از متصوفه، معرفت نفس این نقش کاربردی را نداشته و نزد بسیاری از متصوفه راه معرفت خداوند از معرفت نفس جدا بوده است. این طرح می‌کوشد تا تفاوت مشرب‌های متصوفه در این باره در دوره‌های گوناگون تاریخی را بسنجد.

برای اجرای این طرح، مجموعه‌ای از متون مهم عرفانی مطالعه و مطالب آن‌ها در باب معرفت نفس و نقش آن در معرفت خداوند با یکدیگر مقایسه می‌شود. این پژوهش در ساختار افقی (مشرب‌های متفاوت هم‌عصر) و ساختار عمودی (دوره‌های تاریخی گوناگون) به تحلیل این موضوع خواهد پرداخت.

اهم منابع:

- خرگوشی نیشابوری، ابوسعید عبدالملک بن محمد، تهذیب الأسرار، چاپ سید محمد علی، بیروت، ۱۴۲۷ هـ.
- سراج طوسی، ابونصر، کتاب اللمع فی التصوف، چاپ نیکلسون،

لیدن، ۱۹۱۴ م.

- سهروردی، عمر بن محمد، عوارف المعارف، بیروت، ۱۴۰۳ هـ.
- عبّادی، منصور بن اردشیر، التصفیة فی أحوال المتصوفة (صوفی‌نامه)، چاپ غلامحسین یوسفی، تهران، ۱۳۴۷ ش.
- عزالدین کاشانی، محمود بن علی، مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، چاپ جلال الدین همایی، تهران، ۱۳۶۷ ش.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن، الرسالة القشیریة، چاپ معروف زریق - علی عبدالحمید بلطه‌جی، دمشق، ۱۴۰۸ هـ.
- نجم‌الدین رازی، عبدالله بن محمد، مرصاد العباد، چاپ محمدامین ریاحی، تهران، ۱۳۵۲ ش.
- هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، چاپ محمود عابدی، تهران، ۱۳۸۳ ش.

طرح ۲

بررسی ترجمه عبارات دانشنامه علایی در مقاصد الفلاسفه غزالی

شرح موضوع و روش کلی پژوهش:

امام ابو حامد محمد غزالی، پیش از تألیف تهافت الفلاسفه در ردّ فلسفه مشایی، به نگارش مقاصد الفلاسفه پرداخت تا نخست آرای فیلسوفان را به طور دقیق معرفی کند. بخش عمده‌ای از این کتاب مهم غزالی ترجمه عربی او از کتاب فلسفی ابن سینا به زبان فارسی، یعنی دانشنامه علایی است.



این طرح در نظر دارد ترجمه‌های عربی غزالی از دانشنامه‌ی علایی را بررسی کند. برای اجرای این طرح، متن عربی مقاصد الفلاسفة غزالی با متن فارسی دانشنامه‌ی علایی این سینا مطابقت داده می‌شود. در مواردی که محرز شود متن مقاصد ترجمه‌ی عربی دانشنامه است، نحوه‌ی ترجمه و برابر‌گذاری‌های غزالی بررسی و تحلیل می‌شود.

اهم منابع:

- ابن سینا، دانشنامه‌ی علایی، به کوشش محمد معین و سید محمد مشکات، تهران، ۱۳۳۱ ش.
- غزالی، محمد، مقاصد الفلاسفة، قاهره، بی‌تا.

طرح ۳

مأخذشناسی مجمل فصیحی

شرح موضوع و روش کلی پژوهش:

مجمل فصیحی اثر فصیح خوافی (ف. ۸۴۵)، تقویم‌واره‌ی تاریخی ارزشمندی است که به اختصار تمام، وقایع مهم هر سال را به ترتیب زمانی گزارش می‌کند. فصیح خوافی در این شیوه از تاریخ گزیده‌ی حمدالله مستوفی تبعیت می‌کند. خوافی مطالب کتاب خود را از منابع تاریخی و ادبی و جغرافیایی برگرفته و چکیده‌نویسی کرده است. با این حال، گزارش وی با برخی از آن منابع تفاوت‌هایی دارد. دسته‌ای از منابع خوافی امروزه مشخص نیست، اما دسته‌ای دیگر از آن منابع را با مقایسه و تطبیق می‌توان تعیین کرد. طرح حاضر می‌کوشد، با مقایسه‌ی مجمل فصیحی با برخی منابع احتمالی آن، به مأخذشناسی خوافی بپردازد و تفاوت روایت وی با منبع اصلی را تعیین کند. برای اجرای این طرح، برخی متون تاریخی، ادبی و جغرافیایی، که احتمال می‌رود از منابع خوافی باشند، با مجمل فصیحی مقایسه می‌شوند تا بتوان از این طریق منابع خوافی را تعیین کرد و احیاناً تصرفات وی را تشخیص داد. در گام اول، محدوده‌ی تاریخی دوره‌ی تیموری از مجمل فصیحی با زبدة‌التواریخ حافظ ابرو، که احتمالاً از منابع مهم خوافی بوده است، مقایسه و مقارنه می‌شود.

اهم منابع:

- حافظ ابرو، زبدة‌التواریخ، به تصحیح سید کمال حاج سیدجوادی، تهران، ۱۳۸۰ ش.
- فصیح خوافی، احمد بن محمد، مجمل فصیحی، به کوشش محسن ناجی نصرآبادی، تهران، ۱۳۸۶ ش.

طرح ۴

مأخذ روایی روزبهان بقلی در المکنون و تحلیل نگاه روزبهان به وثاقت روایات

شرح موضوع و روش کلی پژوهش:

یکی از آثار روزبهان بقلی شیرازی، معروف به شیخ شطّاح و شطّاح فارس، عارف مشهور قرن ششم و هفتم، المکنون فی حقائق الکلم النبویة است. روزبهان در این کتاب به شرح احادیث نبوی به روش متصوفه پرداخته است. برخی از این احادیث در منابع حدیثی مشهور که پیش از روزبهان تألیف شده‌اند یافت نمی‌شود.

طرح پیشنهادی در نظر دارد تا با بررسی احادیثی که روزبهان به شرح آن‌ها پرداخته و جست‌وجوی آن‌ها در منابع روایی و عرفانی، تعیین کند که روزبهان این احادیث را از چه منابعی اخذ کرده و بر چه اساس آن‌ها را موثق می‌دانسته است. برای اجرای این طرح، نخست کلیه‌ی احادیثی که روزبهان آن‌ها را دست‌مایه‌ی شرح خود قرار داده در منابع حدیثی مشهور اهل سنت و شیعه - که پیش از عصر روزبهان تألیف شده‌اند - جست‌وجو می‌شود. در مرحله‌ی بعد همین روایات در متون عرفانی کهن فارسی و عربی جست‌وجو می‌شود. پس از انجام این مرحله، بر اساس وجود یا فقدان این روایات در منابع حدیثی یا عرفانی و اختلافات آن‌ها با ضبط مندرج در کتاب روزبهان، به مأخذیابی روایی المکنون می‌پردازیم. در نهایت مأخذ روزبهان در اخذ حدیث و نوع نگاه روزبهان به وثاقت حدیث و نحوه‌ی نقل آن تحلیل می‌شود.

اهم منابع:

- بقلی شیرازی، روزبهان، المکنون فی حقائق الکلم النبویة، به کوشش علی صدراپی خویی، میراث حدیث شیعه، دفتر دوم (قم، ۱۳۷۷ ش) و دفتر هشتم (قم، ۱۳۸۱ ش).
■





شرح ابن کمونه بر تلویحات سهروردی بررسی سه اثر چاپ شده*

یوپ لامیر**

ترجمه جواد قاسمی

یکی از اندیشمندان سده‌های میانه به نام سعد بن منصور بن کمونه (ف. ۶۸۳ هـ.)، تا همین اواخر در دنیای غرب بیشتر به سبب دو اثر خود شهرت یافته بود. یکی مقالة فی تنقیح الابحاث للملل الثلاث (که مقایسه‌ای است میان یهودیت، مسیحیت و اسلام)^۱، و دیگری رساله‌ای در اختلافات میان «قرائیان» و «ربانیان»، دو جریان فکری در یهودیت که اولی احکام شفاهی آن را می‌پذیرد، اما دومی آن‌ها را قبول ندارد^۲. هرچند ممکن است این دو رساله برای دانشجویان تاریخ یهود^۳

** Joep lameer, Leiden, the Netherlands.

* از استاد ویتکام در لیدن و دکتر محمدجواد اسماعیلی در تهران به خاطر اظهار نظرهایشان درباره نسخه پیشین این مقاله سپاس‌گزارم. حمایت و پشتیبانی از تهران در همه مراحل بسیار مهم بود.

۱. درج تاریخ‌ها در متن بر اساس تقویم تاریخ هجری قمری است. اگر سالی شمسی ذکر شود (بیشتر برای کتاب‌هایی که در ایران چاپ شده‌اند)، به آن اشاره خواهیم کرد. درمورد زندگی، آثار و تأثیر این کمونه، ر.ک: به اثر رضا پورجوادی و زبینه اشمیتکه، با عنوان:

A Jewish Philosopher of Baghdad. Izz al-Dawla Ibn Kammuna (d. 683/1284) and his writings. Leiden-Boston, 2006.

در این کتاب فهرست کاملی از آثار باقی‌مانده ابن کمونه (آثار فلسفی یا آثار دیگر)، محل نسخه‌ها، تصحیح متن‌ها، و مطالعات مربوط به آن، آمده است. بعلاوه، نویسندگان این اثر، تصحیح تحقیقی شماری از متون، نامه‌ها و اشعار را در آن گنجانده‌اند. ابن کمونه در روزگار خواجه نصیرالدین طوسی (ف. ۶۷۲) و نجم‌الدین کاتبی (ف. ۶۷۵) می‌زیسته و با آن‌ها مکاتباتی داشته است. ر.ک: رضا پورجوادی و زبینه اشمیتکه،

A Jewish Philosopher of Baghdad, 12-13, 118-124.

۲. همان، ص ۱۱۴-۱۰۶.

۳. همان، ص ۱۱۸-۱۱۴. گرچه قرائیان کنونی یهود امروز در مقایسه با شاخه اصلی ربانیان آنان، اقلیت بسیار کوچکی به شمار می‌روند، در روزگار ابن کمونه چنین نبوده است. اهمیت این رساله نیز از همین جاست.

۴. همواره این بحث بوده و هنوز هم هست که آیا ابن کمونه تباری یهودی داشته و بعداً اسلام آورده است یا نه. بحث کاملی از این موضوع را می‌توان در اثر رضا پورجوادی و زبینه اشمیتکه، ص ۲۳-۱۸ یافت که گفته‌اند به احتمال بسیار زیاد ابن کمونه مسلمان نشده است. بحث کاملی در این باره این موضوع را می‌توان در کتاب آقای رضا پورجوادی و زبینه اشمیتکه دید:

A Jewish Philosopher of Baghdad, 18-23.

در این اثر گفته می‌شود که به احتمال زیاد ابن کمونه به اسلام نگرویده است. این که آقای نجفقلی حبیبی یهودی بودن ابن کمونه را رد کرده است، به هیچ وجه منطقی نیست. وی می‌گوید نسخه‌های تنقیح الابحاث للملل الثلاث که در اروپا نگهداری می‌شوند، ممکن است به وسیله طرفداران یهود مخدوش شده باشد... ر.ک: نجفقلی حبیبی، شرح التلویحات اللوحیه و العرشیه. تألیف ابن کمونه (سه جلدی، مرکز پژوهشی میراث مکتوب. علوم و معارف اسلامی، ۵۵، تهران، ۱۳۸۷ ش.، ج ۱، ص ۳۴). سخن دیگر وی که تحقیقات غرب در فرهنگ و اندیشه اسلامی در مجموع غیر قابل اعتماد است (همان، ص سی‌وهشت)، بدون استدلال است و از جذابیت آن می‌کاهد.



دوره دوم، سال ششم، شماره پنجم و ششم، آذر - اسفندماه ۱۳۹۱

اهمیت داشته باشد، به نظر می‌رسد نوشته‌های ابن کمونه در زمینه فلسفه اسلامی بسیار بیش از مقالاتش در دین تأثیر داشته است. در این خصوص به‌ویژه باید از این آثار وی یاد کرد: ۱) شرح الاشارات، که شرح بر کتاب الاشارات و التنبیهاست ابن سیناست.^۵ ۲) الکاشف (الجديد في الحكمة)، که اثر فلسفی مستقلی است،^۶ و ۳) شرح التلویحات، که شرحی است بر کتاب التلویحات اللوحیة و العرشیة، تألیف شهاب‌الدین سهروردی (ف. ۵۸۷). ابن کمونه می‌گوید در فلسفه هیچ معلمی نداشته است؛^۷ اما توانایی‌اش در نوشتار و اندیشه فلسفی چنان بوده است که عالمان بعدی مسلمان و هم‌عصرانش شرح او بر تلویحات سهروردی را با علاقه زیاد می‌خواندند.^۸

شهاب‌الدین سهروردی بدون شک یکی از اندیشه‌وران بزرگ فلسفه پس از دوران ابن سیناست. وی فعالیت علمی خود را از فلسفه مشاء ابن‌سینا در آثاری چون شفا و اشارات آغاز کرد و با تلفیق آن با عناصری برگرفته از نظام‌های فکری دیگر به حک و اصلاح آن پرداخت، در حالی که ابتکاراتی هم از خود داشت. بدین‌سان، شاخه جدیدی از فلسفه را پدید آورد که حکمت‌الاشراق خوانده می‌شود. در این‌جا مجال آن نیست که ویژگی‌های اصلی حکمت‌الاشراق را به تفصیل شرح دهیم. کافی است بگوییم که فلسفه اشراق در گذر زمان در گستره فلسفه اسلامی به‌ویژه در مکتب اصفهان با متفکرانی چون

میرداماد (ف. ۱۰۴۱) و صدرالدین شیرازی (ف. ۱۰۵۰) از شاخه مهمی در فلسفه حکایت داشت.^۹

سهروردی چهار اثر مهم در حکمت‌الاشراق نوشت:^{۱۰}

۱. التلویحات اللوحیة و العرشیة

۲. المقاومات

۳. المشاعر و المطارحات

۴. حکمت‌الاشراق

همان‌طور که سهروردی خود اشاره می‌کند، علاقه‌مندان به فلسفه وی باید این آثار را به همین ترتیبی که در بالا آمده است بخوانند.^{۱۱} بنابراین، شرح بر تلویحات شرحی است بر اثری که در ابتدای سیر و سلوک علمی هر جوینده دانش در فلسفه سهروردی قرار می‌گیرد. شاید به همین دلیل است که دست‌کم سه شرح بر تلویحات نوشته شده است:

۱. شرح علامه حلی (ف. ۷۲۶)، که ظاهراً از میان رفته است.^{۱۲}

۲. شرح ابن کمونه، که بیش از پنجاه نسخه (کامل و ناقص) از آن باقی مانده است.^{۱۳}

۳. شرح تلویحات شهرزوری (ف. حدود ۶۸۷).

اگرچه این شرح در زمان ابن کمونه نوشته شده، وی هیچ‌گونه نشانه‌ای به دست نمی‌دهد که از وجود آن خبر داشته باشد.^{۱۴}

هلموت ریتز در سال ۱۹۳۷ میلادی چهار نسخه از شرح شهرزوری را در کتابخانه‌های استانبول یافت.^{۱۵} اخیراً به نسخه

۵. در مورد تصحیحی از این کتاب که زیر چاپ است، ر.ک: اثر پورجوادی و اشمیتکه: A Jewish Philosopher of Baghdad, 61

۶. نگاه کنید به تصحیح اخیر این اثر، به کوشش حامد ناجی اصفهانی، الکاشف (الجديد في الحكمة)، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۸۷ ش. تصحیحی قبل از این نیز به کوشش حمید مرعید الکبیری صورت گرفته است: الجديدي في الحكمة، تألیف سعد بن منصور بن کمونه. احیاء التراث الاسلامی، ج ۴۴، بغداد، ۱۹۸۲/۱۴۰۳. در مورد آثار دیگر ابن کمونه در زمینه فلسفه، ر.ک: به اثر رضا پورجوادی و زابینه اشمیتکه:

A Jewish Philosopher of Baghdad, 87-106

۷. همان، ص ۹، شماره ۴۴.

۸. همان، ص ۲۸ به بعد.

۹. در مورد مقدمه‌ای بر حکمت‌الاشراق و به خصوص سهروردی، ر.ک: حسین ضیائی، "Illuminationalism"، (گرایش به مکتب اشراق)، در Encyclopedia Iranica، به کوشش احسان یارشاطر، ج ۱۲ (نیویورک، ۲۰۰۴)، ص ۶۷۲-۶۷۰ و ج ۱۳ (نیویورک، ۲۰۰۶)، ۱-۲.

۱۰. به جز تلویحات، که بعداً به طور مجزا درباره‌اش سخن خواهیم گفت، چاپ‌های زیر وجود دارند که همگی از هانری کربن است. ر.ک: Opera Metaphysica et Mystica (شهاب‌الدین یحیی سهروردی)، که جلد اول آن (استانبول، ۱۹۴۵)، الهیات کتاب المقاومات (۱۹۲-۱۲۳)، و المشاعر و المطارحات (۵۰۹-۱۹۳) را در بر دارد؛ درحالی که جلد دوم (تهران - پاریس، ۱۹۵۲) متن کامل حکمت‌الاشراق (۲۶۰-۱) را آورده است.

۱۱. هانری کربن، مجموعة في الحكمة الالهية/ من مصنفات شهاب‌الدین یحیی بن حبش السهروردی

Opera Metaphysica et Mystica, vol. 1, xviii

۱۲. ر.ک: زابینه اشمیتکه، The Theology of 'Allama al-Hilli (d. 726/1325) (Islamkundliche Untersuchungen, vol. 152. Berlin, 1991), 59

[ترجمه فارسی، با عنوان: اندیشه‌های کلامی علامه حلی، ترجمه احمد نمایی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد ۱۳۷۸، ص ۶۵].

۱۳. برای نگاهی مختصر به آن، ر.ک: A Jewish Philosopher of Baghdad, 67-77

۱۴. ابن کمونه در نخستین سطرهای مقدمه‌اش بر شرح خود صریحاً می‌گوید تا آن‌جا که او می‌داند هیچ شرحی بر تلویحات پیش از شرح خودش نوشته نشده است.

۱۵. هلموت ریتز، «فقه اللغة نُه. دست‌نویس‌های آثار چهار سهروردی در کتابخانه‌های استانبول»

"Philologica IX. Die vier Suhrawardi. Ihre Werke in stambuler Handschriften" in Der Islam, 24/1937 (270-286), 273



دیگری از این شرح، این بار در کتابخانه دانشگاه لیدن در هلند با شماره قفسه ۵۷۸ OR، برخوردیم. این نسخه ۲۷۱ برگ دارد و در سال ۷۰۴ هجری قمری استنساخ شده است.^{۱۶} در فهرست‌ها این نسخه شرحی ناشناخته بر تلویحات سهروردی وصف شده است.^{۱۷} یکی بودن آن با شرح شهرزوری از طریق مقایسه نقل قول ریتز با نسخه لیدن ۵۷۸ OR ممکن شد. این نقل قول: و هذا آخر ما تيسر لنا من شرح كتاب التلويحات ... و قد قال صلعم رفع عن امتي الخطأ و النسيان و ما استكروها عليه...^{۱۸} از انتهای نسخه خطی نور عثمانیه ۲۶۹۴ است که همان عبارات موجود در برگ ۲۷۱b، سطرهای ۱۱-۱۰ و ۲۱-۲۰ را در خود دارد.^{۱۹} نسخه لیدن فقط شرح بخش‌های دوم (طبیعیات) و سوم (الهیات) تلویحات را دارد. این نسخه بدون نقطه (غیر مشکول)، اما با خطی خوانا نوشته شده است. شرح بر طبیعیات در انتهای مرصد سوم متوقف می‌شود. ظاهراً شرح بر مرصد چهارم از رونوشتی که این نسخه از آن تهیه شده افتاده است، زیرا در ترقیمه کوتاه برگ ۱۱۴b آمده است که رونویسی (این قسمت) در سال ۷۰۴ کامل شده. نسخه لیدن کهن‌ترین نسخه^{۲۰} تاریخ‌دار از شرح شهرزوری بر تلویحات سهروردی و بدین‌سان گواه عمده‌ای است بر تاریخ انتقال این متن. تا کنون شرح شهرزوری تصحیح نشده است. پس از ذکر مطالب بالا، اکنون به بررسی سه چاپ موجود

از شرح ابن کمونه بر تلویحات سهروردی می‌پردازیم. این نسخه‌ها به کوشش: (۱) سید حسین سید موسوی^{۲۱}، (۲) حسین ضیائی و الوشاح^{۲۲}، و (۳) نجفقلی حبیبی^{۲۳} تصحیح شده‌اند. و در صفحات زیر با همین ترتیب مورد بحث و بررسی قرار خواهند گرفت. اثر آقای موسوی نخستین تصحیحی است که تا آن زمان صورت گرفته بود. این اثر هر سه بخش شرح ابن کمونه را در بر دارد. مقدمه آن در آغاز بخش اول، حاوی اطلاعاتی است در مورد ابن کمونه (۱-۳)، پیوندش با هم‌عصرانش و تأثیرش بر قطب‌الدین شیرازی (ف. ۷۱۰) (۳-۶)، زمینه‌های «شبهه ابن کمونه» درباره کثرت واجب الوجود (۶-۹)، دیدگاه‌های ابن کمونه درباره نفس (۹-۱۵)، فهرست آثارش (۱۵-۲۲)، سخنی کوتاه درباره اهمیت تلویحات سهروردی (۲۲-۲۴) و گفتاری درباره منابع و شیوه تصحیح آن (۲۴-۲۵). این کتاب فهرست دارد اما کتاب‌شناسی ندارد.

در آغاز باید عزم و شهامتی را که البته برای شروع چنین طرحی لازم است تحسین کنم، به‌ویژه اگر فردی نخستین بار وارد قلمروی ناشناخته‌ای شده باشد. با این حال، برای طرح مهمی چون تصحیح اثری در سه فصل (فن)، مقدمه آقای موسوی رضایت‌بخش نیست. ذکر مختصر شرح حال ابن کمونه قابل توجیه است، زیرا، اطلاعات بسیار کمی درباره او داریم.^{۲۴} اما ایشان به جای این که جنبه‌های مهم شرحی

۱۶. ر.ک: به ترقیمه انتهای طبیعیات در برگ ۱۱۴b و در انتهای مابعدالطبیعه در برگ ۲۷۱b، که در پیوست، جزء ۳ و ۵ آمده است.

۱۷. ر.ک: P. Voorhoeve, *Handlist of Arabic Manuscripts*. در کتابخانه دانشگاه لیدن و مجموعه‌های دیگر در هلند [چاپ مبسوط دوم، هاگو/بوستون/لندن، ۱۹۸۰ (چاپ اول، ۱۹۵۷)]، ۳۶۲: ج. ج. ویتکام،

Inventory of the Oriental Manuscripts of the Library of the University of Leiden, vol. 1 [Leiden, 2007], 244, as consulted at <http://www.islamicmanuscripts.info/inventories/Leiden/or01000.pdf> on 13 December 2011.

شایان ذکر است که در صفحه اول این نسخه، شارح به اشتباه ابن کمونه دانسته شده است. ر.ک: پیوست، جزء ۱.

۱۸. ریتز، «فقه اللغة نه». دست‌نویس‌های آثار چهار سهروردی در ... ص ۲۷۳.

۱۹. نگاه کنید به پیوست، جزء ۵.

۲۰. و این به سبب آن است که ریتز (همان) نسخه‌های دیگر را به صورت زیر توصیف می‌کند: (۱) استانبول، کوپریلی ۸۸۰، در ۲۹۵ برگ. پایان آن ناتمام است. ادعا شده که دست‌خط خود نویسنده است، اما تاریخ ندارد؛ (۲) استانبول، عاطف ۱۵۸۸، در ۱۵۷ برگ. بدون تاریخ است اما ریتز بر اساس قرائن تاریخ آن را سال ۷۲۴ نوشته است (با توجه به تعداد صفحات و اندازه برگ‌ها، تعداد سطرها در هر برگ، مقایسه با اطلاعاتی که ریتز از نسخه کوپریلی ۸۸۰ می‌دهد، این پرسش را در من به وجود آورده که آیا این نسخه خطی همه شرح یا فقط بخشی از آن را در بر دارد. ریتز هیچ‌گونه اطلاعاتی در این باره به دست نمی‌دهد؛ (۳) استانبول، نورعثمانیه ۲۶۹۳، در ۳۳۱ برگ. حدود سه برگ از انتهای آن افتاده است، مربوط به قرن دوازدهم می‌شود؛ (۴) استانبول، نورعثمانیه ۲۶۹۴، در ۳۷۷ برگ و در سال ۱۱۱۸ استنساخ شده است.

۲۱. سید حسین سید موسوی، التقیحات فی شرح التلویحات، تألیف ابن کمونه، در سه بخش. رساله دکتری دانشگاه تهران، ۱۳۷۵ هجری شمسی، منتشر نشده است. نسخه‌ای از فایل متن آن، با لطف مصحح برایم ارسال شد.

۲۲. حسین ضیائی و احمد الوشاح، ابن کمونه، التقیحات فی شرح التلویحات،

Refinement and Commentary on Suhrawardi's Intimations. Bibliotheca Iranica. Intellectual Traditions Series, No 9. Costa Mesa CA, 2003.

۲۳. در خصوص جزئیات مربوط به کتاب‌شناسی آن، ر.ک: بالا، شماره ۴.

۲۴. نیز ر.ک: پورجوادی و اشمیتکه، 8، A Jewish Philosopher of Baghdad،



را که برای اولین بار چاپ می‌شود نشان دهد، توجه خود را تنها روی دو موضوع خاص معطوف داشته است: یکی شبهه ابن کمونه و دیگری اعتقادات وی درباره نفس. هرچند ممکن است این مسائل به خودی خود دارای اهمیت باشند، ارتباط مستقیمی با موضوع مورد بحث ندارند. این موضوع با توجه به این حقیقت آشکار می‌شود که این شرح خود در بحث‌های آقای موسوی مهم دانسته نمی‌شود. اگر بحث درباره این مطالب در اثری جداگانه مطرح می‌شد بسیار بهتر بود.

فهرست آثار ابن کمونه نیز منسجم و کامل نیست، و در مقایسه با بیست و دو عنوان ذکر شده در کتاب آقای پورجوادی و زابینه اشمیتکه (به استثنای نامه‌ها و اشعار) فقط دوازده عنوان را آورده است. این جای تعجب ندارد، زیرا برخی از آثار در ایران به صورت نسخه خطی موجود نیستند و آقای موسوی هم به بعضی از منابع خارجی که می‌توانسته‌اند در این زمینه به او کمک کنند، دسترسی نداشته است. جنبه مثبت فهرست آقای موسوی این جاست که وقتی پایان نامه خود را به اتمام رسانده (۱۳۷۶ ش. / ۱۹۹۷ م.)، بعضی از آثار فهرست شده هنوز چاپ نشده بودند، به گونه‌ای که ارائه فهرستی از مندرجات و ذکر نسخه‌ای خطی برای علاقه‌مندان به کار بیشتر در این متون بسیار سودمند می‌بود. این آثار مورد بحث عبارتند از:

۱. مقالة فی أن النفس لیست بمزاج البدن و لا کائن عن مزاج

البدن^{۲۵}

۲. مقالة فی ازیلة النفس^{۲۶}

۳. اللع الجوینية^{۲۷}

۴. المطالب المهمة من علم الحکمة^{۲۸}

آقای موسوی در انتهای مقدمه خود می‌گوید حدود سی نسخه از شرح ابن کمونه شناخته شده که باقی مانده‌اند^{۲۹}. متأسفانه ایشان فهرست دقیقی از این سی نسخه را در اختیار خوانندگان قرار نمی‌دهد. آقای پورجوادی و خانم اشمیتکه در بررسی نسخه‌های موجود از شرح تلویحات، ۵۳ نسخه خطی^{۳۰} را ذکر می‌کنند، حال آن‌که اثر منتشرشده اخیر آقای درایتی در زمینه نسخه‌های خطی ایران این امکان را به ما می‌دهد که سه نسخه خطی دیگر را نیز به این فهرست بیفزاییم^{۳۱}. آقای موسوی خود بیش از پنج نسخه خطی را نام نمی‌برد که «... با توجه به گزینه‌های موجود...» آن‌ها را بهترین نسخه‌ها می‌داند^{۳۲}. این نسخه‌ها در (جدول شماره ۱) آمده است.^{۳۳}

به گفته آقای موسوی، تاریخ نسخه کتابخانه احمد ثالث ۳۲۴۴ (۶۸۷)، صحیح نیست. طبق گزارش وی کارشناسان کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد این نسخه (یعنی میکروفیلم آن) را رؤیت کردند و به این نتیجه رسیدند که تاریخ شانزدهم جمادی الثانی سال ۶۸۷ هجری قمری، تاریخی است که نسخه اصل، که متن کتابخانه احمد ثالث ۳۲۴۴ رونوشتی از

۲۵. موسوی، التنقیحات فی شرح التلویحات، ج ۱، ص ۱۶-۱۵، پورجوادی و اشمیتکه، A Jewish Philosopher of Baghdad 102-103، تصحیح انسیه برخواه، ازیلة النفس و بقاءها. تألیف ابن کمونه، تصحیح و تحقیق کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی (تهران، ۱۳۸۵ ش.)، ص ۱۹۱-۱۴۹.

۲۶. موسوی، التنقیحات فی شرح التلویحات، ج ۱، ص ۱، ۱۶؛ پورجوادی و اشمیتکه، A Jewish Philosopher of Baghdad 100-101، تصحیح برخواه، ازیلة النفس و بقاءها، ۱۴۸-۸۹.

۲۷. موسوی، التنقیحات فی شرح التلویحات، ج ۱، ص ۱۷-۱۶؛ پورجوادی و اشمیتکه، A Jewish Philosopher of Baghdad, 95-98, 139-185، (تصحیح).

۲۸. موسوی، التنقیحات فی شرح التلویحات، ج ۱، ص ۱۹-۱۷؛ پورجوادی و اشمیتکه، A Jewish Philosopher of Baghdad, 92-93، این متن را بعداً آقای موسوی خود تصحیح کرد که در خردنامه صدرا، شماره ۳۲، تابستان ۱۳۸۲ ش.، ص ۸۶-۶۴ چاپ شد. وی همچنین در مقدمه شرح تلویحات، فهرست مندرجات الکاشف (الجديد فی الحکمة) (۲۱-۱۹) را می‌آورد. گمان می‌کنم که ایشان از تصحیح الکیسی (بغداد ۱۴۰۳/۱۹۸۲)، خبر نداشته و آقای پورجوادی و اشمیتکه، A Jewish Philosopher of Baghdad, 89 به آن اشاره کرده‌اند.

۲۹. موسوی، التنقیحات فی شرح التلویحات، ج ۱، ص ۲۴.

۳۰. پورجوادی و اشمیتکه، Jewish Philosopher of Baghdad, ۶۷-۷۷.

۳۱. مصطفی درایتی، فهرستواره دست‌نوشته‌های ایران (دنا) (۱۲ جلدی، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۸۹ ش.)، ج ۶ ص ۵۵۶-۵۵۷؛ (۱) همدان، مدرسه غرب ۵۹۱، بدون تاریخ (ش. ۱۶۳۳۵۲)، ناقص؛ در مورد آن بنگرید به اثر محمد روشن و دیگران، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌های رشت و همدان (تهران، ۱۳۵۳ شمسی)، (۲: ۱۳۳۳) اصفهان، میناسیان ۱، قرن هفتم (ش. ۱۶۳۳۳۶). معلوم نیست این نسخه اکنون کجاست. ر.ک: G. Roper (ed.), World Survey of Islamic Manuscripts, vol. 1 [London, 1992], 472-73.

۳۲. قم، فیضیه ۸۶۲، ۱۰۳۰ (ش. ۱۶۳۳۴۰). بخش منطق این نسخه افتاده است و بعضی برگ‌های انتهای الهیات در آن وجود ندارد. در این خصوص بنگرید به اثر رضا استادی، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مدرسه فیضیه قم، جلد ۱ (قم ۱۳۹۶)، ۵۳-۵۲.

۳۳. موسوی، التنقیحات فی شرح التلویحات، ج ۱، ص ۲۴-۲۵.

۳۳. در مورد این نسخه‌ها، نیز ر.ک: پورجوادی و اشمیتکه، A Jewish Philosopher of Baghdad, 67-77.



ردیف	نسخه‌های خطی	سال
۱	تهران، کتابخانه ملی ملک ۹۳۴	۷۰۴
۲	استانبول، کتابخانه احمد ثالث ۳۲۴۴	۶۸۷
۳	تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی ۱۸۴۹	۷۰۲
۴	مشهد، آستان قدس رضوی ۷۰۳	۷۰۵
۵	مشهد، آستان قدس رضوی ۳۴۷۰۰	۱۰۳۱

جدول ۱: نسخه‌های خطی مورد استفاده در چاپ آقای موسوی

آن است، در آن تاریخ استنساخ شده است. آن‌ها استنساخ آن را در ابتدای قرن هشتم هجری دانسته‌اند.^{۳۵}

آقای موسوی نسخه خطی تهران، کتابخانه ملی ملک ۹۳۴ را اساس تصحیح خود قرار داده است.^{۳۶} وی معیار خود را در انتخاب این نسخه‌ها توضیح نمی‌دهد، البته می‌بایست در ایران در دسترس می‌بودند (نسخه احمد ثالث سوم ۳۲۴۴ در استانبول به طور اتفاقی از روی میکروفیلم در دسترس قرار گرفته بود). از آن‌جا که نسخه‌های خطی شماره ۳ و ۵ ذکر شده بالا تنها قسمت طبیعیات و الهیات را دارند^{۳۷}، معیار دیگر باید این بوده باشد که یک نسخه از سه بخش دست کم باید دو بخش را داشته باشد. و لزوم تاریخ داشتن آن نیز به نظر می‌رسد نکته قابل ملاحظه‌ای باشد؛ اما براین اساس، در بادی امر دلیلی بر کنار گذاشتن نسخه‌های زیر وجود ندارد^{۳۸}:

۶. مشهد، آستان قدس رضوی ۱۱۵۲۳ (شامل بخش دوم و سوم)، به تاریخ ۱۲۹۸

۷. تهران، مجلس شورای اسلامی ۱۸۵۰ (شامل بخش دوم و سوم)، به تاریخ ۱۰۲۳

کنار گذاشتن نسخه زیر نیز چندان موجه نمی‌نماید:

۸. کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، کتابخانه اهدایی مشکات ۲۷۳ (بخش‌های اول، دوم، اما فقط برگ اول بخش سوم را دارد)، به تاریخ ۹۶۱^{۳۹}

ظاهراً نسخه آستان قدس رضوی ۱۱۵۲۳ از نسخه‌ای مخدوش استنساخ شده است.^{۴۰} احتمالاً این دلیلی بوده است بر کنار گذاشتن آن از روند کار تصحیح. اما چرا شماره‌های ۷ و ۸ کنار گذاشته شده‌اند خوب توضیح داده نشده است. این امر بیش از همه نسبت به شماره ۸ صدق می‌کند که بخش‌های اول و دوم را در بر دارد و نسخه‌ای بسیار قدیمی است. من به یقین هیچ دلیلی نمی‌یابم که این نسخه از فرایند تصحیح کنار نهاده شود. در نتیجه باید گفت که آقای موسوی از چاپ‌های منطق و الهیات خود تلویحات نیز استفاده کرده است، بخش‌هایی که پیشتر به همت هانری کربن و آقای فیاض تصحیح شده بودند.^{۴۱}

تصحیح این شرح خود این تصور را در ذهن ایجاد می‌کند که تلاشی صادقانه برای کاری منصفانه بر اساس اطلاعات موجود صورت گرفته است. یادداشت‌های زیادی بر این متن زده شده است^{۴۲}. اما من با مقایسه شیوه کار آقای موسوی در متن با تصحیحی که آقای فیاض و هانری کربن از تلویحات به عمل آورده‌اند و آقای موسوی هم از آن‌ها استفاده کرده است (تنها منابع در اختیار بنده)^{۴۳}، دریافتیم که آقای موسوی

۳۴. این نسخه نیز شرح بر منطق را ندارد.

۳۵. موسوی، التلویحات فی شرح التلویحات، ج ۱، ص ۲۵. نمی‌دانم این نسخه بر مبنای چه اساس نسخه‌شناختی حدود ۵۰-۲۵ سال پس از آنچه در خود نسخه به آن اشاره شده، تاریخ خورده است. شاید کارشناسان گفته‌اند ابتدای قرن نهم نه هشتم هجری.

۳۶. همان، ص ۳۳.

۳۷. ر.ک: پورجوادی و اشمیتکه، A Jewish Philosopher of Baghdad, 68 and 74.

۳۸. درمورد این سه نسخه خطی، ر.ک: همان، ۶۹ و ۷۴.

۳۹. در واقع این تاریخ به عبارتی در باب تملک آن مربوط می‌شود و از این جهت باید پیش از آن نوشته شده باشد.

۴۰. ر.ک: پورجوادی و اشمیتکه، A Jewish Philosopher of Baghdad, 69.

۴۱. در مورد بخش منطق تلویحات که مورد استفاده آقای موسوی قرار گرفته، ر.ک: علی‌اکبر فیاض، منطق التلویحات، تألیف الشیخ شهاب‌الدین ... السهروردی. انتشارات دانشگاه تهران، ۲۷۰، تهران ۱۳۳۴ ش. با این که آقای فیاض به مقدمه تصحیح خود (در ص ۹۴) اشاره می‌کند، این مقدمه در نسخه پاکیزه منطق تلویحات که من آن را در هلند دیدم، نیامده است. بدین ترتیب، نمی‌دانم این تصحیح مبتنی بر چه نسخه‌هایی بوده است. وقتی با آقای دکتر اسماعیلی در تهران به بررسی آن پرداختیم، متوجه شدم که مقدمه آن احتمالاً به اشتباه از همه نسخه‌های این چاپ برداشته شده است. در مورد الهیات تلویحات که مورد استفاده آقای موسوی قرار گرفته است، ر.ک: مجموعه فی الحکمة الالهیة من مصنفات شهاب‌الدین یحیی سهروردی، Opera Metaphysica et Mystica، ج ۱، ص ۱۲۱-۱. بحث درباره نسخه‌های مورد استفاده کربن در صفحات شصت و دو تا هفتاد و سه همان جلد آمده است.

۴۲. موسوی، التلویحات فی شرح التلویحات، ج ۱، یادداشت ۲۱۴۰، ج ۲ یادداشت ۱۹۴۲، و ج ۳ یادداشت ۳۸۳۲.

۴۳. در سطرهای زیر در بخش چهارم، توضیح خواهم داد که چرا به نظر من تلویحات خود بهترین منبع برای تصحیح تلویحات موجود در شرح نیست.



در ده صفحه نخست تصحیح منطق قیاض، در سیزده مورد از قرائت‌های دیگر قیاض ذکر می‌آورد. در ده صفحه اول الهیات تصحیح کربن، من بیست و دو مورد از این موارد را یافتیم. ممکن است برخی از قرائت‌ها مهم نباشند، ولی برخی دیگر از آن‌ها جداً بر فهم ما از متن تأثیر می‌گذارند. من در این جا با استفاده از مخفف‌های m, f, c برای متن‌های تصحیح شده، آنچه را در این جا یافته‌ام به ترتیب نشان می‌دهم^{۴۴}:

M یک ۴۱/۱۱ مجهولی القسمین - F ۲/۹ مجهول القسمین؛ M یک ۴۲/۱ بحث احوال المعانی - F ۲/۱۷ بحث المعانی؛ M یک ۴۲/۱۲ فلا یحوج - F ۳/۳ فلا محوج؛ M یک ۴۴/۲۰ و فی لغة العرب تتعذر - F ۴/۲ و فی لغة العرب قد تتعذر؛ M یک ۴۷/۳ و الجزئی - F ۴/۱۴ الجزئی؛ M یک ۴۸/۱۲ اسماً - F ۵/۱۰ اسماً؛ M یک ۴۸/۱۳ معنی مشترک بته - F ۵/۱۱ معنی بته؛ M یک ۴۸/۱۵ کالنجر - F ۵/۱۴ کالبخر؛ M یک ۴۸/۱۷ الاولیة - F ۵/۱۷ اولیة؛ M یک ۴۸/۱۷ مشککة - F ۵/۱۷ متشککاً؛ M یک ۵۳/۱۹ محموله - F ۷/۱۹ محمول؛ M یک ۵۷/۱ فصل - F ۹/۹ فصل؛ M یک ۵۷/۱ داخل - F ۹/۹ داخلاً؛ M سه ۱/۱۸ و لکن - C ۳/۷؛ M سه ۴/۱۶ و لا تعریف - C ۴/۷ و لا تعرف؛ M سه ۴/۱۶ الذی - C ۴/۸ الی؛ M سه ۴/۱۷ کلها اسماء - C ۴/۸ کلها من اسماء؛ M سه ۶/۱ إمّا به - C ۵/۴ إمّا ما به؛ M سه ۹/۱۲ فسّمی - C ۶/۱۷ و یسمی؛ M سه ۹/۱۲ فی الخصب - C ۶/۱ فی الخطب؛ M سه ۱۲/۱۶ غایة الخلاف - C ۶/۱۶ غایة الخلاف و البعد؛ M سه ۱۴/۱۰ ماهیة - C ۷/۱۰ ماهیة؛ M سه ۱۴/۱۳ تتقدم علی هویة المعلولیة - C ۷/۱۴ تتقدم علی هویة ما حمل علیه المعلولیة؛ M سه ۱۴/۱۴ موضوعه - C ۸/۱ موضوعه؛ M سه ۱۶/۳ دون اعتبار بأن یوجب - C ۸/۳-۴ دون اعتبار ان یوجب؛ M سه ۱۶/۳ ترتیب - C ۸/۴ ترتیباً؛ M سه ۱۶/۱۰ هی اشهر - C ۸/۱۳ فهی اشهر؛ M سه ۱۶/۱۱ فلا فصل - C ۸/۱۵ و لا فصل لها؛ M سه ۱۸/۲ و یسمی خطأ - C ۹/۳ یسمی خطأ؛

M سه ۱۸/۲ و مع الغرض - C ۹/۳ و مع العرض؛ M سه ۱۸/۵ ظن انه انهما - C ۹/۸ ظن انهما؛ M سه ۱۸/۱۱ و اخذ فی حد - C ۹/۱۷ و اخذ الذات فی حد؛ M سه ۲۱/۱۶ منه الثابت - C ۱۰/۱۱ منها الثابت؛ M سه ۲۱/۱۷ کالعلم - C ۱۰/۱۳ - کعلم العلیم؛ M سه ۲۱/۱۸-۱ و المصحاحیة و تسمی - C ۱۰/۱۵ المصحاح و سمی.

اگر با همین روند پیش رویم، وضعیت مشابهی را می‌توان برای نسخه‌های خطی به دست آورد. این هم دشوار است، زیرا گزارشی دقیق از همه قرائت‌های دیگر در اصل بسیار مهم است. چرا که وقتی فکر کنیم می‌توان بعضی چیزها را رها کرد، هر قدر هم کم اهمیت بنمایند، معلوم نیست کار به کجا خواهد انجامید.

وقتی تصحیح آقای نجفقلی حبیبی را که در مباحث زیر به آن خواهیم پرداخت مورد بررسی قرار دادم، کشف بسیار عجیبی کردم. زیرا هر جا آقای حبیبی می‌گوید بعضی از صفحات از قسمت مابعد الطبیعه نسخه مجلس ۱۸۴۹ افتاده‌اند^{۴۵}، آقای موسوی چنین خلئی را گزارش نمی‌دهد. بلکه حتی قرائت‌های دیگر مربوط به این بخش را هم ذکر می‌کند^{۴۶}. بر همین منوال، آقای حبیبی حدود ۱۹ صفحه پشت سرهم را ذکر می‌کند که از قسمت الهیات نسخه احمد ثالث ۳۲۴۴ افتاده است^{۴۷}. اکنون گرچه آقای موسوی با آقای حبیبی در مورد ابتدای این خلأ موافق است^{۴۸}، درباره انتهای آن چنین نیست، زیرا آن جا که آقای حبیبی خلأ را در صفحه ۳۰۱/۲، یا عجیب است که، در صفحه ۳۰۳/۱۰ از جلد سوم اثرش پایان می‌دهد، آقای موسوی انتهای خلأ را با نکته‌ای پایان می‌دهد که با چاپ آقای حبیبی، جلد سوم، ۲۸۸/۱ مطابقت دارد^{۴۹}. علاوه بر این، از این جا و تا آن جا که آقای حبیبی انتهای خلأ را قرار می‌دهد، آقای موسوی حدود سی مرتبه در یادداشت‌هایش بر قرائت‌های احمد ثالث سوم ۳۲۴۴، مطلب ارائه می‌دهد. من نمی‌دانم این‌ها از چه چیز حکایت دارد، اما نسخه احمد ثالث

۴۴. من اشتباهات تایی آشکاری که خیلی کم به‌خصوص در آغاز طبیعیات وجود دارد نمی‌بینم؛ ما تقریباً همیشه به جای «جهة»، با حرف تعریف یا بدون حرف تعریف، «جهة» را می‌یابیم.

۴۵. رک: زیر، شماره ۷۷. مقصود من از «صفحات» صفحات چاپ آقای حبیبی است.

۴۶. رک: موسوی، التفتیحات فی شرح التلویحات، ج ۲، ص ۲۱۵-۲۱۴، یادداشت‌های ۱۷۵۷، ۱۷۶۱، ۱۷۶۴، ۱۷۶۶، ۱۷۶۸، ۱۷۷۱، ۱۷۷۸، ۱۷۸۳، ۱۷۸۴، ۱۷۸۶.

۴۷. رک: زیر، ش ۷۷.

۴۸. موسوی، التفتیحات فی شرح التلویحات، ج ۳، ص ۱۳۲، شماره ۱۸۷۵.

۴۹. همان، ص ۱۳۴، شماره ۱۹۰۶.



سوم ۳۲۴۴ قطعاً باید در زمانی خاص در آینده مورد بررسی قرار گیرد.

و اما مشکلات دیگری هم وجود دارد.^{۵۰} من ده صفحه اول منطق، طبیعیات، و الهیات، سی صفحه (بزرگ) در همه را خواندم. و ملاحظه کردم که تصحیح آقای موسوی، صرف نظر از اشتباهات چاپی که اجتناب‌ناپذیر است، در بازگرداندن مرجع صفات و افعال به فاعل‌های خود چندان دقیق نیست. فکر می‌کنم علت بسیاری از قرائت‌های مشکل‌ساز از همین جهت است و به همه سه بخش کتاب اثر می‌گذارد. فکر نمی‌کنم صفحه‌ای باشد که دست کم پنج مرتبه این پدیده مشاهده نشود. به نظر نمی‌رسد این خیلی زیاد باشد ولی در متنی حدود ۶۰۰ صفحه این امر به هیچ وجه پذیرفته نیست.

فکر می‌کنم چاپ آقای موسوی با وجود کاستی‌ها و این حقیقت آشکار که هرگز متن نهایی نخواهد بود، اقدام مهمی بوده است که می‌توان آن را نخستین گام مهم و نمونه‌ای شناخته‌شده برای تصحیحی درست و قابل اعتماد در آینده تلقی کرد.

تصحیح آقای ضیائی و الوشاح فقط مشتمل بر طبیعیات است که در سال ۱۳۸۲/۲۰۰۳ در Bibliotheca Iranica Series منتشر شد. آقای حسین ضیائی از علاقه‌مندان به فلسفه سهروردی و پیروان اوست، به گونه‌ای که چاپ این اثر چندان غیر منتظره نبود. گویا ایشان در نظر داشته است بخش الهیات شرح ابن کمونه را نیز تصحیح کند^{۵۱}؛ اما تا جایی که من می‌دانم تصحیح آن هیچ‌گاه منتشر نشد. چاپ آقای ضیائی دارای مقدمه‌ای است در چهل و هشت صفحه، همراه با متن عربی و یک فهرست. آقای جان والبرج از دانشگاه ایندیانا^{۵۲} این اثر را معرفی کرد، اما وی در بررسی و معرفی آن تنها به اهمیت موضوع به‌طور کلی و اهمیت متن به‌طور خاص پرداخته است. بنابراین، درباره کیفیت تصحیح، که البته مهم‌تر

از همه است هیچ چیزی نمی‌گوید.

مقدمه این اثر به ابن کمونه و شرحش بر تلویحات (۸-۱)، جایگاه تلویحات در برنامه‌های آموزشی سهروردی (۸-۱۵)، می‌پردازد و سپس برخی از موضوعات مورد بحث در این شرح را بررسی و تحلیل می‌کند (۴۶-۱۵)، و در نهایت با بحثی کوتاه درباره نسخه‌های مورد استفاده در این چاپ (۴۸-۴۶) کار خود را به پایان می‌برد. مطالب آقای ضیائی^{۵۳} درباره جایگاه و اهمیت ابن کمونه، به‌خصوص در مقام شارح تلویحات، بسیار کوتاه اما مهم و درست است^{۵۴}. نیز شرح کوتاه او در ساختار و اهمیت فلسفه اشراق را می‌توان به سبک «گفتاری برای ادای رسالت» دانست، اما به گمان من دیدگاه‌هایش درباره کاستی‌های تحقیقات قدیم در فلسفه اشراق در مجموع سودمند است. آثار هانری کربن و سید حسین نصر را که هر دو سخت بر ابعاد معنوی فلسفه سهروردی تأکید می‌ورزند، و البته بسیار ارزشمند است، باید با مطالعاتی که به بررسی نقش سهروردی در منطق و فلسفه طبیعی پرداخته‌اند مقایسه کرد. گمان من بر این است که انتشار شرح بر طبیعیات تلویحات ابن کمونه به منظور آن است که امکان ارائه برخی از این مطالعات فراهم شود. و مباحث آقای ضیائی درباره موضوعات انتخاب شده از این شرح سپس می‌تواند به منزله طرحی از خطوط کلی هرگونه مطالعه‌ای در خصوص نقش سهروردی در فلسفه طبیعی تلقی شود.

آقای حسین ضیائی در انتهای مقدمه شرح کوتاهی از نسخه‌های خطی استفاده شده در این چاپ می‌دهد. وی با این که اطمینان می‌دهد که «سنت رونویسی از التئقحات فی شرح التلویحات نسبتاً خوب جا افتاده بود و چندین نسخه از آن در مجموعه‌های گوناگون سراسر جهان نگهداری می‌شود...»، اطلاعات خود را در اختیار نمی‌گذارد. فقط می‌گوید: «اما شمار اندکی از این نسخه‌ها کامل‌اند»، که زمینه را برای معرفی پنج

۵۰. من نمی‌توانم وارد بعضی از قرائت‌هایی شوم که بر فهم ما از اندیشه‌های سهروردی یا ابن کمونه تأثیر می‌گذارد. این به سبب آن است که این قرائت‌ها اغلب قابل بحث‌اند و تقریباً هیچ‌گاه فقط «درست» یا «غلط» نیستند.

۵۱. ر.ک: پورجوادی و اشمیتکه، A Jewish Philosopher of Baghdad, 6, note 32.

۵۲. در Iranian Studies vol. 38/2005, 520-521.

۵۳. می‌دانم الوشاح در تصحیح و تألیف این اثر شرکت داشته، اما فکر می‌کنم مقدمه آن را آقای ضیائی نوشته است.

۵۴. تنها برداشت نادرست در این گفته او (در صفحه ۴۷) است که ابن کمونه تلویحات را در مدرسه نظامیه بغداد کامل کرده است. در این خصوص، ر.ک: پورجوادی و اشمیتکه، A Jewish Philosopher of Baghdad, 63 note 1.

نسخه خطی آماده می‌کند، یعنی:

ردیف	نسخه‌های خطی	سال
۱	نسخه اورشلیم، مجموعه یهودا ۲۰۱ ^{۵۵}	۷۰۲
۲	تهران، کتابخانه ملی ملک ۹۳۴	۷۰۴
۳	لیدن OR137	۷۳۶
۴	دانشگاه تهران، کتابخانه مرکزی ۲۷۳	۹۶۱
۵	کتابخانه مجلس شورای اسلامی ۱۸۴۹	۷۰۲

جدول ۲: نسخه‌های خطی مورد استفاده در اثر آقای ضیائی و الوشاح

آورده‌اند یا خیر؟ تنها راهی که من می‌توانم در مورد این تصحیح به صورت یک قسمت از کار سخن گویم، از طریق مراجعه به یک یا چند منبع از آن است، به همان ترتیبی که در مورد تصحیح آقای موسوی انجام دادم. تنها نسخه‌ای که به آن دسترسی دارم (البته به طور قطع نه کم اهمیت‌ترین آن)، نسخه خطی لیدن OR137 است. بنابراین، کاری که من انجام داده‌ام از این قرار است: بیست صفحه نخست این چاپ را در نظر گرفته و آن را با قرائت‌های موجود در نسخه لیدن مقایسه کردم. و دریافتیم که در حدود پنجاه مورد، قرائت‌های این چاپ با نسخه OR137 لیدن مطابقت نمی‌کند، درحالی که در پانوش آن به این موضوع اشاره نشده است. بیست صفحه اول چاپ آقای ضیائی (Z) را با نسخه OR137 لیدن (L) مقابله کردم که نتیجه آن به شرح زیر ارائه می‌شود:

Z ۶/۲ مؤخذ- L ۱۷۷ ۲ یؤخذ؛ Z ۶/۷ یمكن فرض- L ۱۷۷ ۵ یمكن فیه فرض؛ Z ۶/۸ مقاطعة- L ۱۷۷ ۵ متقاطعة؛ Z ۷/۱-۲ ۷/۱-۲ نفرض- L ۱۷۷ ۱۰ یفرض (X۳)؛ Z ۷/۵ لا قید- L ۱۷۷ ۱۲ لا قید؛ Z ۷/۶ الجوهر فی التعریف- L ۱۷۷ ۱۳ الجوهر فی هذا التعریف؛ Z ۸/۴ القائم- L ۱۷۷ ۱۸ الرسم؛ Z ۸/۶ عنها- L ۱۷۷ ۱۹ بما؛ Z ۹/۸ للسطح- L ۱۷۷ ۲۸ بالسطح؛ Z ۹/۱۱ و الفرض- L ۱۷۷ ۲۹ و العرض؛ Z ۹/۱۱ یزاء علی السطح- L ۱۷۷ ۳۰ بازاء السطح؛ Z ۹/۱۱ للاقصر- L ۱۷۷ ۳۰ لاقصر؛ Z ۹/۱۲ المحيطین- L ۱۷۷ ۳۰ المحيطین؛ Z ۹/۱۶ العریض ظهر- L ۷۷ ۱ العریض العمیق ظهر؛ Z ۱۰/۱۴ عریضیته- L ۷۷ ۱۲ عرضیة؛ Z ۱۰/۱۵ و إلا شبه- L ۷۷ ۱۳ و إلا شبه؛ Z ۱۰/۱۵ إشاعا- L ۷۷ ۱۳ اتباعا؛ Z ۱۱/۴-۵ و هو الحد الذی لا یتجزی- L ۷۷ ۱۶ و هو الجزء الذی لا یتجزأ؛ Z ۱۱/۱۰ و بالقطع- L ۷۷ ۱۹ و القطع؛ Z ۱۱/۱۱-۱۲ ارباب الکلام- L ۷۷ ۲۰ ارباب علم الکلام؛ Z ۱۱/۱۴ ینتفع فیه- L ۷۷ ۲۲ ینتفع به؛ Z ۱۲/۲ فی جسم- L ۷۷ ۲۴ فی کل جسم؛ Z ۱۲/۱۳ لا ینقسم- L ۷۷ ۳۱ لا ینقسم؛ Z ۱۳/۳ لا غیره- L ۷۸ ۳ لا غیر؛ Z ۱۳/۸ بل تماس- L ۷۸ ۶ بل یماس؛ Z ۱۱-۱۳/۱۰

شایان ذکر است که آقای ضیائی ظاهراً از چاپ آقای موسوی خبر نداشته است، زیرا در مقدمه آن آمده است که شرح ابن کمونه بر طبیعیات تلویحات اکنون نخستین بار چاپ می‌شود^{۵۶}، و نیز علت این را که نسخه احمد ثالث ۳۲۴۴ و آستان قدس رضوی ۷۰۰ و ۷۰۳ ذکر نشده‌اند بیان می‌دارد. اما اگر به پنج نسخه بالا اکتفا کنم، به نظر می‌رسد انتخاب نسخه ۹۳۴ کتابخانه ملی ملک توسط آقای ضیائی به عنوان اساسی برای این تصحیح مبتنی بر تاریخ، خوانا بودن دستخط و نیز این حقیقت بوده است که این نسخه با یک یا چند نسخه خطی دیگر مقابله شده است. با این حال، نسخه ملی ملک ۹۳۴، (به جز چند سطر آخر)^{۵۷} هیچ کدام از قسمت‌های تلویح اول طبیعیات را ندارد، ولی مصححان به این واقعیت مهم اشاره نکرده‌اند. اکنون اگر ما مثلاً نسخه لیدن ۱۳۷ را در نظر گیریم می‌بینیم که این نسخه درست همان طور که قدیمی است کامل هم هست، خطی روشن و خوانا دارد و با نسخه‌های خطی دیگر نیز مقابله شده است^{۵۸}. من نمی‌دانم چرا مصححان اصرار داشته‌اند نسخه ۹۳۴ کتابخانه ملی ملک را اساس کار خود قرار دهند.

در هر حال، سؤال اصلی این است که آیا آقای ضیائی و الوشاح متن قابل قبولی را بر اساس اطلاعات موجود پدید

۵۵. مجموعه آبراهام شالوم یهودا در Jewish National and University Library در اورشلیم را نباید با بخش یهودای مجموعه گارت در کتابخانه دانشگاه پرینستون اشتباه گرفت.

۵۶. ضیائی و الوشاح، ابن کمونه، التتقیحات فی شرح التلویحات، ص ۴.

۵۷. ر.ک: بخش چهارم، زیر.

۵۸. ر.ک: پورجوادی و اشمیتکه، A Jewish Philosopher of Baghdad, 73.



با تحقیقات پیشین می‌دانم که تمایل بیشتری به معنویت دارد.

بخش چهارم، تصحیح آقای حبیبی

سومین و آخرین چاپ این اثر تصحیح آقای نجفقلی حبیبی است که حدود سه سال پیش منتشر شد.^{۵۹} این اثر هر سه قسمت شرح ابن کمونه را دارد و تا حد زیادی بلندپروازانه‌تر از همه است. هر جلدی از آن مقدمه و فهرستی مخصوص به خود دارد، و پیش از مطالب مربوط به منطق جلد اول، مقدمه‌ای بر شرح به طور کلی نوشته شده است. مقدمات مجزای هر جلد در واقع چیزی بیش از خلاصه‌ی مباحث کتاب نیستند و در آن‌ها هیچ تحلیلی از هیچ یک از دیدگاه‌های فلسفی ابن کمونه یا سهروردی صورت نمی‌گیرد.

مقدمه کلی جلد اول اطلاعاتی در مورد زندگی، آثار و به‌خصوص شرح تلویحات ابن کمونه به ما می‌دهد و با بحث درباره نسخه‌های خطی استفاده شده در این تصحیح پایان می‌پذیرد. به خوانندگان توصیه می‌شود به اثر مشترک آقای رضا پورجوادی و خانم اشمیتکه نیز مراجعه کنند، زیرا بسیاری از اطلاعات کتاب‌شناختی آقای حبیبی باید بر اساس اطلاعاتی که آنان داده‌اند، ارزیابی و تحلیل شود.

این موضوع بلافاصله مرا به سمت خود تصحیح می‌کشاند. چنان‌که تنها برای کسانی که به تصحیح آقای موسوی دسترسی دارند معلوم است، آقای حبیبی یکی از استادان مشاور رساله دکتری آقای موسوی بوده است.^{۶۰} خواهیم گفت که اگر استادی بخواهد از قسمتی از رساله دکتری که خود مشاور آن بوده است مطلبی بگیرد، هرچند با تغییرات عمده‌ای همراه باشد، بعضی از الزامات اکید اخلاقی وجود دارد که باید رعایت شود. مثلاً می‌توان از مؤلف اصلی دعوت کرد تا در نوشتن کتاب جدید با او همکاری کند یا یادداشت کوتاهی بر آن بنویسد. می‌توان مقدمه را این‌طور آغاز کرد که شخص چگونه ابتدا وارد این موضوع شده است. اما فرد باید حداقل مطالعات قبلی را به صورت کاری تحقیقی مورد بحث و بررسی قرار دهد. آقای حبیبی هیچ یک از این کارها را انجام نداده است. در مقدمه جلد اول کتاب فقط سه سطر به کار آقای

کل جوهر و لا یبقی فی العالم فلا یبقی حجاب - ۸ ۱۷۸ L
کل جوهر فلا یبقی حجاب؛ Z ۱۳/۱۵ جوهر فردا - ۱۷۸ L
۱۰ جواهر افراد؛ Z ۱۴/۲ یحجبهما - ۱۳ ۱۷۸ L یحجبها؛ Z ۱۴/۲ القی - ۱۳ ۱۷۸ L لقی؛ Z ۱۴/۳ و کل ما - ۱۴ ۱۷۸ L و کلما؛ Z ۱۴/۱۰ فتنماس - ۱۸ ۱۷۸ L فیتماس؛ Z ۱۵/۳-۴ ان لقی کلیهما - ۲۳ ۱۷۸ L ان لقی کل کلیهما؛ LZ ۱۵/۶-۷ واحد محفوف بسته جواهر و یفرض - ۲۴ ۱۷۸ L واحدا محفوف بسته و یفرض؛ Z ۱۵/۱۱ عند الحاذی - ۱۷ ۱۷۸ L عند التحاذی؛ Z ۱۵/۱۵ متجاوزین من - ۲۹ ۱۷۸ L متجاوزین عن؛ Z ۱۵/۱۷ ذکرناه - ۳۰ ۱۷۸ L ذکرنا؛ Z ۱۶/۶ منقسما - ۷۸ L ب ۳ ممتنعاً؛ Z ۱۷/۱ ثانیة - ۷۸ L ب ۷ ثانیة؛ Z ۱۷/۱ اعتبار فی ذلک - ۷۸ L اعتبار طرفی ذلک؛ Z ۱۷/۳ فظاهر - ۷۸ L و ظاهر؛ Z ۱۷/۹ هذا - ۷۸ L ب ۱۲ هذه؛ Z ۱۷/۱۴ أما أن - ۷۸ L أما أن ۱۵ (اما ان)؛ Z ۱۸/۴ فاما - ۷۸ L ب ۱۸ فاما (فاما)؛ Z ۱۸/۸ احد الدائرین - ۷۸ L ب ۲۰ احدى الدائرین؛ Z ۱۸/۱۲ تكون القطبیه - ۷۸ L ب ۲۳ یكون القطبیه؛ Z ۱۸/۱۵ تفکک - ۷۸ L ب ۲۵ تتفکک؛ Z ۱۹/۲ یفتقر - ۷۸ L ب ۲۷ مفتقر؛ Z ۱۹/۳ الجوهر الافراد - ۷۸ L ب ۲۷ الجواهر الافراد؛ Z ۱۹/۵ لاتعجزها - ۷۸ L ب ۲۸ لا یعجزها؛ Z ۲۰/۱ ما یحس ما فیها - ۷۹ L ب ۳ ما یحس فیها؛ Z ۲۰/۲-۳ نقص الاجزاء لبعض - ۷۹ L ب ۴ بعض الاجزاء البعض؛ Z ۲۰/۵ یسفی - ۷۹ L ب ۶ یسمن.

بدین‌سان، در این‌جا حدود پنجاه قرائت متفاوت از نسخه لیدن OR137 وجود دارد که در چاپ آقای ضیائی نیامده است. خواننده با بررسی دقیق‌تر یافته‌های بالا در خواهد یافت که مطالب حایز اهمیت اندکی برای فهم این متن وجود دارد. با این نتیجه‌گیری در مورد پنج نسخه خطی (این چاپ به قرائت‌های متفاوت اندکی اشاره دارد)، و با توجه به این حقیقت که این چاپ مشتمل بر ۴۵۰ صفحه می‌شود (حدود ۲۲ برابر کتابی که در بالا مورد بررسی قرار گرفت)، جز این نمی‌توانم استنباط کنم که تصحیح آقای حسین ضیائی در نهایت پا برجا نخواهد ماند. این امر مایه تأسف بیشتر است، زیرا من نگرش او نسبت به فلسفه سهروردی را در این زمینه وسیله سنجشی

۵۹. در مورد جزئیات کتاب‌شناسی این چاپ، ر.ک: بالا، شماره ۴. آقای حبیبی بر این باور است که عنوان التلویحات فی شرح التلویحات صرفاً نسبت به شرح شهرزوری استفاده می‌شود نه شرح ابن کمونه. ر.ک: شرح التلویحات اللوحیه و العرشیه، ج ۱، صفحه شصت و یک.
۶۰. سیدحسین سیدموسوی، التلویحات فی شرح التلویحات، ج ۱، ۲-۱.

ردیف	نسخه‌های خطی	سال
۱	استانبول، نسخه کتابخانه احمد ثالث ۳۲۴۴	۶۸۷ ^{۶۵}
۲	دمشق، کتابخانه ملی سوریه ^{۶۶} ۷۸۸۵	۶۹۰
۳	تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی ^{۶۷} ۱۸۴۹	۷۰۲
۴	تهران، کتابخانه ملک ۹۳۴	۷۰۴
۵	مشهد، کتابخانه آستان قدس رضوی ۷۰۳	۷۰۵
۶	دانشگاه تهران، کتابخانه مرکزی ^{۶۸} ۲۷۳	۹۶۱ یا جلوتر

جدول ۳: نسخه‌های خطی مورد استفاده در چاپ آقای حبیبی

نیز وی به الهیات تلویحات چاپ کرین اشاره دارد.^{۷۱} آقای حبیبی خوب می‌داند که نسخه‌های بسیار بیشتری از این شرح موجودند، اما از آن‌جا که پنج نسخه از شش نسخه ذکر شده بالا «چاپ‌های قدیمی ... و انتقادی» هستند، وی از آن‌ها بسیار راضی است.^{۷۲} در هر حال، وی نیز می‌گوید که همه نسخه‌های خطی بالا کاستی‌هایی دارند، مثل افتادگی کلمات یا عبارت‌ها در بعضی موارد یا اشتباهات آشکار از طرف کاتب.^{۷۳} به گفته آقای حبیبی این کاستی‌ها نمی‌گذارد یک نسخه خطی به منزله نسخه اصل برای تصحیح انتخاب شود. به همین دلیل است که تصمیم می‌گیرد متن را بر اساس داوری شخصی خود استوار سازد، در حالی که خود در بعضی موارد دشوار به سنت مکتوبی اشاره دارد که این کمونه به هنگام نوشتن اثرش به احتمال زیاد به آن دسترسی داشته است.^{۷۴} چنان که پیش از این گفتیم، از شرح ابن کمونه نسخه‌های بسیار بیشتری

موسوی اختصاص داده شده است و نه بیشتر.^{۶۱} در این سه سطر هم آقای حبیبی از نقش خود در رساله آقای موسوی سخن نمی‌گوید. من وقتی سرانجام رساله آقای موسوی را به دست آوردم تا حدودی شگفت‌زده شدم و همه این‌ها برایم روشن شد. باید افزود که انصافاً آقای حبیبی کارهای آقای فیاض، ضیائی و الوشاح را نیز مورد بحث قرار نمی‌دهد. اصلاً ذکر می‌هم از آن‌ها به میان نمی‌آید. و این امر این تصور را به وجود می‌آورد که ایشان به تحقیقات گذشته درباره متنی که می‌خواهد تصحیح کند توجه زیادی نداشته است.^{۶۲}

حال بازگردیم به کار تصحیح و به خصوص به انتخاب نسخه‌های خطی در چاپ آقای حبیبی. اگر به مقدمه کلی اثر نگاه کنیم، می‌بینیم که آقای حبیبی در جاهای گوناگون به اثر آقای پورجوادی و خانم اشمیتکه A Jewish Philosopher of Baghdad اشاره می‌کند.^{۶۳} بنابراین، وی همچنین باید فهرست آنان از بیش از پنجاه نسخه خطی موجود شرح ابن کمونه را دیده باشد، که حدود پانزده نسخه آن ظاهراً مشتمل بر کل مبحث منطق، طبیعیات و مابعدالطبیعه می‌شود. با این حال، وی تنها شش نسخه خطی را مورد توجه قرار می‌دهد.^{۶۴} (جدول شماره ۳)

نسخه خطی دانشگاه تهران، کتابخانه مرکزی ۲۷۳، در تصحیح شرح الهیات مورد استفاده قرار نگرفت، زیرا این قسمت آن افتاده است. از طرف دیگر، نسخه ۱۸۴۹ مجلس بحث منطق را در بر ندارد. آقای حبیبی یک نسخه خطی دیگر از خود تلویحات، یعنی نسخه ۱۱۴ مجلس (مورخ ۶۰۷) را به شش نسخه بالا اضافه می‌کند.^{۷۰} در خصوص بخش الهیات

۶۱. حبیبی، شرح التلویحات اللوحیه و العرشیه، ج ۱، صفحه شصت و شش.

۶۲. البته احتمالاً آقای حبیبی نمی‌خواسته است به‌طور آشکار این مؤلفان را مورد انتقاد قرار دهد، اما باز هم این کار با تحقیق علمی سازگار نیست.

۶۳. حبیبی، شرح التلویحات اللوحیه و العرشیه، ج ۱، صفحه سی و یک، سی و چهار، و سی و شش تا شصت.

۶۴. حبیبی، شرح التلویحات اللوحیه و العرشیه، ج ۱، صفحه پنجاه و هشت تا شصت.

۶۵. درباره تاریخ این نسخه نگاه کنید به مطلب قبلی در بخش دوم.

۶۶. کتابخانه ظاهریه اکنون جزئی از کتابخانه ملی سوریه است. ر.ک: پورجوادی و اشمیتکه، A Jewish Philosopher of Baghdad، صص ۷۷ و ۲۶۳.

۶۷. این نسخه قسمت منطق را ندارد.

۶۸. پورجوادی و اشمیتکه A Jewish Philosopher of Baghdad، 74؛ مشکات، ۲۷۳.

۶۹. این نسخه فقط یک صفحه از شرح بر الهیات را دارد.

۷۰. حبیبی، شرح التلویحات اللوحیه و العرشیه، ج ۱، صفحه پنجاه و هشت.

۷۱. همان، ج ۳، ص بیست و هشت.

۷۲. همان، ج ۱، ص پنجاه و هشت.

۷۳. همان، ص شصت.

۷۴. همان.



وجود دارد. اکنون پانزده صفحه از شرح بر الهیات فقط بر اساس سه نسخه تصحیح شده است، نسخه مجلس ۱۸۴۹، نسخه کتابخانه ملک ۹۳۴، و نسخه آستان قدس رضوی ۷۰۳، حال آن که مصحح به طور صریح به این موضوع اشاره نمی کند.^{۷۵} همچنین، توصیف نسخه‌ها در مقدمه هریک از این سه جلد نشان می دهد که کاستی‌های عمده دیگری نیز در آن وجود دارد، مانند افتادگی برگ‌های نسخه یا بخش‌هایی که با دست خطی بعدی نوشته شده است.^{۷۶} و علاوه بر این، نقص‌های عمده‌ای وجود دارد که تنها در پانوشته‌ها به آن اشاره شده است.^{۷۷}

بسیار خوب، حال ببینیم کیفیت تصحیح چگونه است. فکر می‌کنم ما می‌توانیم با استفاده از معیارهایی که با اهداف و آرزوهای مصحح مطابقت دارد درباره کیفیت تصحیح آقای حبیبی داوری کنیم. از مقدمه آن آشکار می‌شود که وی روش التقاطی را بر گزیده است.^{۷۸} استفاده از روش التقاطی هیچ کدام از شواهد موجود را از پیش بر شواهد دیگر برتری نمی‌دهد، و معمولاً عناصر زیر مورد توجه قرار می‌گیرد: قدمت (هرچه نسخه قدیمی‌تر باشد بهتر است)، منشأ جغرافیایی (هرچه نسخه‌ای پراکندگی بیشتری داشته باشد، بهتر است)، غالب بودن یک قرائت (هرچه توافق بیشتری در یک قرائت باشد، بهتر است)، و مسأله مقابله (اگر مقابله شده باشد، بهتر است). مصحح سپس این عناصر مختلف را با یکدیگر مقایسه می‌کند تا متنی فراهم آورد که تا حد امکان نزدیک به متن از دست رفته

اصلی به‌شمار آید. حال بر اساس این معیارها، ارزیابی شواهد تصحیح آقای حبیبی چیست؟ بسیار خوب، از یک جهت به نظر می‌رسد تعداد شواهد گردآوری شده در «دسترس» قرار گرفته شده برای تصحیح، بدون آن که ضرورت داشته باشد اندک است. به نظر من این حقیقت مهم خوب توضیح داده نشده است. از طرف دیگر، نسخه‌های خطی استفاده شده، به استثنای احتمالاً نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۲۷۳، که می‌دانیم باید در سال ۹۶۱ هجری یا قبل از آن استنساخ شده باشد، قدیمی هستند. اما از شش نسخه فقط در دو نسخه علائم مقابله دیده می‌شود: نسخه کتابخانه احمد ثالث استانبول ۳۲۴۴، قرائت متفاوت دست‌کم الهیات تلویحات را در خود دارد، چنان که خود ابن کمونه به آن اشاره کرده است.^{۷۹} در حالی که همه متن کتابخانه ملی ملک ۹۳۴، به وسیله کاتب با نسخه‌های خطی دیگر مقابله شده.^{۸۰} بنابراین، از شش نسخه فقط یک نسخه به طور کامل مقابله شده است. در مورد منشأ آن، از میان شش نسخه فقط از سرچشمه سه نسخه خبر می‌دهد، در حالی که دو مورد آن‌ها در یک شهر استنساخ شده اند: ۱- بغداد (دمشق، کتابخانه ملی ۷۸۸۵)،^{۸۱} و تهران، کتابخانه ملی ملک ۹۳۴^{۸۲} و ۲- تبریز (مشهد، آستان قدس ۷۰۳^{۸۳}). با این وصف، گمان می‌کنم آقای حبیبی می‌بایست دست‌کم نسخه‌های خطی دیگر زیر را برای روش التقاطی خود در نظر می‌گرفت، به‌ویژه که همه این نسخه‌ها (ی اولیه) برای او شناخته شده بوده‌اند. (سال در

۷۵. این نتیجه از ارجاعات آقای حبیبی به دست می‌آید، شرح التلویحات اللوحیه و العرشیه، ج ۳، ص ۲۷۱، شماره ۷، ص ۲۸۲، شماره ۱، ص ۳۰۰، شماره ۱ و ص ۳۰۱، شماره ۱.

۷۶. همان، ج ۱، صص پنجاه و هشت تا شصت؛ ج ۲، ص سی تا سی و ده؛ ج ۳، صص بیست و هفت تا بیست و هشت.

۷۷. به اشکالات زیر فقط در پانوشته‌ها اشاره شده است: ۱. هشت صفحه طبیعیات از نسخه خطی مجلس ۱۸۴۹ افتاده است (ر.ک: ج ۲، ص ۶ شماره ۲؛ ص ۳۱۳، شماره ۸ «صفحات»، صفحات چاپ آقای حبیبی است)؛ ۲. چهار صفحه از الهیات از نسخه مجلس ۱۸۴۹، افتادگی دارد (ر.ک: ج ۳، ص ۲۷، شماره ۸)؛ ۳. چهل و چهار صفحه اول الهیات از نسخه آستان قدس رضوی ۷۰۳ با دست خطی در مراحل بعدی نوشته شده است (ر.ک: ج ۲، ص ۴۴، شماره ۲). در این جا ابهامی وجود دارد، زیرا آقای حبیبی می‌گوید: «از ابتدای شرح» این می‌تواند شرح بر قضیه‌ای که درست فرض شده یا بر کل شرح بر الهیات تا این جا باشد. من مطالب او را به مفهوم اخیر درک می‌کنم؛ ۴. متجاوز از ۵۰ صفحه اول الهیات نسخه آستان قدس رضوی ۷۰۳، مشتمل بر نقل قول‌های کامل از تلویحات نمی‌شود (ر.ک: ج ۳، ص ۵۰، شماره ۵)؛ ۵. حدود سی صفحه از الهیات از نسخه کتابخانه ملی دمشق ۷۸۸۵، افتادگی دارد (ر.ک: ج ۳، ص ۲۷۱، ش ۷)؛ ۶. نوزده صفحه از الهیات از نسخه خطی استانبول احمد ثالث ۳۲۴۴ افتادگی دارد (ر.ک: ج ۳، ص ۲۸۲، شماره ۱). همچنین بنگرید به اطلاعات تا حدودی متعارض در ص ۲۸۵، شماره ۱).

۷۸. بنابر روشی دیگر، به نام روش نسب‌شناختی، هدف تثبیت «شجره» (شجره‌نامه) شواهد موجود مبتنی بر این اصل است که خطاهای مشابه منشأ مشابه دارند.

۷۹. پورجوادی و اشمیتکه، A Jewish Philosopher of Baghdad, 68 با اشاره به الهیات تلویحات به تصحیح کربن.

۸۰. همان، ص ۷۴.

۸۱. پورجوادی و اشمیتکه، A Jewish Philosopher of Baghdad, 77

۸۲. پورجوادی و اشمیتکه، A Jewish Philosopher of Baghdad, 74؛ حبیبی، شرح التلویحات اللوحیه و العرشیه، ج ۱، ص پنجاه و نهم.

۸۳. حبیبی، شرح التلویحات اللوحیه و العرشیه، ج ۱، ص پنجاه و نهم.



من در این مورد به آن مراجعه کرده ام (= چاپ آقای حبیبی).
ح یک ۲/۱ الاصحاب یا اصحابی؛ ح یک ۲/۱ علی یا الی؛ ح
یک ۲/۵ للکتاب یا الکتب؛ ح یک ۳/۱۲ للخطبة یا الخطبة؛ ح
یک ۴/۱ اذ یا اذا؛ ح یک ۵/۲ السیاده یا السفارة؛ ح یک ۵/۲۰
لم يحصل له خلق یا لم يحصل خلق؛ ح یک ۹/۹ من یا فی؛
ح یک ۱۰/۵ تصورات ما یا تصورات اما؛ ح یک ۱۱/۱۲ فی
العقل تصور یا فی العقل متصور؛ ح یک ۱۲/۱۵ الامر الحاصل
یا العلم الحاصل؛ ح یک ۱۴/۱۰ یحتاج الی المنطق یا یحتاج
الیه المنطقی؛ ح یک ۱۴/۱۲ مقابله یا مقابلة؛ ح یک ۱۴/۱۵؛
التي ینتقل یا التي لا ینتقل؛ ح یک ۱۴/۱۹ معلوم یا المعلوم؛ ح
یک ۱۵/۵ السریرة یا السریر؛ ح یک ۱۵/۱۸ جهتهما یا جهتیهما؛
ح یک ۱۶/۱۲ الشیء کما هو یا الاشیاء کما هی؛ ح یک
۱۶/۲۰ الاختلاف یا الاختلاط؛ ح یک ۲۲/۳ کذلک یا لذلك؛
ح یک ۲۲/۳ بتوسط وضعه له یا بتوسطه لوصعه له؛ ح یک
۲۲/۱۲، ۲۳/۱۱، ۱۶، ۲۳/۱۱ بجزئه یا بجزئیه؛ ح یک ۲۳/۵، ۹ جزؤه یا
جزء؛ ح یک ۲۵/۲۰ الکلمات و قسیمیها یا الکتاب و قسیمیها؛
ح یک ۲۶/۳ ترکیه یا ترکیبها؛ ح یک ۲۶/۳ اللذین یا اللذان؛
ح یک ۲۷/۱ رسمها یا رسمیمها؛ ح یک ۲۷/۱۳ مدلول یا
المدلول؛ ح یک ۲۸/۸ منعه یا منعت؛ ح یک ۲۹/۲ ما یا لما؛ ح
دو ۳/۱۱ العلم یا التعلیم یا التعلم؛ ح دو ۵/۷ بل الحس معاونه
یا بل للحس معاونة؛ ح دو ۶/۲ یعلم یا تعلم؛ ح دو ۶/۱۷ منه
کذلک یا منه ما کذلک؛ ح دو ۷/۲۰ فبالجوهر یا فالجوهر؛ ح
دو ۲۱-۷/۲۰ یخرج السطح یا یخرج السطح؛ ح دو ۸/۹ عرفة
یا عرف؛ ح دو ۸/۲۰ بالسطح یا بالجسم؛ ح دو ۱۲/۱۳ و کل ما
یا و کلما؛ ح دو ۱۳/۷ و نفرض خطان یا و یفرض خطان؛ ح دو
۱۵/۵ احد الدائرتین یا احدى الدائرتین؛ ح دو ۱۵/۱۵ التزموا یا
الزمو؛ ح دو ۲۱/۷ ولما نغ یا والمانع؛ ح دو ۲۱/۷-۸ التمكن من
الجزء یا التمكن من الجزء؛ ح دو ۱۹-۲۱/۱۸ لا تصور لخروجه
یا لا یصور خروجه؛ ح دو ۲۳/۹ جزی یا جزئی؛ ح دو ۲۵/۱ و
الاعظام یا فی الاعظام؛ ح دو ۲۵/۱ انه هو شیء ما یا انه شیء ما؛
ح دو ۲۶/۱۱ و لا الانفصال یا و الانفصال؛ ح سه ۴/۱۰؛ کذلک

ردیف	نسخه‌های خطی	سال
۱	استانبول، شهید علی پاشا ۱۷۴۰ ^{۸۵}	۶۸۶
۲	استانبول، احمد ثالث ۳۲۸۴ و استانبول، ینی جامع ۷۶۶ ^{۸۶}	۶۸۵-۸۶
۳	استانبول، فیض الله افندی ۱۱۹۵ ^{۸۷}	۶۹۶-۹۷
۴	اورشلیم، یهودا ۳۰۱ ^{۸۸}	۷۰۲
۵	لیدن OR137 ^{۸۹}	۷۳۶

جدول ۴: نسخه‌هایی که می‌بایست در چاپ آقای حبیبی در نظر گرفته می‌شده ولی نشده است.

متنی که آقای حبیبی آن را اساس قرار داده در مجموع متنی
منسجم است، اما به نظر من انتخاب نسخه‌هایش، اجازه
داوری نهایی را درباره قرائت‌های دشوار و غیر یقینی به ما
نمی‌دهد. و چنین قرائت‌هایی وجود دارد. من همه این کتاب
را نخوانده‌ام، بنابراین نمونه‌هایی از این قرائت‌ها را که به
مطالعه بیشتر نیاز دارند انتخاب کرده‌ام. این قرائت‌ها به سی
صفحه نخست یا همین حدود از هر کدام از این سه جلد و در
مجموع نود صفحه مربوط می‌شود. مواردی وجود دارد که در
آن اختلافات از گزینه‌هایی ناشی می‌شود که سرچشمه‌اش
به ذوق و سلیقه مصحح (که همیشه معیاری خطرناک است)
برمی‌گردد، حال آن که در موارد دیگر اختلافات نشان‌دهنده
اختلاف از به کارگیری ترتیبی دیگر است. به نظر می‌رسد از
این سه جلد متن الهیات کمتر از بقیه بحث‌انگیز است. ولی
این در نگاه اول و تنها مبتنی بر نمونه‌ای کوچک است. در هر
مورد، نخستین قرائت قرائتی است که مصحح انتخاب کرده
است، در حالی که دومین قرائت، پس از «یا»، قرائت دیگری
است که در نسخه‌های خطی دیگر پیدا می‌شود، و این یا در
پانویشت تصحیح آمده، یا در نسخه خطی لیدن OR 137، که

۸۴. در مورد جزئیات مربوط به این نسخه‌ها، ر.ک: پورجوادی و اشمیتکه، 1.1.2 A Jewish Philosopher of Baghdad.

۸۵. چرا که قسمت طبیعیات یا نسخه‌ای که بر خود ابن‌کُمونه خوانده شده بود مقابله شده بود.

۸۶. این‌ها در مجموع یک نسخه را تشکیل می‌دهند. درباره قدمت آن‌ها ر.ک: اثر پورجوادی و اشمیتکه، 68. A Jewish Philosopher of Baghdad.

۸۷. زیرا در تیریز استنساخ شده بود.

۸۸. زیرا در اصفهان استنساخ شده بود.

۸۹. زیرا در مشهد استنساخ و با نسخه‌های خطی دیگر مقابله شده بود.



یا لذلک؛ ح سه ۴/۱۴ علم جر الاتقال یا علم حركة الاتقال؛ ح سه ۵/۷ الاعتقاد الیقینی یا الاعتقاد الیقین؛ ح سه ۵/۸-۹ رأی و اعتقاد یا اعتقاد و رأی؛ ح سه ۷/۱۳ و کیفیاتها یا و کیفیاتها؛ ح سه ۹/۹ التي یا الذی؛ ح سه ۱۱/۱۷ لیست یا لیس؛ ح سه ۱۱-۱۲/۱۰ و أخذ... فغلط یا و أخذ... فغلط؛ ح سه ۱۵/۹-۱۰ النفی و الاثبات یا الاثبات و النفی؛ ح سه ۱۹/۴ مطلقه یا مطلقاً؛ ح سه ۱۹/۱۲ و قد فرغت یا و قد عرفت؛ ح سه ۱۹/۲۱ یُسَمی یا فیُسَمی؛ ح سه ۲۰/۷ محل یا المحل؛ ح سه ۲۵/۱۵ کلما یا کل ما؛ ح سه ۲۶/۴ نظراً یا نظر.

بدون تردید این تصحیح بهترین چایی است که تا کنون از آن منتشر شده است، اما عدم توجه مصحح به تحقیقات پیشین را یک سره غیر قابل قبول می‌دانم. و انتخاب و ارزیابی‌اش از این نسخه‌های خطی نیز به ما اجازه نمی‌دهد چاپ حاضر را، چنان که ممکن است از نمونه‌های ذکر شده بالا استنباط شود، چایی نهایی بدانیم. بدین سان، ما هنوز مشتاق دیدن چایی نهایی از این متن مهم هستیم.

بخش پنجم، تلویحات سهروردی تصحیح آقای حبیبی

تصحیح شرح ابن کمونه مشکلاتی دارد، زیرا ما با شرح بر متنی سروکار داریم که با وجودی که در بیشتر نسخه‌های آن انسجام دارد^{۹۰}، تنها قسمتی از آن تصحیح شده است^{۹۱}. هر جا آقای موسوی از آن قسمت از تلویحات تصحیح فیاض و کربن استفاده کرده، آقای حبیبی تنها کربن را ذکر می‌کند^{۹۲}. آقای حبیبی برای تصحیح شرح ابن کمونه خود، از یک نسخه از خود تلویحات استفاده کرده است، یعنی نسخه مجلس ۱۱۴،

که قدیم‌ترین نسخه تاکنون شناخته شده از این رساله است (رک زیر، جدول ۵). نمی‌دانم ایشان چرا شماره برگ‌های این نسخه مهم را ذکر نمی‌کند (۱۵۰). نیز متوجه نمی‌شوم که چرا بلافاصله نمی‌گوید که سه صفحه اول این نسخه با دستخط بعدی دیگری نوشته شده است^{۹۳}. وی در پانوشت به طور گذرا از آن یاد می‌کند^{۹۴}، اما به نظر من این به هیچ وجه متقاعد کننده نیست. خلاصه، از ایشان انتظار داشتیم اندکی می‌گفت که در فهرست آمده است که قسمتی از طبیعات نسخه مجلس ۱۱۴، افتاده است^{۹۵}. این هم خیلی مهم است، زیرا با یک توزق در کتاب این اندیشه برای من حاصل نشد.

آقای حبیبی در کنار شرح ابن کمونه، تصحیحی از خود تلویحات نیز فراهم کرد. این تصحیح تقریباً هم‌زمان با^{۹۶} انتشار شرح ابن کمونه بر تلویحات منتشر شد^{۹۷}. اما من وقتی به مقدمه کتاب و خود تصحیح مراجعه کردم، با تعجب فراوان دیدم که تقریباً هیچ چیز تغییر نکرده است. نسخه خطی واحدی از خود تلویحات، با رونوشت‌های واحدی از شرح تلویحات ابن کمونه که در تصحیح به کار رفته در این جا بازبینی شده است^{۹۸}. تنها امکان استفاده از نسخه دمشق وجود نداشته، زیرا متن تلویحات را ندارد بلکه تنها تکرار برخی از عبارات و واژه‌هاست^{۹۹}. آقای حبیبی مانند گذشته تصحیح الهیات تلویحات به کوشش کربن را نیز اضافه می‌کند^{۱۰۰}. بنابراین، در عمل این همان متنی است که به صورت بخشی از تصحیح شرح تلویحات ابن کمونه منتشر شد. گمان می‌کنم آقای حبیبی نمی‌بایست برای انتشار تلویحات این راه را طی می‌کرد. و این تنها از آن روی نیست که بسیاری

۹۰. در نسخه اورشلیم، Jewish National and University Library, Yahuda Collection Ar 201 متن اصلی تلویحات ظاهراً پیش از شرح می‌آید (ضیائی و الوشاح، ابن کمونه، التنیحات فی شرح التلویحات، مقدمه ۴۷-۴۶)، در حالی که نسخه دمشق، ظاهره ۷۸۸۵ تنها عبارات کوتاهی را درج می‌کند (حبیبی، شرح التلویحات اللوحیه و العرشیه، ج ۱، ص پنجاه و نهم).
۹۱. رک: تصحیحات کربن و فیاض که پیشتر در این مقاله ذکر شد.
۹۲. حبیبی، شرح التلویحات اللوحیه و العرشیه، ج ۳، ص بیست و هشت.
۹۳. یوسف اعتصامی، فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، مطبوعات کتابخانه، ج ۲ (تهران، ۱۹۳۳)، ص ۵۹.
۹۴. ارجاع آن را می‌توان در صفحه ۲۸، شماره ۹ جلد اول تصحیح شرح التلویحات ابن کمونه، و در صفحه ۸، شماره ۵ تصحیح تلویحات مشاهده کرد.
۹۵. اعتصامی، فهرست، ج ۲، ص ۵۹.
۹۶. نجفقلی حبیبی، شهاب‌الدین سهروردی: التلویحات اللوحیه و العرشیه، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۸۸ ش.
۹۷. همان، ص دوازده، که اشاره می‌کند شرح زیر چاپ است.
۹۸. همان، ص سی و هشت تا سی و نه.
۹۹. حبیبی، شرح التلویحات اللوحیه و العرشیه، تألیف ابن کمونه، ج ۱، ص پنجاه و نه.
۱۰۰. حبیبی، شهاب‌الدین سهروردی: التلویحات اللوحیه و العرشیه، ص سی و نه.



از نسخه‌های آن باقی مانده‌اند. وانگهی، شرح ابن کمونه بر آن مبتنی بر نسخه یا نسخه‌هایی بوده که وقتی شرح خود را نوشته آن‌ها را در اختیار داشته است. اما چه کسی می‌گوید که او به بهترین نسخه یا نسخه‌ها دسترسی داشته است؟ وقتی ابن کمونه در سال ۶۶۷ هجری شرح خود را به پایان رساند، مدت هشتاد سال از مرگ سهروردی گذشته بود، در حالی که تلویحات باید چند سال پیش از مرگش کامل شده باشد. بنابراین، چندین سال بین اتمام اصل تلویحات و مراجعه ابن کمونه به یک نسخه یا نسخه‌هایی از متن گذشته بود. ما نمی‌دانیم احتمالاً چند نسخه واسطه وجود داشته است. بدین‌سان من به هیچ وجه در تعجب نیستم که چرا قدیم‌ترین نسخه شناخته‌شده از تلویحات که در تصحیح شرح ابن کمونه مورد استفاده قرار گرفته، کمک زیادی نکرده است. حدود یک‌صد مرتبه در پانوش‌اش اشاره شده که قرائتی متفاوت از آنچه مصحح انتخاب کرده است دارد، اما آنچه مرا شگفت زده می‌کند این است که آقای حبیبی تصمیم گرفته چاپ مستقلی از تلویحات را منتشر کند که عین متنی است که آن را برای شرح ابن کمونه بر تلویحات، اساس قرار داده است. فکر می‌کنم به دلایلی که در بالا ذکر کردم، این نوع داوری به هیچ وجه داوری درستی نیست^{۱۰۱}.

همه این‌ها بدان معناست که چاپ تلویحات سهروردی آقای حبیبی به صورت چاپ مستقلی از این اثر قابل قبول نیست. تهیه چاپ قابل قبولی از تلویحات در صورتی ممکن خواهد بود که به همه یا بیشتر نسخه‌های موجود از خود تلویحات مراجعه شود. به نظر من توسل به شرح‌های ابن کمونه و شهرزوری فقط در صورتی قابل قبول است که از همه گزینه‌های در دسترس استفاده شده باشد. در پایان این مقاله و برای راحتی کار کسی که می‌خواهد در آینده به تصحیح تلویحات سهروردی پردازد، در این جا فهرستی از نسخه‌های خطی را که من تاکنون با آن‌ها برخوردادم، ارائه می‌دهم^{۱۰۲}:

ردیف	نسخه‌های خطی	سال
۱	تهران، مجلس ۱۱۴	۱۳۶۰۷
۲	لیدن OR 2/2541	قبل از ۱۶۵۰
۳	برلین ۵۰۶۲	۱۰۵۶۵۱
۴	کتابخانه ملی ملک ۹۳۵	۱۰۶۶۶۱
۵	استانبول، انیورسیتیه AY 4494	۱۰۷۶۷۰
۶	استانبول، احمد ثالث ۳۲۵۲	۱۰۸۶۷۹
۷	شیراز، بنیاد فارس‌شناسی ۱۰۱	قرن هشتم ^{۱۰۹}
۸	اورشلیم، یهودا ۲۰۱	۱۱۰۷۰۲
۹	استانبول، لالی ۲۴۸۷	۱۱۱۷۱۱
۱۰	استانبول، Carullah 996	۱۱۲۷۲۰
۱۱	استانبول، راغب ۱۴۸۰	۱۱۳۷۳۱/۷۳۴
۱۲	استانبول، ایاصوفیه ۲۳۹۲	۱۱۴۷۳۲
۱۳	استانبول، احمد ثالث ۳۲۶۶	قرن نهم ^{۱۱۵}
۱۴	استانبول، احمد ثالث ۳۲۱۷	۱۱۶۸۶۵
۱۵	تهران، مجلس ۳۵۷۲/۲	۱۱۷۱۰۱۵
۱۶	تهران، مجلس ۳۵۷۲/۳	۱۱۸۱۰۱۵
۱۷	استانبول، نورعثمانیه ۲۶۶۰	۱۱۹۱۰۸۳
۱۸	مشهد، آستان قدس رضوی (۵۳) ۵۲	۱۲۰۱۰۹۰
۱۹	بانکیور، ۲۶۳۱/۴	حدود ۱۱۰۰ ^{۱۲۱}
۲۰	قاهره، دارالکتب، احمد تیمور، حکمت ۱۳۰	۱۲۰۰ ^{۱۲۳}
۲۱	تهران، مجلس ۱۱۵	۱۲۳۱۳۲۱
۲۲	استانبول، احمد ثالث ۳۲۸۱	بدون تاریخ ^{۱۲۴}
۲۳	قاهره، دارالکتب، احمد تیمور، حکمت ۱۱۹	بدون تاریخ ^{۱۲۵}
۲۴	قاهره، دارالکتب، احمد تیمور، حکمت ۱۲۰	بدون تاریخ ^{۱۲۶}
۲۵	تهران، مجلس ۴۹۰۰/۹۲	بدون تاریخ ^{۱۲۷}
۲۶	تهران، مجلس ۳۵۷۲/۴	بدون تاریخ ^{۱۲۸}

جدول ۵: نسخه‌های خطی تلویحات سهروردی

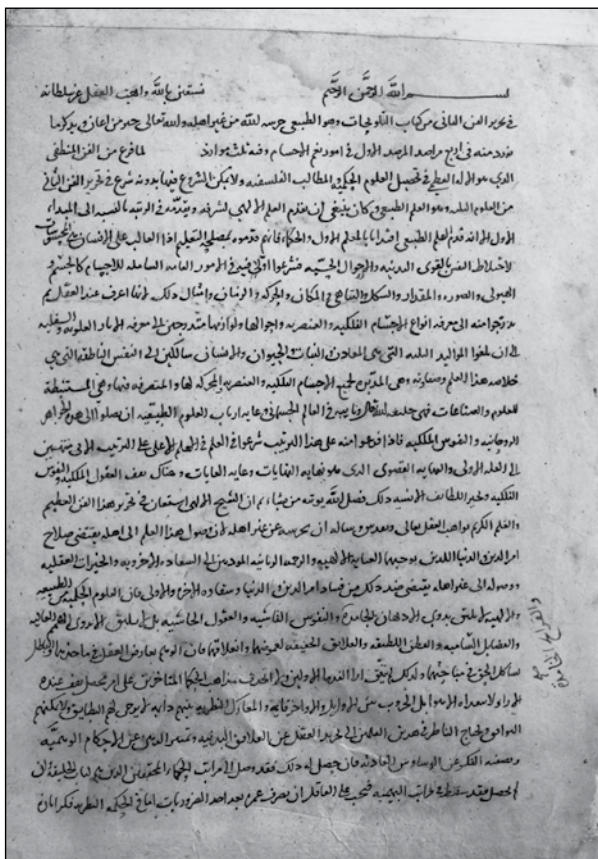


۱۰۱. آقای حبیبی نخستین کسی نیست که شواهدی را از سنت‌های گوناگون جمع می‌کند. هانری کربن در شرح خود بر تلویحات نیز همین کار را کرده است. ر.ک: کربن، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، ص Lxii-Lxxiii.
۱۰۲. ممکن است نسخه دیگری هم وجود داشته باشد که در ۴۶ برگ اول کتابخانه حکیم اوغلی علی پاشا ۸۵۴، نگهداری می‌شود. در مورد آن، ر.ک: پورجوادی و اشمیتکه، *A Jewish Philosopher of Baghdad*, 73.
۱۰۳. اعتصامی، فهرست، ج ۲، ص ۵۸-۵۹. حبیبی، شرح التلویحات اللوحیة و العرشیة، تألیف ابن کمونه، ج ۱، ص پنجاه و هشت؛ همو، شهاب‌الدین سهروردی: التلویحات اللوحیة و العرشیة، سی و هشت.
۱۰۴. ویتکم، *Inventory*، ج ۳ (لیدن، ۲۰۰۸)، ص ۱۵۵، مراجعه شده به سایت: <http://www.islamicmanuscripts.info/inventories/leiden/index.html>، در ۲۶ دسامبر ۲۰۱۱؛ ۳۶۲، Voorhoeve, handlist. قطعه‌ای منطبق با ابتدای الهیات تلویحات. ر.ک: حبیبی، شهاب‌الدین سهروردی: التلویحات اللوحیة و العرشیة، ۱۵/۱۸۵-۱۷۳/۲.
۱۰۵. W. Ahlwardt, *Verzeichnis der arabischen Handschriften der Königlichen Bibliothek zu Berlin*، ج ۴ (برلین، ۱۸۹۲)، ص ۴۰۲-۳۹۹. به گفته آلوارت اواخر این نسخه ناقص است. به نظر من چنین نیست. آقای حبیبی در شرح التلویحات اللوحیة و العرشیة، تألیف ابن کمونه، ج ۳، ص ۱، شماره ۶، توضیح درستی داده است؛ همو، شهاب‌الدین سهروردی: التلویحات اللوحیة و العرشیة، ۱۷۳، شماره ۶. آلوارت در اواخر این مدخل فهرستش نیز قطعه‌ای از این متن را ذکر می‌کند که تنها یک صفحه را دربر می‌گیرد.
۱۰۶. ایرج افشار و محمد تقی دانش‌پژوه (زیرنظر)، فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه ملی ملک، ج ۱، (تهران، ۱۳۵۲ ش.)، ۱۷۱-۱۷۰.
۱۰۷. ریتز، «فقه اللغة نه». دست‌نویس‌های آثار چهار سهروردی در...»، ص ۲۷۲.
۱۰۸. همان، صفحاتی از انتهای آن افتاده است.
۱۰۹. درایتی، فهرستواره، ج ۳، ص ۳۰۹، شماره ۶۸۶۵۲.
۱۱۰. ضیائی و الوشاح، اثری که ذکر شد، ۴۷-۴۶؛ پورجوادی و اشمیتکه، اثری که ذکر شد، ۷۶.
۱۱۱. ریتز، «فقه اللغة نه». دست‌نویس‌های آثار چهار سهروردی در...»، ص ۲۷۲.
۱۱۲. همان، بخش‌های دوم و سوم را دارد. با نسخه خود ابن کمونه مقابله شده است.
۱۱۳. همان.
۱۱۴. پورجوادی و اشمیتکه، *A Jewish Philosopher of Baghdad*, 69.
۱۱۵. ریتز، «فقه اللغة نه». دست‌نویس‌های آثار چهار سهروردی در...»، ص ۲۷۲. ظاهراً از نسخه احمد ثالث ۳۲۵۲۱ استنساخ شده است.
۱۱۶. همان.
۱۱۷. عبدالحسین حائری، فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۱/۳ (تهران، ۱۳۴۸ ش.)، ۱۵۴۰.
۱۱۸. همان.
۱۱۹. ریتز، «فقه اللغة نه». دست‌نویس‌های آثار چهار سهروردی در...»، ص ۲۷۳. ریتز می‌افزاید: «یک تا سه». معلوم نیست که آیا مقصود هر سه بخش یا بخش یک و سه است.
۱۲۰. سید علی اردلان جوان، فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، ج ۱، (چاپ دوم، مشهد، ۱۳۶۵ ش.)، ۶۷-۶۹.
۱۲۱. مولوی عبدالحمید، فهرست دستی کتب قلمی... خدابخش (کتابخانه عمومی شرقی بانکپور)... مسمی بمفتاح الكنوز الخفیة، ج ۲، (پاتنا، ۱۹۹۲)، ۴۵۶.
۱۲۲. احمد بن عبدالمجید، فهرس مخطوطات دار الکتب المصریة قائمة بمخطوطات الحکمة و الفلسفة بمکتبات حلیم و تیمور و طلعة بدار الکتب و الوثائق القومیة بالقاهرة، در المورد ۵/۱۹۷۶ (۲۴۸-۲۳۸)، که آمده است: «۱۷۷ ص»، که باید مختصر «۱۷۷ صفحه» باشد. به گفته بروکلان، *Geschichte der arabischen Literatur*، [تاریخ متون عربی]، ج ۱ (چاپ دوم، لیدن، ۱۹۴۳)، ۵۶۵، این نسخه خطی فقط طبیعیات و الهیات را دارد. ابن عبدالمجید در این باره چیزی نمی‌گوید.
۱۲۳. اعتصامی، فهرست، ج ۲، ص ۵۹.
۱۲۴. ریتز، «فقه اللغة نه». دست‌نویس‌های آثار چهار سهروردی در...»، ص ۲۷۳، فقط بخش اول را دارد. صفحاتی از انتهای آن افتاده است.
۱۲۵. ابن عبد المجید، فهرس، ۲۴۲، که آمده است: «ق ۸۲»، که باید مختصر «ورقة ۸۲»، باشد. نمی‌دانم «ج ۲» به چه معناست: احتمالاً فقط شامل بخش دوم، یا دو بخش است. تحقیقات بیشتری باید صورت گیرد.
۱۲۶. همان.
۱۲۷. درایتی، فهرستواره، ج ۳، ص ۳۰۹، شماره ۶۸۶۵۷، قطعه.
۱۲۸. حائری، فهرست، ۴۱-۱۵۴۰، قطعه.

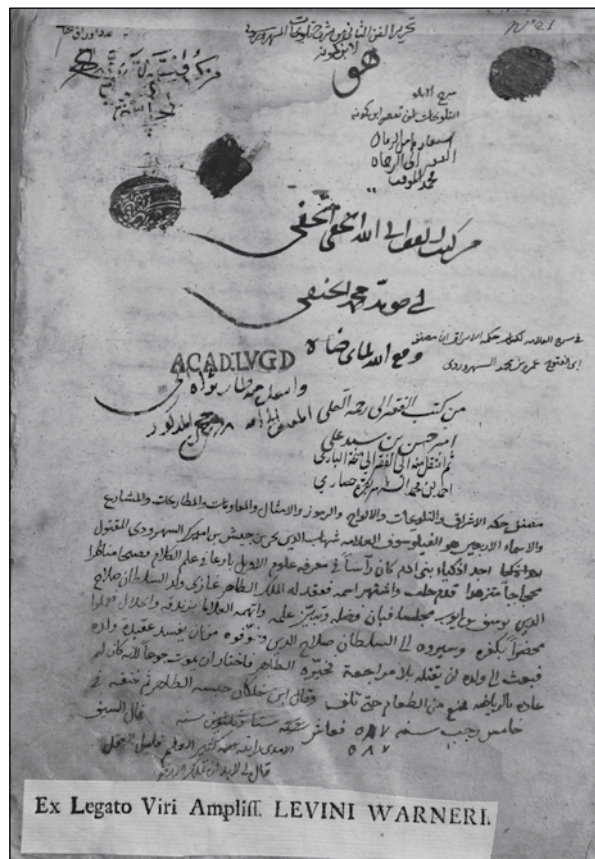


پیوست

شرح شهرزوری بر تلویحات در نسخه خطی لیدن 578 OR



جزء ۲، نسخه خطی لیدن 578 OR، برگ a1، آغاز طبیعیات.



جزء ۱، نسخه خطی لیدن 578 OR، برگ a1، صفحه عنوان.



دوره دوم، سال ششم، شماره پنجم و ششم، آذر - اسفندماه ۱۳۹۱

معرفی نسخه خطی بهارستان شاهی (تاریخ کشمیر)*

مریم معینی‌نیا**

و ب معرفی شده‌اند. بسیار بعید است که یکی از این نسخه‌ها از روی دیگری استنساخ شده باشد.

۳. نسخه خطی موجود در کتابخانه بریتانیا در لندن با عنوان تاریخ کشمیر — که در متن نسخه، مسمی به رازه‌ترنگ است — با شماره Or. 1799 شامل ۲۶۰ برگ و هر برگ ۱۵ سطر، به خط نستعلیق، مورخ جمادی‌الثانی ۱۲۶۴ هـ. / ۱۸۴۸ م. (Rieu, 1966: 1103). این نسخه با علامت ج معرفی شده است. این نسخه، با شماره ۳۶، در مرکز تحقیق و ترویج ایالت جامو و کشمیر نیز موجود است و آن را نامعتبر و مغلو خوانده‌اند (حیدری، ۱۴۰۲: ۱۲).

در فهرست‌های ریو و منزوی اثری از رازه‌ترنگ نیست. ریو، ذیل عنوان بهارستان شاهی، دو صفحه و دو شماره نسخه آورده که یکی نسخه بریتانیا و دیگری، که تحت عنوان تاریخ کشمیر آمده، همان رازه‌ترنگ است. شروع و خاتمه کتاب اخیر شباهتی با دو نسخه ایندیا آفیس و بریتانیا ندارد. متن بهارستان شاهی در این نسخه از برگ ۷۸ پ تا برگ ۲۵۴ ر گنجانیده شده که ابتدای آن ناقص است و از برگ ۹ ر تا انتهای برگ ۱۸۰ ر شامل بهارستان شاهی، از نسخه بریتانیا به صورت مخلوط و درهم، است و در مقایسه با دو نسخه فوق نقایصی همچون افتادگی‌های مکرر و نیز تفاوت‌های دستوری و نوشتاری دارد. مؤلف ناشناخته این متن، در همان صفحه آغازین، پس از ذکر نام خداوند و صلوات بر حضرت رسول (ص)، آن را رازه‌ترنگ نامیده است (نسخه ج: گ ۱ پ).

۴. بهارستان شاهی، اثر اکبر حیدری کاشمیری، در ۴۴۶ صفحه که در سال ۱۴۰۲ هـ. / ۱۹۸۲ م. به همت انجمن شرعی شیعیان جامو و کشمیر، در شریعت آباد هند، چاپ سنگی شده

تاریخ کشمیر، معروف به بهارستان شاهی، از جمله تواریخ محلی دست‌اول و نخستین اثر فارسی ارزشمند و مهمی است که به قلم نویسنده‌ای ناشناس در عهد جهانگیرشاه تیموری (۹۹۴-۱۰۲۳ هـ.) نگارش یافته و شامل وقایع سرزمین کشمیر از دوره هندو تا پایان حکومت‌های محلی و تأثیرگذار مسلمان، مانند شاهمیریان و چکان، است.

تصحیح و چاپ این اثر می‌تواند راهگشای بسیاری از تحقیقات بعدی در دست‌یابی به تاریخ کشمیر، خاصه حکومت‌گران مسلمان شاهمیری و چک‌ها، باشد.

نسخه‌شناسی اثر

با بررسی در فهرس متعدد نسخ خطی فارسی داخلی و خارجی (ر.ک: منابع) چهار نسخه خطی از بهارستان شاهی شناخته شد:

۱. نسخه ایندیا آفیس (India Office) در لندن با شماره ۵۰۹، شامل ۲۱۲ برگ و هر برگ دارای ۱۷ سطر، به خط نستعلیق.

۲. نسخه موزه بریتانیا (British Museum) در لندن با شماره ۱۶/۷۹۶ شامل ۱۸۰ برگ و هر برگ ۱۷ سطر، به خط نستعلیق کوچک.

هر دو دست‌نویس فوق فاقد تاریخ نگارش و کاتبان آن دو نیز ناشناخته‌اند و قرائنی برای تشخیص آن که کدام زودتر نوشته شده موجود نیست؛ اما، پس از مقایسه دو نسخه، نسخه ایندیا آفیس به سبب دقت بیشتر در ضبط اسامی، کم‌تر بودن افتادگی‌ها و اغلاط، و نیز ذکر تقویم اسلامی (هـ.) به موازات تقویم کشمیری (لوکیکا، Loukika)^۱، نسخه اساس و نسخه بریتانیا نسخه‌بدل قرار گرفته است. این دو نسخه با علائم الف

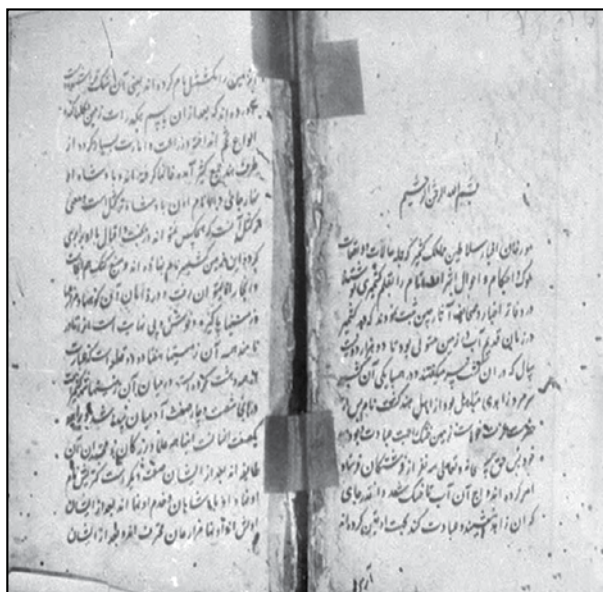
* «تصحیح، تحقیق و تحشیه بهارستان شاهی (تاریخ کشمیر)» عنوان رساله دکتری مریم معینی‌نیا است که در دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران تدوین و در تاریخ ۱۳۸۹/۱۱/۲۱ از آن دفاع شده است.

** مدیر پژوهش پژوهشکده تاریخ علم دانشگاه تهران / moeeninia@ut.ac.ir

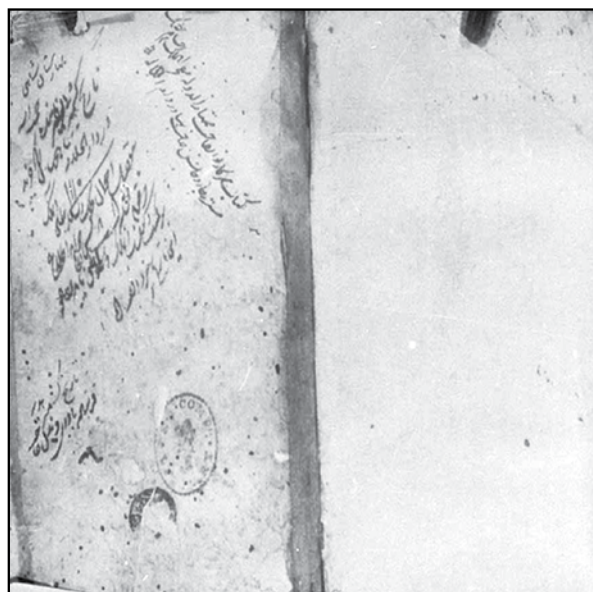
۱. (Loukika) تقویم محلی هندو یا تقویم کشمیری به زبان سانسکریت است که در دوران پیش از اسلام کشمیر و نیز دوره اسلامی، همراه با تقویم اسلامی به کار می‌رفته است.



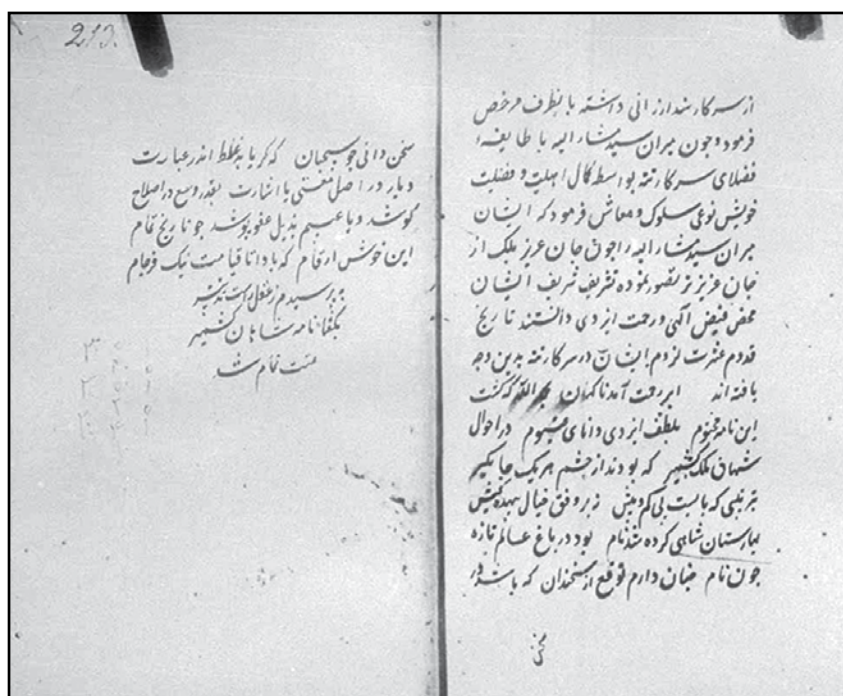
و نسخه‌ای از آن در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است. این چاپ را نیز می‌توان نسخه چهارم محسوب کرد.



نسخه الف (برگ ۱۲-۲)



نسخه الف (روی جلد)

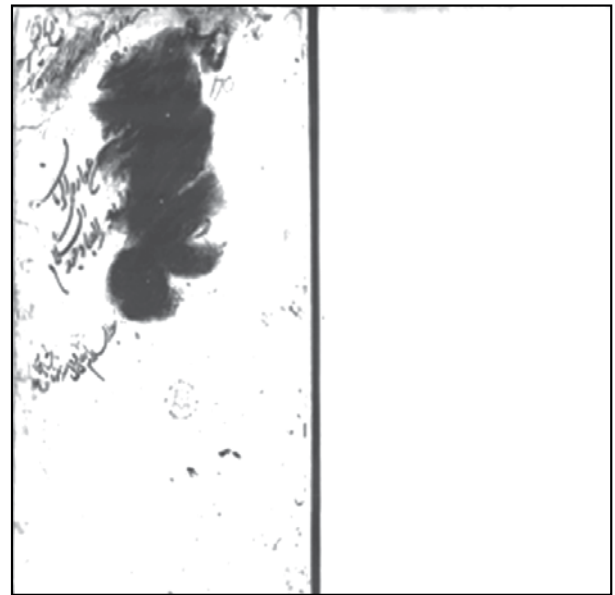


نسخه الف (برگ آخر)

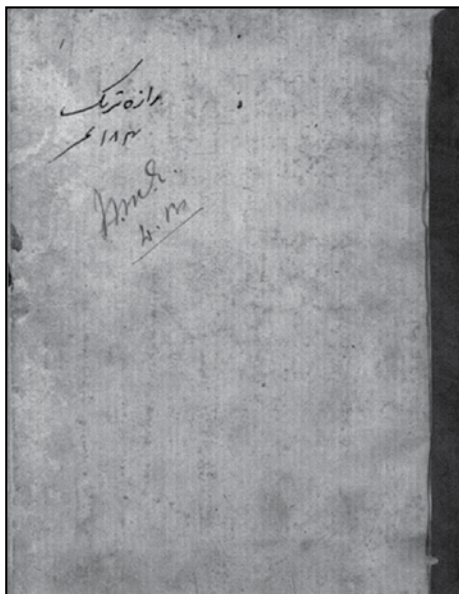




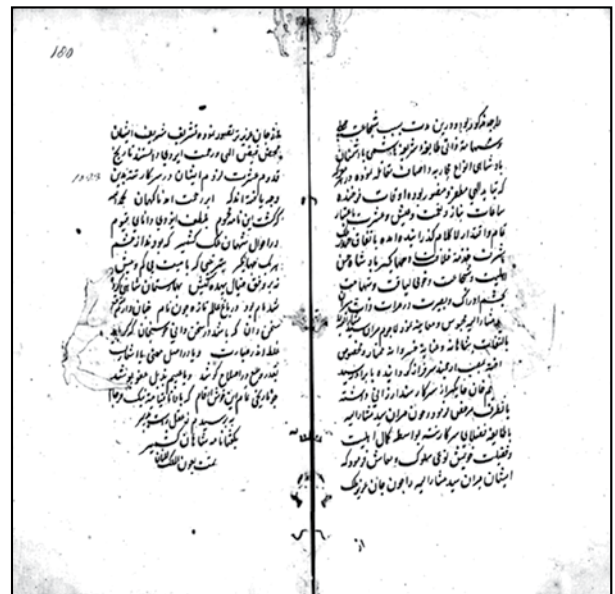
نسخه ب (برگ ۱پ - ۲ر)



نسخه ب (روی جلد)

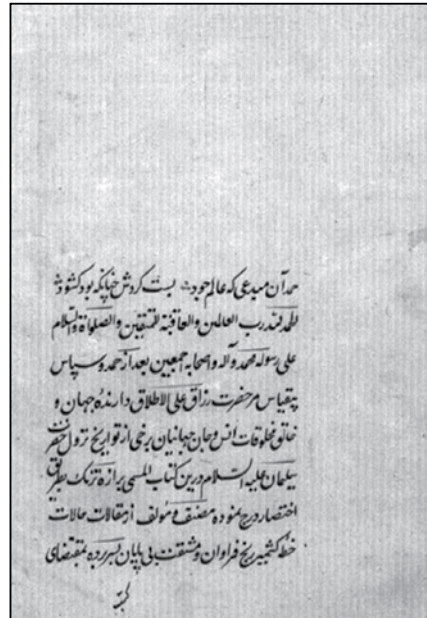


نسخه ج (روی جلد)

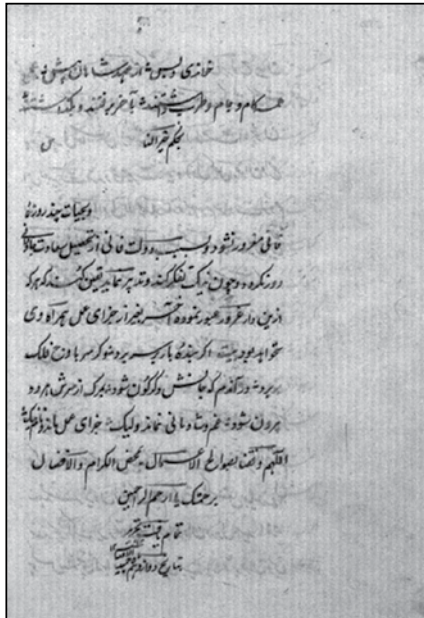


نسخه ب (برگ آخر)

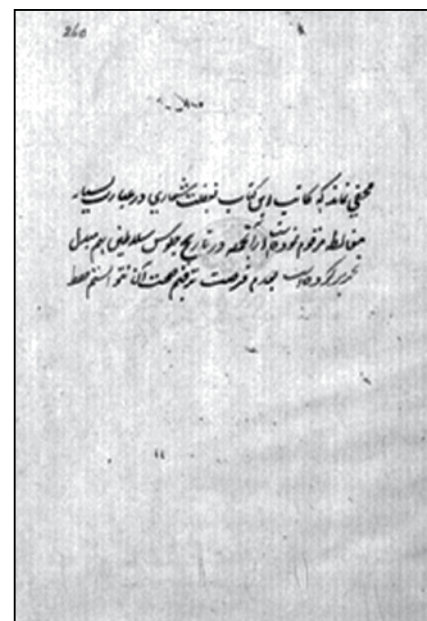




نسخه ج (برگ ۱ پ)



نسخه ج (برگ ماقبل آخر)



نسخه ج (برگ آخر)

مطابق با سنت‌های اسلامی متداول شد. تا مدت‌ها پس از ورود اسلام به کشمیر، زبان هندو زبان رسمی سراسر هند بود؛ اما به تدریج زبان فارسی جای آن را گرفت. در روزگار حکمرانی سلاطین مسلمان کشمیری کتب متعددی در تاریخ کشمیر، و به زبان فارسی، تألیف شد که منبع اغلب آن‌ها در ذکر وقایع و رویدادها، کتاب راج‌ترنگینی کلهن بوده است.

مورخانی که تا قبل از تألیف بهارستان شاهی (۱۵۸۵-۱۶۱۴ م.)، کتب خویش را در تاریخ کشمیر به زبان سانسکریت نوشته و در این کار از کلهن پیروی کرده‌اند، عبارتند از: جونا راجا (Jonaraja) (۱۳۹۸-۱۴۵۹ م.)، سری‌وارا (Srivara) (۱۴۵۹-۱۴۸۶ م.) و پراجیاباتا (Prajyabhatta) (۱۴۸۶-۱۵۱۳ م.)؛ همچنین از مورخانی چون ملانادری، قاضی ابراهیم و ملاحسین قاری یاد کرده‌اند که قبل از نگارش بهارستان شاهی، آثاری به فارسی در تاریخ کشمیر نوشته‌اند؛ اما همه آن آثار از میان رفته است (Pandit, 1991: xxxii, xxvii; Mohibbul hasan, 1959: P 2-3).

با توجه به تواریخ و منابع فارسی موجود، می‌توان اظهار داشت که بهارستان شاهی نخستین تاریخ مستقل، مفصل و ارزشمندی است که، در اواخر قرن دهم هـ. به قلم نویسنده‌ای

معرفی و بررسی بهارستان شاهی
با گسترش اسلام در ایران و آسیای مرکزی و فروکش کردن
آشفتگی‌های سیاسی و اجتماعی و به وجود آمدن شرایط صلح
و ثبات، ثبت وقایع و امور حکمرانان و پیروانشان به شیوه‌ای



ناشناخته، به زبان فارسی در این موضوع فراهم آمده است.

۱. نام اثر

در نسخه الف، عنوان بهارستان شاهی و در ذیل آن تاریخ کشمیر، به خط فارسی، بر اولین برگ نوشته شده و مطالب ناخوانای دیگری در ذیل آن آمده است. در نسخه ب به جز تاریخ کشمیر، عنوان دیگری ذکر نشده است؛ در قسمت پایین صفحه نیز جمله: «عبدالسلام از حال و دل شرمند شاه شجاع» نگارش یافته است. در برگ آخر از دو نسخه الف و ب، عنوان بهارستان شاهی در میانه شعر بلند خاتمه کتاب ذکر شده است. البته در مصراع آخر شعر نیز عبارت «نامه شاهان کشمیر» قید شده که ماده تاریخ اختتام نگارش آن است.

بهارستان شاهی کرده شد نام
بود در باغ عالم تازه چون نام
چنان دارم توقع از سخن دان
که باشد در سخن دانی چو سحبان
که گر یابد غلط اندر عبارت
و یا در اصل معنی یا اشارت
به قدر وسع در اصلاح کوشد
و یا عییم به ذیل عفو پوشد
چو تاریخ تمام این خوش ارقام
که بادا تا قیامت نیک فرجام
بپرسیدم ز عقل راست تدبیر
بگفتا «نامه شاهان کشمیر»

۲. تاریخ تألیف

ماده تاریخ نهفته در عبارت «نامه شاهان کشمیر» در خاتمه کتاب، تاریخ پایان آن (۱۰۲۳ هـ.) را نشان می‌دهد. و البته وجود چند سرنخ در متن کتاب نیز می‌تواند تعیین راه‌گشای زمان تقریبی آغاز نگارش و طول مدت تألیف آن باشد. مؤلف بهارستان شاهی، پس از ذکر حوادث و رویدادهای مربوط به حمله دُولچو در سال ۷۲۴ هـ. به ولایت کشمیر، آورده است: «... از آن باز تا اکنون که دویست و هفتاد سال گذشته هر جا که زمینی نامزروع می‌ماند و میته می‌گردد آن را به زمین آن عهد نسبت نموده» (نسخه الف: ۱۰ پ). حال اگر سال حمله دُولچو به کشمیر یعنی ۷۲۴ را با ۲۷۰ جمع کنیم، عدد ۹۹۴ به دست می‌آید و با توجه به این نکته که حمله مغول به کشمیر از

وقایع مهم تاریخ این سرزمین بوده و مؤلف تنها پس از ۹ برگ آغازین کتابش به آن پرداخته است، می‌توان زمان احتمالی شروع نگارش بهارستان شاهی را سال ۹۹۴ هـ. و فاصله شروع کتابت و اختتام آن (۱۰۲۳ هـ.) را ۲۹ سال دانست.

۳. مؤلف بهارستان شاهی

متأسفانه اطلاعاتی از نام مؤلف، تاریخ و محل تولد و تاریخ درگذشت وی در متن بهارستان شاهی و منابع مرتبط یافت نشده است. این احتمال نیز وجود دارد که مؤلف در زمان خودش مشهور بوده و نیازی به معرفی خود ندیده است. تنها در یک مورد به جد پدری و منصب خاندان مؤلف اشاره شده است: «... جد پدر مسود این اوراق که ملاحسام‌الدین نام داشت از غزنی مرید باباجی ادهم شده، همراهش بود و در مطبخ وی جماعت درویشان را خادمی می‌کرد و این باباجی تا زمان سلطان زین‌العابدین در قید حیات بود» (نسخه الف: ۲۳ ر). محمد اعظم دیده‌مری، مؤلف واقعات کشمیر، در آغاز تاریخ خود نوشته است:

بعضی مسلمین قدری از تواریخ آن‌ها به زبان فارسی به طرز ترجمه برنگاشتند و تا زمان خود حالات و واقعات را اجمالاً به ضبط در آورده‌اند، از آن جمله ملاحسین قاری علیه‌الرحمه تألیفی به اجمال ساخته و بعد از آن حیدرملک چارواره به تحریر احوال کشمیر پرداخته

(دیده‌مری: نسخه گ/ ۳)

با عنایت به گزارش دیده‌مری می‌توان دریافت که شخصی به نام ملاحسین قاری، قبل از حیدرملک چارواره، کتابی در تاریخ کشمیر نوشته است. البته بااطمینان نمی‌توان گفت که منظور او بهارستان شاهی بوده است. در فهرست منزوی نیز، ذیل یکی از تواریخ کشمیر به ملاحسین قاری اشاره شده؛ اما اطلاعاتی غیر از راهنمایی خواننده به فهرست مشترک و استوری درج نشده است (منزوی، ۱۳۷۵: ۲/ ۱۲۰۰). استوری نیز چیزی جز اشاره به مطلب محمد اعظم دیده‌مری، مبنی بر آن که تاریخ کشمیر ملاحسین قاری قبل از حیدرملک نوشته شده، ننوخته است (story, 1927: VI/ 680). صابر آفاقی، مصحح کتاب راج‌ترنگینی، در بررسی منابع مربوط به تاریخ کشمیر، احتمال انتخاب بهارستان شاهی به سید مهدی کشمیری را طرح کرده و البته گواهی برای این مدعا نیاورده است (شاه‌آبادی، ۱۳۹۴: مقدمه مصحح/ ۲۴).



۴. ساختار ظاهری و رسم الخط

بهارستان شاهی با «بسم الله الرحمن الرحيم» و ظاهراً بدون مقدمه‌ای در آغازین برگ کتاب شروع شده است؛ اما احتمال دارد که مقدمه‌ای در ابتدای اثر وجود داشته و بعدها افتاده است.

مصنف، پس از شرح افسانه‌ای در چگونگی پیدایش کشمیر، با نقل اساطیر و افسانه‌های متعدد از دوران هندوان و شرح نزاع‌های متعدد راجه‌ها بر سر تصرف آن، مدت حکومت هر یک را ذکر کرده است. درواقع، قسمت مختصری از این کتاب (حدود یازده صفحه) به شرح دوران پیش از ورود اسلام به کشمیر، یعنی عصر هندو، اختصاص یافته و مابقی آن مربوط به دوره سلاطین مسلمان (شاهمیری‌ها و چکان) است. مؤلف در بسیاری صفحات، برای تکمیل گزارش بعضی وقایع یا زینت بخشیدن متن، اشعاری کوتاه یا بلند آورده است که مجموع آن در کل کتاب بالغ بر ۵۰۰ بیت است که اگر بر تعداد سطرهای هر برگ (یعنی ۱۷ سطر) تقسیم شود، حدود ۳۰ برگ از کل کتاب را شامل می‌شود. سبک و سیاق اشعار حماسی و بیشتر یادآور اشعار فردوسی در شاهنامه است (ر.ک: نسخه الف، ۹۴ پ). مؤلف در موارد متعدد ماده تاریخ وقایع را نیز آورده است.

در بهارستان شاهی لغات عربی به وفور به کار رفته است که برخی از آن‌ها کاربرد کمتری در متون فارسی دارند؛^۲ همچنین عبارات متعدد عربی، در قالب آیات و روایات، ضرب‌المثل‌ها و جملات دعایی^۳، در تجلیل از علما و مشاهیر آمده است. تعبیری چون «هذا، مع، ایضاً، کما ینبغی، فی الحال، اقصی الغایت و بالکلیه» زیاد به کار رفته و کلمات کشمیری و هندی^۴، ترکی^۵ و سنسکریت^۶ (در تقویم لوکیکا) و نیز واژگان و اصطلاحات خاص زبان فارسی^۷، نیز در مواردی به کار رفته است.

مؤلف بهارستان شاهی برخی واژه‌هایی را که امروزه کمتر

به کار می‌رود، مانند گفته (فرمان، نامه)، بند (اسیر)، بندگرفتن (اسیر کردن)، سردادن (شروع کردن)، سخت‌سری (نخوت، غرور) به کار برده و گاهی شکل محاوره‌ای کلماتی چون نویسانیده، فشافش، اونها و نظایر آن را آورده است.

بهارستان شاهی در آثار دیگران

بررسی میزان بهره‌گیری از بهارستان شاهی و استناد به آن یکی از راه‌های آگاه شدن از ارزش تاریخی و صحت و اعتبار مطالب این کتاب است. از مهم‌ترین تواریخ فارسی موجود درباب کشمیر، پس از بهارستان شاهی، تاریخ کشمیر (تألیف ۱۰۳۹هـ) اثر حیدرملک چارواره است که از دو قسمت تشکیل شده: قسمت اول شامل احوال پادشاهان کشمیر و قسمت دوم، در شش باب، در تاریخ سلسله‌های هم‌عصر (متقارن) در مناطق مختلفی از ایران، توران، ماوراءالنهر و غیره. با این که حیدرملک نیز، مانند مؤلف ناشناخته بهارستان شاهی، از منابع خود یاد نکرده است، با بررسی و مطابقت آن با متن بهارستان شاهی، درمی‌یابیم که محتمل است حیدرملک، در موارد متعدد، از گزارش‌های بهارستان شاهی استفاده کرده و در مواردی نیز اندک تغییری در آن‌ها داده باشد.

حیدرملک در ذکر تقویم زمانی اغلب وقایع، اشتباه کرده و تاریخ‌هایی که نقل کرده با آنچه در بهارستان شاهی آمده، متفاوت است. ضمناً، در کنار تاریخ، سال «هجری» را قید نکرده و همچنین، در هیچ جای متن، به تقویم کشمیریان (لوکیکا) اشاره نکرده است. بنابراین، ثبت زمانی وقایع در کتاب حیدرملک قابل استناد نیست.

محب‌الحسن معتقد است که کتاب حیدرملک و مؤلف بهارستان شاهی، هر دو، مطالب خود را از منابع سنسکریت اخذ کرده‌اند و تواریخ این دو، گرچه متفاوت‌اند، با تواریخ جوناراجا و سری‌وارا نیز تفاوت دارند و علت این اشتباه در آن بوده که تقویم لوکیکا را، که تاریخ شمسی است، با دقت به تاریخ هجری قمری تبدیل نکرده‌اند (Mohibbul hasan).

۲. نسخه الف، ۲۳، ۳۲ پ و... (لغاتی چون: ربقه، رضيع، تأنف و سایر).

۳. همان، ۲ پ، ۲۳، ۲۴ ر، ۷۷ (مثال: فناء فی الله، قدس الله تعالی روحه و زاد لنا قومه، قدس الله سره العزیز، علیه الرحمة، حضرت قدوة المحققین، هادی المرشدین امیرشمس الحق والدین و...).

۴. همان، ۱۱ ر، ۲۰، ۵۲ پ و... (لغاتی چون: کوتوال، لک، کلال و سایر).

۵. همان، ۱۱ ر، ۲۹ پ و... (لغاتی چون: اولجه، تنسوقات، تانجات و سایر).

۶. همان، ۲ پ، ۵۷ ر، ۵۷ پ، ۶۰ ر، ۷۴ و... (لغاتی چون: چندان، ویوت، آشوش و سایر).

۷. همان، ۳ پ، ۷ ر، ۲۸ ر و... (لغاتی چون: غنیم، بر سنگ سوارشدن، باشش و سایر).



1959: P. 295)۔ اما شباهت بسیار زیاد اخبار و گزارش‌های تاریخی در آن‌ها، به‌رغم عدم ارجاع و ذکر منبع، حاکی از ارزشمندی، وثاقت و صحت داده‌های تاریخی بهارستان شاهی برای مورخی چون حیدرملک است که تاریخ کشمیر او از منابع دست‌اول و معتبر فارسی در تاریخ کشمیر است۔

غلامحسن کویه‌امی مهم‌ترین و معروف‌ترین اثرش، تاریخ حسن، را که از منابع معتبر تاریخ کشمیر به شمار می‌آید، در چهار جلد تدوین کرده که جلد دوم آن (پایان یافته به سال ۱۳۰۲ هـ) مربوط به تاریخ سیاسی کشمیر است (کویه‌امی، ۱۳۰۲: ۴۵۹۱)۔ او از مورخانی است که از بهارستان شاهی یاد و به آن استناد کرده است۔

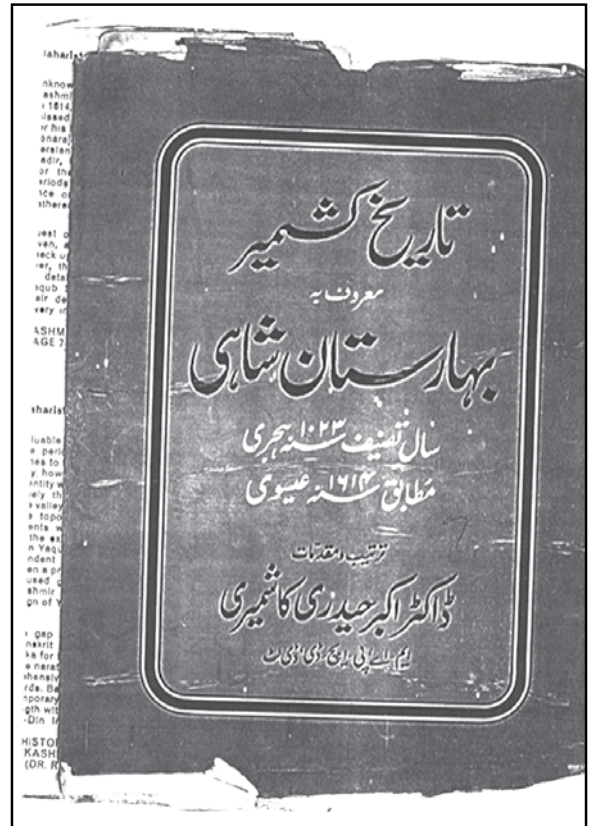
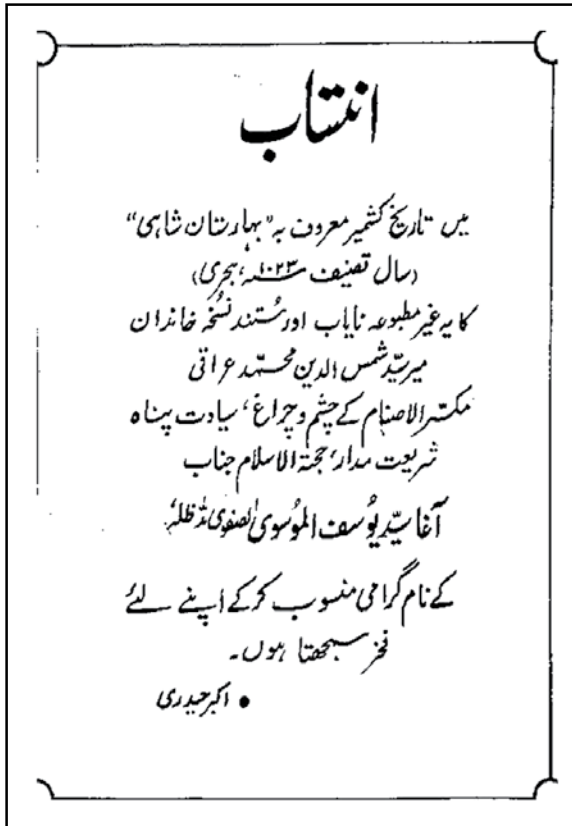
روش تصحیح بهارستان شاهی

نسخه اصلی بهارستان شاهی اکنون در دست نیست و سایر نسخ موجود نیز معلوم نیست که در چندمین نوبت از استنساخ قرار گرفته‌اند۔ اما در میان نسخه‌های محدود و موجود بهارستان شاهی، نسخه‌های ایندیا آفیس و بریتانیا کامل‌تر و

معتبرتر است۔

در تصحیح بهارستان شاهی، ابتدا تمام متن نسخه ایندیا آفیس، به عنوان نسخه اساس، قرائت و استنساخ شده و سپس نسخه بریتانیا با آن مقابله شده است۔ چاپ حیدری کاشمیری نیز بررسی و موارد اختلاف و تشابه نسخه‌ها در پانوشت‌ها ثبت شده است۔ در تصحیح متن، هم از روش «التقاطی» و هم از روش «قیاسی» استفاده شده است۔ بدین صورت که هر کجا، بر پایه دلایل و قرائن کافی، کلمه یا جمله صحیح‌تر و کامل‌تر بوده در متن اصلی وارد شده و کلمه یا جمله غلط به پانوشت منتقل شده است۔ همچنین کلمه یا عبارتی که به نظر مصحح در هر دو غلط یا ناقص بوده، ضمن ذکر آن در پانوشت، شکل صحیح آن در داخل [] به متن افزوده شده است۔

آیات قرآن، احادیث، ادعیه، ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات عربی موجود در متن داخل گیومه قرار گرفته‌اند و نشانی آیات در پانوشت‌ها ذکر شده است۔



مختصر تعارف

[illegible]

The author, whose name is not given, appears to have been a dependent of a Kashmiri Syed Shah Abdul-Ma'ali, to whom he gives a prominent place in the later period of his history. This Syed Shah Abdul-Ma'ali was the second son of Syed Mubarak Khan, who was raised for two months to the throne of Kashmir in A.H. 986 and used in exile at Firuzabad, A.H. 999 (see fol. 159a). Abdul-Ma'ali played a prominent part in the frequent broils which disturbed Kashmir for some years before the Conquest and was then placed under the command of Raja Nan Singh, under whom he served for four and twenty years. After the latter's death, in A.H. 1021, he was present with Haidar Malik Chaharai, the author of the next work, at the court of the Emperor Jahangir, who conferred upon him the Mansab of *Amir-i-Mah*. The work begins without any preface, after a short account of the Hindu period, in which the dates of the Hijrah, from A.H. 531 downwards, are frequently given; it enters fol. 11b, upon the Mohammedan period, which occupies the rest of the

مقدمہ اول

میر شمس الدین محمد عراقی اور ان کا خاندان

[illegible]

نعمت اللہ ماست پروردگار
یادگار محمد است و علی

دنچن کے قبول اسلام کا واقعہ تاریخ میں اس طرح درج ہے:-

چوں آئین دل ادا در صورت اعتقاد است بقی باطله سياه بود۔ در آیت ضمیرش از لغزش

عقائد مذاهب فاسد اراده قوم سعادت لزوم احکام شریعت مصطفوی را اصولی عقاید صحیح
طریقت مرغضوی بر صحنه دولی ادم قوم دمنقوش گرفت و با عقائد او اخلاص تهازن در وقت

۳۔ خواہ مخواہ اکثر کرائی گئے منافع میں سے تھے۔ ان کے والد کا نام میر عبد اللہ تھا۔ نسب ان جو، امام حضرت محمد باقر علیہ السلام

[illegible]

مقدمہ

سلاطینِ چمک کے عظیم اور قابلِ فخر کارنامے

خواجہ اعظم دیوبندوی اور محدث نے خاندان چک کے بانی منکر چک کے سلسلہ نسب کے بارے میں عجیب و غریب روایتیں بیان کی ہیں۔ چونکہ یہ دو سلسلے نور عالم بشری کے تاریخ سے مطابقت نہیں رکھتے ہیں اس لئے ان کا ذکر نا باعث طوالت ہو گا۔

[illegible]

ہمسایہ بھارت میں بھی یہی صورتحال ہے۔ پاکستان کے لیے ایک ایسا دور چاہیے جس سے ہمارا وجود اور
آزادی کی تحریک جاری رہے۔ اس دور میں ہمیں اپنے حقوق کا دفاع کرنا پڑے گا۔
اس دور میں ہمیں اپنی قوم کو متحد رکھنا ہوگا۔ اس دور میں ہمیں اپنی
مملکت کو ترقی دینا ہوگا۔ اس دور میں ہمیں اپنی آزادی کو برقرار رکھنا
ہوگا۔ اس دور میں ہمیں اپنی مملکت کو دنیا کی پہلی درجہ کی مملکت بنانا
ہوگا۔

جب بادشاہ کو مراجعہ تو پانچویں اور قبیلے کے دوسرے لوگوں نے وہاں کا قلعہ اور دوسری
نمایاں عمارتیں بھیجو کر دیں۔ خود پانچویں نے تیرہ آدمی بھیج دیے۔ اور اہل خانہ ان کو
داروہ (دودستان) کی طرف روانہ کیا۔ جب سلطان کو ان کی واردات اور پانچویں کی بنیاد کا
حال معلوم ہوا تو انھوں نے سیاحوں کی ایک بڑی جماعت کو تہہ نزع بھیجا جس نے پانچویں



پہلا باب

احوالِ مُلکِ کشمیر و راجگان ہندو

احوال کشمیر
مؤرخانہ اخبار سلاطین ممالک کشمیر کہ از جملہ حالات و واقعات ملک و احکام
اعمال اثرات نامہ را نقل کشمیری نوشتہ۔ در وقت اخبار و مصارف اخبار

چشمیست و نه در گوشت و نه در استخوان قدمش کعبه بر زمین مستوی بود - تا دو هزار و دویست سال که
دول کعبه سری گفتند و در هر سال یکی از کعبه سر مرد و چهارده سال بود و از این کعبه کعبه نام.
پس از حضرت عزت خواست - زمین شکاف در جهت عبادت و بودن پدرم چشمیست بجای زوایا
سر فراز و ششمان فرستاد - امر کرده اندا چراغی آن کعبه تا شکاف مشدود آن قدر بالا بیاورد
تا بر پهنه و عبادت کند ز کعبه او چنین کرده اندا که زمین را بر کعبه سر نام کرده اند یعنی
سنگ تراشیده است -

آورده اند که بعد از آن با سم میکید رات گذارند زمین بگشایند و انواع تخم را بپاشند و در آن
امارت بجا بگرد. و از طرف پندرج کشیده آن خانه را بگرفتند و پادشاه آنهارا بجای داد و الا نام آن
پادشاه توکل نام و منی توکل آن است که میکید منی توکل را در زمینت و اقبال با دوبری کرد
و این زمین کشیده نام نهاده و در این گنگ همه را بخت است. و آنجا راهی تو توان رفت و در دربان

منابع:

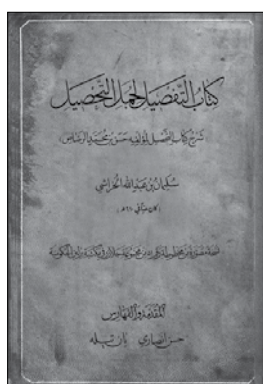
- بهارستان شاهی، نسخه خطی، لندن، ایندیا آفیس، نسخه شماره ۵۰۹.
- بهارستان شاهی، نسخه خطی، لندن، بریتیش لایبرری، نسخه شماره Add 16,796.
- حیدرملک (چارواره)، تاریخ ملک کشمیر، تهران: کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، نسخه خطی، شماره ۵۱۳۰.
- دیده‌مری، محمداعظم، واقعات کشمیر، مشهد: کتابخانه و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، نسخه خطی، شماره ۱۹۰۶۲.
- رازه‌ترنگه نسخه خطی، لندن، بریتیش لایبرری، نسخه شماره OR. 1799.
- شاه‌آبادی، ملاشاه‌محمد، ۱۳۹۴هـ./ ۱۹۷۴م، راج‌ترنگینی (تاریخ کشمیر)، مقدمه و تصحیح صابر آفاقی، نشر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ۱۹۵۴م، تاریخ حسن، چاپ سنگی، هند – سرینگر.
- مایل هروی، نجیب، ۱۳۶۹، نقد و تصحیح متون، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- منزوی، احمد، ۱۳۷۵، فهرستواره کتاب‌های فارسی، ج ۲، تهران:
- انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- همو، ۱۳۸۲، فهرستواره کتاب‌های فارسی، ج ۸، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- Ethe.H. Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India Office,V.I. Oxford, 1903.
- Mohibbul hasan.K. Kashmir Under the Sultans, Calcutta, Vii,1959.
- Pandit.K.N. Bahāristān-i Shāhī, Achronicle of Mediaeval Kashmir,Firma Klm Private Limted Calcutta, INDIA. 1991.
- Rieu.C. Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum,V.I and V.III. London.1966.
- Storey. C.A.Persian Literature (A Bio – Bibliographical Survey),V.I- Part I. London, 1927.

نسخه‌برگردان التفصیل لجمل التحصیل

مؤلف: سلیمان بن عبدالله الخراشی

مقدمه: حسن انصاری - یان تیله

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۲ / بهای: ۲۷۰۰۰ تومان



اقدام به چاپ نسخه برگردان مجلد سوم کتاب التفصیل لجمل التحصیل، تألیف سلیمان بن عبدالله الخراشی، یکی از متکلمان زیدی معتزلی مشرب یمن در اواخر سده ششم قمری درست به دلیل اهمیتی است که آثار کلامی زیدیان برای درک مبانی و ساختار کلامی معتزلیان و به ویژه مبانی کلام معتزلی بهشمی و نماینده مهم آن در مکتب ری یعنی قاضی عبدالجبار همدانی دارد.

در مقدمه این کتاب به موضوعاتی چون «کلام معتزلی از ری تا یمن: سهم زیدیان، مناسبات اعتقادی زیدیان و معتزلیان»، «ادبیات کلامی زیدیان یمن و جایگاه حسن بن محمد الرصاص و شارحانش»، «سلیمان بن عبدالله الخراشی، نویسنده کتاب التفصیل لجمل التحصیل» پرداخته شده است.

کتاب التفصیل لجمل التحصیل، تألیف سلیمان بن عبدالله الخراشی با مقدمه حسن انصاری و یان تیله (فارسی و انگلیسی) از سوی مرکز پژوهشی میراث مکتوب و مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه آزاد برلین، به بهای ۲۷۰۰۰۰ ریال به چاپ رسیده است.



دوره دوم، سال ششم، شماره پنجم و ششم، آذر - اسفندماه ۱۳۹۱

حدایق السیر فی آداب الملوك

متنی از قرن هفتم

مریم سیدان*

درآمد

آثاری که در طول تاریخ فرهنگی ما خطاب به حاکمان نوشته شده‌اند، مجموعه‌ای از متون نظم و نثر فارسی پدید آورده‌اند که برای طبقات دیگر جامعه هم سودمند بوده‌اند؛ به همین سبب، این آثار بارها نوشته و خوانده و برای نسل‌های بعد حفظ شده‌اند. این کتاب‌ها را با نام‌هایی مانند تحفة الملوك، نصیحة الملوك، سیر الملوك، خردنامه، پندنامه، اندرزنامه و مانند آن‌ها می‌شناسیم. این آثار عمدتاً تعلیمی و ارشادی، علاوه بر داشتن فواید زبانی و تاریخی، هم زمینه‌ای برای شناخت اخلاق سیاسی و اجتماعی حاکمان دوره خود فراهم می‌کنند، و هم نقطه‌های تاریک جنبه‌های فکری، عملی و اخلاقی جامعه را آشکار می‌کنند؛ بنابراین قاعده کلی که مؤلفان به موجب مشاهدات خود، یادآوری آن معایب و برحذر داشتن مخاطب از آن‌ها را لازم می‌دانسته‌اند. حدایق السیر فی آداب الملوك یکی از این آثار است.

نویسنده و زمان تألیف کتاب

حدایق السیر را نظام‌الدین یحیی بن صاعد بن احمد در نیمه

اول قرن هفتم قمری نوشته است. از احوال نویسنده، جز آن‌چه در اثرش بازتاب یافته، آگاهی نداریم. از اشارات وی برمی‌آید که پدرش، همچون آبا و اجداد خویش، سال‌ها ملازم دربار سلجوقیان — که از آنان با عنوان «سلاطین ماضی»^۱ یاد می‌کند — بوده است. نظام‌الدین نیز از طفولیت تا آغاز جوانی، به همراه پدر سالخورده‌اش، در دربار سلجوقیان به سر می‌برده است. پس از آن سال‌هایی را به علم‌اندوزی و تحصیل گذرانده؛ تا بدان‌جا که در جرگه علما قرار گرفته است [احتمالاً در فاصله ۲۰ تا ۳۰ سالگی مؤلف]. در آن دوران نیز از نعمت و حمایت امیران سلجوقی برخوردار بوده است؛ اما حادثه‌ای نامعلوم^۲، که از آن به «روزگار بدساز»، «چرخ عاند» و «سپهر معاند» تعبیر می‌کند، یکباره موجب پریشانی احوال و بریدن او از خان‌ومان و مولد و منشا می‌گردد. از این رو، به ارزنجان^۳ می‌رود و پانزده سال در آن دیار اقامت می‌کند. از کلام مؤلف چنین استنباط می‌شود که در این مدت همواره چشم‌انتظار روزی بوده است که «دیده جهان بین خود را به گرد موکب [علاءالدین کی قباد سلجوقی] ... مکتحل و مجلی گرداند». پس از پانزده سال به دربار علاءالدین کی قباد می‌شتابد [احتمالاً حدود ۴۵ سالگی

* پژوهشگر گروه تصحیح متون فرهنگستان زبان و ادب فارسی

۱. با توجه به این که مؤلف عبارت دعایی «انار الله براهینهم» را به کار می‌برد، به احتمال قوی مقصود او از «سلاطین ماضی» پادشاهان سلجوقی روم (پدران علاءالدین کی قباد اول) است.

۲. می‌توان تصور کرد این حادثه «فوت پدر مؤلف» و قطع رابطه او با دربار بوده است. اما در صورتی که پدران مؤلف در دستگاهی غیر از دستگاه سلجوقیان روم خدمت کرده باشند، احتمالاً رویدادی موجب مهاجرت نظام‌الدین به آسیای صغیر شده است. گزارش مؤلف از وضعیت خویش و انقطاع از خان‌ومان و مولد و منشا، و سفر به ارزنجان، به گونه‌ای است که به نظر می‌رسد برای رسیدن به ارزنجان مسافتی نه چندان کوتاه پیموده باشد. در این صورت، با توجه به این که نظام‌الدین با علاءالدین کی قباد سلجوقی (حک: ۶۱۶-۶۳۴ هـ.) هم‌عصر بوده است، می‌توان احتمال داد وی نیز همچون نجم رازی، مؤلف مرصادالعباد، بر اثر حمله مغول ناگزیر به ترک دیار و مهاجرت به آسیای صغیر شده باشد.

۳. ارزنجان یا ارزنگان، از شهرهای آسیای صغیر واقع در غرب ارزن‌الروم و ساحل راست فرات. این شهر امروزه مرکز استانی با همین نام در ترکیه است که بین سیواس و ارزروم قرار دارد. ارزنجان، به سبب آب و هوای خوش، موقعیت خاص جغرافیایی و قرار داشتن بر سر راه‌های بازرگانی و نظامی شرق و غرب آسیای صغیر، در نوشته‌های سیاحان و جغرافی‌نگاران توصیف شده و مورد توجه قرار گرفته است. در دوران حکومت سلاجقه روم بر آسیای صغیر (۴۸۵-۷۰۷ هـ.) ارزنجان، تحت فرمانروایی آل منگوجک، حکومتی مستقل داشت. در سال ۶۲۵ هـ. سلطان علاءالدین کی قباد به ارزنجان لشکر کشید و به فرمانروایی منگوجکیان پایان داد و سلطان غیاث‌الدین کی خسرو را به پادشاهی ارزنجان گماشت. ارزنجان در آن ایام، به‌ویژه در دوران حکومت ملک فخرالدین بهرامشاه و علاءالدین دودشاه، آخرین پادشاهان آل منگوجک، که هر دو شاهانی ادب‌دوست بودند، اقامتگاه امنی برای شخصیت‌های برجسته‌ای چون بهاء ولد، مولوی و نجم رازی بوده است (ر.ک: مختصر سلجوقنامه: ۱۴۳، ۱۵۳؛ مستوفی: ۱۱۰؛ حموی: ۱۵۰/۱؛ قزوینی: ۳۰۸/۲؛ ابن بطوطه: ۳۳۰/۱؛ افلاکی: ۲۵/۱؛ رازی: ۳۱؛ لسترینج: ۱۲۶).



مؤلف] و حقایق السیر را تحفه می‌برد (صص ۷-۹).^۴ با توجه به این که نظام‌الدین از تعبیر «محرّوسهٔ ارزنجان» یاد کرده است، به احتمال زیاد اهداء کتاب به سلطان، در فاصلهٔ سال‌های ۶۲۵ هـ. (سال تصرف ارزنجان به دست علاءالدین کی‌قباد) و ۶۳۴ هـ. (سال پایان سلطنت علاءالدین کی‌قباد) روی داده است. با توجه به این اطلاعات می‌توان حدس زد ولادت مؤلف در حدود سال ۵۸۰ هـ. بوده است.

پادشاهی که حقایق السیر به وی تقدیم شده است، «ابوالفتح کی‌قباد بن کی‌خسرو بن السلطان السعید الغازی قلج ارسلان بن السلطان الشهید سلیمان‌شاه» (ص ۵) از سلاجقهٔ روم است. از این خاندان دو تن را با نام کی‌قباد می‌شناسیم: علاءالدین کی‌قباد اول (۶۱۶-۶۳۴ هـ) و علاءالدین کی‌قباد ثانی (۶۹۶-۷۰۰ هـ). القاب و اوصاف ممدوح که در سرآغاز کتاب آمده است، با کی‌قباد اول قابل انطباق است. هرچند در ذکر این نام و سلسلهٔ نسب به «علاءالدین» تصریح نشده است، در توصیف شاه به آن اشاره شده است (همان‌جا).

علاءالدین کی‌قباد اول^۵ که در منابع تاریخی پسر غیاث‌الدین کی‌خسرو اول پسر عزالدین قلج ارسلان ثانی پسر رکن‌الدین مسعود پسر قلج ارسلان داود پسر سلیمان اول معرفی شده است، هموست که در روزگار سلطنتش آسیای صغیر برای بسیاری از عالمان و شخصیت‌های برجسته، چون شیخ شهاب‌الدین سهروردی (ف: ۵۸۷ هـ)، بهاء‌ولد (ف: ۶۲۸ هـ)، اوح‌الدین کرمانی (ف: ۶۳۵ هـ)، نجم‌دایه (ف: ۶۴۵ هـ) و مولوی (ف: ۶۷۲ هـ) پناهگاهی فرهنگی بوده است و اشاره‌ای که مؤلف در مقدمهٔ کتاب به حضور «فضالی روزگار و علمای ایام» در درگاه سلطان کرده است (ص ۱۰)، مؤید این معنی است.

سال تألیف حقایق السیر روشن نیست، اما شاید بتوان تاریخ تقریبی آن را از روی چند قرینه حدس زد؛ نخست این که مؤلف در جایی (ص ۱۲۵) تصریح می‌کند که در آن ایام، مدت

«چهارصد و اند سال» از روزگار هارون‌الرشید (ف: ۱۹۳ هـ) سپری شده است، از این رو می‌توان زمان نگارش کتاب را حدود ۶۰۰ هـ تخمین زد. دوم این که واپسین شاعری که از وی شعری نقل شده، ظهیر فاریابی (ف: ۵۹۸ هـ) است.^۶ (ص ۴۱) و در نتیجه سال تألیف کتاب نباید پیش از روزگار شهرت و انتشار شعر ظهیر باشد. و سوم این که، با توجه به مباحثی که طرح شد، علاءالدین کی‌قباد اول پس از آن که در ۶۲۵ هـ. به ارزنجان لشکر کشید، به پادشاهی منگوجکیان^۷ پایان داده و ارزنجان را به تصرف خویش درآورده است.^۸ به گفتهٔ نظام‌الدین، «عتبه» ممدوح در ارزنجان قرار داشته است.^۹ (ص ۸)، مقصود از «عتبه» در عبارت حقایق السیر روشن نیست. ممکن است مقصود از «عتبه» محل استقرار سلطان در یکی از سفرهای وی به ارزنجان باشد. در این صورت، می‌توان احتمال داد نظام‌الدین حقایق السیر را در فاصلهٔ پانزده‌سالهٔ ۶۱۰ و ۶۲۵ هجری یا اندکی پس از آن نوشته و در فاصلهٔ سال‌های ۶۲۵ و ۶۳۴ هـ. به حضور سلطان برده است.

موضوع، ساختار و نثر کتاب

موضوع حقایق السیر «سیرت پادشاهان و آداب و رموز مملکت‌داری» است و در یک دیباچه و ده باب تنظیم شده است. عناوین باب‌ها عبارتند از: فی سیر الملوک و السلاطین، فی محامد العدل، فی قبح الظلم، فی قواعد السیاسیه، فی ذم الغضب و مدح تأخیر العقوبة و تعجیل العفو، فی الحلم و التأنی و الصبر و مروءة الملوک و انجاز الوعد و ذم اللجاج، فی المشاورة و التدبیر، فی السخاوة و الجود و ذم البخل، فی آداب مقربین الحضرة، فی آداب حضرة الملوک و السلاطین و کیفیة آداب حواشی الحضرة.

اغلب این باب‌ها، همچون فصل‌های بعضی از متون صوفیه نظیر کشف‌المحجوب و مرصادالعباد، با آیه‌ای از قرآن یا حدیثی نبوی آغاز می‌شوند. مؤلف پس از آن ترجمه‌ای

۴. شمارهٔ صفحات نسخه بر اساس شماره‌گذاری ماست.

۵. دربارهٔ علاءالدین کی‌قباد از جمله ر.ک: آق‌سرای: ۳۳؛ مختصر سلجوقنامه: ۹۱-۹۲؛ زامباور: ۲۱۵-۲۱۸؛ لین‌پول: ۱۳۷-۱۳۸.

۶. مقصود این بیت مشهور ظهیر فاریابی است: جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز / خراب می‌نکند بارگاه کسری را (ر.ک: فاریابی: ۳۴).

۷. شاخه‌ای از فرمانروایان ترک که به امیر منگوجک منسوب‌اند. البارسلان در ۴۶۴ هـ. وی را به فرمانروایی ارزنجان، کماخ، کوغونیا (قراحصار شرقی) و دیوربکی منصوب کرد. از این تاریخ تا ۶۲۵ هـ. ارزنجان تحت فرمانروایی احفاد امیر منگوجک بود. ملک فخرالدین بهرام‌شاه، داماد سلطان رکن‌الدین سلیمان‌شاه، و علاءالدین داودشاه، پسر ملک فخرالدین، آخرین پادشاهان پرآوازهٔ آل منگوجک بوده‌اند (برای اطلاعات بیشتر ر.ک: مختصر سلجوقنامه: ۲۱-۲۲ و ۱۴۳؛ زامباور: ۲۱۹).

۸. در این باره ر.ک: مختصر سلجوقنامه: ۱۴۳-۱۵۳.

۹. با توجه به آنچه نوشته‌اند (همان: ۴۰)، دربار علاءالدین کی‌قباد سال‌هایی در شهر قونیه بوده است.



آزاد همراه با توضیح و تفسیر می‌آورد و اقوال متعددی از حکما، پادشاهان و بزرگان دین یا نمونه‌هایی از اشعار مناسب به‌ویژه اشعاری از شاعران عرب در تأیید سخن خویش ذکر می‌کند. گاه نیز حکایتی نقل می‌کند و سرانجام به نتیجه‌گیری می‌پردازد.

هر باب معمولاً شامل چندین عنوان فرعی است که تعداد آن‌ها در باب‌های مختلف یکسان نیست. برای نمونه، باب اول این عنوان‌های فرعی را در بر می‌گیرد: در تواضع، در صدق حدیث، در ناشنیدن سخن نَمّام، در مغرور ناشدن به سخن دشمن، در طلب فرصت، در ناستدن مال رعایا، در ذمّ فرمان زنان، در نواختن مردم وضعی. اغلب این بخش‌های فرعی با عبارت «و باید که ...» آغاز می‌شوند که اقتضای کتاب‌های تعلیمی و موافق با توصیه‌های مؤلف به پادشاه در زمینه موضوعاتی است که طرح می‌شوند.

دو باب پایانی کتاب از لحاظ جامعه‌شناسی دربار، آشنایی با آداب درباری، صفات و خصایل مطلوب برای پادشاه، ارکان دربار و وظایف هر یک در قبال دیگران، شایان توجه بسیار است. نویسنده در این دو باب، هم آیین‌نامه‌ای برای صاحبان برخی مناصب و مشاغل درباری (نظیر وزیر، حاجب، کاتب، رسول، ندیم و...) پیشنهاد می‌کند و هم به تبیین آداب حضور در دربار شاه (نظیر آداب سخن گفتن، طعام خوردن، هدیه دادن و...) می‌پردازد، و از این لحاظ حدایق السیر با متونی نظیر قابوسنامه قابل مقایسه است.

نظام‌الدین حدایق السیر را با لحنی آشنا و کلیشه‌ای، چنان که در این متون معمول است، برای راهنمایی و ارشاد پادشاه و درباریانش نوشته است. به همین سبب نوشته او مشحون از اقوال بزرگان دین، حکیمان، و مشاهیر ایرانی و عرب و یونانی است؛ سخنانی که بسیاری از آن‌ها را می‌توان در آثار پیشینیان او جست‌وجو کرد. حضور نویسنده، اندیشه و جهان‌بینی‌اش در نمایاندن آرای تازه و اشاره به مسائل روز، در کتاب کم‌رنگ و نامحسوس است و قصد مؤلف بیش از آن که تنظیم دستورنامه‌ای ابداعی جهت حکمرانی باشد، تدوین مجموعه‌ای از اندرزها و توصیه‌های اخلاقی برای پادشاه و درباریان است که آن‌ها را از مآخذ گوناگون جمع‌آوری کرده است. در عین حال استفاده مؤلف از اقوال متعدد، به همراه حکایت‌هایی خواندنی و با

تحریر جدید، موجب شده است حدایق السیر شامل مجموعه‌ای از لطایف ادبی و نکته‌های حکمت‌آمیز قابل توجه گردد که از ارزشمندی‌های بزرگ آن محسوب می‌شوند. نمونه‌ای از حکایات بسیار آن، حکایت پادشاه دروغگوی ولایت نیمروز است که از وزیر خود می‌خواست دروغ‌های وی را تصحیح کند (صص ۲۷-۲۹) و یادآور قصه مشهور بهرام و گلندام است؛ یا حکایت آن جوان معاشر که به سبب سخای جعفر برمکی روزگاری در «خصب عیش و نیل امانی» زیست (صص ۱۰۹-۱۱۲) و به زبانی دلنشین گزارش شده است؛ و حکایات متعدد دیگر که هرچند اغلب آن‌ها ممکن است در کتاب‌های دیگر نیز آمده باشند، زبان مؤلف آن‌ها را رنگ و جلوه‌ای تازه بخشیده است. نثر حدایق السیر مصنوع و منشیانه است؛ با همه ویژگی‌ها و مختصات این گونه نثرها: کاربرد فراوان واژه‌های عربی، آوردن امثال و اشعار گوناگون از ادب فارسی و عربی، استشهداد به آیات و احادیث، جمله‌های طولانی، تتابع اضافات و توصیفات متعدد و پر طول و تفصیل، و به کار بردن صنایع ادبی و تناسبات لفظی کلام. این صنعت‌گری و آرایش سخن در مقدمه نسبت به سایر بخش‌ها چشمگیرتر است و در حین نقل گفته‌های شخصیت‌های تاریخی، و نیز در حکایت‌پردازی، معتدل‌تر می‌شود. به غیر از مقدمه، نثر منشیانه کتاب در اغلب موارد، به دور از پیرایه‌های گوناگون لفظی است.

نظام‌الدین در مقدمه کتاب تصریح می‌کند که مدت‌هاست به کتابت و نویسندگی نپرداخته است:

مدتی است دراز که خاطر را از آشنایی فن کتابت و شیوه سخن‌گزاری و بلاغت و اختراع نظم و نثر پارسی و تازی بیگانگی تمام حاصل آمده است... (ص ۱۰)

شاید به همین سبب است که نثر کتاب گاه آشکارا تحت تأثیر منابع آن است و در مواردی نوعی ناهماهنگی و تنوع در سبک آن به نظر می‌رسد.

آنچه مؤلف از آن به «خاطر کند و سرمایه اندک»، «فکرت خامد و قریحتی جامد» و یا «لفظی رکیک و عبارتی شکسته‌بسته» تعبیر می‌کند، شاید بیش از آن که نشانه فروتنی باشد، احساس او را از میزان مهارت و قدرت در نویسندگی نشان دهد؛ چنان که به نظر می‌رسد در مقبولیت حدایق السیر نزد پادشاه نیز دچار تردید است:



...اگر [کتاب حدایق السیر] درین حضرت رفیع و سده منیع به خلعت قبول و سمت ارتضا موسوم گشت و سایه اقبال بال افضال بر وی گسترانید، گمانی نیفتد که به یمن تأیید اقبال شاهنشاهی... مقبول هر خاطری و محبوب هر ناظری گردد... و اگر و العیاذ بالله به تشریف حلیت قبول و جمال کسوت ارتضا ازین جناب متأللی و متحلی نگردد و دست تضریب طاعنان عنان طعن به جانب وی معطوف گرداند و زبان تقریع قادحان به ذم و نکوهش بر وی دراز شود، آن خود حقی بوده باشد به مستحق رسیده و قبایی بر قدر قد او بریده.^{۱۰} (صص ۱۱ - ۱۲)

با وجود این، گاهی عبارات به اندازه‌ای سنجیده و همخوان و ادیبانه ترتیب و نظم یافته‌اند که با برترین نمونه‌های نثر فنی برابری می‌کنند. نظیر

اتق شر من احسنت الیه. آورده‌اند که موسی علیه‌السلام بر سر راهی بر سنگی نبشته‌ای یافت که: «هل جزاء الإحسان إلا الإساءة؟» و در آن متفکر گشت و با خود می‌گفت که: در محکّمات تنزیل از حضرت الهی بر خلاف این دیده‌ام. هاتفی آواز داد که: ای موسی! سنگ بگردان تا سر نبشته به کلی معلوم گردد. موسی سنگ را بگردانید، بر وی نبشته دید: «ولكن عند من لا اصل له».^{۱۱} (ص ۸۵)

و گفته‌اند باید که در ندیم این چند خصلت پسندیده موجود بود: صباحت روی و لطافت خوی و طیب رایحه و عذوبت الفاظ و رشاقّت معانی و ملاحت حرکات و رقت طبع و خفت روح. و باید که اگر پادشاه از وی چیزی پرسد، جواب آن را به حسن عبارت و لطافت معنی بیارید. و اگر پادشاه حدیثی فرماید که آن حدیث را شنیده بود، نیکو بشنود و چنان نماید که هرگز آن سخن نشنیده است و شادی نماید به فایده یافتن از حدیث پادشاه. و اگر پادشاه با وی گستاخی کند، او گستاخی نکند و اگر کند، به مقدار مرتبت خود کند. و اگر پادشاه راز خود به وی فرماید گفتن و او را خاص دارد، باید که چون روز دیگر به حضرت او درآید، چنان نماید که میان ایشان راز نبوده است و در بندگی و تواضع بیفزاید. (صص ۱۴۶-۱۴۷)

چند نمونه از واژه‌ها، اصطلاحات و تعابیر خاص کتاب حدایق السیر فواید و تازگی‌های زبانی قابل توجهی دارد. به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

خانگیان: جمع «خانگی» [منسوب و متعلق به خانه]، در متون غالباً به معنی «خانه‌پرورد، چیزی که در منزل درست کنند، مقابل چیزی که در بازار درست کنند» به کار رفته است (ر.ک. لغت‌نامه دهخدا)؛ اما در عبارت زیر، «خانگیان» مفرد تلقی شده و به معنی «زن» یا «همسر» به کار رفته است و این کاربرد در این معنی ظاهراً در متون دیگر بی‌سابقه است:

فضل را عادت بودی که هر هفته یک روز با مخدره خود در آن نزهت‌جای خلوت ساختی. زبیده‌خاتون خانگیان فضل را خواند و او را به خلعت رفیع و مبرّات وافر مخصوص گردانید و از وی درخواست کرد که چون فضل با تو در باغ خلوت گزیند... زن فضل اشارت زبیده‌خاتون را قبول کرد. (ص ۳۶)

سبک‌بار و سبک‌باری: «سبک‌بار» در لغت به معنای فارغ‌بال، آسوده، مجازاً به معنی مجرد و فارغ از علایق دنیوی، و «سبک‌باری» به معنای آسودگی، فارغ‌بالی، مجازاً به معنی از علایق دنیوی مجرد بودن، آمده است (ر.ک: لغت‌نامه دهخدا)؛ در حالی که «سبک‌بار» و «سبک‌باری» در این متن به معنی «آن که به سهولت بار می‌دهد، آن که به سهولت اجازه دیدار می‌دهد» و «به آسانی بار دادن، به سهولت اجازه دیدار دادن» به کار رفته است:

و گفته‌اند: بهترین پادشاهان آن است که سبک‌بار سهل‌الحجاب بود. (ص ۶۲)

و ابوجعفر احمد بن الحسن منصور بن نوح را در اثنای عتاب سبک‌باری و بسیار نمودن خود بر خلق می‌گفت... (ص ۶۳)

«سبک‌بار» و «سبک‌باری» در این معنا ظاهراً در متون فارسی بی‌سابقه است. معادل این مفهوم در سیر الملوک «فراخ‌باری» آمده است:

و از تنگ‌باری پادشاه کارهای مردمان فرو بسته شود و مفسدان دلیر گردند و احوال‌ها پوشیده ماند و لشکر آزوده

۱۰. این عبارات را مقایسه کنید با آنچه نصرالله منشی در مؤخره ترجمه کلیل و دمنه درباره اثر خویش می‌نویسد: و این مجموع به نزدیک دوست و دشمن و مسلمان و مشرک و معاهد و ذمی مقبول باشد، و تا زبان پارسی میان مردمان متداول است، به هیچ تأویل مهجور نگردد، و به تقلب احوال و تجدد حوادث در آن نقصانی و تفاوتی صورت نیندد... (نصرالله منشی: ۴۲۰).

۱۱. این مضمون را مقایسه کنید با همان: ۴۰۵.

شوند و رعیت در رنج افتد. و هیچ ترتیبی پادشاه را بهتر از فراخ‌باری نیست. (نظام‌الملک: ۱۵۹)

گران‌باری: در لغت به معنای سنگینی، ثقیل بودن، زحمت و رنج به کار رفته است (ر.ک. لغتنامه‌دهخدا). در این متن «گران‌باری» در مفهوم به‌دشواری بار دادن، به‌دشواری اجازه ورود دادن، دیرپذیری، و مقابل سبک‌باری است:

و رعیت [را] هیچ چیزی هلاک‌کننده‌تر از گران‌باری پادشاه و تعسر وصول اصحاب حاجات به حضرتش نیست... (ص ۶۲)

در آثار دیگران برای این معنی غالباً «تنگ‌باری» و «تنگ‌بار» آمده است:

آوازه فراخ شد به عالم
درگاه تو را به تنگ‌باری

(خاقانی: ۱۰۴۹/۲)

سلطان سلیمان از مداومت بر شراب چنان شد که از مردم نفور گشت و تنگ‌بار شد. (راوندی: ۲۷۷)

اجابت: ظاهراً به معنی مقرر، وظیفه و درآمد به کار رفته است. یحیی او را اجابتی معین فرمود و هر روز هزار درم رسم اقامت او ساخت. (ص ۱۱۴)

خط منسوب: خطی که به خوبی مثل می‌شد و هر کس که می‌دید، می‌دانست خط کیست و به نویسنده آن نسبت داده می‌شد، چنان که می‌گفتند خط ابن‌مقله است، خط یاقوت است، خط میر است، و امثال آن.

(مینوی، ۱۳۴۴: ۳۱۴-۳۱۵)^{۱۲}

باید که کاتب دیوان انشا و محرر اسرار ممالک، کان ادب و منبع فضل و معدن ذکا و مرکز حصافت بود... و باید که دانا بود به قوانین اشعار عرب و دقایق معضلات ادب، استاد به تواریخ و انساب، ماهر به شواذ امثال و نوادر حکایات، لفظی محبوب و خطی منسوب. (ص ۱۳۱)

امیر داد: سرپرست دیوان مظالم (لغتنامه‌دهخدا، فرهنگ فارسی

معین؛ و نیز ر.ک: سراج: ۴۰-۴۲؛ کرمانی: ۴۹)

شاه‌شاپور مردی را امیر داد حضرت گردانید و او را تشریف قربت و حضور مجلس شریفش ارزانی فرمود و به خوان خودش نشاند. چون مشاهده فرمود که طعام بی‌باکانه و با حرص تمام می‌خورد، او را از این عمل صرف کرد و فرمود: آن کسی که به حضرت من در خوردنی چنین حریص بود، در غیبت من به مال رعیت چگونه حرص نماید؟ (ص ۱۴۴)

ندمت: در فرهنگ‌های لغت عربی از جمله لسان‌العرب، اقرب‌الموارد، الرائد، معجم الوسیط و المنجد «ندمت» به کار نرفته است. در حدائق‌السیر به معنی منادمت، ندیمی و ندیم بودن استعمال شده که احتمالاً بر ساخته مؤلف است.

و بسیار سخن نگوید و نیز به کلی سخن باز ندارد، که هر دو خصلت از نشانه‌های ندمت نیست. (ص ۱۴۷)

بعد روزی چند مردی را حاضر آوردند در غایت ظرافت و نهایت لطافت و حصول کمال شرایط ندمت. (ص ۱۴۸)

نسخه کتاب و تصحیح آن

از حدائق‌السیر در حال حاضر تنها یک نسخه شناخته شده است که با شماره ۱۵۱۱ در کتابخانه سپهسالار موجود است؛ شامل ۸۲ برگ و مکتوب به سال ۷۵۷ هـ.

این که کاتب گاه، در حاشیه نسخه، مواردی را تصحیح کرده نشان از این دارد که متن خود را با نسخه مادر مقابله کرده است. به علاوه، در این تصحیحات گاهی هم واژه یا عبارت متن صحیح است و هم حاشیه. در نتیجه، این احتمال وجود دارد که کاتب، علاوه بر نسخه مادر، نسخه دیگری نیز در اختیار داشته و طبیعی است که این مقابله و تصحیح بر صحت و اعتبار نسخه افزوده است.

نکته قابل توجه دیگر این است که در نسخه حدائق‌السیر برخی واژه‌ها مشکوک شده‌اند؛ به گونه‌ای که حاکی از تلفظ متداول آن‌ها حداقل در نواحی خاصی از آن عصر است. نظیر قدوه (= قُدوه، ص ۱۳)، خشم (ص ۱۴، ۴۴)، جُرب‌زبانی (= چرب‌زبانی، ص ۳۰)، جاشنی (= چاشنی، ص ۳۳)، خشک‌سال (ص ۴۷)، تَنک و تَنیک (= تنگ به معنی بار، یک لنگه بار، ص ۵۰ و ۵۱)، سِرا (ص ۶۰)،

۱۲. مرحوم مینوی در تعلیقات کتاب به این نکته نیز اشاره کرده است که تعریف راوندی از «خط منسوب» در راحة‌الصدور نادرست است. راوندی (۴۴۱: ۴۴۱) آورده است: «خط منسوب از آن گفته‌اند که هر حرفی بدان دیگر نسبتی دارد به نسبت خطوط استادان مقدم چون ابن‌البواب و ابن‌مقله».

زَدایش (ص ۸۱)، مُرارت (ص ۹۸)، تُوانایی (ص ۱۳۱)، بُباید (ص ۱۳۴) و...

به قرینه چند خطای املائی^{۱۳} در متن، می‌توان تصور کرد کاتب تا حدی مسامحه کار بوده است، اما با توجه به تصحیحاتی که در حاشیه صفحات نسخه وجود دارد، و نیز واژه‌ها و گاه عباراتی که در لابه‌لای سطور افزوده شده است و نشان می‌دهد کاتب دست‌نوشته خود را با نسخه مادر مقایسه کرده است، احتمال تصرف کاتب اندک به نظر می‌رسد.

در حاشیه اغلب صفحات کتاب و همین‌طور در بین برخی سطرها، شرح‌ها و توضیحات و اضافاتی به فارسی و ترکی آمده که گاه قابل ملاحظه است و نشان می‌دهد حداقل دو تن نسخه را به‌دقت خوانده‌اند.

حدایق‌السیر یک‌بار به کوشش آقای عباس صدری در مجله فرهنگ ایران زمین^{۱۴} منتشر شده، اما مشکلات و ابهامات آن حل نشده است. این کتاب هم‌اکنون در گروه تصحیح متون فرهنگستان زبان و ادب فارسی، به کوشش آقای دکتر محمد پارسانسب و نگارنده این مقاله، در دست تصحیح است.

منابع:

- آقسرائی، محمود بن محمد، ۱۳۶۲، تاریخ سلاجقه یا مسامرة الاخبار و مسامرة الاخبار، چاپ دوم، به اهتمام عثمان توران، تهران.
- ابن بطوطه، ۱۳۴۸، سفرنامه ابن بطوطه، ج ۱، ترجمه محمدعلی موحد، تهران.
- افلاکی، شمس‌الدین احمد، ۱۳۶۲، مناقب العارفين، ج ۱، به کوشش تحسین یازجی، چاپ دوم، تهران.
- حموی، یاقوت، ۱۳۸۸ هـ معجم البلدان، ج ۱، بیروت.
- خاقانی، افضل‌الدین، ۱۳۸۷، دیوان، ج ۲، تصحیح میرجلال‌الدین کزازی، تهران.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۳، لغت‌نامه، تهران.
- رازی، نجم‌الدین، ۱۳۷۳، مرصادالعباد، تصحیح محمدامین ریاحی، تهران.
- _____، ۱۳۸۶، مرموزات اسدی در مرموزات داودی، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران.

— راوندی، محمد بن علی، ۱۳۶۴، راحة الصدور و آية السرور در تاریخ آل سلجوق، تصحیح محمد اقبال، تهران.

— زامباور، ۲۵۳۶ [= ۱۳۵۶]، نسب‌نامه خلفا و شهریاران و سیر تاریخی حوادث اسلام، ترجمه محمدجواد مشکور، تهران.

— سراج، منهاج، ۱۳۶۳، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران.

— صاعد بن احمد، نظام‌الدین یحیی، حدایق‌السیر فی آداب الملوك، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (میکروفیلم شماره ۱۶۱۰)، قرن هفتم.

— فاریابی، ظهیرالدین، ۱۳۸۱، دیوان، تصحیح امیرحسین یزدگردی، تهران.

— قزوینی، زکریاء بن محمد بن محمود، ۱۳۷۳، آثار البلاد و اخبار العباد، ج ۲، ترجمه محمد مراد بن عبدالرحمن، تصحیح سید محمد شاهمرادی، تهران.

— کرمانی، افضل‌الدین ابوحامد، ۱۳۲۶، تاریخ افضل یا بدایع الارمان فی وقایع کرمان، به کوشش مهدی بیانی، تهران.

— لغت‌نامه دهخدا

— لسترنج، ۱۳۳۷، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران.

— لین‌پول، استانلی، ۱۳۱۲، طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال، تهران.

— (مختصر سلجوقنامه ابن بی‌بی، اخبار سلاجقه روم)، ۱۳۵۰، به اهتمام محمدجواد مشکور، تهران.

— مستوفی، حمدالله، ۱۳۳۶، نزهة القلوب، تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران.

— معین، محمد، ۱۳۶۰، فرهنگ فارسی، چاپ چهارم، تهران.

— مینوی، مجتبی، ۱۳۴۴، «تعلیقات». ر.ک: نسوی

— نسوی، شهاب‌الدین، ۱۳۴۴، سیرت جلال‌الدین مینکبرنی، تصحیح مجتبی مینوی، تهران.

— نصرالله منشی، ۱۳۴۵، ترجمه کلیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، تهران.

— نظام‌الملک، حسن بن علی، ۱۳۸۷، سیرالملوک، تصحیح هیوبرت دارک، تهران.

■

۱۳. مثلاً: «أحوال» به جای «أهوال» (ص ۳۳) و «غیض» به جای «غیظ» (ص ۲۹).
۱۴. جلد بیست و پنجم، دی ۱۳۶۱، ج ۱، صص ۲۴۰-۳۷۱.



در حواشی دیوان کاتبی نیشابوری

مهدی نمازی*

۲۱۳ در کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد نگهداری می‌شود.

۲. نسخه متعلق به کتابخانه آستان قدس رضوی.

۳. نسخه کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران به شماره ۴۵۸۶.

۴. نسخه دیگری از کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران به شماره ۵۴۸۵.

۵. نسخه سوم کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران به شماره ۳۹۴۹.

۶. نسخه کتابخانه ملی ایران، بخش نسخه‌های خطی به شماره ۴۹۰.

۷. «مجموعه» ای که از جمله نسخه‌های خطی کتابخانه آستان قدس رضوی است و دیوان کاتبی در حواشی آن آمده است به شماره ۵۳۰۷.

نگارنده این سطور چندی پیش به دقتی هرچه تمام‌تر دیوان کاتبی را از نظر گذراند و در حین مطالعه این اثر گرانقدر به موارد اغلاطی برخورد و تک‌تک آن‌ها را در حاشیه کتاب یادداشت کرد و حاصل آن یادداشت‌ها مقاله‌ای است که در پیش چشم دارید.

امید است که با رفع این کاستی‌ها، در چاپ‌های بعدی، دیوان این شاعر گران‌قدر به صورتی منقح‌تر در دسترس خوانندگان و علاقه‌مندان قرار گیرد. لازم به ذکر است که چون گاهی تشخیص اشتباهات چاپی از غیر چاپی مشکل می‌نمود آن‌ها را تفکیک نکرده و همه را یک‌جا ذکر کرده‌ام.^۴

دیوان کاتبی نیشابوری (ترشیزی)، تصحیح دکتر تقی وحیدیان کامیار؛ سعید خومحمدی خیرآبادی و مجتبی جوادینیا؛ مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول ۱۳۸۲.

محمد بن عبدالله کاتبی نیشابوری (ترشیزی) شاعر نادره‌گوی نیمه اول قرن نهم هجری است. وی اهل قریه طرُق راوش در نزدیکی ترشیز (کاشمر فعلی) بوده است که در مسیر راه نیشابور و کاشمر قرار دارد لیکن خود را نیشابوری می‌داند:

همچو عطار از گلستان نیشابورم ولی
خار صحرای نیشابورم من و عطار گل^۱

کاتبی در ابتدای حال به نیشابور آمد و نزد سیمی (خطاط و شاعر) تعلیم گرفت. در شاعری و خوشنویسی مهارتی یافت و به سبب همین مهارت در خوشنویسی تخلص کاتبی را برگزید.^۲

کاتبی شاعر نادره‌پرداز روزگار خود است و اعم تذکره‌نویسان وی را شاعری مدع و حتی بی‌نظیر دانسته‌اند اما متأسفانه در روزگار ما ناشناخته مانده^۳ بود تا این که چند سالی پیش دکتر تقی وحیدیان کامیار با همکاری دو تن از دانشجویان خویش دیوان غزلیات وی را تصحیح و چاپ کرد. ایشان همچنین در صدد چاپ دیگر آثار وی نیز هستند که امید است در این راه توفیق رفیقشان باشد.

به تصریح مصححان محترم در تصحیح دیوان کاتبی از هفت نسخه استفاده شده است به این قرار:

۱. نسخه مرحوم محمود فرخ خراسانی که با شماره ثبت

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی.

۱. کاتبی ترشیزی، محمد بن عبدالله، ۱۳۸۲. دیوان، به تصحیح تقی وحیدیان کامیار؛ سعید خومحمدی خیرآبادی و مجتبی جوادینیا، چاپ اول، ص ۷.

۲. همان.

۳. همان، ص ۸.

۴. لازم به یادآوری است که به دلیل جلوگیری از زیاد شدن حجم مطلب بسیاری از اشتباهات مطبعی را حذف کرده‌ام که در صورت نیاز آن‌ها را در اختیار مصححین محترم قرار خواهم داد.



غزل ۶. بیت پایانی

کاتبی صبر در عدم پنهانست
جانب او فرست زود مرا

– به تصریح مصحح محترم در یکی از نسخه‌ها، به جای «پنهانست»، «تنهاست» آمده که با توجه به وزن و تناسب بیشتر معنی همان ضبط مناسب است:

کاتبی صبر در عدم تنهاست
جانب او فرست زود مرا

غزل ۲۰. بیت ۴

اشک من سر سرخ است و رویم زرد تا رفتی ز چشم
از سفر کردن بسی سیم و زر آوردی مرا

– در مصراع اول «سر» زائد است و در وزن و معنی خلل وارد می‌کند.

غزل ۴۲. بیت ۲

خندنگ غمزه و سوز غم تو می‌طلبم
به دیده‌های پر از خون و سینه‌های کباب

– به تصریح مصحح محترم، در نسخهٔ اساس، فعل مصراع نخست «می‌طلبم» بوده که با توجه به نسخه‌های دیگر تصحیح شده، اما با توجه به جمع بودن «دیده‌ها» و «سینه‌ها» در مصراع دوم، همان ضبط نسخهٔ اساس صحیح‌تر است و تغییر آن وجهی ندارد.

غزل ۴۵. بیت ۵

چو خم ز باده چنان که دورم ار شکند
ز پاره‌های تنم بشنوند بوی شراب

– در مصراع اول وزن و معنی مختل است و به جای «چنان»، «چنانم» صحیح است:

چو خم ز باده چنانم که دورم ار شکند
ز پاره‌های تنم بشنوند بوی شراب

غزل ۵۵. بیت ۲

گنج مراد را خط خوبان بود طلسم
وین گنج‌نامه‌ای که هیچ ازدها نیافت

– وزن مصراع دوم اشکال دارد، صحیح آن چنین است:

وین گنج‌نامه‌ای است که هیچ ازدها نیافت
غزل ۵۷. بیت پایانی

ای کاتبی ار طاقت دستان غمت نیست
در عرصهٔ مردی به ازین رسمیتی نیست

– در مصراع دوم خطای قافیه و وزن پیش آمده و صحیح بیت چنین است:

ای کاتبی ار طاقت دستان غمت نیست
در عرصهٔ مردی به ازین رستمیتی نیست

غزل ۷۶. بیت ۲

در پاش میرم ار چه گویند
در سایهٔ سرو خواب خوش نیست

– به تصریح مصحح محترم برخی نسخ در مصراع نخست به جای «میرم»، «بمیرم» آورده‌اند که به ضرورت وزن همان صحیح است و می‌بایست وارد متن می‌شود:

در پاش بمیرم ار چه گویند
در سایهٔ سرو خواب خوش نیست

غزل ۱۰۴. بیت ۳

ای ماه مرا دیدن روی تو تمنّاست
گفتم سخن مهر دل خویش تمامت

– به تصریح مصحح محترم، نسخهٔ اساس به جای «تمنّاست» در مصراع اول «تمام است» آورده که نه تنها اشتباه نیست بلکه، با توجه به قافیهٔ بیت، زیباتر هم هست و تغییر آن وجهی ندارد.

غزل ۱۰۵. بیت ۵

ز عشق پند دهد واعظ و تو دل سیری
ندانم این چه افسانه است و این چه افسون است

– در وزن بیت خلل است و به جای «افسانه» در مصراع دوم «فسانه» صحیح است.

غزل ۱۰۷. بیت پایانی

کاتبی مویش چو دیدی از غلوی غم پیچ
شب درآمد بعد از این هنگامه بر خواهد شکست

– در وزن و معنای مصراع نخست خلل است که حاصل بدخوانی مصحح محترم است.

غزل ۱۱۵. بیت ۲

ز تاب گریه و آه و دمادمم دیشب
روان شد آب به رود، آتش از زمین برخاست

– در مصراع نخست «و» عطف بین «آه» و «دمادمم» زائد است و صحیح بیت چنین است:

ز تاب گریه و آه دمادمم دیشب
روان شد آب به رود، آتش از زمین برخاست

غزل ۱۱۷. بیت ۶



هر شبی بر جگر هزاران داغ است
عجب ای آه جگرسوز که تأثیر تو نیست
– وزن مصراع نخست اشکال دارد، صحیح مصراع ظاهراً
چنین است:

هر شبی بر جگر خسته هزاران داغ است
غزل ۱۲۳. بیت نخست

غیر اوصاف خدنگ تو که جان راست علاج
هر چند گویند مرا راست نیاید به مزاج
– وزن و معنای مصراع دوم بیت مختل است، صحیح آن
چنین است:

هر چه گویند مرا راست نیاید به مزاج
غزل ۱۳۴. بیت پایانی

گفتمش پوشیده رخ مگذر ز آه کاتبی
گفت هر جا باد باشد، شمع را پنهان برند
– به تصریح مصحح محترم، در نسخهٔ اساس، «پوشیده رخ
مگذار» بوده که براساس نسخه‌های دیگر اصلاح شده است.
لازم به توضیح است که، اگر «رخ» را مفعول فرض کنیم،
ضبط نسخهٔ اساس نه تنها اشکالی ندارد که با توجه به مصراع
دوم که می‌گوید «شمع را پنهان برند» مناسب‌تر هم می‌نماید
و تغییر آن ابداً وجهی ندارد.

غزل ۱۳۷. بیت ۴

آنچه آهوست که در دشت جنون شیردلان
خویش را جمله شکار سگ او می‌گیرند
– بیت استفهامی است بنابراین در مصراع نخست «آن چه
آهوست» صحیح است نه «آنچه آهوست».

غزل ۱۴۴. بیت نخست

وسيله مژدهٔ مهري ز مهرخویی چند
فلک رساند سلامی ز ماهرویی چند
– ضبط مصراع نخست اشکال دارد و فاقد معناست و صحیح
آن چنین است:

رسید مژدهٔ مهري ز مهرخویی چند
غزل ۱۴۷. بیت ۳

ای دل بهر سرای جهان را که دوزخی است
تا در بهشت بهر تو قصری بنا کنند
– در مصراع نخست «بهر» وجهی ندارد و به معنای بیت صدمه

زده است، ظاهراً به جای آن، «بهل» صحیح است و بیت چنین
است:

ای دل بهل سرای جهان را که دوزخی است
تا در بهشت بهر تو قصری بنا کنند
غزل ۱۶۶. بیت پایانی

کاتبی نظم تر و آب و دامن پاک
همه از رهگذر دیدهٔ گریان دارد
– در وزن مصراع نخست خلل است و واژه‌ای از مصراع جا
افتاده که ظاهراً صفت آب است.

غزل ۱۶۸. بیت پایانی

رو کاتبی ایمن شو یعنی ز گمان باز آ
سیمرغ دل عارف در قاف تعیین باشد
– وزن و معنای مصراع دوم مختل است و، به جای «تعیین»،
«یقین» صحیح است:

سیمرغ دل عارف در قاف یقین باشد
غزل ۲۱۰. بیت ۳

سوختم زین دل صدپاره که هر روز ز نو
پنجه در پنجهٔ زرین کمری اندازد
– به تصریح مصحح محترم، در مصراع نخست، نسخهٔ اساس
به جای «هر روز ز نو»، «هر ذره از نو» آورده و مصحح آن را
با توجه به نسخه‌های دیگر تغییر داده است؛ در صورتی که
نه تنها ضبط نسخهٔ اساس فاقد اشکال است و وجهی در تغییر
آن نیست، بلکه با توجه به مصراع دوم مناسب‌تر هم هست:

سوختم زین دل صدپاره که هر ذره از نو
پنجه در پنجهٔ زرین کمری اندازد
غزل ۲۴۵. بیت ۳

مگر ایمن دل او باشد ز تیر غمزهٔ فتنان
مگر هم او کشد از ناوک‌اندازان کمان خود
– ضبط مصراع نخست اشکال دارد و وزن آن مختل است؛
شاید صحیح آن چنین باشد:

مگر ایمن دل او شد ز تیر غمزهٔ فتنان
مگر هم او کشد از ناوک‌اندازان کمان خود
غزل ۲۵۰. بیت ۲

گر چه دست رسول همه، آن روز بیاد
که میان من و او حاجت قاصد باشد



کام مستان چیست لب‌های شراب‌آلود تو
دوست بیدار مردم چشم خواب‌آلود تو

گر به مهرم خوانی و گاه از نظر رانی به قهر
تا چه خواهد کرد این لطف عذاب‌آلود تو
– خطای چایی در دو بیت مذکور موجب خلل در وزن و معنی
شده و در مصراع دوم از بیت اول «دولت بیدار» به جای «دوست
بیدار» و در مصراع اول از بیت دوم «گه به مهرم خوانی ...» به
جای «گر به مهرم خوانی ...» صحیح است.

غزل ۴۰۶. بیت ۳ و ۵ و پایانی

برسد چارسوی تو بهر نظری
خاک شد دایره صد گوشه‌نشین از هر سو

در چمن پرده براندازد و چو گل بر سر شاخ
بلبلی کشته و آویخته بین از هر سو

کاتبی گه بر سر ره فتدت گه به قدم
هیچ مست نیفتاد چنین از هر سو

– وزن و معنای بیت اول مختل است و متأسفانه صحیح آن
را دریافتم؛ در مصراع اول از بیت دوم، به تصریح مصحح
محترم، نسخه‌های دیگر، به جای «پرده براندازد»، که در وزن
و معنی خلل ایجاد کرده، «پرده برانداز» آورده‌اند که صحیح‌تر
است و مناسب می‌بود که همان ضبط ترجیح داده شود؛ و
سرانجام وزن مصراع دوم از بیت پایانی مختل و ظاهراً صورت
صحیح آن چنین است:

کاتبی گه به سر ره فتدت گه به قدم
هیچ کس مست نیفتاد چنین از هر سو

غزل ۴۰۹. بیت پایانی

بیم از سگ آن در مکن کز مهرورزی کاتبی
چون شیرمردان باش اگر دل در غزالی بسته‌ای
– در ضبط مصراع نخست بیت اشکال چایی راه یافته و صورت
صحیح آن چنین است:

بیم از سگ آن در مکن گر مهرورزی کاتبی
چون شیرمردان باش اگر دل در غزالی بسته‌ای

غزل ۴۱۴. بیت نخست و ۳

دل در درون سینه‌ام مستی است در میخانه‌ای
جان در دلم دیوانه‌ای در گوشه‌ای ویرانه‌ای

رفتی سوی شهر عدم این صبر و من هم می‌روم
بهر من آن جا چون رسی بنیاد افکن خانه‌ای
– در مصراع دوم از بیت نخست، به جای «گوشه‌ای»، «گوشه»
صحیح است و در مصراع اول از بیت بعد، به جای «این صبر»،
«ای صبر».

غزل ۴۱۷. بیت پایانی

کاتبی گویند نرگس را به چشمش نسبتی است
دیده نرگس بسی، کو چشم او را کو مژه
– وزن مصراع دوم مختل است و، به تصریح مصحح محترم،
در یکی از نسخه‌ها، به جای «دیده»، در این مصراع «دیده‌ام»
آمده که، هم از نظر وزن و هم از لحاظ معنا، مناسب‌تر است و
بهتر می‌بود که همان ضبط وارد متن شود:

کاتبی گویند نرگس را به چشمش نسبتی است
دیده‌ام نرگس بسی، کو چشم او را کو مژه

غزل ۴۱۸. بیت ۱ و ۲

مارا به سخن بی قدمان کی برد از راه
رفتیم به میخانه توکلت علی‌الله
با مست مگوئید که میخانه گشادند
بسیار کمی جان دهد از شادی ناگاه
– در مصراع اول از بیت نخست اشکال چایی موجب خلل در
معنا شده و حرف اضافه «به» زائد است و در مصراع دوم از بیت
دوم «بسیار کسی» به جای «بسیار کمی» صحیح است.

ما را سخن بی‌قدمان کی برد از راه
رفتیم به میخانه توکلت علی‌الله
با مست مگوئید که میخانه گشادند
بسیار کسی جان دهد از شادی ناگاه

غزل ۴۱۹. بیت ۱ و ۵

می‌سر چون نشد بر پایت ای سرو روان بوسه
ز پایت هر کجا دیده نشان، دادم بران بوسه

اگر خواهی ستادن جان و دان بوسه عاشق را
روان اولی است دادن جان و بستان روان بوسه



– در هر دو بیت بدخوانی مصحح محترم موجب خلل در وزن و معنای ابیات شده و در مصراع دوم از بیت نخست «دیدم نشان»، به جای «دیده نشان»، صحیح است و در مصراع اول از بیت بعد «دادن بوسه» به جای «دان بوسه» و اما در مصراع دوم از بیت دوم، به تصریح مصحح محترم، در یکی از نسخه‌بدل‌ها، به جای «بستان»، «بستادن» آمده که، با توجه به معنا و وزن، همان صحیح است و مناسب‌تر می‌بود که همان ضبط وارد متن شود:

می‌سر چون نشد بر پایت ای سرو روان بوسه
ز پایت هر کجا دیدم نشان، دادم بر آن بوسه

اگر خواهی ستادن جان و دادن بوسه عاشق را
روان اولی است دادن جان و بستادن روان بوسه
غزل ۴۲۴. بیت نخست

بتان شهر مسیحا دمنده کشته بسی
چه حالت است که کسی را نمی‌رسد نفسی
– خطای چاپی موجب خلل در بیت شده و صحیح آن چنین است:

بتان شهر مسیح‌ادمند و کشته بسی
چه حالت است که کس را نمی‌رسد نفسی
غزل ۴۳۴. بیت ۶

در چمن با سرو قدت لاف می‌زد شد از آن
پایمال جمله مرغان سر سرو سهی
– معنای مصراع دوم مختل است و شایسته می‌بود که مصحح محترم همان ضبط نسخه‌بدل را ترجیح می‌داد:

در چمن با سرو قدت لاف می‌زد شد از آن
پایمال جمله مرغان چمن سرو سهی
غزل ۴۴۰. بیت ۶ و ۷

گذشتی از دو جهان ای دل به دو رسیدی

کجاست کعبه مقصود و تو هنوز کجایی
بیر خنجر چون آب حلق کاتبی اما
نویس بر کفن او به خون که کشته مایی
– در ضبط مصراع‌های اول هر دو بیت خلل رخ داده که موجب اشکال در وزن و معنای ابیات شده است؛ صورت صحیح ابیات چنین است:

گذشتی از دو جهان ای دل و بدو نرسیدی
کجاست کعبه مقصود و تو هنوز کجایی
بیر به خنجر چون آب حلق کاتبی اما
نویس بر کفن او به خون که کشته مایی
غزل ۴۴۳. بیت پایانی

کاتبی یکدم بمیر گر کشد خود را چو شمع
گر نشیند بی چراغ عارضش در خلوتی
– ضبط مصراع اول اشکال دارد و مناسب می‌بود که مصحح محترم همان ضبط نسخه‌بدل‌ها را وارد متن کند؛ به نظر می‌رسد که صورت صحیح بیت چنین باشد:

کاتبی در دم بمیرد یا کشد خود را چو شمع
گر نشیند بی چراغ عارضش در خلوتی
غزل ۴۴۵. بیت ۱ و ۵

هزار رحمت حق بر روان آن مردی
که هست در دلش از داغ عشقی دردی

درین جهان و آن بی نیاز و بیزارست
زهر که نیست گرفتار نازپروردی
– خطای چاپی در مصراع دوم از بیت اول وزن بیت را دچار خلل کرده و «عاشقی» به جای «عشقی» صحیح است.
همچنین وزن و معنای بیت بعد مختل است و متأسفانه صورت صحیح آن را در نیافتیم.



مجله مولانای رومی (جلد سوم)

مجدالدین کیوانی*

مولانا، همه به فهم کامل مثنوی کمک می کنند اما کافی نیستند. طلبه جدی اشعار مولانا باید سال های سال کار کند تا «شناگر ماهر این اقیانوس شود». استعلامی نوشته خود را با این نظر قاطع به پایان می برد که، به رغم اعتقاد رایج، مولانا چهار سال پیش از درگذشت خود شش دفتر مثنوی را کامل کرد و داستان بلند «قلعه هوش ربا» — بدون آن که چیزی از آن ناگفته مانده باشد — پایان بخش دفتر ششم است.

در فاصله مقالات اول و دوم، ترجمه قصه ای از مثنوی (از چاپ نیکلسن، دفتر پنجم، ابیات ۳۰۸۶-۳۹۷۷) با عنوان «اختیار»، به قلم لئونارد لویزن، درج شده است. قصه تمثیلی است از تصور غلط عامه از مفهوم «جبر»، و این که انسان صاحب نوعی اراده آزاد و اختیار است.

مقاله دوم، «نقش سلطان ولد در تأسیس طریقت مولوی»، از علیا کوچوک، به بحث و توضیح این موضوع می پردازد که چرا محمد بهاءالدین، پسر ارشد مولانا، بنیان گذار طریقت مولویه نام گرفته است. عوامل دقیقاً روشن نیست؛ بنابراین، نویسنده می کوشد تا فعالیت های سلطان ولد را ذیل هفت عنوان زیر بررسی کند تا از لابه لای آن ها به جوابی دست یابد: — ایجاد تاریخی برای طریقت مولویه با مطرح کردن، و تبلیغ درباره، نخستین شخصیت های طریقت مولوی در مراحل اولیه تشکیل این سنت. سلطان ولد با ذکر اسامی پیروان مهم مولانا در آثار خود، به ویژه در مثنوی ابتدانه، آنان را بلندآوازه ساخت. شمس تبریزی، شیخ صلاح الدین و حسام الدین نه به سبب قداست، عظمت و علم زیادشان، بلکه به واسطه اوصافی که سلطان ولد برای آن ها برشمرده است، شهره شدند. این شخصیت ها، با چنان اوصافی، بخش بسیار مهمی از تاریخ طریقت مولویه را تشکیل می دهند.

— شرح و تفسیر اشعار و افکار مولانا. سه مثنوی ابتدانه،

سومین جلد از مجله مولانای رومی، که هر سال یک بار مشترکاً از سوی دانشگاه خاور نزدیک (نیکوزیای قبرس) و دانشگاه اِکستر (انگلستان) نشر می شود، در اواسط بهار ۲۰۱۲ در اختیار مشتاقان مولاناشناسی قرار گرفت. این مجلد شامل هفت مقاله، ترجمه سه شعر از مولانا، و نقد و بررسی چندین کتاب (هم تألیف هم ترجمه)، جمعاً در ۲۲۱ صفحه، است.

مقاله اول، با عنوان «فهم مثنوی مولوی»، از محمد استعلامی، با شرح نسبتاً مفصلی از سابقه تحصیلی نویسنده در دانشگاه تهران و آشنایی او با مولاناشناس زمان، بدیع الزمان فروزانفر، و تأثیر ماندگاری که آن دانشی مرد در هدایت وی به تحقیق و تتبع در حوزه عرفان، عموماً، و مولوی شناسی، خصوصاً، داشته است آغاز می شود. استعلامی در پاسخ به این سؤال مقدر که چرا او به جای مولانا از فروزانفر می گوید، این پاسخ شگفت انگیز را می دهد: «بدون فروزانفر فهم و شناخت مولانا غیرممکن خواهد بود.» نویسنده در ادامه می گوید شرط اول در فهم هر اثر کلاسیک، از جمله مثنوی، داشتن متنی صحیح و متقن است. نویسنده، به همین مناسبت، گزارشی مبسوط از ساعات و سال هایی که بر سر تصحیح و فراهم آوردن ویرایشی منقح و درخور اطمینان گذاشته است به دست می دهد. شرح این سرگذشت حدود چهار صفحه از مقاله استعلامی را می گیرد. بقیه مقاله که ظاهراً به اصل مطلب می پردازد، شامل ملاحظات کلی است. نظر به این که این مقاله در واقع متن سخنرانی ای است که نویسنده در ژانویه ۲۰۰۷ در دانشگاه استنفورد کالیفرنیا ایراد کرده، احتمالاً فرصتی برای تفصیل بیشتر و راهنمایی های گام به گام — که از مقاله ای با چنان عنوان توقع می رود — نداشته است. آخرین تذکر نویسنده این است که داشتن متنی قابل اعتماد از مثنوی، آشنایی با ساختار این اثر، و غوریابی مباحث و نتیجه گیری های

* استاد بازنشسته دانشگاه تربیت معلم.



رباب‌نامه و انته‌نامه و نیز دیوان سلطان ولد تا اندازه زیادی شرح سخنان پدر اوست. او خود اعتراف می‌کند که چیزی افزون بر آنچه پدرش به او آموخته است، نمی‌داند. بدین ترتیب، او اندیشه‌های مولانا را، که پشتوانه معنوی طریقت مولوی است، استمرار بخشید.

– تثبیت عنوان و مقام «چلبی» برای اولاد ذکور، و بعدها حتی برای دخترزادگان ذکور مولانا. تداوم این سنت در خاندان مولانا، که برای نخستین بار به توسط سلطان ولد باب شد، باعث گردید که در اکثر شجره‌نامه‌های روحانی طریقت مولوی، نام سلطان ولد – و نه نام امثال شمس و صلاح‌الدین – به دنبال نام مولانا بیاید. بدیهی است که این شگرد پسر مولانا رشته تاریخی مولویه و محوریت خانواده جلال‌الدین محمد را طولانی‌تر و استوارتر کرد.

– شکل‌گیری طریقت مولوی. با این که مدارک محکمی درباره نحوه و روند شکل‌گیری مولویه وجود ندارد، به عقیده خانم کوچوک، اشتباه نخواهد بود که بگوییم سازمان‌دهی این طریقت در زمان سلطان ولد آغاز شد و شکل نهایی‌اش را در قرن دهم پیدا کرد. او با ترکیب کردن تعلیمات پدرش با برداشت خود از تصوف طریقت جدیدی را بنیان نهاد. او به آداب و مراسم سخت معتقد بود و تلاش می‌کرد که با اتخاذ شیوه‌های مختلف طریقت مولوی را نهادینه کند.

– تثبیت شعائر مولوی. بر خلاف مولانا که پیرو نوعی تصوف عاری از هر شکل خاص و آداب و شعائر تشریفاتی و قالبی بود، سلطان ولد سعی می‌کرد که با معمول کردن پاره‌ای مراسم و احداث بناهایی مانند مدرسه و تکیه (سکونتگاه)، سر و صورت متمایزی به طریقت مولوی بدهد، و آن را از تصوفی آزاد و بی‌پیرایه به «تصوفی خانقاهی» بگرداند. لذا از این نظر، کار سازمان‌دهی و تبلیغ سلطان ولد ظاهراً با تلقی پدرش از تصوف تا اندازه‌ای فرق می‌کرد. مع‌ذلک، درست معلوم نیست که او در ایجاد یا تقویت مناصبی مانند «حافظ»، «مؤذن»، «گوینده» [آوازه‌خوان] و «مثنوی‌خوان» تا چه حد مؤثر بوده است. به هر تقدیر، نگرش‌ها و اولویت‌های او در ساختار صوری و نوع فعالیت‌های طریقت مولوی کم یا بیش تأثیر داشته است.

– تأسیس شعبه‌هایی برای طریقت مولوی. مراد از این عنوان تا حدی گمراه‌کننده صرفاً رد این برداشت نادرست عامه است که گویا دوگانگی و تغایری در طریقت مولوی میان خط مشی

شمس تبریز و راه و روش سلطان ولد وجود داشته است. ظاهراً در میان مردم این نظر رایج بوده که شاخه شمس «راه عشق» و شاخه سلطان ولد «راه زهد» را دنبال می‌کردند. کوچوک با ذکر دلایل متعدد ثابت می‌کند که نه فقط تقابلی بین این دو شخصیت نبوده، بلکه هم سلطان ولد سخت‌تر و معتقدتر شمس بوده و هم شمس به ارتقای مقام معنوی سلطان ولد کمک کرده، و او را ستوده است. نتیجه‌ای که از این بحث می‌توان گرفت این است که سلطان ولد با پیشگیری از بروز هر گونه تشّت در میان رهروان طریقت مولانا و اتخاذ روشی معتدل، به انسجام و تداوم طریقت مولوی کمک بسزا کرد.

– نشر تصوف مولوی از طریق مریدان و جانشینان سلطان ولد. نویسنده با نقل روایتی افسانه‌آمیز از مناقب‌العارفین که از نقش حیاتی سلطان ولد در حفظ نسل جلال‌الدین محمد در عالم – و بالطبع، تثبیت و تداوم طریقت وی – خبر می‌دهد، تصریح می‌کند که وقتی سلطان ولد شیخ و رهبر طریقه مولوی گردید، شمار زیادی مریدان زن و مرد پیدا کرد. او، به علاوه، نمایندگان به تمامی نقاط آناتولی گسیل داشت. در زمان سلطان ولد و پسرش جلال‌الدین امیر عارف چلبی، معروف به اولو عارف چلبی، که دوران شکل‌گیری طریقه مولوی بود، این شیخ‌های مولویه بودند که خود تکایایی در شهرهای مختلف بنا کردند نه سلاطین و پادشاهان مسلط بر آناتولی. بسیاری از این قبیل بناها نام سلطان ولد را بر خود داشته‌اند و این بر نفوذ وی در رونق و گسترش طریقت مولوی دلالت دارد. حتی تالار همایش مرکز فرهنگی مولانا، که در ۱۳۸۳/۲۰۰۴ در قونیه بنا شد، به نام وی موسوم گردید.

از تمامی مطالب بالا برمی‌آید که سلطان ولد، گرچه خود شاعری ماهر و اندیشمندی قابل اعتنا و قابل قیاس با پدرش نبود، در نهادینه کردن و تداوم سنت مولوی تا زمان حاضر تأثیر بسزایی داشته است. نام او حتی در حوزه هنر و فرهنگ طریقت مولوی محفوظ مانده است. از جمله، قسمتی از مراسم سماع که در آن درویش‌های مولوی گرداگرد محوطه سماع می‌چرخند «دورِ ولدی» خوانده می‌شود.

مقاله سوم، «سماط الموقنین: شرح عربی اسمعیل انقروی بر مقدمه مثنوی»، نوشته بلال کوشپینار، شامل بررسی و تحلیلی است از ویژگی‌های دیباجه مولانا بر دفتر اول مثنوی خود، مطابق با مندرجات سماط الموقنین تألیف اسمعیل



رسوخی انقروی (ف. ۱۰۴۱) از مشایخ طریقت مولوی و مفسر بزرگ مثنوی در ترکیه عثمانی و صاحب مجموعه اللطایف ومطمورة المعارف، بیشتر معروف به شرح مثنوی. انقروی دو شرح بر مقدمه مثنوی نگاشت: یکی همین سماط الموقنین به زبان عربی، و دیگری به ترکی که ضمیمه شرح مثنوی خود کرده است. بنا به گفته کوشینار، چون انقروی بر این نظر بود که شارحان مثنوی تا زمان او در توضیح و تشریح پاره‌ای از عبارات و تمثیل‌های غامض دیباجه هیچ سعی نکرده، و در مورد معانی آن عبارات و تمثیل‌ها و ارزش‌های استعاره‌ای آن‌ها تحقیقی انجام نداده بودند، وی تصمیم می‌گیرد که این نقیصه را جبران کند. کوشینار خلاصه‌ای از مشخصه‌های دیباجه را بنا بر برداشت انقروی در شرح‌های عربی و ترکی او، به دست می‌دهد. انقروی، علاوه بر شرح مشکلات دیباجه، بخشی از سماط را به بیان صفات عالی و امتیازات مریدان مولانا و کاتب مثنوی یعنی حسام‌الدین چلبی اختصاص داده است. انقروی سبب نگارش سماط را به عربی چنین بیان می‌کند که خصوصیات و جنبه‌های نحوی و معنایی هر زبان را می‌توان دقیق‌تر و روشن‌تر به خود آن زبان بیان کرد. لذا، کسانی که تا زمان او بر دیباجه مثنوی شرح نوشته بودند عمدتاً از ترکی یا فارسی استفاده کرده بودند، و لذا قواعد عربی را دقیقاً رعایت نکرده و، نتیجتاً، مفاهیم و تعبیرات عربی بسیار حساس و مهم دیباجه را توضیح نداده رها کرده‌اند.

کوشینار وعده می‌دهد که در شماره آتی مجله مولانای رومی برای نخستین بار ویرایشی انتقادی از اصل عربی سماط را که بر اساس چهار نسخه خطی تهیه کرده است، نشر خواهد کرد. او به عنوان قسمت سوم از پژوهش خود درباره سماط الموقنین، باز برای اولین بار ترجمه‌ای به انگلیسی از این اثر را که تاکنون به چاپ نرسیده منتشر خواهد کرد.

مقاله چهارم، با عنوان «عشق بی‌نهایت: شرح اسمعیل انقروی بر دیباجه دفتر دوم مثنوی»، از آلبرتو فابیو امبرسیو، با اشاره‌ای به داستان عشق میان مولانا و شمس تبریز، که هم‌الهام‌بخش داستان‌نویسی در ترکی امروز شده هم بحث نظری و کلامی قدیم درباره معنای عشق را باز به میان کشیده است، از نگارش کتاب‌های جدید در سراسر ترکیه درباره عشق الهی به قلم کارشناسان موضوعات دینی و پژوهشگران حوزه تصوف یاد می‌کند. عشق یکی از مفاهیم کلیدی در سنت

صوفیانه است. طی ۱۲۰۰ سال از آن زمان که به واسطه رابعه عدویه اصطلاح عشق برای اولین بار وارد واژگان تصوف شد، از شدت توجه به عشق در محافل عرفانی هرگز کاسته نشده است.

عشق الهی دل‌مشغولی نهایی مولانا، و شعر و زندگی‌اش سرشار از شوق وصال خداوند بود؛ بنابراین، هر پژوهشی درباره اندیشه و آثار وی مستلزم بررسی این موضوع بنیادی است. امبرسیو در مقاله خود نحوه پردازش موضوع عشق در دیباجه دفتر دوم مثنوی را تجزیه و تحلیل می‌کند. مولانا در این دیباجه مفهوم عشق را عرضه، و حقیقت و تعریف آن را بحث می‌کند، و تلویحاً می‌گوید که عشق مهم‌ترین درونمایه فکر و کارهای اوست. نویسنده در بررسی خود شرح انقروی بر دیباجه دفتر دوم مثنوی را در کانون توجه خود قرار می‌دهد. از آنجا که انقروی ۳۵۰ سال پس از مولانا هنوز کاملاً در فضای سنت فکری وی بود و مرشد بزرگ چندین نسل از درویش مولوی به شمار می‌آمد، آثار او هم تفسیری بسیار عمیق از اندیشه‌های مولانا به دست می‌دهد و هم سلوک روحانی وی را به اسلوبی سخت نظام‌مند باز می‌نماید. او در زمانی می‌زیست که رفتار و آداب صوفیه در معرض حملات خشن خطیبان جنبش مذهبی قدرتمندی معروف به «قاضی زاده» قرار داشتند و انقروی ناگزیر بود وقت و نیروی زیادی بر سر دفاع از طریقت مولوی در مقابل آن جماعت متعصب بگذارد.

مقدمه دفتر دوم مثنوی بار فلسفی و نظری بسیار عمیقی دارد و در واقع می‌توان آن را بیشتر «مانیفستی» از آرمان‌های صوفیانه به حساب آورد تا فقط یک مقدمه ساده. بنابراین، شرح چنین سند مهمی، آن هم از زبان کارشناس کاملاً آشنایی چون انقروی، می‌تواند خواننده مثنوی را در درک مفهوم عشق از منظر جلال‌الدین یاری کند.

مقاله پنجم، «گراوری مناسب: ویلیام هوگارت، سفرنامه موتراپه، و درویشانی که خدای را ایستاده بر انگشتان پا بندگی می‌کنند»، از رودریک گریسن، اساساً بر محور لوحی حکاکی شده از مجلس سماع درویشان مولوی، ساخته دست جوانی انگلیسی در اوایل سده هیجدهم دور می‌زند. این جوان هنرمند ویلیام هوگارت (متولد ۱۶۹۷م.) نام داشت که چون به درس و مدرسه بی‌علاقه بود، بنا به خواسته خودش در خدمت استادی زرگر و قلمزن به شاگردی کمر بست و پس از چند سالی در

حکاکی خبره شد و به تولید کننده کاری ها و طرح های زینتی و تصاویر برای کتاب ها شهرتی یافت. در همان اوایل زندگی شغلی هوگارت، تهیه تصاویری برای کتابی به قلم ابری دو لا موترايه به وی سفارش داده شد. موترايه یک فرانسوی تبعیدی مقیم انگلستان بود که طی سفری از طریق اروپا به جانب شرق و «قلمروهای ترکان و تاتار» می رود. او در سفرنامه مفصل خود، از جمله، شرحی از مشاهداتش در امپراتوری عثمانی عرضه کرده است. بخشی از این مشاهدات مربوط است به رقص «درویشان ترک». یکی از تصویرهایی که هوگارت برای این سفرنامه کشیده، لوحی است مربوط به یک فقره از فهرست مندرجات سفرنامه، به این عبارت: «آیین درویشانی که خدای را در هنگام رقص و چرخیدن روی انگلستان پا بندگی می کنند». این گراور یکی از قدیم ترین تصاویری است که از مراسم سماع دراویش تهیه شده است.

گربرسن ضمن تشریح جزئیات تابلوی سماع، اثر هوگارت، مقداری از آنچه را که موترايه درباره مراحل مختلف رقص آیینی درویشان و مناسبات پیروان مذاهب مختلف در خاک عثمانی گزارش کرده، نقل می کند. او، از جمله، بر روح تسامح و پذیرش در مردم ترکیه نسبت به گرایش های مذهبی یکدیگر تأکید می کند که، به تصریح موترايه، در اروپای زمان او وجود نداشت. گراور هوگارت و تصاویر و گراورهایی که اروپاییان دیگر در سده های هیجدهم و نوزدهم از «مولوی خانه» های ترکیه تهیه کرده اند گواهی است بر جاذبه ای که آیین های مولوی برای مسافران اروپایی به استانبول داشته است. سیصد سال پیش که هنوز مثل امروز ترجمه هایی از اشعار مولانا به انگلیسی و دیگر زبان ها عرضه نشده بود، میراث مولانا از طریق سماع مولوی که در این قبیل تصاویر به نمایش درآمده است، به مخاطبان اروپایی شناسانده می شد.

قبل از مقاله ششم، ترجمه غزلی از صائب تبریزی با عنوان «نی» دیده می شود که توسط پال لوزنسکی به شعر انگلیسی درآمده است. صائب این غزل ۳۵ بیتی را درباره ساز عارفانه نی و تحت تأثیر «مولانای روم»^۱ سروده است. مطلع و

بیت تخلص غزل چنین است:

گر چه نی زرد و ضعیف و لاغری دست و پاست
چون عصای موسوی در خوردن غم از دهاست...
این غزل «صائب» مرا از فیض مولانای روم
از زبان خامه شکر فشان بی خواست خاست

لوزنسکی غزل صائب را نوعی شرح و تفسیر از بخشی از مثنوی می بیند منتها در قالب تکمله ای شاعرانه. مع ذلک، بر خلاف نای مولانا که خود به سخن درمی آید و با سینه ای «شرحه شرحه از فراق» از «شرح درد اشتیاق» می گوید، این صائب است که با استفاده از انبوه استعاره ها و تلمیحات نی را وصف می کند، هم از جزء جزء وضع جسمانی، هم از اثرات صوتی آن. صائب غزل خود را از برکت فیض مولانا می داند که بدون اراده و خواست شاعر بر زبان قلمش جاری شده است؛ در واقع، چشمه فیض آن با تراوش های شیرین این درهم آمیخته است. جالب این که به پیروی از شیوه سنت شکنانه مولانا، صائب شمار ابیات غزلش را به ۳۵ بیت رسانده است. ترجمه لوزنسکی بی تکلف، به انگلیسی امروزی و تقریباً تحت اللفظی است. او کوشیده که حتی المقدور از چارچوب ساختاری و فضای معنایی غزل مولانا بیرون نشود.

مقاله ششم، با عنوان «هواداران نقشبندی مولانا در اواخر عصر تیموری»، از لوید ریجن، با استناد به سخن خود مولانا که «هر کسی از ظن خود شد یار من»، تفاوت برداشت ها از مثنوی را در کانون تحقیق قرار می دهد و تصریح می کند که شارحان علی العموم تحت تأثیر زمینه های نظری و اعتقادی خود متون را تفسیر می کنند. ریجن به منظور نشان دادن این وضعیت، سه متن از سه صوفی بزرگ نقشبندی را که در قرن نهم در شرح مثنوی نگارش یافته، نقد و بررسی می کند: یکی تألیف یعقوب چرخ؛ دومی نوشته های عبدالرحمن جامی درباره مولانا؛ و سومی شرحی بر مثنوی منسوب به حسین واعظ کاشفی که ریجن از طریق لغت نامه دهخدا به وجود نسخه ای خطی از آن پی برده است.

یعقوب چرخ، از نقشبندیه ایرانی ساکن افغانستان و

* نکته ای که یادآوری آن در این جا بی مناسبت نیست، انتساب مولانا به «روم» است که خوشایند بسیاری از ما ایرانیان نیست. پیداست «رومی» به عنوان لقبی برای جلال الدین محمد مخلوق سال های اخیر و ناشی از تعصب ترک و شیطننت غربی نیست. «رومی» در سیصد سال پیش چنان عنوان متداولی برای این بلخی زاده قونوی بوده که صائب تبریزی اصفهانی آن را بسیار راحت و بدون هیچ غرض و مرضی به کار برده است. بنابراین، بهتر آن که بر سر نام ها و عنوان ها «رگ های گردن قوی» نکنیم «که اختلاف خلق از نام اوفتاد».

آسیای مرکزی و مرید بهاءالدین نقشبندی، کتاب فی نامه را نه در شرح کل مثنوی بلکه در تفسیر ۳۳ بیت اول این اثر و تلخیص و تحلیل شش حکایت از شش دفتر مثنوی تألیف کرد. در فی نامه آثار نفوذ معتقدات نقشبندی — از جمله ترجیح صحو و مستوری بر سکر و مستی عارفانه، و مرکزیت مطلق دادن به شیخ خانقاه — به چشم می خورد. چرخ، در واقع، از مثنوی برای تبلیغ تصوف نقشبندی و برتری مشایخ این فرقه، بهره جسته است. در سراسر این کتاب نسبتاً مختصر بیشترین منابعی که وی برای توضیح ابیات مثنوی به آنان استناد می کند — پس از قرآن — شیخ خود او، بهاءالدین نقشبندی است.

دومین صوفی سرشناس عهد تیموری که مطلبی در شرح مثنوی نوشته نورالدین عبدالرحمن جامی است. او با این که از شارحان بزرگ ابن عربی، معروف به شیخ اکبر است (و یقیناً تصوف نظری اکبری و تصوف ذوقی مولانایی تفاوت‌ها دارند) به مولانا هم بی توجه نبوده است. تنها رساله‌ای که در آن اختصاصاً به شعر مولانا پرداخته رساله نائیه نام دارد: شرحی به نظم و نثر در تفسیر نخستین بیت معروف مثنوی (بشنو از نی چون شکایت می کند...) به علاوه، بحث نسبتاً مفصلی نیز درباره مولانا در نفحات الانس خود درج کرده است. کلاً، اشارات پراکنده‌ای به مولانا در آثار دیگر جامی به چشم می خورد. ضمن این که جامی به مولانا با نظر مثبت و احترام آمیز می نگرد، ولی با توجه به تمایلات عمیقش به فلسفه ابن عربی و اعتقاد به مکتب وحدت وجود این نظریه پرداز اندلسی، شعر مولانا را در بافت آموزه‌های محیی الدین ابن عربی شرح کرده است.

سومین صوفی نقشبندی در سلسله شارحان مولانا در دوران تیموری ملا حسین واعظ کاشفی، صاحب روضه الشهدا و آثار متعدد دیگر در موضوعات مختلفی چون تفسیر قرآن، کیمیا، و اخلاق است. او بر خلاف جامی که گرایش شدیدی به محیی الدین داشت، سخت به مولانا علاقه مند بود و در تأیید استدلال‌هایش مکرراً از اشعار او نقل کرده است. از دیگر آثار وی که به مولانا مربوط می شود شرح مثنوی و لب لباب مثنوی است. این اثر اخیر گلچین مفصلی است از شش دفتر مثنوی که مقدار زیادی از ابیات مثنوی در آن طبقه‌بندی موضوعی شده است؛ و همین طبقه‌بندی یا بازسازی مقدار زیادی از برداشت و تصور کاشفی را از مثنوی نشان می دهد و خواننده را با رویکرد یا نگرش خاص نقشبندی دیگری به مولانا آشنا

می کند.

ریجن از تحقیق یادشده دو نتیجه می گیرد: یکی این که شارحان هرگز بری از خطا نیستند و برداشت‌ها و نظرات بی طرفانه وجود ندارد. اگر چه سه مؤلف یادشده مثنوی را شاهکاری اخلاقی از شعر صوفیانه می دانستند، شرح‌های آن‌ها تحت تأثیر آرا و اولویت‌های شخصی ایشان شکل گرفته است. دوم این که ماهیت تصوف حتی نزد پیروان طریقتی واحد می تواند فرق داشته باشد. بنابراین، تعمیم‌هایی که مثلاً درباره نقشبندیان بیان شده است نمی تواند همیشه و همه جا به قوت خود باقی بماند.

پس از مقاله ریجن، سومین نمونه از ترجمه شعر مولانا به انگلیسی آمده است: ترجمه غزلی از دیوان شمس (با مطلع عید آمد و عید آمد، با بخت سعید آمد...) توسط فرانکلین لوئیس. مترجم طی تعلیقه‌ای بر ترجمه خود توضیحاتی درباره واژه «عید»، درونمایه غزل، و تلمیحاتی که در آن به پیامبر اکرم شده است به دست می دهد.

مقاله هفتم، زیر عنوان «ملاحظات درباره شعر مولانا»، در واقع ترجمه متن خطابه بدیع الزمان فروزانفر (ف. ۱۳۴۹ ش.) به مناسبت هفتصدمین سالگرد درگذشت مولانا است که در همایشی (بهمن ۱۳۳۶) در تهران ایراد شد. موضوع سخنرانی جایگاه مولانا در عرصه شاعری بود، جایگاهی که او خود به نوعی از آن بیزاری نشان می داد. مولانای فقیه، فیلسوف، معلم اخلاق و علوم دین، بنا به گفته بدیع الزمان، بی هیچ سابقه شاعری، پس از آشنایی با شمس تبریز در ۳۸ سالگی به یکباره متحول شد و لب به شاعری گشود. موقعیت او از لحاظ کیفیت و کمیت آفرینش‌های شعری در ادب فارسی موقعیتی یگانه، و تنوع موضوعی اشعار او شگفت‌انگیز است. بسیاری از موضوعات مثنوی ۲۵-۲۶ هزار بیتی او هنوز تازگی و مورد استفاده دارد. زبان و بیان ساده و بی‌پیرایه او در فهمانیدن پیچیده‌ترین نظرات و مفاهیم قرآنی، کلامی، فلسفی، روان‌شناختی، تربیتی و جامعه‌شناختی بی‌بدیل و حیرت‌آور است. فروزانفر آنچه را که باعث این یگانگی و استثنایی بودن مولانا در میان بزرگان شعر فارسی شده است، یکایک بر می شمارد و به صراحت می گوید که مولانا پیش‌رفته‌تر از زمان خود بود و از بسیاری جهات پیش‌رفته‌تر از زمان حاضر نیز هست.

فروزانفر سپس به غزلیات مولانا و کیفیت نفیس و کمیت



اشعار استاد بدیع الزمان فروزانفر (به کوشش عنایت‌الله مجیدی، تهران، ۱۳۵۱) مطالعه کنند.

در بخش پایانی مجله کتاب‌ها و ترجمه‌های زیر نقد و بررسی شده است:

- Love's Ripening. Rumi on the Heart's Journey, translations by Kabir Helminski & Ahmad Rezwani.

- Rumi. Say Nothing. Poems of Jalal al-Din Rumi in Persian and English Translations, by Iraj Anvar & Anne Twitty.

- Rumi: Swallowing the Sun. Poems Translated from the Persian, Translations by Franklin Lewis.

- Leila Anvar-Chenderoff, Rumi. Paris, 2004,

- Kudsi Erguner, Journeys of a Sufi Musician, Translated by Annette Courtenay Meyers, London, 2005.

■

فوق‌العاده آن‌ها می‌پردازد. شمار این دسته از سروده‌های او به رقم استثنایی ۴۳۰۰۰ بیت می‌رسد. اگر در نظر بگیریم که غزل‌های او که با حرف «یا» تمام می‌شود بالغ به ۸۸۰ است، می‌بینیم که غزلیات او تنها در این حرف برابر با غزلیات سعدی است؛ و این حجم عظیم، به عقیده فروزانفر، اتفاقی استثنایی است که نه با زمینه‌های تحصیلی نه با سوابق شغلی او، به عنوان متخصص فقه حنفی، می‌خواند. بدیع‌الزمان سخن خود را با بیان بعضی از مشخصه‌های غزلیات مولانا، با تأکید بر موسیقی‌دانی وی خاتمه می‌دهد، و تصریح می‌کند که این گوینده یگانه علاقه‌ای به تصنیف شعر به اسلوب سنتی و شیوه‌های کهنه شده نداشت، بلکه پیوسته طالب این بود که سبک‌های نو را بیازماید و سخن تازه بگوید.

سخنان ۵۵ سال پیش فروزانفر — که فقط مجمل بسیار فشرده‌ای از آن در این جا نقل شد — به احتمال قریب به یقین نخستین اظهار نظرهای محققانه‌ای بوده که درباره مقام علمی، هنری و عرفانی جلال‌الدین محمد زده شده است و بسیاری از مولاناشناسان تا این زمان از مشرب آن برخوردار بوده‌اند. جای خوشبختی است که غربی‌ها نیز در سال‌های اخیر بیشتر و بیشتر به این مشرب فیض راه برده‌اند. علاقه‌مندان به اصل فارسی این خطابه می‌توانند متن آن را در مجموعه مقالات و

خلاصه الاشعار و زبدة الافکار (بخش قم و ساوه)

مؤلف: میر تقی‌الدین کاشانی

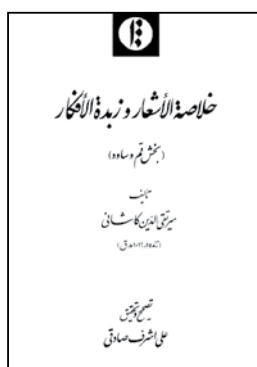
تصحیح و تحقیق: علی‌اشرف صادقی

ناشر: مرکز پژوهشی میراث مکتوب با همکاری کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران

چاپ اول: ۱۳۹۲ / بهاء: ۱۵۵۰۰ تومان

تذکره بزرگ خلاصه الاشعار، اثر تقی‌الدین کاشانی معروف به میر تذکره (زنده در ۱۰۱۶) دارای یک مقدمه، چهار رکن و یک خاتمه است. رکن اول مشتمل بر دو جلد و حاوی احوال و اشعار قصیده سرایان قدیم از آغاز عهد غزنوی تا قرن هشتم است. رکن دوم شامل احوال و اشعار غزل سرایان و بعضی قصیده سرایان تا پایان قرن هشتم است. رکن سوم حاوی تراجم و اشعار غزل سرایان و بعضی قصیده سرایان از حافظ به بعد است.

رکن چهارم دربردارنده شرح حال و اشعار شعرای زمان سلطان حسین میرزا از جامی تا زمان تألیف کتاب است. در این چهار رکن احوال و اشعار ۲۴۷ تن آمده است.



دوره دوم، سال ششم، شماره پنجم و ششم، آذر - اسفندماه ۱۳۹۱

عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات

علی صفری آق قلعہ*

عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، نگارش زکریا بن محمد بن محمود کمونی قزوینی، به کوشش یوسف بیگ باباپور و مسعود غلامیه، قم، انتشارات مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۹۰ ش.

ارزش ویژه‌ای در جامعه‌شناسی دارد. از سویی می‌بینیم که عمده آنچه درباره شگفتی‌های باورناپذیر در عجایب‌نامه‌ها درج شده مربوط به سرزمین‌های دورافتاده نسبت به جایگاه نگارش این متون است. چنان که گویی این مطالب از قول بازرگانان و جهانگردان نقل شده و با افزودن شاخ و برگ‌هایی به عجایب‌نامه‌ها راه یافته است. این مطالب برای انسان امروزی باورپذیر نیست، اما نمی‌توان با معیارهای امروزی به داورِ آن آثار پرداخت. جالب توجه است که شماری از این گونه شگفتی‌ها را — که گاه ریشه‌ای در واقعیت دارد اما با اغراق بازگو شده — در سفرنامه‌های فرنگیانی که پس از دوره صفوی به سرزمین‌های شرقی پای نهاده‌اند می‌بینیم و این نشان می‌دهد که عجایب‌نگاری در همه ادوار رواج داشته است. حتی در روزگار ما نیز، می‌بینیم که، داستان‌هایی چون مجموعه هری پاتر جزو پرفروش‌ترین داستان‌های دنیاست.

عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات اثر زکریا بن محمد بن محمود کمونی قزوینی در شمار نام‌آورترین متون عجایب‌نگارانه است. از این متن، تحریری به زبان عربی در دست است که نخستین بار به سال ۱۸۴۹ م. به کوشش فردیناند ووستنفلد در گوتینگن چاپ شده است. همچنین ترجمه‌هایی به زبان فارسی از این متن در دست است که از میان آن‌ها نسخه‌هایی از یک تحریر/ترجمه با ویژگی‌های زبانی کهن دیده می‌شود. کهنگی این تحریر/ترجمه چنان است که برخی را بر آن داشته تا این احتمال را مطرح سازند که نگارش این متن نیز بر دست مؤلف به انجام رسیده است. این تحریر فارسی چند بار به صورت سنگی چاپ شده و یک بار هم در سال ۱۳۴۰ ش. به صورت حروفی به کوشش نصرالله سبّوحی (مدیر کتابخانه مرکزی تهران) منتشر شده است. در چاپ سبّوحی از برخی چاپ‌های سنگی پیشین استفاده شده است و تصاویری که در آن درج شده

یکی از گونه‌های نگارشی متون که در میان بسیاری از ملل رواج داشته «عجایب‌نگاری» است. در این گونه متون، معمولاً به یادکرد شگفتی‌های دنیا پرداخته می‌شده است؛ مواردی که دربرگیرنده عجایب گیاهان، جانوران، خواص عجیب برخی کانی‌ها و حتی عجایب معماری شهرها یا طبیعت ویژه برخی از سرزمین‌ها است. البته در کنار این گونه موارد، آگاهی‌های دیگری نیز می‌آورده‌اند که نمی‌توان آن‌ها را صرفاً جزو عجایب به شمار آورد. برای نمونه در فصولی از این آثار به وضعیت آسمان و اجرام آن (نجوم و گاهشماری) یا ماهیت و خواص داروها (پزشکی و داروشناسی) و نیز وضعیت زمین و سرزمین‌های آن (جغرافیا) و مواردی از این دست می‌پرداخته‌اند. با توجه به قلمرو موضوعی این آثار می‌توان با تسامحی آن‌ها را دانش‌نامه‌هایی در زمینه طبیعت به شمار آورد که البته با آنچه در طبیعت فلسفه ادوار کهن یاد شده دگرگونی‌هایی دارد.

از سویی میزان توجه نویسندگان این آثار به موضوعات یادشده به یک اندازه نبوده است و لذا نمی‌توان همه این متون را با یک معیار سنجید. گاهی جنبه شگفتی‌های مندرج در یک متن بر جنبه‌های دیگرش می‌چربد و آن را از آثار علمی دور می‌کند و گاه برعکس. افزون بر این‌ها باید توجه داشت که جنبه شگفتی‌پردازی این آثار نیز در جای خود سودمند است و می‌توان از آن در بررسی‌های جامعه‌شناختی بهره جست. برای نمونه در اسطوره‌های ملل کهن با شمار انبوهی از داستان‌ها و شخصیت‌های شگفت‌آور رویاروی می‌شویم که

* نسخه‌شناس و پژوهشگر متون ادبی، مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب.



برگرفته از چاپ سنگی سال ۱۲۸۳ هـ. طهران است که به اهتمام حاجی محمدنصیر خوانساری منتشر شده بود. متن چاپ سبّوحی نیز عمدتاً بر پایه همان چاپ است؛ اگرچه در آن جا بدین نکته اشاره‌ای نشده است. اخیراً چاپ تازه‌ای از این ترجمه به کوشش آقایان یوسف بیگ باباپور و مسعود غلامیه راهی بازار شده است که در این جا قصد بررسی آن را داریم. پیش از ورود به مطلب بایسته است یادآور شویم که در این چاپ از دو نسخه خطی استفاده شده و چون در بررسی کنونی، بدان نسخه‌ها ارجاع خواهیم داد لازم است به مشخصات این دو نسخه بپردازیم. یکی از دو دستنویس به شماره ۶۷۱۲ در کتابخانه مجلس نگهداری می‌شود. این نسخه تاریخ کتابت ندارد، اما در حدود سده نهم هجری کتابت شده است (ر.ک: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۲۰، ص ۲۱۶). نسخه دارای افتادگی است چنان که در بخش نجومی، توصیف صورت‌های شمالی از آن حذف شده است. نسخه دیگر به نشانی Garrett no. 82G در کتابخانه دانشگاه پرینستون نگهداری می‌شود.^۱ تاریخ کتابت این نسخه با عدد به صورت ۸۶۵ هـ. نوشته شده ولی گمان نویسنده این سطور بر آن است که این تاریخ مخدوش است و اگر بخواهیم از دیدگاه نسخه‌شناختی درباره آن داوری کنیم تاریخش به سده دهم هجری و حتی اندکی پس از آن باز خواهد گشت. به‌ویژه با توجه به نگاره‌های نسخه که از نگاره‌های سده نهم پیش‌رفته‌تر است و نستعلیق آن نیز نسبت به شیوه ابتدایی سده نهم پخته‌تر می‌نماید.

با نگرستن به فهرست‌های مشترک نسخه‌ها درمی‌یابیم که از این تحریر / ترجمه فارسی عجایب‌المخلوقات نسخه‌های فراوانی در کتابخانه‌های ایران و خارج ایران موجود است^۲، اما کوشندگان در مقدمه خود هیچ توضیحی درباره دلایل گزینش این دو نسخه ذکر نکرده‌اند.

نکته قابل توجه دیگر آن که کوشندگان در مقدمه خود (ص ۷۴) اشاره کرده‌اند که چاپ سبّوحی یک چاپ علمی نیست

و در چاپ تازه به‌ندرت از چاپ سبّوحی بهره برده‌اند؛ اما قرائنی در متن دیده می‌شود که نشان می‌دهد بخشی از ضبط‌های چاپ تازه نه بر اساس نسخه‌های مورد استفاده کوشندگان، بلکه بر پایه همان چاپ سبّوحی است. این موارد چندان است که گاهی این گمان را پدید می‌آورد که کوشندگان چاپ سبّوحی را حروف‌نگاری کرده و سپس نسخه‌های مورد استفاده خود را با آن مقابله کرده‌اند. این مقابله نیز با تساهل همراه بوده است، چرا که گاهی اختلافاتی گسترده میان متن چاپی و نسخه‌ها دیده می‌شود. برای نمونه در همان نخستین صفحه چاپ تازه (ص ۸۱ با احتساب مقدمه) چنین عبارتی درج شده است: «اما بعد، چنین گوید احقر العباد». این عبارت دقیقاً مطابق با چاپ سبّوحی است در حالی که در هر دو نسخه مورد استفاده کوشندگان چنین است: «اما بعد، همی گوید اصغر العباد».

باز در همان صفحه به این عبارت برمی‌خوریم: «الذی احشرت بالنبوة و آدم بین الماء و الطین». که مطابق چاپ سبّوحی است در حالی که در نسخه پرینستون به صورت «الذی اخترته للنبوة...» و در نسخه مجلس به صورت: «الذی اخترته البوه!» ضبط شده است و کوشندگان حتی اشاره‌ای به ضبط نسخه‌های خود نداشته‌اند. ضمن این که در این جا سخن از برگزیدن پیامبر^(ص) است و اگرچه ضبط «احشرت» می‌تواند معنی داشته باشد، اما ضبط «اخترته» مناسب‌تر بوده و در متن عربی چاپ ووستنفلد (ص ۳) نیز همین گونه است.

نیز در صفحه دوم آمده: «بعد از آن دیده به صورت او گشوده شود و از آن عجایب‌ها بیند...»؛ که مطابق چاپ سبّوحی است، اما در هر دو نسخه کوشندگان چنین است: «بعد ازین دیده بصیرت او^۳ گشوده شود از آن عجایب‌ها که بیند...». که همین هم درست است و در متن عربی (ص ۴) چنین ضبط شده: «فَعِنْدَ ذَلِكَ تَفْتَحُ لَهُ عَيْنُ الْبَصِيرَةِ وَ يَرَى فِي كُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْعَجَبِ». جالب توجه این‌جاست که نه‌تنها این‌گونه اختلافات

نسخه‌بدلی مطابق چاپ سبّوحی است بلکه اختلافات تحریری نیز مطابق آن چاپ است. برای نمونه در نخستین و دومین

۱. کوشندگان به نشانی نسخه در کتابخانه اشاره نکرده‌اند ولی نسخه بر روی پایگاه اینترنتی آن کتابخانه در دسترس بوده و مشخصاتش در همان جا درج شده است.

۲. استاد محمدتقی دانش‌پژوه در مقاله «داستان ترجمه دو تألیف قزوینی» به نسخه‌های مورخ ۸۲۴، ۸۴۰، ۸۶۵ و ۸۹۵ هـ. اشاره کرده‌اند. جالب توجه این که نسخه ۱۵۹۰۳ کتابخانه مجلس مورخ ۸۳۵ هـ. یکی از کهن‌ترین و بهترین نسخه‌های اثر در ایران است و با وجود دسترسی آسان به نسخه‌های مجلس، دانسته نیست که چرا مصححان در تصحیح خود از آن بهره نبرده‌اند.

۳. نسخه مجلس «او» ندارد.

صفحه متن، عبارتی بدین گونه یاد شده است:

و در این آیه تفکر کردمی که "افلا یتفکرون فی خلق السموات و الارض" و نفوس انسانی می خواهد ... این عبارات و به ویژه آیه ای که یاد شده درست برابر با چاپ سبّوحی و چاپ سنگی ۱۲۸۳ هـ. طهران است در حالی که در هر دو نسخه کوشندگان چنین است:

و در این آیه تفکر می کردم که "افلّم ینظروا الی السّماء فوفهم کیف بنیناها" تا آن جا که گفته است "رزقاً للعباد" [ق/ ۶ - ۱۱] و چون نفوس انسانی خواهد ...

در متن عربی ووستنفلد (ص ۳) نیز همان آیات مندرج در نسخه های کوشندگان درج شده است که هیچ توجه و اشارتی بدان نداشته اند. باز در چند سطر پایین تر آمده:

قوله تعالی "قل سیروا فی الارض فانظروا" غرض از این نظر تقلب حدقه نیست.

که آیات و متن، مطابق چاپ سبّوحی و چاپ سنگی طهران است، اما آیه مورد نظر در نسخه های کوشندگان بدین گونه است:

قوله تعالی: "قل انظروا ماذا فی السموات و الارض" [یونس/ ۱۰۱] غرض از این نظر تقلب حدقه نیست.

در این عبارت جز آن که به آیه مندرج در نسخه ها هیچ اشاره ای نشده، واژه «تقلب» نیز نادرست می نماید و اگرچه نسخه مجلس آن را تأیید می کند، در نسخه پرنستون به صورت «تقلب حدقه» ضبط شده و در چاپ ووستنفلد (ص ۳) نیز چنین است: «و لیس المراد من النّظر، تقلب الحدقة». گاهی حتّی افتادگی های متن نیز با چاپ سبّوحی مطابقت دارد. برای نمونه در همان صفحه دوم، عبارتی بدین گونه درج شده است:

مثل چنان بود که شخصی را ببیند که کسی را هلاک می کند به قصاصی و قصاص زجر کافه مردم است از مباشرت قتل و ... الخ.

این عبارت دارای افتادگی بوده و شکل کامل آن مطابق نسخه های مورد استفاده کوشندگان چنین است:

مَثَلُ آن چنان بود که شخصی را ببیند که دیگری هلاک می کند؛ اولاً بر وی منکر شوند، اما ثانیاً چون معلوم کنند که اگر هلاک کند، قصاص بُود و قصاص زجر کافه انام است از مباشرت قتل و ... الخ.

این ها مواردی از ضبط متن بر پایه چاپ سبّوحی است که فقط از دو صفحه نخستین متن به دست می آید و مقدار آن در سراسر متن بیش از این هاست؛ و نشان می دهد ادعای مصححان که نوشته اند: «در مواردی به ندرت از نسخه چاپ سبّوحی (۱۳۴۰ ش.) بهره برده ایم» چندان هم درست نیست. اینک گاه آن است تا به بررسی متن بپردازیم. این بررسی ها را در چند بخش ارائه خواهیم کرد.

ضبط نکردن اختلاف نسخه ها در چاپ تازه

چنان که آگاهان بر شیوه های تصحیح می دانند، ضبط نکردن همه اختلاف نسخه ها تنها با شرایط ویژه ای قابل پذیرش است. مثلاً آن گاه که مصحح از نسخه های متعدّد و سودمند بهره گرفته باشد و در آن صورت، برخی نسخه ها را که پر غلط هستند، فقط در برخی مواضع مشکوک به کار برد. همچنین در مواقعی که نسخه های متن دارای اختلافات تحریری باشد که در این صورت، ضبط همه اختلافات غیرممکن و نابایسته است. و نیز عدم درج غلط های قطعی و مسلّم نسخه ها که سودی بر آن ها مترتب نیست و این کار هم باید با رعایت شروط لازم صورت گیرد؛ و البته قدمت و اهمّیت متن و نسخه ها نیز همواره باید مورد توجه باشد.

این که در یک صدساله اخیر اصول و قواعدی از سوی فرنگیان و آگاهان ایرانی برای چاپ انتقادی متون به کار گرفته شده از این روی بوده است که تا جای ممکن از لغزش ها جلوگیری شود. ضبط اختلافات نسخه ها نیز از آن روی است که اگر لغزشی از سوی مصحح رخ داد، خوانندگان بتوانند با بررسی اختلافات به شکل درست دست یابند. در چاپ مورد گفت و گوی ما جز مواردی انگشت شمار و آن هم عمدتاً در آغاز متن، عملاً خبری از ضبط اختلافات نیست. این در حالی است که نسخه های عجایب المخلوقات دارای اختلافاتی فراوان و گاه مهم هستند.

به کار نگرفتن تحریر عربی در تصحیح متن فارسی

یکی از قواعد بدیهی در چاپ متون، به کارگیری ترجمه ها، تلخیص ها، شروح، حواشی و کلام متونی است که بر پایه آن متن نگاشته شده است. در این میان، ترجمه های متن اهمّیت ویژه دارد؛ چرا که از روی متن زبان دوم می توان به آسانی به



بسیاری از تصحیفات و تحریقاتی که ممکن است در زبان نخست پیش آید پی برد و در تصحیح متن از آن‌ها بهره جست. بایستگی این بررسی‌ها در ترجمه‌هایی که احتمال دارد برگردان خود مؤلف باشد دوجندان است. متأسفانه در چاپ تازه عجایب‌المخلوقات در این زمینه اهمال شده است. در مواردی که پیش از این یاد کردیم، و در موارد سپسین، به نمونه‌هایی از کاربرد تحریر عربی در تصحیح تحریر فارسی پرداخته‌ایم و در این جا به یادکرد جداگانه شواهد نیازی نیست.

غلط‌های چاپی

غلط‌های چاپی در چاپ تازه عجایب‌المخلوقات بیش از حد متعارف است و اگر بپذیریم که شماری از نادرستی‌های چاپ‌های پیشین در چاپ تازه تصحیح شده، اما نادرستی‌هایی نیز در همین چاپ راه یافته که آن را از تصحیحی قابل پذیرش دور ساخته است. برای نمونه در نخستین صفحه با این نادرستی‌ها رویاروی می‌شویم: «... اثنت علی نفسک بأفعالا [صحیح: یا فعلاً] لما تشاء افض علینا انوار معرفتک [ص: معرفتک] و طهر نفوسنا عن کدورات معصیک [ص: معصیتک] ... و اصاب [ص: اصناف] المعادن و النباتات» یا در صفحه دوم و سوم متن آمده: «و بدان کوه رفت تا نماز گذارد [ص: گزارد]». نیز در صفحه سوم آمده: «شاه‌پور بن عثمان اضاعف الله [ص: ضاعف الله] جلاله و ادام ظله و اقباله ... تا مگر شکر بعضی از ایادی سابق و قضایا بهتری [ص: قضای بهری] از حقوق لاحق کرده شود». ضبط عبارات اخیر در متن چاپی از روی نسخه پرنستون بوده ولی شکل درست آن در نسخه ۶۷۱۲ مجلس و همچنین چاپ سبوحی (ص ۳) آمده است.

باز برای نمونه به عبارت زیر از پاراگراف نهایی متن در چاپ تازه (ص ۶۶۹) اشاره می‌کنیم که از روی نسخه ۶۷۱۲ مجلس چنین ضبط شده است:

و منها ما ذکر ابوریحان الخوارزمی: می‌گفت صاحب اصحاب هدیه‌ها فرستاد از بهر نوح بن منصور سامانی ... بخش آغازین این عبارت از نسخه پرنستون حذف شده است،

اما اگر کوشندگان به نسخه‌های دیگر این متن و نیز چاپ ووستنفلد (ص ۴۵۱) نگاهی می‌افگندند درمی‌یافتند که در این جا «صاحب اصحاب» نادرست بوده و شکل درست آن «صاحب اسپیحاب» است. جالب توجه این جاست که در چاپ سبوحی (ص ۴۶۰) این نام به صورت «صاحب سنجاب» ضبط شده که آن هم تحریفی از «اسپیحاب» است و این‌ها دو ضبط درست از نام شهری معروف در ماوراءالنهر است. باز دو سطر پایین‌تر از همان پاراگراف، عباراتی از روی نسخه پرنستون بدین گونه ضبط شده است:

ابوریحان گفت که در عهد کیانیان روباه طیار بودی و آن را مبارک شمردندی. ابوریحان گوید که بنده التماس کردم تا آن را حاضر آوردند و من آن را دیدم و تعجب کردم. و کتاب را ختم کردم.

این عبارت در نسخه ۶۷۱۲ مجلس چنین است:

ابوریحان گوید من شنیدم که در عهد کیانیان روباه طیار بودی و ایشان [آن] را مبارک شمردندی^۴. و بر لفظ "مبارک" کتاب را ختم کردم.

چنان که نویسنده این سطور در کتاب نسخه‌شناخت (صفری آق‌قلعه ۱۳۹۰: ۱۰۵-۱۰۸) یادآور شده است، به پایان بردن کتاب‌ها با واژه‌های خجسته رسمی کهن بوده است و عبارت: «و بر لفظ "مبارک" کتاب را ختم کردم» در عجایب‌المخلوقات یکی از شواهد این رسم کهن است که ما آن را از چاپ سبوحی در نسخه‌شناخت نیز نقل کردیم. حذف این عبارت از چاپ تازه موجب می‌شود تا چنین آگاهی ارزشمندی از دیده‌ها پنهان بماند. جالب توجه این جاست که کوشندگان حتی توجه نکرده‌اند که قرینه نادرستی و جعلی بودن ضبط نسخه پرنستون از خود عبارت به روشنی دریافته می‌شود چرا که در این جا از روباه طیار در «عهد کیانیان» سخن رفته و در دوره ابوریحان هنوز ماشین زمان اختراع نشده بوده است تا او به قرن‌ها پیش از روزگار خود سفر کند و بخواهد که روباه طیار را برایش حاضر آورند و از دیدنش متعجب شود. پیداست که یکی از کاتبان برای عجیب‌تر کردن موضوع، این عبارت را به متن افزوده و کوشندگان، بی توجه به نادرستی عبارت، آن را در چاپ خود درج کرده و شکل درست را که در نسخه دیگر

۴. بخش اخیر این عبارت در چاپ سبوحی (ص ۴۶۱) چنین است: «و آن را قوم، مبارک شمردندی»؛ که درست‌تر است.

داشتند حذف کرده‌اند.

یکی از بدیهیات در تصحیح متون آن است که هنگام تصحیح متنی که به دانشی ویژه اختصاص یافته، مصحح می‌باید با آن دانش آشنا باشد و یا با مراجعه به متون مرتبط به تصحیح متن بپردازد. این موضوع در عجایب المخلوقات کاملاً صادق است ولی کوشندگان با برخی از دانش‌های مندرج در متن آشنایی نداشته و کوشش چندانی برای دریافتن شکل صحیح مفاهیم و اصطلاحات به خرج نداده‌اند. برای نمونه در این جا به نادرستی‌هایی می‌پردازیم که درباره صورت‌های کواکب ثابته در بخش نجوم دیده می‌شود. موارد مورد نظر به ترتیب صفحات متن چایی درج می‌شود:

– ص ۱۳۰: عبارتی بدین گونه آمده: «کواکب الحواء الحیة: صورت زنی است ایستاده ...». این بخش در واقع مربوط به دو صورت فلکی است که به دلیل متداخل بودن، معمولاً به صورت یک‌جا و به نام «حوّا و حیة» از آن‌ها گفت‌وگو می‌شود و نه «حواء الحیة». دیگر آن که مطابق توصیفات متون، صورت حواء مربوط به یک "مرد" مارافسای است نه یک "زن" (نک: طوسی، ترجمه صورالکواکب، ص ۸۷). جالب توجه این جاست که عبارت یادشده از متن چایی، در نسخه پرنستون به درستی ضبط شده است: «کوکبة الحوا و الحیة: صورت مردیست ...». این بخش از افتادگی‌های نسخه مجلس است اما از آن جا که عبارت یادشده در چاپ سبّوحی (ص ۳۴) نیز درست است، دانسته نیست که عبارت «صورت زنی است ...» را کوشندگان از کجا آورده‌اند. در متن عربی ووستنفلد (ص ۳۳) نیز آمده: «اما الحواء فصورة رجل قايم قابض بیدیه ...».

– ص ۱۳۱: «دو ستاره است در پی سر طایر باشد». در این جا «نسر طایر» درست است که در برابر «نسر واقع» نام‌گذاری شده است.

– ص ۱۳۱: پس از توصیف صورت **دلفین** آمده: «کواکب عمود الصلیب: و طایفه‌ای آن را مقدمه الفرس گویند. چهار کوکب است از پس دلفین بود ...». باید توجه داشت که پس از صورت دلفین، صورت "فرس اول" (قطعة الفرس) قرار دارد و آنچه به عنوان "عمود الصلیب" (ذنب الدلفین) شناخته می‌شود

نخستین کوکب دلفین است (نک: طوسی، ترجمه صورالکواکب، صص ۱۰۶-۱۰۷). جالب این جاست که این بخش در نسخه پرنستون درست ضبط شده است: «کواکب قطعة الفرس: و طایفه‌ای مقدمه الفرس گویند ... الخ». اشتباه کوشندگان گویا از چاپ سبّوحی گرفته شده چرا که در آن جا آمده است: «عمود الصلیبة: و طایفه آن را ... الخ». این بخش از افتادگی‌های نسخه مجلس است.

– ص ۱۳۲: در عبارات: «کواکب ذوالسلسلة: المرأة المسلسلة: کواکب او بیست و سه کوکب است در صورت بیرون از آن کوکب بیشتر که بر سر اوست، آن داخل حساب فرس است». شکل درست این عبارات در نسخه پرنستون چنین است: «کوکبة المرأة المسلسلة: کواکب او بیست و سه کوکب است در صورت، بیرون از آن کوکب نیر که بر سر اوست، آن داخل حساب فرس است». در این جا تعبیر "بیرون از" به معنای "غیر از" و "جز" است. این عبارت در چاپ سبّوحی (ص ۳۵) نیز درست ضبط شده است. شکل درست عبارت از چاپ عربی ووستنفلد (ص ۳۴) نیز تأییدی بر آن است: «کوکبة المرأة المسلسلة: کواکبها ثلثة و عشرون من الصورة سوى النیر الذی على الرأس فانه على سرة الفرس». این عبارت از ساقطات نسخه ۶۷۱۲ مجلس است.

– ص ۱۳۳: در عبارت: «... و این شکل را بر کوه خراسان چنین یافته‌اند». این عبارت در چاپ سبّوحی موجود نیست اما در نسخه ۶۷۱۲ مجلس چنین است: «و این شکل بر کره حرانیان^۵ چنین یافته‌اند» که درست هم هست^۶. گویا این عبارت از نسخه پرنستون با تصرفاتی نابجا نقل شده که در اصل چنین بوده است: «... و این شکل را بر کره خراسا چنین یافته‌اند». یادآور شویم که این عبارت را مؤلف از نوشته عبدالرحمن صوفی رازی گرفته است و ما آن را از ترجمه صورالکواکب (طوسی، ص ۱۳۶) نقل می‌کنیم: «و من بر چند کره از عمل حرانیان دیده‌ام که کواکب الیه یعنی دنبه را بطین نوشته‌اند».

– ص ۱۳۴: عبارتی بدین گونه آمده: «... و آن کوکب را که بر قدم اوست میسان گویند». این عبارت در نسخه پرنستون

۵. نونِ اول و یا بی نقطه ضبط شده که در نسخه‌ها طبیعی است.

۶. این عبارت در نسخه ۱۵۹۰۳ مجلس نیز چنین است: «و این شکل بر کره حرانیان چنین یافته‌اند». این عبارت در چاپ عربی ووستنفلد (ص ۳۵) نیز نادرست ضبط شده است: «... و قد وجد هكذا على کرات من عمل الحرّانین»؛ که باید «الحرّانین» باشد.

به درستی ضبط شده است: «آن کوکب را که بر قدم اوست بختی گویند»؛ و در متن عربی ووستنفلد (ص ۳۶) نیز همین گونه است؛ اگرچه باید توجه داشت که بختی بر سه کوکب اطلاق می شود (نک: طوسی، ترجمه صورالکواکب، ص ۱۵۶). آنچه مصححان به صورت "ميسان" آورده اند هم در واقع تحریفی از "منسيان" است که شامل دو ستاره در همان صورت توأمین است ولی با ضبط متن ما ارتباطی ندارد.

– ص ۱۳۶: عبارتی بدین گونه آمده: «و آن دو کوکب روشن که بر ذنب است محبین خوانند». آنچه در این جا "محبین" ضبط شده در واقع "محنثین" (سوگندشکنندگان) است و بیرونی در التفهیم (ص ۱۰۵) وجه نام گذاری این دو کوکب را توضیح داده است.

– ص ۱۳۸: در این عبارت: «و آن که بر شعبه جنوبی است از دنبال او صفدع الثانی (ص: صفدع الثانی) گویند. اما صفدع الاول (ص: صفدع اول) خارج از صورت است». بیرونی در التفهیم (ص ۱۰۵) معنی دو چغز را در برابر "صفدعین" آورده که ضبط ما را تأیید می کند: «و آن یکی که بر دنبال اوست با آن یکی که بر دهان حوت جنوبی است هر دو [را] صفدعین خوانند ای دو چغز».

– ص ۱۳۸: عبارتی بدین گونه آمده: «میان این ظلیم و آن ظلیم که بر فم حوت است کوکب بسیار است آن را وبال خوانند یعنی فراخ نعایم». که در این جا "وبال" نادرست و شکل صحیحش "ریال" است (نک: طوسی، ترجمه صورالکواکب، ص ۲۵۱).
– ص ۱۴۴: در بخش توصیف منازل قمر آمده: «چون یکی از این منازل غروب کند و رقیب او با صبح برآید، او را نور خوانند». که در این جا «نور» نادرست و «نوء» درست است.
چنان که گفتیم شمار نادرستی های این چاپ فراوان است. برای نمونه به موارد دیگری اشاره می کنیم:

– ص ۲۵۹ آمده: «زمین در میانه افلاک و میانه فلک اسفل باشد و جرم او کروی مقرن است به جبال و وهاد و و غائر بر مانع نبود، همچون سیبی بود که دانه ها در او نشانی؛ و اگر این تضارس نبودی ... الخ».

این عبارت در نسخه پرنستون چنین است:

زمین در میانه افلاکست و میانه فلک اسفل باشد و جرم او کروی مضرّس است به جبال [و] وهاد؛ و بارز و غایر، مانع کُری نباشد. همچون سیبی بود که دانه های جو درو

نشانی و اگر این تضاریس نبودی ... الخ.

چنان که می بینیم در این جا جز اختلافات نسخه بدلی، مواردی از افتادگی و نادرستی هست. واژه «مضرّس» (دارای ناهمواری) که شکل دیگر آن در دنباله عبارت به صورت «تضاریس» دیده می شود قرینه خوبی برای تشخیص شکل درست است.

– ص ۲۶۰: در این عبارت: «مهندسان گویند که اگر روی زمین را حفر کنی در او هم (ص: در وهم) به جانب دیگر رسد».

– ص ۲۶۳: در این عبارت: «اگر جبال نبود روی زمین اطلس [ص: املس] بودی و مستوی آب دریاها بدو محیط شدی». درستی ضبط "املس" به قرینه "مستوی" تأیید می شود و در نسخه پرنستون نیز درست ضبط شده است. این واژه در صفحات ۱۵۱ و ۲۶۴ این چاپ نیز به صورت "اطلس" ضبط شده و جالب آن که ضبط این واژه در چاپ سبّوحی (صص ۱۵۱، ۵۵۱) درست است.

– ص ۴۹۷: در این عبارت: «و عجیب ترین این صنعت عمل نقش بند آن [ص: نقش بندان] است که ناسج را از آن هیچ خبر نبود».

– ص ۴۹۹: در این عبارت: «مدینه ای است در جانب مغرب که آن جا بریه ریگ است، سود [ص: سور= بارو] او از مس، گرد بر گرد او چهل فرسخ ... هر که بر بالای سود [ص: سور] آن مدینه رود خنده بر وی غالب شود ... اگر کسی بر بالای سود [ص: سور] او برود جنّ او را بریاید».

– ص ۵۰۱: در این عبارت: «باری – عزّ و جلّ – او را صنعت ذرع [ص: درع] بیاموخت». جالب این جاست که دو سطر بالاتر آمده: «از آن جمله صنعت زره است که داوود – علیه السلام – را فرشته الهام کرد».

استخراج نکردن نمایه ها

نمایه در واقع کلید دستیابی به مندرجات متن است و از این روی در تصحیح علمی و دقیق تلاش می شود که با توجه به موضوع و اهمیت متن نمایه های گوناگون تنظیم شود. عجایب المخلوقات در شمار آثاری است که در آن ها از دانش های گوناگونی گفت و گو شده و در نتیجه، انبوهی از واژه ها، اصطلاحات و اعلام در آن موجود است که آگاهی از آن ها برای پژوهشگران ضروری است. چاپ سبّوحی با آن که چاپی علمی نیست دست کم دو نمایه اشخاص و اماکن در



آن دیده می‌شود. این دو نمایه از عمومی‌ترین نمایه‌ها هستند که در ساده‌ترین متون نیز باید به استخراج آن‌ها پرداخت. با این حال در چاپ حاضر خبری از نمایه نیست و اگر کسی به دنبال اعلام یا اصطلاحاتی در این متن باشد باید با رمل و اصطرب‌لاب به مطلوبش دست یابد. برای نمونه می‌دانیم که در عجایب‌المخلوقات دو بیت از نظامی گنجوی با تصریح به نام سراینده ضبط شده (ص ۸۶۲ چاپ تازه) و اگر اثبات شود که تحریر فارسی نیز نگاشته قزوینی است، آن‌گاه این دو بیت را می‌توان از کهن‌ترین یادکردهای شعر نظامی در متون دانست.^۷ با این حال اگر کسی با آگاهی قبلی از این موضوع بخواهد آن شعر، و یا نام نظامی، را در متن جست‌وجو کند ناگزیر خواهد بود که همه کتاب را برای یافتنش برگردد.

کاربرد نادرست نشانه‌های ویرایشی

کاربرد نشانه‌های ویرایشی می‌تواند خواننده را در بهتر خواندن متن یاری دهد؛ اما اگر این کار درست انجام نشده باشد مبلغی بر رنج خواننده خواهد افزود. کاربرد برخی موارد مانند علامت تشدید و همچنین رعایت فواصل میان حروف و کلمات نیز همین حکم را دارد. در چاپ حاضر گاهی متن را باید مانند نسخه خطی خواند و همه نقطه‌گذاری‌ها و نشانه‌های ویرایشی و فواصل را خواننده باید خود در متن اعمال کند. برای نمونه در دومین صفحه چاپ تازه با این عبارت رویاروی می‌شویم: و هر که در آن نظر کند، بیش از تحصیل استعداد آن الازیغ و شبهه حاصل نشود. که باید چنین خوانده شود: و هر که در آن نظر کند پیش از تحصیل استعداد آن، الّا زیغ و شبهه حاصل نشود.

از موارد شگفتی‌آور در چاپ تازه عجایب‌المخلوقات بخش مربوط به عروض متن است. در این بخش کوشندگان چون نتوانسته‌اند شواهد اشعار عربی را تصحیح کنند، شواهدی دیگر را از منابع دیگر جایگزین کرده و مطلب را در پاورقی چنین توضیح داده‌اند:

با وجود کوشش بسیار برخی از ابیات نمونه و صورت بحور و اوزان آن که به غلط ضبط شده بود پیدا نشد. لذا به قیاس منابع دیگر ابیات نمونه جایگزین و اصلاح شد؛ (نک: میزان الذهب فی صناعة شعر العرب، ص ۱۰۵ - ۱۰۸؛ القرآن و العقیده، السید مسلم الحلی، ص ۱۹۹).

آنچه در این جا یاد شد شامل بخشی از کاستی‌هایی است که در چاپ تازه عجایب‌المخلوقات دیده می‌شود. با توجه به ارزشمندی‌های ویژه‌ای که این متن دارد، جای خالی تصحیح علمی از آن احساس می‌شود و امیدواریم که در تحقیق سپسین این متن شاهد چاپی مطلوب از آن باشیم.

کتابنامه:

- بیرونی خوارزمی، ابوریحان محمد بن احمد، ۱۳۵۳ ش، التفهیم لاوائل صناعة التّنجیم، به تصحیح جلال الدین همایی، تهران: انجمن آثار ملی.
- حسینی اشکوری، سید جعفر، ۱۳۸۹ ش، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی (ج ۲۰)، تهران: انتشارات کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- دانش‌پژوه، محمدتقی، ۱۳۵۹ ش، «داستان ترجمه دو تألیف قزوینی»، آینده، س ۶ ش ۵ و ۶ [مرداد - شهریور]، صص ۴۱۹ - ۴۲۶.
- طوسی، خواجه نصیرالدین، ۱۳۵۱ ش، [ترجمه] صورالکواکب عبدالرحمن صوفی، به تصحیح سید معزالدین مهدوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- القزوینی، زکریا بن محمد بن محمود، ۱۸۴۹ م، عجایب‌المخلوقات و غرایب‌الموجودات، تحقیق فردیناند ووستنفلد، گوتینگن.
- کمونی قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود، ۱۲۸۳ هـ، عجایب‌المخلوقات، ترجمه ناشناس، به اهتمام حاجی محمد نصیر خوانساری، طهران.
- صفری آق‌قلعه، علی، ۱۳۹۰ ش، نسخه‌شناخت، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

■

۷. به جای این شعر در تحریر عربی به نقل اشعاری تازی پرداخته شده است. همین‌جا یادآور شویم که ابیاتی از سده هشتم - مانند شعر حافظ شیرازی - در تحریر فارسی موجود است که عجالتاً نمی‌دانیم حاصل تصرف کاتبان است یا این که باید آن را قرینه‌ای گرفت بر آن که این ترجمه پس از سده هشتم فراهم آمده است.

دانشنامه فرهنگ مردم ایران

مصطفی ذاکری*

عنوان دانش ننگریسته‌اند و فقط در حدود نود سال است که برخی از فضلا چون صادق هدایت به این مفهوم توجه کرده و آن را به عنوان موضوع مستقلی بررسی کرده‌اند.

«فرهنگ مردم» ترجمه «فولکلور» است که قبلاً غالباً آن را فرهنگ عوام، فرهنگ عامه، فرهنگ سنتی، فرهنگ شفاهی، آداب و رسوم عامه، اعتقادات و آموزه‌های عوام، خرافات عامه، توده‌شناسی، معارف خاله‌خان‌باجی‌ها و ... می‌نامیدند و فراهم‌آورندگان این دانشنامه ترجیح داده‌اند که آن را فرهنگ مردم بنامند که جنبه‌های ارزشی منفی سایر تعبیر را نداشته باشد و فولکلوریست (folklorist) یعنی متخصص فولکلور را «پژوهنده فرهنگ مردم» نامیده‌اند. فولکلور مرکب است از دو جزء folk (مردم، توده مردم) و lore (علم و دانش) و جمعاً می‌شود دانش راجع به توده مردم. دانش در این جا به معنای اطلاع و آگاهی است نه علم و دانش.

دانشنامه مورد بحث مشتمل است بر فهرست بلندبالایی، در ۱۲ صفحه به قطع رحلی، از دست‌اندرکاران تهیه آن که شامل مشاوران، شورای علمی، سرپرستی، سرویراستاری، محققان، ویراستاران و همکاران و غیره، و صورت بخش‌های مختلف دایرةالمعارف که نشان می‌دهد گروه عظیمی از دانشمندان و محققان و پژوهندگان با این دانشنامه همکاری داشته‌اند و شاید در ایران کمتر کسی را بتوان یافت که در این رشته صاحب‌نظر باشد و نامش در این فهرست نیامده باشد. سپس مقدمه‌ای در شش صفحه درباره مفاهیم فولکلور و چگونگی تنظیم دانشنامه آمده است و آن‌گاه اصل کتاب به ترتیب الفبایی آغاز می‌شود. مقالات این جلد از «آب» شروع می‌شود و به «باران» پایان می‌یابد؛ در حالی که در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، که تا کنون ۱۹ جلد آن منتشر شده، حدود یازده جلد را مقالات آب تا باران دربر گرفته است و اگر به همین منوال پیش برود گمان نمی‌رود که دوره این دایرةالمعارف تا سی سال دیگر به پایان برسد و لذا می‌توان

دانشنامه فرهنگ مردم ایران، جلد اول: آب - باران، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۱.

این دانشنامه سودمند حاوی مزایایی است که در کمتر دانشنامه‌ای می‌توان سراغ گرفت. نخست آن که غالب عناوین و مداخل آن خواندنی است؛ توضیح این که دانشنامه‌ها از مراجع مهم علمی هستند و مانند فرهنگ‌ها به عنوان مرجع به کار می‌آیند نه برای مطالعه. لذا اگر دانشنامه‌ها نیاز خاص مراجعه‌کنندگان را به خوبی و با کمال ایجاز و اختصار و در عین حال با کمال وضوح و سادگی برآورده کنند، به هدف خود رسیده‌اند و از همین روی جامعیت دانشنامه‌ها در محدوده‌ای که برای خود تعیین کرده‌اند از ضروریات است.

اکنون باید گفت که دانشنامه فرهنگ مردم ایران علاوه بر مرجعیت این حسن را دارد که کتابی خواندنی است؛ یعنی بسیاری از عناوین آن سرگرم‌کننده و آموزنده و لذت‌بخش است و از این نظر مزیتی بر سایر دانشنامه‌ها دارد.

دوم این که به لحاظ موضوعی منحصر به فرد است. زیرا مطالب آن به آسانی در منابع دیگر به دست نمی‌آید. اگرچه کتاب‌ها و مقالات بسیار درباره آن‌ها نوشته شده است، جمع آن‌ها و تلخیص آن‌ها و افزودن آگاهی‌های جدید و تنظیم آن‌ها در ذیل عناوین مختلف از مزایای این کتاب است.

سوم این که مطالب این دانشنامه با زندگی مردم عادی سروکار دارد، نه با دانشمندان و محققان و دانش‌پژوهان، بنابراین تمام جنبه‌های زندگی آن‌ها را در برمی‌گیرد از عالم و عامی، به همین سبب فراهم‌کنندگان آن «فرهنگ مردم» را بر سایر اصطلاحات متداول ترجیح داده‌اند. البته این مفهوم در حقیقت از مفاهیم وارداتی از غرب است و ابتدا در اروپا پیدا شده است و در فرهنگ‌های انگلیسی آغاز کاربرد کلمه «فولکلور» را در سال ۱۸۴۶ دانسته‌اند؛ یعنی بیش از یک و نیم قرن پیش، و در ایران گرچه مواد و آثار بسیاری از فرهنگ مردم در کتب قدیم و جدید وجود داشته است، هرگز به آن به

* استاد بازنشسته دانشگاه.



گفت که حداقل تا سی سال آینده این دایرةالمعارف جوابگوی تمام نیازهای محققان و پژوهشگران نخواهد بود. با توضیح اخیر، باید گفت یکی از دیگر مزایای دانشنامه فرهنگ مردم ایران این است که احتمالاً به زودی تکمیل می شود و منتظران را به زمان های دور حواله نمی دهد و احتمالاً این دانشنامه در پنج - شش جلد به پایان خواهد رسید؛ به ویژه که عده کثیری از اهل تحقیق و دانشمندان و علاقه مندان این رشته با آن همکاری می کنند.

چنان که گفته شد، بسیاری از مقالات این دانشنامه خواندنی و سرگرم کننده است، اما لازم است یک اشتباه بزرگ در نام سراینده یا بهتر بگویم نویسنده داستان امیرارسلان را اصلاح کنم و آن این است که محمدجعفر محبوب در مقدمه ای که بر این داستان نوشته و در سال ۱۳۴۰ به همت سازمان کتاب های جیبی چاپ شده است در صفحه سیزده، از نوشته دوست علی خان معیرالممالک آورده است که: نقال این قصه برای ناصرالدین شاه نقیب الممالک بود، اما نام کوچک او را معیرالممالک ذکر نکرده است و محبوب از روی نام قصه دیگری به نام «ملک جمشید و طلسم آصف و حمام بلور»، که در سال ۱۳۲۷ شمسی چاپ شده است و این قصه اخیر را از تألیفات محمدعلی نقیب الممالک در رمضان ۱۲۹۲ هجری قمری دانسته است، نام کوچک نویسنده امیرارسلان را هم محمدعلی ذکر کرده است، اما نام صحیح او، به احتمال قوی، حاجی میرزا احمد نقیب الممالک شیرازی است که در سال ۱۳۰۲ هجری قمری در گذشته است و در مشهد مقدس دفن شده؛ چنان که در آثار العجم تألیف فرصت شیرازی (ص ۲۶۲) و در فرهنگ سخنوران (ص ۶۱۴) آمده است. و او رساله کوچکی به شعر به صورت ترکیب بند دارد به نام باده بی خمار در هفت بند، که در ملک ری در بارس ئیل هزار و دویست و هشتاد و اند سروده است، با یک مثنوی کوچک در آداب حکومت به طنز و جمعاً در ۱۹ صفحه که در ۱۲۸۵ سروده و با حروف سربی چاپ شده است. او، به نوشته فرهنگ سخنوران، پسر حاجی درویش حسن قصه خوان بوده و به نوشته فرصت (ص ۲۶۳) پسری داشته است به نام میرزا مهدی نقیب الممالک که حکیم و شاعر بوده است و در هیچ کدام از این دو کتاب سخن از محمدعلی نقیب الممالک نیست و قصه ملک جمشید شاید از نقیب الممالک دیگری از فرزندان حاجی میرزا احمد

نقیب الممالک بوده است.

نام برخی از مشاهیر که درباره آن ها توده مردم افسانه ها ساخته و بافته اند در این دانشنامه عنوان شده و درباره این افسانه ها اشاراتی شده است مانند افسانه هایی راجع به ابن سینا و ابوریحان بیرونی و انوشیروان و امام حسین^(ع) و باباطاهر و غیره. و کتاب هایی حاوی اشاراتی از فرهنگ عامه نیز معرفی گردیده است؛ مثل آثار الباقیه ابوریحان و اخلاق الاشراف عبید زاکانی و انیس الناس و نیز برخی سفرنامه های خارجیانی که در آن ها ذکری از اعتقادات و رسوم خرافی مردم شده است.

نکته دیگر ذکر برخی میوه ها و سبزیجات است که فوائد و مصارف خوراکی و طبی و آشپزی آن ها شرح داده شده است؛ همچون آلو، آویشن، اسطوخودوس، انگور، اسفناج و غیره که گمان می کنم این کار توسعی است در مفاهیم فرهنگ مردم، زیرا خوراکی ها و سبزیجات و میوه ها را نمی توان دقیقاً سوژه فرهنگ عامه دانست و آشپزی و طبابت و خوراک از امور عادی مردم است و کمتر عوام زدگی در کاربرد آن ها دیده می شود؛ البته برخی از آن ها در فرهنگ عامه مصرف دارد همچون اسفند که برای بخور و دفع چشم زخم به کار می رود. دیگر آن که برخی عناوین دینی و مذهبی را هم به عنوان سوژه فرهنگ عامه ذکر کرده اند همچون آیه الکرسی و نام برخی امامان که شایسته نیست؛ زیرا که این ها قداست دینی دارند و بازپچه و ملعبه عوام نمی شوند و اگر برخی اعمال عامیانه در پیرامون آن ها انجام می گیرد باید تحت عناوین دیگری ذکر شود؛ مثلاً خواندن آیه الکرسی در هنگام سفر را می توان در آداب مسافرت ذکر کرد و این از کارهای عوام نیست و خواص هم بدان پایبندند.

دیگر آن که ساختن آرامگاه ها برای امامان و امامزادگان را از قول شخصی خارجی به نام هیلنبراند مغایر با دستور حضرت رسول^(ص) و احکام اسلام دانسته اند. اگر بناست در این موارد حکمی نقل شود باید از کتب فقهی و فقهاء عالی قدر نقل کرد، نه از یک خارجی متأثر از افکار وهابیان.

در صفحه ۱۰ آنچه دوستکامی نامیده شده است در حقیقت سنگاب است که هنوز در مدخل بسیاری از مساجد و از جمله مسجد امام در اصفهان وجود دارد. در صفحه ۱۱ نوشته اند آب چاه توسط آبکش یا دلو یا چرخ چاه کشیده می شده که صحیح آن با دلو است.



در صفحه ۱۲ نوشته شده که در ترانه‌های آذربایجانی، با پاسداشت آیین زردشت در گرمی داشت آتش، آن را نماد آبادانی می‌شمردند و شعری از بهمن کاظمی نقل شده است به فارسی و من گمان نمی‌کنم آذربایجانی‌ها بعد از چهارده قرن که از مسلمان شدن‌شان می‌گذرد هنوز از زردشت پاسداشت و آتش را احترام کنند، و اگر چنین می‌بود باید شعر به ترکی بوده باشد نه شعر فارسی که معلوم است همین روزها سروده شده است.

در صفحه ۱۴۴ از قول یک آلمانی، که به دربار شاه‌عباس رفته بوده، آمده است: ایرانی‌ها غذا را بدون بشقاب و با دست می‌خورند و کارد و قاشق در میان نبود. این نه کار عامیانه‌ای بوده است و نه نادر؛ تا همین نیم قرن پیش در تمام ایران در خانه‌ها برای افراد خانواده و در مهمانی‌ها برای هر چند نفر مهمان یک سینی پلو می‌کشیدند و افراد دور سینی می‌نشستند و با دست از جلوی خود غذا می‌خوردند و اگر مثلاً در طرف مقابل کسی گوشت یا مرغی بود حق نداشت دست دراز کند و آن را برای خود پیش کشد. آداب غذاخوردن با قاشق و چنگال از فرنگی‌ها به ما رسیده است و آن هم در همین اواخر و این هم که نوشته‌اند برای نوشیدن شربت‌ها قاشق چوبی یک‌بار مصرف به کار می‌رفته درست نیست. این قاشق‌های چوبی هم تا همین اواخر ساخته می‌شد و در قدح شربت‌ها گذاشته می‌شد و از آن به عنوان لیوان استفاده می‌گردید و یک‌بار مصرف نبود و برخی بسیار عالی و گران قیمت بود.

در صفحه ۱۴۶ نام کتاب‌های کنزالفرائد فی تنويع الموائد و زهر الحديقة فی الاطعمة الاثیفة غلط چاپ شده است. ابراهیم ادهم در صفحات ۲۳۱-۲۳۵ مدخل شده و مطالبی از کتب صوفیه درباره او نقل شده که کلاً مجعول است و این شخصیت اسطوره‌ای عرفا از روی شرح حال بودا در مشرق ایران ساخته شده و بر اساس الگوی او برایش مقاماتی قائل شده‌اند و در کتب صوفیه در شرح حال او تناقضات بسیاری هست که در این جا شرح آن ممکن نیست.

در صفحه ۴۵۷ از قول جرجی زیدان از بادبزی به نام مذاب نام برده شده است که گمان کنم در نقل آن اشتباهی رخ داده شده باشد، چون صحیح این کلمه مذبه است به معنای مگس کش که جمع آن مذاب است با تشدید با و آن بادبزن نیست.

در صفحه ۵۱۸ نوشته‌اند در شاه‌رود برای درمان هیزه به معنی اسهال و استفراغ به طفل داروی هیزگی می‌داده‌اند، صحیح

آن البته هیضه و هیضگی است که با تلفظ عامیانه فارسی نوشته شده است و اصل آن عربی است (ر.ک: المنجد، ص ۸۸۱ ذیل هیض). در صفحه ۷۵ کلک را آتش‌دان بزرگی به شکل استوانه یا منشور هشت‌ضلعی دانسته‌اند که بالای تکیه قرار داشته و بلندی آن به اندازه قد یک نفر آدم و قطرش حدود یک متر بوده است. من نمی‌دانم این نوع کلک در کجا وجود دارد و احتمالاً نام بنایی است در روستایی یا شهری، اما کلک در اصطلاح مردم تهران و اصفهان به معنی منقل گلی است که فقرا و بی‌نویان داشته و در آن آتش می‌کرده و قوری و کتری را در کنار آن می‌گذاشته‌اند و در شب‌های زمستان آن را زیر کرسی می‌نهادند و تریاکی‌های فقیر معمولاً یک کلک کوچک همراه خود داشته‌اند. شاعری که موش و گربه عبید را به صورت مخمس درآورده است می‌گوید:

جای تریاکیان به کنج مبال
ساعت و روز و هفته و مه و سال
کلک و سیخ و انبر است و ذغال
دو بدین چنگ دو بدان چنگال
یک به دندان چو شیر غرانا

در صفحه ۸۵ اخیه را صورتی از آخور دانسته‌اند در حالی که آخور کلمه‌ای فارسی است و اخیه صورت فارسی شده کلمه اخیه است بر وزن بقیه که جمع آن اوای و اخاباست و آن طنابی است که به میخ طویل در زمین بسته می‌شود و سر دیگر آن را به پای چارپایان از قبیل خر و اسب و قاطر می‌بسته‌اند تا نتواند جای دوری برود یا بگریزد، و به هیچ وجه به معنای آخور نیست و در همین صفحه در متن مقاله به «فرهنگ» ارجاع داده شده است که من نفهمیدم کدام فرهنگ منظور است. ضمناً اخیه را در فارسی بخو بر وزن دورو یا بخاو هم می‌نامند که اصل آن ترکی است. اصطلاح بخوبریده در اصل یعنی اسب یا الاغی که طناب پای خود را آن قدر این طرف و آن طرف می‌کشد تا پاره شود. و سپس می‌گریزد و کنایه از شخص سرکش و ایلخی است.

در خاتمه باید گفت که این اندک کاستی‌ها به هیچ وجه از ارزش این دانشنامه نفیس و باارزش نمی‌کاهد و امید است که به زودی تألیف و چاپ مابقی مجلدات آن به پایان برسد و چشم مشتاقان را روشن سازد. به همه دست‌اندرکاران بزرگوار آن خسته نباشید و بدین مناسبت تبریک می‌گوییم. ■



حواشی ملا دوازده (۴)

نقد دیوان قائمیات

سید عبدالرضا موسوی طبری*

اثر را همان «قائمیات» نهاد به علاوة عبارتی توضیحی؛ مثلاً مجموعه قصایدی از قرن هفتم (چیزی بیشتر یا کمتر). و سراینده و گردآورنده: حسن محمود کاتب. و یا سراینده: حسن محمود کاتب و... . به هر حال، عبارات روی جلد کتاب بهتر است حاکی و مخبر از کیف و کم متن و ماتن باشد.^۱



بعد از عبارات روی جلد می‌رسیم به مقدمه استاد ارجمند دکتر شفیعی کدکنی که هر چه می‌نویسد و هر جا و هر وقت، خواندنی و دلچسب و آموختنی است. در مقدمه این اثر نیز مجمل اما مفید به آثار اسماعیلی پرداخته شده، و آنچه ضروری می‌نموده در خصوص این مجموعه ظاهراً گفته شده است. اما پس از مقدمه، مجموعه‌ای از «واژگان» اثر را ذیل همین عنوان گرد آورده و شرح کرده‌اند که بسیار دقیق و عمیق و قابل استفاده و بعضاً قابل مناقشه است. عمده این دسته دوم از واژگان، اصطلاحات موسیقی است. استاد شفیعی کدکنی، که همواره عنایت خاصی به موسیقی و اصطلاحات آن در متون ادب فارسی داشته‌اند و دارند، برای دست یافتن به معنی این اصطلاحات و یا حتی صورت صحیح این واژه‌ها، گویا به متون کهن موسیقی ما — که الحمدلله اکنون سال‌هاست

دیوان قائمیات، حسن محمود کاتب، به تصحیح سید حسین جلالی بدخشانی، با مقدمه محمدرضا شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰، انتشارات میراث مکتوب.

در اهمیت و ارجمندی این اثر، و سپاس و ستایش از مصحح، نویسنده مقدمه، ناشر و ارسال‌کننده آن هر چه بنویسم کم است و حق مطلب ادا نمی‌شود، فلذا عیب می‌جمله بگویم چه هنرش را آنان که چشیده‌اند خود می‌دانند. ضمن آن که این عیب‌جویی به حکم وظیفه‌ای است که ریاست محترم مرکز پژوهشی میراث مکتوب بر گردن حقیر افکنده‌اند و بنا به شیوه مرضیه خود در نقد آثار این مرکز همواره پیش‌قدم بوده‌اند.



عنوان کتاب اگر در پیشانی نسخه‌ها نیامده و حاصل ذوق و استنتاج حضرات از متن است می‌توان به این نحو در آن چند و چون کرد:

الف) اطلاق دیوان به مجموعه‌ای از آثار چند شاعر معمول و مصطلح نیست. (اگرچه لفظاً مرتبط است)

ب) در دیباچه مدون اثر از آن با عنوان کلی «مجموعه» و «اوراق» (ص ۳) یاد شده است و در متن نیز با عنوان «کتاب قائمیات» (ص ۲۳۶) و نه دیوان.

ج) می‌توان قید دیوان و مجموعه و کتاب را به کلی زد و عنوان

* پژوهشگر متون / musavi_tabari@yahoo.com

۱. اگر قرار باشد کاری به متن نداشته باشیم و تنها «ذوق» معیار باشد بنده جساراً «دیوان قیامت» را پیشنهاد می‌کنم بنا به سه حجت بالغه قاطعه:

الف) گویای محتوای متن اثر است همچنان که دیوان قائمیات.

ب) هم بر قیامت مورد ادعای حسن بن محمد و مجموعه اشعار مروجان و مبلغان اندیشه او اشاره دارد و هم ترکیبی با سابقه‌ای کهن‌تر در زبان و ادب فارسی است البته با ابهامی که در هر دو کلمه «دیوان قیامت» مشهود است.

ج) در خود اثر مورد بحث نیز، به گواهی «نمایه عام» انتهای کتاب، بسامد واژه قیامت به مراتب بیش از قائمیات است. واژه قائمیات در این کتاب تنها پنج بار تکرار شده (ر.ک: ص ۴۶۴) در حالی که واژه قیامت بیش از هشتاد بار (ر.ک: ص ۴۶۶). و شاید در زبان فارسی دیوانی را نتوان یافت که، به تناسب حجم و تعداد ابیات، بسامد واژه قیامت در آن به این حد باشد، پس از این رو نیز می‌توان مجموعه مورد بحث را دیوان قیامت خواند.

تبصره: اگر اطلاق دیوان را بر این مجموعه جایز بدانیم، از آنجایی که حسن محمود کاتب تنها سراینده اشعار این مجموعه نیست بلکه تدوین‌گر اشعار دیگران نیز بوده، از ارتباط «دیوان» و «مدون» نیز بهره‌مند می‌شویم.



بسیاری از آن‌ها همچون آثار ارموی، مراغی، قطب‌الدین شیرازی، بنایی هروی و امثالهم تصحیح و منتشر شده است — رجوع نکرده‌اند تا فی‌المثل در برابر واژه «عراق» همین‌قدر نویسند که: یکی از مقام‌های دوازده‌گانه در موسیقی قدیم ایران. هم از این رو در شرح واژگان قائمیات نیز اصطلاحات موسیقایی چیزی نصیب خواننده نمی‌کند. فی‌المثل توضیح ده مدخل (بزرگ، بساز، پردهٔ بربط، خارزیر، زیر و رود، عراق، قول، مثنی و نوا) از واژه‌های مربوط به حوزهٔ موسیقی با یک فلش (→) به مدخل «مثلث» ارجاع داده شده است. آن‌گاه ذیل واژهٔ مثلث آمده است:

مثلث: در اصطلاح موسیقی که به صورت مثلث و مثانی بسیار شایع است:

و جاوید المثلث والمثانی، دیوان حافظ. (ص ۹۳)

پس از این توضیح، دو بیت از قائمیات که این ده مدخل در آن ذکر شده نقل می‌شود:

مطربا بر پردهٔ بربط بساز آهنگ چنگ
وز عراق و راهوی قول و نوای خوش برآر
بزرگ مثنی و مثلث خار زیر و رود او
تا بخارد گلبن دنیا رگ جانم بخار

استاد در پانویست اشاره می‌کنند که در متن: بزرگ بوده و ایشان نسخه‌بدل «بزرگ» را جایگزین کرده‌اند. در توضیح بزرگ نیز (که البته تنها مدخل توضیح داده‌شده از ده مدخل فوق است) آمده:

«ظاهراً کلمه در اصطلاح موسیقی بر وزن عروضی فعلن خوانده می‌شده است و با بزرگ (به معنی عظیم) ربطی ندارد. با این که نوز بزرگ در شعر منوچهری وزن عروضی کلمه را نشان می‌دهد ← مثلث»

(ص ۶۹)

ولی محتمل است همان «بر رگ» که در متن آمده صحیح باشد، (حتی اگر کسی از کارکرد این لفظ در موسیقی بی‌خبر باشد به قرینهٔ واژهٔ «رگ» در مصرع بعد: تا بخارد گلبن دنیا رگ جانم بخار، به صحت «بر رگ» و سقم «بَر رگ» پی می‌برد) و خار در مصرع سوم از دو بیت مذکور امر است به خاریدن که به معنی نواختن است؛ چنان که نظامی می‌گوید:

ز خاریدن کوس خارا شکاف
پر افکند سیمرغ در کوه قاف
بنابراین «خار زیر» است نه «خار زیر» یا «خارزیر»، و در مصرع پایانی «به + خار» است در مقابل «گل» در واژهٔ گلبن.
استاد در برابر خارزیر می‌نویسد: «ظاهراً اصطلاح موسیقی است» (ص ۷۵).

اما باید گفت که نمی‌توان از «... خار زیر و رود او» یک‌بار مدخل «خارزیر» و یک‌بار مدخل «زیر و رود» بیرون آورد. در برابر زیر و رود هم استاد نوشته‌اند: ظاهراً اصطلاح موسیقی است (ص ۸۱). که به عقیدهٔ نگارنده «ظاهراً» در این جا بی‌وجه است و این اصطلاح مشهور و کاربرد آن در متون موسیقایی و همچنین منابع منظوم فارسی فراوان به چشم می‌آید و البته اختلافاتی در توضیح آن دیده می‌شود که این جا پرداختن به آن ضرورت ندارد. آنچه مسلم است این که، با توجه به فحوای بیت و اشتها این دو واژه، استعمال لفظ «ظاهراً» وجهی ندارد. بیت فرخی سیستانی را به یاد بیاوریم:

ما به شادی همه گوییم که ای رود بموی
ما به پدرام همی گوییم ای زیر بنال

(دیوان فرخی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، ص ۲۱۹)

باری، همین‌قدر توقف در این بحث (مدخل‌های مربوط به اصطلاحات موسیقی) کافی به نظر می‌رسد.



از دیگر مواردی که باید در آن توقف و تأمل کرد مواردی است که ایشان به سبب سال‌ها غور و تفحص در آثار عطار قرابتی میان تعبیر او و برخی اصطلاحات در این اثر دیده‌اند؛ فی‌المثل «کاژ و قرابه» را در این بیت:

کاژ و قرابه شد مَثَل و طرفه این زمان
ممشول این مثل به خیالی چنان منم

با «کالوی قرابه» در این بیت عطار:

چنین گفتا که خلق این زمانه
همه هستند کالوی قرابه

مرتبط دانسته و نوشته‌اند: «در فرهنگ‌ها کالو را به معنی نمونه، نقشه و قالب آورده‌اند» (ص ۸۸).

و در ادامه تفسیری از بیت عطار (به علاوهٔ بیت مابعدش)



ارائه کرده‌اند که به باور نگارنده چندان قابل قبول نیست؛ چرا که اساساً واژه کالو در این بیت مبهم است و شاید چیز دیگری باشد. اما در خصوص بیت مذکور در قائمیات و دو کلمه «کاژ» و «قرا به» تقریباً می‌توان مطمئن بود که کاژ در این جا به معنی دوبین (احول) و قرا به شیشه شراب (صراحی) است. در این صورت حکایت یا مثل آن را می‌توان در منابع دیگر، از جمله مرزبان نامه باب چهارم داستان پسر احول میزبان، سراغ داد؛ همان حکایتی که مولانا آن را به نظم در آورده:

گفت استاد احولی را کاندرا
رو برون آر از وثاق آن شیشه را
گفت احول: زان دو شیشه من کدام
پیش تو آرم؟ بکن شرح تمام
گفت استاد آن، دو شیشه نیست رو
احولی بگذار و افزون بین نشو
گفت: ای استا مرا طعنه نزن
گفت استا: زان دو، یک را در شکن
چون یکی بشکست، هر دو شد ز چشم
مرد، احول گردد از میلان و خشم
شیشه یک بود و به چشمش دو نمود
چون شکست او شیشه را دیگر نبود

(مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۲۷ تا ۳۳۳)

یا در این بیت:

هم تو کنی مغفرت که اهل هدی را
از در غفرانت بوی [و] بار برآمد
استاد، با اطمینان، واوی بعد از کلمه بوی اضافه کرده و ذیل آن مرقوم داشته‌اند که عطار در الهی نامه گفته است:
بزرگی را که بوی و بار باشد
برش بنشین کائر بسیار باشد

(ص ۷۰)

اما از آن جایی که بیت قائمیات بدون واو افزوده نیز معنایی روشن (و بلکه روشن‌تر) دارد نمی‌توان اطمینان داشت که در این جا هم تعبیر بوی و بار (به معنی فایده و ثمر یا تأثیر؛ به قول جناب دکتر شفیعی) مورد نظر شاعر بوده است.

باز هم مواردی هست که قطعاً دکتر شفیعی، با یک بار مرور متن، خود بیش از هر کسی در تنقیح و تکمیل آن

صلاحیت دارند. نگارنده در پایان این بحث تنها به یک مدخل اشاره می‌کنم که البته در این کتاب نقش اساسی دارد و فراوان تکرار شده است؛ فلذا پرداختن به آن و نتیجه گرفتن از بحث (حتی اگر به اطناب کشد) چندان بی‌فایده نیست.
در مدخل «علی ذکره السلام» که ابتدا با فلشی ارجاع داده شده است به «ذکره السلام» (مدخلی که در بخش واژگان مصدر به ذال دیده نمی‌شود) آمده است:

نعت [متن: نعمت] و ادعیه برای امامان اسماعیلی در ادوار مختلف یکسان نیست. عبارت علی ذکره السلام ویژه امامان دعوت قیامت است با یک استثنا که این دعا در مورد علی علیه السلام امام اول شیعیان نیز – باین اعتبار که بردارنده علم قیامت است – به کار برده شده ← (روضة تسلیم، ص ۱۹۷).

اضافه می‌کنم که ظاهراً جناب استاد شفیعی قرائت دیگری هم از عبارت علی ذکره السلام دارند چنان که در صفحه بیست و نه می‌نویسند: محمد بن علی، ذکره السلام.

در صفحات دیگر نیز به ویرگولی در همین جا (بین علی و ذکره) و نیز ضمّه بر سر راء و هاء برمی‌خوریم:

شام شرایع نبوی، جمله اوفتاد
تحت الشعاع نام علی، ذکره السلام

(ص ۵۲)

و در صفحه بعد نیز (۵۳) ایضاً. اما در پائین همین صفحه عبارت به گونه‌ای دیگر آمده است:

محمد بن علی ذکره السلام

و حیرت‌آورتر از همه در صفحه چهل و هفت می‌خوانیم:

یا اشاره‌ای که ... به مسأله اعلام ظهور «دور قیامت» از سوی علی «ذکره السلام» دارد: نشنیده‌ای مگر که علی ذکره السلام ...

قطعاً این دوگانگی، که معلوم نیست بر اثر چه حادثه‌ای رخ داده، خواننده را سردرگم خواهد کرد. آنچه مسلم است این که «علی ذکره السلام» به‌تنهایی لقب یک شخص است و آن حسن بن محمد بن بزرگ امید است و لاغیر؛ چنان که صاحب تاریخ گزیده (به تصحیح عبدالحسین نوایی، ص ۵۲۳) می‌نویسد:

خواننده‌ام که حسن را «علی ذکره السلام» لقب [دادند] و «خداوند» خطاب کردند و مسلمانان قزوین او را



«کوره کیا» خوانند.

همان گونه که در متن قائمیات نیز مکرر مشاهده می شود این لقب به سبب اشتها چنان غلبه می کند که دیگر نام حسن ذکر نمی شود بلکه بیان تنها علی ذکره السلام کفایت می کرده است. بنابراین محمد بن علی ذکره السلام یعنی محمد بن حسن.

و حتی همین محمد بن حسن که ادامه دهنده و مقوی اندیشه حسن بن محمد است — و به قول حمدالله مستوفی «کار الحاد (شما بخوانید «دعوت قیامت» که از سوی حسن بن محمد صورت یافت) در زمان او قوت گرفت» — در این لقب با او شریک و سهیم نیست، پس این عبارت نمی تواند «ویژه امامان دعوت قیامت» باشد.

درباره کاربرد این عبارت در خصوص دیگران هم — که البته به این متن اسماعیلی مربوط نیست و در قائمیات هر جا این عبارت است همان حسن بن محمد است — علامه قزوینی پیش تر و بیش تر توجه داده است. (ر.ک: یادداشت های قزوینی، ج ۶، ص ۵۰)

در برخی توضیحات هم، اگرچه اشکالی دیده نمی شود، بد نیست دقت بیشتری شود. فی المثل در صفحه هشتاد و هفت می خوانیم: «عمر: مشدد که از خصایص متون کهن است» بی شک استاد خود بهتر می داند که تخصیص «منظوم» و شاید «فارسی» در این عبارت ضروری است؛ چرا که تنها در منظومات، به اقتضای وزن، عمر به میم مشدد می آمده و نه در منثورات. تخصیص دوم که البته عجلالتا بی هیچ تحقیقی عرض می کنم و به آن هیچ گونه اطمینانی ندارم، فارسی بودن متن است یعنی شاید در شعر عرب شاهدهی برای آن نتوان یافت. در هر حال بد نبود اگر، به جای متون کهن، «متون منظوم فارسی» ذکر می شد.

بررسی مقدمه جناب استاد را همین جا خاتمه می دهیم تنها این نکته را می افزایم که حرف «ی» که در متن قائمیات در موارد متعدد به جای کسره اضافه عمل می کند بهتر است از بخش واژگان به ویژگی های زبانی (ص ۵۶)، که پیش از واژگان است، انتقال داده شود. چند نمونه هم نگارنده یافته است:

(بیت ۸۳۲، رهی به جای ره):

که گوید از ره غفران زبان رحمت تو
که بنده خاک رهی بندگان حضرت ماست

(بیت ۲۴۴۹، پرتوی به جای پرتو):

ز آتش عدلت چنان ترسان که گویی پیش اوست
پرتوی خورشید تابان پرده ای مانند قار

(بیت ۲۴۹۲، گهی به جای گه):

کاندر صبح چون بکشی یک دو می گران
اندر خمار سر بنهی تا گهی سحر



پس از مقدمه و بخش واژگان (تألیف جناب دکتر شفیع)، مقدمه مصحح، یعنی جناب سید جلال حسینی بدخشانی، آمده است. این مقدمه نیز خواندنی و دل انگیز است که چنانچه بخوانید از حظ آن نیز بهره مند خواهید شد؛ اما راقم این سطور عجلالتا به چیزی جز آنچه مستقیماً با متن حاضر ارتباط می یابد کاری ندارد. باری، در این مقدمه معلوم می شود که مصحح محترم متن را بر اساس سه نسخه تصحیح کرده است، اما روش تصحیح چگونه بوده است؟ ایشان در توضیحی در چند سطر چنین می نگارند:

در ضبط کلمات از نسخه «نخا» و در موارد فقدان قصیده در «نخا» از ضبط «نخ» پیروی شده است. اشتباهات املائی در ضبط کلمات بدون گزارش نسخه بدل اصلاح و مواردی که اختلافات نسخ در معنی تأثیر داشته اختلافات در پانویس گزارش گردیده است. در «نخا» اکثر کلمات بدون نقطه، کاف و گاف بدون سرکش، خواست و خواستن به شکل خاست و خاستن، زبان به شکل زفان، خورشید به شکل خرشید، و نباید به شکل نیاود ضبط شده که در متن حاضر شکل متداول کنونی آن ها به کار گرفته شده و از اختلافاتی که به دلیل نقطه گذاری پیش آمده تا حد ممکن صرف نظر گردیده است. مقدمه مصنف و پاره ای از عناوین قصائد در هم ریخته و گاه نامفهوم است، نسخه عکسی آن در این جا نقل شده تا خوانندگان خود در مورد آن قضاوت کنند. تصحیحات ارائه شده در متن حروفچینی شده حدسی و به قرینه متن اعمال گردیده است. در بسیاری از موارد که عناوین قصائد ناخوانا بوده همان شکل موجود در «د» یا «نخا» بدون نقل نسخه بدل مورد قبول واقع شده است.



ضبط همزه به شکل «ء» و «ی» «ئی» و «ای» در رسم الخط «نخا» شواهدی دارد ولی در متن حاضر از رسم الخط متداول کنونی پیروی گردیده است.» (صص ۱۱۷ و ۱۱۸)

البته آن طور که نگارنده این کتاب را تورق کرده است آقای بدخشانی در موارد متعددی خلاف آنچه گزارش فرموده‌اند عمل کرده‌اند که این خلاف، در بعضی موارد، شکر و سپاس دارد و در برخی موارد دیگر محل افسوس است. با این همه، من حیث المجموع، در تصحیح متن قائلیمات خوب از عهده برآمده‌اند، اما در ادامه خواهیم دید که این روش ویرایشی چه صدماتی به متن زده است.

پس از مقدمه مصحح تصاویری از برخی صفحات نسخه‌های مورد استفاده دیده می‌شود. بعد از آن دیباچه سراینده و گردآورنده اثر یعنی حسن محمود کاتب. و بعد: جدول فهرست قصائد مطابق نسخه «د». و بعد: فهرست قصائد و قطعات بر ترتیب قوافی آن‌ها. و بعد: فهرست قصائد و قطعات بر ترتیب الفبایی بیت اول آن‌ها.

که تفاوت در فهرست اول و دوم نشان از آن دارد که ترتیب اشعار به هم خورده است و مطابق نسخه نیست که کاش می‌بود و اگر می‌بود فوایدی از آن حاصل می‌شد که به بخشی از آن جناب استاد شفیعی در مقدمه اشاره کرده‌اند. می‌شد که ترتیب اشعار مطابق نسخه باشد و فهرستی الفبایی بر اساس قوافی بر آن افزود تا جست‌وجو برای محققان آسان‌تر شود.

و اما متن

همین ابتدا بگویم که متن نیاز به ویرایش جدی دارد. پیش از هر کاری باید گیومه‌های بی‌مورد و مزاحم در این کتاب را، که تقریباً در همه صفحات به چشم می‌خورد، از میان برداشت. فی‌المثل می‌خوانید:

شد «مستمند عین» ۱ بقا «از بقای» ۲ او (ص ۳۵۶)

ظاهراً این گیومه‌ها به منظور تفهیم بهتر پانوشته‌هاست، اما بنده به عنوان یک خواننده متوسط الهوش عرض می‌کنم که نیازی به این گیومه‌ها نیست و حتی شاید در وهله نخست مزاحمت هم برای خواندن و فهم ابیات ایجاد کند.

دیگر، برای سهل‌تر و روان‌تر خواندن اشعار گذاشتن حتی یک همزه ناقابل کارساز است:

کین عاجز شکسته بیچاره زان ماست (ص ۸۵)

یا حذف یک تشدید بی‌مورد:

تضاد کون عموم تشابه است درو (ص ۹۶)

یا تبدیل دنیا به دنیی:

تو را به دنیا و دین این شرف مدام بس است (ص ۱۰۰)

یا برداشتن نقطه‌های تاء گردک در:

[رحمة الله تعالى (ص ۳۵۵)]

و گذاشتن آن در:

قطب الدوله و الدین (ص ۲۵۱)

یا برای وصل کردن آمدن مواردی چون:

به عون الله (ص ۳۶۵)

یا برای فصل کردن آمدن مواردی چون:

گر خودی خویش بمی (به می) دانمی (ص ۴۰۵)

یا الف لام را در مصرع زیر انداختن:

از در اخوان الصفا تا ابد (ص ۴۰۶)

و یک لام اضافه کردن به:

حسن علی ذکره اسلام (ص ۱۰۶)

یا «به» را از میان به بام و عرش برداشتن:

ببام به عرش مناقب بر آی تا یابی (ص ۱۰۹)

یا «و» را از میان ندیم و ندامت:

قرین شرم و ندیم و ندامت آمده‌ایم (ص ۳۰۷)

یا آنچه را به آنچ تغییر دادن:

آنچه آمد این زمان هم ازین حکم و حکمت است (ص ۸۸)

یا سرکش حرف گاف را از سر کلمه گمان برداشتن:

بر سینۀ جهانی تیر از گمان گشاده (ص ۳۶۹)

و بر سر لفظ کل نهادن:

یا به کل پیغامی از فصل بهار آورده‌اند (ص ۱۵۹)

یا جای «که» و «تو» را عوض کردن:

این لحظه آن مبین که تو بعضی امورها (ص ۸۹)

یا واو عطف را از میانه برخی کلمات درآوردن:

گو خود دو باش قافیه الله و اکبر است (ص ۹۵)

و در میانه دو کلمه دیگر (عوض ضمّه) جای دادن:

علم دانایی بهشت و جهل نادانی سقر (ص ۲۱۹)



و چندین مورد دیگر که طبعاً باید از ذکر جمله آن در گذشت. باری، از این موارد بسیار است که می‌باید اصلاح شود ان شاء الله. البته لطمه جدی به متن نزده است، اما در هر صورت اصلاح آن بهتر از اصلاح نکردن آن است. هر چند که جزئی و ناچیز باشد. به‌ویژه در متن منظوم جزئیات هم اثر جدی دارند. فی‌المثل همزه در کلماتی چون مبدأ و شأن بود و نبودش مهم است؛ چرا که در متون منظوم گاه این کلمات قافیه واقع می‌شوند. (و البته گاه در غیر موارد قافیه هم حذف همزه ضروری است) هم‌ازین رو در ابیات زیر همه‌جا «شأن» را بدون همزه یعنی به صورت «شان» باید نوشت و خواند:

حاکم به حکم نص الهی ز بدو کون
از بهر نظم و شأن قیامت محمد است

(ص ۹۰)

ای لو خلت در شأن تو ملک دو گیتی زان تو
جود وجود احسان تو یا رب تومان فریادرس

(ص ۲۵۷)

لیکن نیافتم به جهان در عبارتی
لایق به وصف و شأن علی ذکره السلام

(ص ۲۸۱)

در عوض در مواردی اگر همزه می‌بود زبانی حاصل نمی‌شد
مانند بیت زیر که البته همزه ندارد:

به حق صدق و اخلاص و نیاز آن کسی کو را
محمد گفت در شأنش که سلمان است خاص از ما

(ص ۴۵)



دیگر باید توجه به حفظ برخی ویژگی‌های زبانی مجموعه کرد. دکتر شفیع به‌درستی برخی از این ویژگی‌ها را یادآور شده‌اند؛ از جمله اشاره کرده‌اند که ابدال [و] و [ب] در زبان این مجموعه چشم‌گیر است. علاوه بر نمونه‌هایی که جناب استاد ذکر فرمودند مواردی هم در نسخه‌بدل‌ها می‌توان یافت. فی‌المثل در این مصرع:

از تبش هم زین نشان بیمار گردد وقت مرگ

(ص ۳۲۹)

که در نسخه نخا، که اقدم نسخ است، «توش» آمده. و «تو» به جای «تب» در برخی گویش‌ها هنوز رایج است چنان که «شو» به جای «شب» و «لو» به جای «لب».

نسخه نخا در موارد دیگر از این جنس هم باید انتخاب
اول باشد. مثلاً:

آن نور تابناک درخشنده را ظلام

(ص ۸۳)

که در نخا «درفشیده» آمده و بهتر بود مصحح نیز همین را در متن بیاورد. ضمن آن که در این مجموعه مؤیدات دیگری هم برای این انتخاب هست:

آن نار درفشیده که از طور همی دید
نور دل آن نار درفشان حسن آمد

(ص ۱۵۳)

یا تفسان به جای تفتان در این بیت:

لطف تو گر به دوزخ تفتان نظر کند
در حال شعله‌هاش شود گلستان‌ها

(ص ۶۷)



اساساً جدی‌تر گرفتن نسخه نخا بسیاری از مشکلات این متن را رفع می‌کند. به شواهد زیر، که تنها مثنوی نمونه خروار است، عنایت بفرمائید:

– به فضل خود نگذاری که هیچ بر راهش

ز راه (نخا: رای) خود نهد ابلیس پای دام امروز

(ص ۲۵۷)

– بنمود لایزالی، از طور ذوالجلالی

در ملک لایزالی (نخا: بی زوالی) نور شب تجلی

(ص ۳۸۰)

– و گر با عقل او امری نباشد متحد گشته

(نخا: و گر با امر عقل کل نیابی متحد گشته)

مخوانش عقل کان یکسر خیالاتی‌ست شیطانی

(ص ۳۹۶)

– نبات نیز نداند که فعل (نخا: حس) حیوانی

برو به قوت خود در شرف بود والا

(ص ۳۰)

– بشکفت (نخا: نشگفت) اگر ز بهر ثنای (نخا: نثار) جناب تو

از شوق بر پرند گهرها ز کان‌ها

(ص ۶۷)

– ما تشنگان رحمت خود را دهی به فضل

آب حیات مغفرت از شربت نجات (نخا: چشمه حیات)



(ص ۷۹)

شاید نجات در این بیت مناسب‌تر از حیات باشد، اما آب از چشمه می‌دهند نه از شربت.
- غنچگان (نخا: دایگان) گل ز مهد غنچه‌ها طفلان نغز چون عقیق ناب و لعل آبدار آورده‌اند

(ص ۱۶۰)

- گویند فلان رفت و فلان بر اثر آمد خود واقف این حال نه کان از (نخا: نه که آن) حسن آمد

(ص ۱۵۳)

یادآوری می‌کنم که ردیف قصیده «حسن آمد» است نه «از حسن آمد».

- تو در مثنای (نخا: مساق) خداوندی و رحیمی خویش به جود نامتناهی به لطف نامحصور

(ص ۲۴۳)

- احباب را به فاتحه خیر می‌رسان (نخا: خرّمی رسان) بدخواه را به نایبه نیستی سپار

(ص ۲۰۵)

□

در مواردی هم به نظر می‌رسد اشتباه در خواندن متن رخ داده و کلماتی مصحّف پدید آورده است. مثلاً:

سلام باد برو کو پیاده مرغ طرب
ز آسمان بقا درکشد به دام امروز

(ص ۲۵۴)

پیداست که پیاده تصحیف بباده (به باده) است. یا مثلاً:

بدر حبش زخمه برگشای بر این جوش
نعره شادی ز شش جهات برآمد

(ص ۱۵۰)

گمان می‌رود الف «این» در مصرع اول نتیجه ویراستاری مصحح باشد و «برین جوش» تصحیف و تحریف «بزن خوش». «ی» در برگشای نیز می‌تواند بدخوانی «و» باشد.

بدر حبش! زخمه برگشا و بزن خوش
در جای دیگری از همین کتاب نیز به موردی مشابه برمی‌خوریم:

بدر حبش! خوش بزن و خوش بگو
کاشک من آن چوبک چوپانمی

(ص ۴۰۶)

یا مثلاً:

نهاد و می‌نهد اکنون به فضل و عدل به نوی
نظام کون و مکان را اساس کار محمد

(ص ۱۵۴)

که احتمالاً به نوی سر هم بوده و نقطه‌ها نیز جابه‌جا. نتیجتاً نُبوی باید خواند نه «به نوی». شاید هم حرف آخر این کلمه «ی» نباشد و «ت» باشد. والله عالم.
یا مثلاً:

وی با اثر غبار قهرت
جنت چو کثفته خاکدانی

(ص ۴۰۸)

آشکار است که کشفته صحیح است نه کثفته (؟)
یا مثلاً (منظور بیت دوم از ابیات زیر است):

دلیم به آن لب و دندان خوش ز جای بشد
وزان جواهر اندیشه گشت جان مملو
که تازه لؤلؤ ناب آمده است «لعل ترش»
و گر ز «لعل خوشاب» آمده است آن لؤلؤ
دو تا شده است مرا پشت کآن صنم با من
گرفت بار دگر سر ز ناز بر یک سو

(ص ۳۵۹)

به نظر می‌رسد «تازه» نباشد و «تا ز» باشد یعنی «ز» مخفف «از» است و بیت موقوف‌المعانی. ضمناً با توجه به نسخه‌بدل‌ها بیت را این‌گونه نیز می‌توان خواند که البته بنا به دلایلی نگارنده بر این قرائت اصراری ندارد:

که تا ز لولو ناب آمده است در خوشاب (نخا: درخشاب)
و گر ز در خوشاب (د: درخوش آب) آمده است آن لولو
دو تا شده است ... الی آخر
یا مثلاً می‌خوانیم:

چو نیست طاقت حالت به جرعه قانع باش
که بوی جرعه آن جان‌فزای جام بس است

(ص ۱۰۰)

در نسخه‌بدل به جای «حالت» آمده: «خامت»، که یحتمل تصحیف «جامت» (= جام ترا) است.

باری، از این نمونه‌ها باز هم هست که البته باید نسخه‌ها را دقیق بررسی کرد تا ببینیم مشکل از خوانش مصحح بوده



است یا از نگارش کاتب.

محمد بن حسن آن که هست و بُود [و بُود]

به نور موهبتش چشم عقل و جان بینا

□

(ص ۵۳)

در پانوش می خوانیم که: «د، نخا: به جای حسن، «سلام الله» که مخفف علی ذکره السلام است.

خب، همین صحیح است:

محمد بن سلام الله آن که هست و بُود

دیگر می خوانیم:

جهان بی خبران است و روز بی خطران

نه روزگار جهان دیدگان [دل] آگاه

(ص ۳۷۵)

البته محال نیست که در اصل چنین بوده باشد، اما عجالتاً، آنچه از مطالعه سرسری بخش هایی از کتاب قائمات دستگیر این بی هوش و حواس شده است، بسامد لفظ «جان» در این مجموعه به مراتب از «دل» بیشتر است. ضمن آن که قرابت موسیقایی جان و جهان خودبه خود ما را به این گزینش رهنمون است:

نه روزگار جهان دیدگان جان آگاه

□

اغلاط تایی نیز باید به دقت رفع شود. ده نمونه تبرکاً عرض می کنم تا سهم خود را ادا کرده باشم. گفتنی است صورت نخستین غلط است و صورت ثانی صحیح: حدث / حدیث (ص ۴۵) تار / تارش (ص ۶۹) آش / آتش (ص ۷۰) شعله وار / شعله وارش (ص ۷۰) عب / عیب (ص ۷۱) بگذارند / بگذراند (ص ۸۰) درست / دست (ص ۱۰۸) حجیم / جحیم (ص ۱۳۷) آستانمی / آسانمی (ص ۴۰۶) ابن تمنی / این تمنی (ص ۳۸۲)

□

مشکل وزنی بعضی مصرع ها کاملاً آشکار است و البته شاید نیمی از آن به اندک تأملی قابل ترمیم و تصحیح: الهی از دل من آگهی که محق (ص ۵۲) کان در وجود همچو جبالیت است را سیات (ص ۷۸) حسن ز ورطه دردهای پیچیده (ص ۸۳) اندر شرف ز مدد بر مدار زد (ص ۱۳۹)

در مواردی نیز اجتهادهای بی ربطی، علی رغم وجود ضبط مشترک نسخه ها، صورت گرفته که لازم است به صورت مضبوط در نسخ باز گردد. فی المثل می خوانیم:

یک ره ز نفس ناطقه کن لعل و پس به فکر

غوصی کن و بر آر ز دریای جان گهر

(ص ۲۴۵)

در پانوش آمده است: «در همه نسخ: سنگ ناطقه»

و اصح، بلکه صحیح، همین است؛ چه ارتباط سنگ و لعل و گهر را البته باید در نظر داشت. وانگهی این ترکیب در جایی دیگر از همین مجموعه نیز تکرار شده است:

تأثیر آفتاب کرامات قائمی

سازد ز سنگ ناطقه یاقوت احمرم

(ص ۲۹۵)

یا به این بیت توجه کنید:

جانی ز فیض و فضل و خودت بخش و پس بر آر

جانی نه جان ازین تن زار نزار من

(ص ۳۳۴)

در پانوش آمده است:

د، نخ: جانی ز فصل و فیض خودم؛ کلمه «خودم» قیاساً به «خودت» اصلاح شد.

از این که مصحح نقطه حرف «ض» را در فصل بر جای خود نهادند سپاسگزاریم و به پاس این دقت ما نیز حرف «و» را از میانه فصل و خودت برمی داریم، اما خودم در این بیت «خود من» نیست که شائبه انانیّت و خودپرستی پیش بیاورد (؟) بلکه «خود مرا» است و خود ضمیر مشترک است میان متکلم و مخاطب و غایب و این جا البته مخاطب. بی آن که نیاز به اضافه کردن حرف «ت» باشد، چنان که وقتی می گوئیم خود دانی یعنی تو خودت می دانی، پس مصرع را این طور باید به شکل اصلی باز گرداند:

جانی ز فیض و فضل خودم بخش و پس بر آر

بعضی از اضافات نیز یا غیر ضروری است و یا می توانست بهتر و مناسب تر انتخاب شود. مثلاً به این بیت توجه کنید:



آن کعبه کحال به نامه اجلال (ص ۱۵۳)

و گر نه من و من شکل من نمای به من (ص ۳۷۷)

ز حکم عقل همه چون نگار روی دیوارند (ص ۴۱۳)

از این میان می توان مصرع های زیر را به قطع و یقین چنین اصلاح کرد:

– کان در وجود همچو جالیست راسیات

– حسن ز ورطه این (یا: ز واسطه) دردهای پیچیده

– ز حکم عقل همه چون نگار دیوارند

□

در پایان انتظار بجایی است که بخواهیم جناب حسینی بدخشانی از برخی پیشنهادهای جناب شفیعی در مقدمه استقبال و همچنین برخی اصلاحات ایشان را در متن اعمال

□

کند (از ذکر نمونه در این خصوص درمی گذرم).
مقدمه دکتر شفیعی نیز لازم است که با متن مطابق و موافق
شود (البته اختلاف در شماره ابیات و روایت نسخه بدل ها و...
معدود و محدود است).

حواشی نگارنده بر این کتاب مفصل تر از آن است که استخراج،
تحریر و تدوین شد؛ اما تقریباً از هر جنس و قماش نمونه هایی
عرض کردم تا ان شاء الله مصحح ارجمند کتاب قائمیت، در
چاپ دوم، اثری منقح تر تقدیم دوستداران ادب فارسی کند.
در خصوص مختصات نگارشی و نگرشی این مجموعه
نیز سخنانی هست که «این زمان بگذار تا وقت دگر».

■

شرح التعرف لمذهب التصوف

مؤلف: ابوالبراهیم اسماعیل بن محمد مستملی بخاری

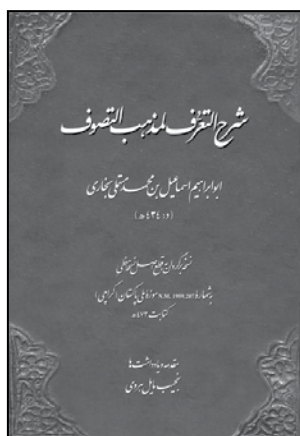
مقدمه: نجیب مایل هروی

بها: ۱۶۰۰۰ تومان

سال انتشار: ۱۳۹۲

این نسخه که در موزه ملی پاکستان نگهداری می شود، پس از نسخه منحصر به فرد «الابنية عن حقائق الادوية» به خط اسدی طوسی دانشمند سده پنجم هجری قمری، دومین نسخه موجود کهن پارسی است.

مؤلف این اثر ابوالبراهیم اسماعیل بن محمد مستملی بخاری است. اسمعیل مستملی بخاری بی تردید از زمره پس روان محمد کلابادی بخاری (د ۳۸۰ هـ. ۹۹۰ م. یا ۳۸۴ هـ. / ۹۹۴ م.) مؤلف التعرف لمذهب التصوف را در جمع اصحاب کلابادی فراگرفته و نیز بر اثر خواستاری اصحاب کلابادی، به گزارش و شرح اثر شبخش اهتمام کرده است. این نکته را نه تنها از نقد داخلی شرح التعرف می توان برگرفت بلکه قراین متواتر تاریخی در میان خواجگان از سده چهارم تا قرن نهم هجری بر آن تأکید دارد و آن را تأیید می کند.



دوره دوم، سال ششم، شماره پنجم و ششم، آذر - اسفندماه ۱۳۹۱

شرح التعرف لمذهب التصوف

سهیلا یوسفی*

برای پی بردن به ارزش واقعی و جایگاه علمی کتاب شرح التعرف بی‌مناسبت نیست که بدانیم التعرف لمذهب التصوف نوشته ابوبکر محمد بن ابراهیم کلابادی، که شرح التعرف تفسیر آن است، بعد از واقعه قتل حلاج در سال ۳۰۹ هـ. برای دفاع از صوفیان تألیف شده؛ یعنی در زمانی که عالمان و دینداران ظاهری به شدت با صوفیان مقابله و مبارزه می‌کردند و گویا مردم زمانه نیز به معرفت حقیقی و باطنی بی‌رغبتی نشان می‌دادند، به طوری که جنبه‌های اخلاقی دین نیز کم‌رنگ و بساط حقیقت و معرفت الهی برچیده شده بود. از یک سو دعوی‌های پوچ و بی‌اساس و آداب خرافی و ساختگی مدعیان تصوف آشکارا اوج می‌گرفت و بدعت‌های نادرستی در تصوف گذاشته شده بود، و از سوی دیگر عده‌ای نسبت‌های ناروایی از روی جهل و بی‌دانشی به صوفیان و مذهب و مرام آنان در تصوف می‌دادند. لذا در چنین شرایطی بود که محمد کلابادی دست به تألیف کتاب ارزشمند خود می‌زند تا بلکه حقیقت تصوف و صوفی حقیقی را به مردمان عصر خود به نیکی بنمایاند. از آن رو که کلابادی اهل علم بود و علاوه بر علم حدیث، در تصوف و مسائل آن دستی داشت، کتاب او در طول تاریخ همواره مرجع اهل تحقیق در باب تصوف و عرفان بوده است؛ تا بدان جا که درباره آن گفته شده است: «لولا التعرف لما عرف التصوف» که اگر تعرف نبود تصوف شناخته نمی‌شد. وابستگی و ارتباط شرح التعرف با تألیف محمد بخاری، قدر نسخه چاپ شده را چند برابر می‌کند.

شرح التعرف که همانند خود التعرف، از اقلیم فرهنگی بخارا برخاسته است، آن را نیز نمایانگر فکر و فرهنگ عرفانی در سده‌های چهار و پنج هجری ساخته است. این اثر افزون بر ارزش‌های محتوایی که دارد، از دید گونه‌شناسی زبان فارسی خراسانی و تاریخ نسخه‌پردازی نگارش‌های کهن پارسی حائز

شرح التعرف لمذهب التصوف، ابوابراهم اسماعیل بن محمد مستملی بخاری (ف. ۴۳۴ هـ.)، نسخه‌برگردان به قطع اصل نسخه خطی به شماره N.M. 1959. 207. موزه ملی پاکستان (کراچی)، کتابت ۴۷۳ هـ.، مقدمه و یادداشت‌ها: نجیب مایل هروی، میراث مکتوب، ۱۳۹۲. مرکز پژوهشی میراث مکتوب با همکاری مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه آزاد برلین، به تازگی نسخه‌ای از شرح التعرف لمذهب التصوف نوشته ابوابراهم اسماعیل بن محمد مستملی بخاری را — که در قرن پنجم هجری قمری کتابت شده و به لحاظ تاریخ نسخه‌پردازی مؤلفات و نگارش‌های دیرینه پارسی، پس از نسخه منحصر به فرد الابنیه عن حقائق الادویه دومین نسخه موجود کهن پارسی است — به صورت نسخه‌برگردان در ۱۹۵ صفحه با شمارگان ۲۰۰ نسخه منتشر کرده است.

شرح التعرف یکی از مهم‌ترین متون عرفانی و کهن‌ترین متن صوفیانه به زبان فارسی است که تا کنون به دست آمده است. اسماعیل مستملی بخاری از زمره شاگردان محمد کلابادی بخاری (ف. ۳۸۰ هـ. / م. ۹۹۰ یا ۳۸۴ هـ. / م. ۹۹۴)، مؤلف التعرف لمذهب التصوف، و از عرفای نامی عصر خود بوده که بر اثر خواستاری اصحاب کلابادی، به گزارش و شرح اثر شیخش اهتمام کرده است. این نکته را مستملی بخاری در مقدمه شرح التعرف آورده است:

آن کتاب را به شرح کردم تا به سخن پیران متقدمان تبرک کرده باشم و نیز مقتدی باشم نه مبتدی تا کس بر من عیبی نکند و هرچه گفتم مؤکد کردم به آیتی از کتاب خدای عزوجل یا به خبری از رسول صلوات الله علیه و آله و یا به مسئله‌ای از فقه.

(روشن، ۱۳۶۳: ۳۳ - ۳۴)

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی / soheilayosefi@yahoo.com



دوره دوم، سال ششم، شماره پنجم و ششم، آذر - اسفندماه ۱۳۹۱

اهمیت است، از این رو چاپ آن گامی مثبت و مؤثر در زمینه شناسایی فرهنگ گذشته به ویژه تصوف در ایران قدیم است و کمک می‌کند تا بتوانیم به وسیله آن گونه زبان فارسی ماوراءالنهر را دریافته و جایگاه فکر و فرهنگ عرفانی و تصوف آن خطه را در نخستین سده‌های هجری، زمانی که تصوف در سرزمین فرارود و دیگر سرزمین‌های خراسان چون طوس و نساور و مرو و... روزبه‌روز گسترش می‌یافت، به‌درستی و مستند به اسناد مکتوب کهن نشان دهیم.

کتاب با مقدمه کامل و نسبتاً مفصل استاد نجیب مایل هروی، نسخه‌شناس محقق، آغاز می‌شود. وی در ۳۵ صفحه به بررسی ویژگی‌های نسخه‌شناختی این اثر و نیز ویژگی‌های اقلیمی سرزمین پدیدآورنده آن، پرداخته است. مایل هروی در یادداشت خود نسخه به دست آمده را گرانبها و چاپ آن را از جهات گونه‌شناسی تاریخی و متن‌شناسی سودمند و حائز اهمیت دانسته است:

این نسخه از شرح‌التعرف، نسخه‌ای است بسیار ارزشمند، که نه تنها به لحاظ متن‌شناسی شرح‌التعرف از ارجحیت و اهمیت بسیار برخوردار است... به لحاظ اعتبار گونه‌شناسی نسخه‌های کهن عرفانی (خانقاهی) و آداب نسخه‌پردازی در میان عارفان قرن پنجم قمری و به جهت گونه‌شناسی گونه‌های فارسی خراسانی سزاوار تأمل جدی و اجتهادی است. این اثر همچنین به منظور دریافت اشتراکات و همسانی‌ها و دگرسانی‌ها و افتراقات در گونه‌شناسی تاریخی گونه‌های نسخ خطی فارسی از اهمیتی بسیار در قلمرو تحقیقات نسخه‌شناسی و پیوند آن با متن‌شناسی برخوردار است.

(مایل هروی، ۱۳۹۲: مقدمه ۱۳)

در مقدمه کتاب آمده است: در ظاهر نسخه چاپ شده، یادداشتی به خطی جز خط کاتب وجود دارد که بر پایه آن (نسخه حاضر) شرح‌التعرف می‌بایست به چهار رُبع یا مجلد بخش‌بندی شده باشد، در حالی که خود شارح هرگز به چنین تقسیماتی در شرح خود بر‌التعرف اشاره نکرده و نخستین نسخه‌ای که سخن از چهار جلد بودن شرح‌التعرف به میان آورده محمد بن علی ساوی در سده ششم بوده و پس از او کاتبان برخی نسخ به این چهارپارگی اهمیت داده‌اند. اصل این نسخه، که از میانه باب

هژدهم آغاز می‌شود و در کتابخانه موزه ملی پاکستان موجود است، در نیمروز بیست و چهارم شوال سال چهارصد و هفتاد و سه از روی نسخه‌ای کتابت شده و با نسخه شیخ امام ابی نعیم عبدالملک البزدوی مقابله شده بوده است. از این روی این نسخه بدون واسطه به نسخه‌ای از نسخه‌های روزگار شارح‌التعرف می‌رسد؛ نسخه‌ای که به لحاظ نسخه‌شناسی وابسته به اقلیم جغرافیای متن سخت درخور توجه است. افزون که انجامه کاتب علاوه بر توانمندی وی، نشان از یگانگی او با اقلیم و ذهن جغرافیای زبان شارح دارد و آشنایی او را با آداب نسخه‌نویسی در سده پنجم هجری و نیز درک دقیق او را از مفاهیم عرفانی می‌نمایاند.

این نسخه نخستین تجربه‌های نسخه‌پردازی آثار عرفانی را در مشرق ایران نشان می‌دهد که نه تنها به لحاظ نقد و تصحیح شرح‌التعرف حائز اهمیت فراوان است، بلکه از ادب‌گزاره‌نویسی مزجی متون تازی عرفانی در شرق ایران نیز حکایت می‌کند. نشانه‌های نسخه‌پردازی در این نسخه از وجهی هنوز پیچیدگی‌های نشانه‌های نسخه‌نویسی سده‌های پسین را نمی‌نماید. خط کاتب نسخ است، اما نسخی با ثلث آمیخته، تا جایی که در مواردی پیچش‌های ثلث، خط او را به سوی خط مسلسل، که در نواحی بالارود معمول بوده و فرهنگ‌نویسان آن نواحی معادل فارسی آن را «خط پیوسته نبشته» ضبط کرده‌اند، سوق داده است. در نقطه‌گذاری هم کاتب، گاه به سوی خط کم‌نقط و بی‌نقط میل می‌نماید که در میان خوشنویسان به خط غُفْل شهرت داشته است. نمونه پیوستاری حروف در خط کاتب بیشتر در واژه‌های «اندر» و «ورا» دیده می‌شود. کاتب با آداب کتابت حروف متشابه، مطابق قواعد روزگارش، آشناست و بر طبق آن عمل کرده و با گذاردن یک نقطه در زیر حروف مشابه: ک / (گ)؛ د / ذ؛ ر / ز؛ حرف دال را از ذال؛ گاف را از کاف و ر را از ز متمایز کرده است. و حروف ح، س، و شین را گاه با خط تیره کوچک و یا سه نقطه در زیر سین و دو نقطه چسبیده بر زیر شین از تشابه ممانعت می‌کند. البته کاتب، از آن‌جا که رفتار او در نظام کتابت با قلم‌موی نشان می‌دهد، به سوی خط کم‌نقط تمایل دارد و قواعد مشخص و همگون را در زمینه نقطه‌گذاری و نشانه‌گذاری به لحاظ رفع ماندگی تام و تمام از حروف متشابه در کتابت مرعی نمی‌دارد. با این همه کاتب

از دقت فوق‌العاده در کتابت متن و شرح‌التعرف برخوردار بوده است و با ساختارهای زبانی — اعم از نظام آوایی و واژگانی و ساختارهای نحوی آن — آشنا و مسلط است که خواننده آشنا با متون کهن فارسی، این نسخه کم‌نقط را از تمام نسخه‌های تمام منقوط قرن هشت و نه هجری از همین متن، روان‌تر می‌خواند.

از آن‌جا که زبان همانند گوینده آن در ادوار و اطوار تاریخی دگرگونی می‌یابد و خط نیز به تبع آن این دگرگونی را می‌پذیرد، خط نسخ کهن و دیرینه‌سال فارسی شأن زبانی (linguisticity) عصر تألیفشان را آینه‌داری می‌کنند. حد فاصل و شکاف در میانه رسم خط و گونه کاربردی زبان مؤلف به قدری ناچیز بوده که اگر مثلاً متن دوره چهارم و پنجم را بر پایه نسخ سده‌های نهم و پس از آن بخوانیم، بسیاری از زمینه‌های آوایی، وجوه زبان عاطفی (emotive Language) و صور مجازی زبان (The Language figurative) متون دیرینه‌سال و کهن را از دست می‌دهیم و متن کهن را مطابق با پسندهای زبانی و خطی روزگار خودمان تصحیح می‌کنیم و می‌فهمیم.

برای روشن شدن جایگاه ارزشمند نسخه حاضر و ضرورت مسلم نشر نسخه برگردان آن، یادآور می‌شوم که پیوستگی و قرابت تلفظ واژه‌ها و ساختارهای نحوی در این نسخه با صور مکتوب و وجوه نبشته آن، پدیده‌ای است که اگر جز موارد اندک نادیده گرفته شود، بار عاطفی و مجازی زبان این متن — همچنان که در نسخه‌های متأخر و معاصر آن از دست رفته است — در تحقیقات متن‌شناسی فراموش می‌شود و هم وجه آهنگین و موسیقایی پاره‌ای عبارت‌های سخت زیبای آن نادیده و ناشناخته می‌ماند. از زمره ضبط‌های گونه‌ای زبان که در نسخه حاضر به لحاظ گونه‌شناسی زبان متون (Texts Language) درخور تأمل است و به لحاظ تاریخ گونه‌شناسی سزاوار نگاهداری است، می‌توان موارد زیر را نام برد:

۱. چُن [con] / در سرتاسر این نسخه مؤلف (/ کاتب) کوشیده است که از مصرع‌های بلند و کوتاه زبان فارسی بهره بگیرد. در مورد چون هرگز به مصوت بلند توجه نداشته و هر جا که این واژه را یافته به صورت جن (/ چُن) به کار برده است. این کاربرد در نسخه‌های متأخر شرح‌التعرف به چون تبدیل شده

است.

۲. وی [vi] / از جمله کاربردهای گونه‌ای و دیرینه خراسانی به جای (ای) iy و یی yi است. این کاربرد گونه‌ای تا سده هشتم هجری معمول بوده است.

۳. نشانه همزه [ء] / یکی از نکته‌های سزاوار تأمل در این نسخه عدم کاربرد همزه است؛ حتی در مواردی که نویسه‌های دو جزئی را در زبان فارسی یا واژه‌های مأخوذ از عربی تشکیل می‌دهد. عدم کاربرد نشانه همزه در این نسخه، مقوله مربوط به خط نیست بلکه نکته‌ای است از مباحث گونه زبان.

۴. کسره اضافی [-] / از مسایل تاریخ زبان فارسی است که در این نسخه بسیار مورد توجه کاتب بوده است. اهمیت این ضبط در گونه‌شناسی تاریخی زبان فارسی به این جهت است که امروزه در گونه‌های فارسی بالارود، هرات و کابل از زَبَر (-) و از پیش (-) به حیث نشانه اضافی در گفتار استفاده می‌شود. مثلاً گفته می‌شود: امانت نگاه داشت.

۵. همارا hamārā / وجهی است از هماره و همواره، که وجه این نسخه هماره، «همارا» است و به هیچ روی کاتب از این وجه عدول نکرده است.

۶. بدادر badādar / وجهی است گفتاری از واژه برادر، که در متون به صور برادر، دادر، و دادا و همین صورت مضبوط در نسخه حاضر به کار رفته است.

۷. خیدره xidara(e) / جرقه‌های آتش؛ این واژه از واژه‌های کهن و گونه‌ای فارسی بخارا و حوالی آن اقلیم بوده و دو بار در یک تمثیل مستملی بخاری آمده است. تا کنون واژه خیدر را نه در فرهنگ‌نامه‌های کهن و ادوار میانه و متأخر و معاصر و امروزی دیده‌ام و نه در متون مورد نظر که در اقلیم ذهن و زبان شارح و گزارنده‌التعرف کلابادی می‌گنجد.

۸. موکدی [movakkedi] / استواری، محکم بودن. این واژه در فرهنگ‌های معاصر ضبط نشده است.

۹. اید [id] / استعمال فعل مضارع «بودن» است به معنای «است».

۱۰. هی [hi] / از مصدر هستن به جای هستی به کار رفته است.

۱۱. - ش [aš] / کاربرد ضمیر سوم شخص برای جاندار و بی‌جان در پایان فعل.

۱۲. نه [ne] / ضبط کتابت نه از مؤلف یا کاتب است به جای



نیست. در فارسی نه (na /) داریم و نی (ney /) که به معنای نیست هنوز در گفتار به کار می‌بریم. صیغه امر است از نهادن؛ که در این نسخه، «نه» ربطی به مشتقات «نهادن» ندارد.

۱۳. آری کردن/ مانند «بلی گفتن» در فارسی امروز.

۱۴. آمد ... آمد/ با لحن گفتار، «آمد» دوم به معنای «آمده بود» (برای کسب اطلاعات کامل در این زمینه ر.ک: مایل هروی، ۱۳۹۲: مقدمه).

پس از مقدمه، تصویر متن کتاب به قطع اصلی نسخه خطی، که بخش عمده اثر چاپ شده را تشکیل می‌دهد، آمده و سپس پیوست با عنوان «نگاهی به تصحیح شرح التعریف و برگ‌های بدرقه نسخه کراچی»، سه صفحه از کتاب را به خود اختصاص داده است. مایل هروی در این بخش به برخی نکات در زمینه تصحیح متون و نیز فهرست‌های نسخ خطی پرداخته و در انتقاد از شیوه فهرست‌نویسی رایج می‌گوید:

من در ایران معاصر در نیم قرن اخیر دریافتم که متأسفانه برخی از فهرست‌های نسخ خطی به اهتمام کتاب‌ناشناسان فراهم آمده است. فهرست‌نویسی نسخ خطی می‌بایست در چند مرحله توصیفی، تطبیقی، ارجاعی و... فراهم آید و این همه بر اساس علم نسخه‌شناسی و کتاب‌شناسی، که رویت نسخه‌ها را التزام می‌کند، میسر می‌شود.

(همان، ۱۱۱)

مایل هروی در ادامه این بحث به تصحیح محمد روشن از کتاب شرح التعریف نگاهی گذرا کرده است و معتقد است:

کوشش آقای محمد روشن در زمینه شرح التعریف می‌تواند به لحاظ تبویب مجدد کتاب و مقابله مجدد با نسخه کراچی و حروفچینی مجدد و تهیه نمایه‌های دقیق به چابی درخور محققان متون تلقی شود و سعی و تلاش فراوان مصحح دانشمند این متن کهن تضییع نشود.

(همان، ۱۱۲)

بخش آخر پیوست به یادداشت‌هایی که بر ظهر نسخه کتاب شده، اختصاص یافته که در مقدمه کتاب به مهم‌ترین آن‌ها اشاره شده است. این کتاب همچنین شامل نمایه کاملی از فهرست آیات قرآن، فهرست احادیث و اخبار، فهرست سخنان پیامبران پیشین، پیران عارف، مثل‌ها و مثلواره‌ها، فهرست بیت‌های تازی، فهرست تعریفات اصطلاحات و مفاهیم، فهرست اصطلاحات عرفانی، کلامی و مدنی، فهرست واژه‌ها و ساختارهای زبان و فهرست‌های اعلام است، که استفاده از کتاب را آسان‌تر ساخته است.

در پایان ضمن قدردانی از زحمات استاد نجیب مایل هروی، که برای نشر این اثر کوشیده‌اند، از مرکز پژوهشی میراث مکتوب، سپاسگزاریم که در راستای حفظ میراث کهن مُجددانه می‌کوشد و با چاپ‌های عکسی نسخ خطی امکان دسترسی آسان علاقه‌مندان به آن را فراهم می‌کند. امید که همه آثار باقی مانده از گذشته علمی و فرهنگی‌مان یک‌به‌یک چاپ شده و از بلای خمولی و گم‌بودگی در امان بمانند.

منابع:

– مایل هروی ← مستملی بخاری، ۱۳۹۲.

– مستملی بخاری، اسماعیل بن محمد، شرح التعریف لمذهب التصوف، ج ۱، تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: اساطیر، ۱۳۶۳.

– مستملی بخاری، اسماعیل بن محمد، شرح التعریف لمذهب التصوف، نسخه برگردان به قطع نسخه خطی، مقدمه و یادداشت‌ها نجیب مایل هروی، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۹۲.

■



بیدل شاعر خط و رنگ

احسان الله شكراللهی طالقانی

پژوهشگر پُردان افغانی ساکن ایران، به عنوان آغازگر این سلسله و شادروان استاد ایرج افشار به عنوان پرکارترین محقق این حوزه نام برد.

از این دو بزرگوار که بگذریم، دامنه‌دارترین پژوهش در بازشناسی اصطلاحات کتاب‌پردازی در متون ادب فارسی را باید از آن آقای دکتر حمیدرضا قلیچ‌خانی بدانیم که رسالهٔ دکتری ایشان بوده با عنوان «مطالعهٔ اصطلاحات نسخه‌پردازی و کتاب‌آرایی در شعر سبک هندی از عرفی شیرازی تا بیدل دهلوی». بخشی از این پژوهش درازآهنگ در قالب کتاب اصطلاحات نسخه‌پردازی در دیوان بیدل دهلوی پیش روی ماست.

وی خود گزارش کارش در این اثر را چنین بیان نموده است: اشعار بیدل به ترتیبِ صفحه از دیوان سه جلدی (چاپ تهران، ۱۳۷۶) نقل شده است. شمارهٔ صفحه و در جلد‌های دوم و سوم، شمارهٔ صفحه و جلد در پایان هر بیت آورده شده و در زیر اصطلاحات، خط کشیده شده است. برخی از کلمه و ترکیب‌ها، معنایی خاص و اصطلاحی ندارد بلکه با دیگر واژگان بیت مراعاتِ نظیر، ایهام تناسب و تضاد و آرایه‌هایی ازین دست برقرار می‌سازد. در پایان نیز فهرستی الفبایی ازین اصطلاحات تهیه شده تا با شماره صفحه‌هایی که در برابر آن است به راحتی بتوان به بیت‌های مورد نظر در این کتاب و هم در دیوان بیدل دست یافت. اهمیت دیگر این فهرست، آگاه‌شدن خواننده از بسامدِ هر اصطلاح و دسترسی به ترکیباتِ گوناگون است. در بخش شرح اصطلاحات، به بررسی گزیده‌هایی از آن واژگان یا ترکیبات پرداخته‌ام تا ازین منظر نیز افقی دیگر از زیبایی اشعار بیدل نمایان شود.

با همین توضیح آغازین به نظر می‌آید این کوشش با همه ارزشمندی، واژگان و اصطلاحاتی را نیز به اثر تحمیل کرده که جای آن‌ها در این پژوهش نبوده است. مثل «خط ساغر»

اصطلاحات نسخه‌پردازی در دیوان بیدل دهلوی، اثر حمیدرضا قلیچ‌خانی، اسفند ۱۳۸۹، دهلوی: مرکز تحقیقات فارسی راینی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران.

شنیدنی است سرانجام کار دیدن‌ها
نگه به گوش بَدَل کن که عالم آواز است

«بیدل دهلوی»

از اوایل دههٔ هفتاد، که دو اثر مستقل در خصوص کتاب‌آرایی و اصطلاحات مربوطه پدید آمد، تا امروز مقالات پراکنده و گاه منظمی به قلم پژوهشگرانی از جمله شادروان ایرج افشار، نجیب مایل هروی و حمیدرضا قلیچ‌خانی در این زمینه پدید آمده است. دو اثر مزبور که آغازگر این مسیر بودند عبارتند از:

۱. فرهنگ واژگان و اصطلاحات خوشنویسی و هنرهای وابسته (اثر مؤلف کتاب مورد بررسی دکتر حمیدرضا قلیچ‌خانی که در سال ۱۳۷۳ به چاپ رسید و در سال ۱۳۸۸ انتشارات روزنه چاپ دوم آن را منتشر کرد).

۲. کتاب و کتاب‌آرایی در تمدن اسلامی اثر استاد نجیب مایل هروی (که انتشارات آستان قدس رضوی آن را در قطع رحلی بزرگ، تنها یک‌بار، منتشر شد).

خوشبختانه پایان دههٔ هفتاد در کشورمان سرآغاز حرکت نوینی بود در عالم نسخه‌شناسی که باید آن را نقطهٔ عطفی در این زمینه دانست: انتشار مجلات تخصصی حوزهٔ کتاب به‌ویژه مجلهٔ بین‌المللی نامه بهارستان به همت کتابخانهٔ مجلس. این مجله طلیعهٔ درخشانی داشت و آیندهٔ پرباری را نوید می‌داد. نامهٔ بهارستان از همان شمارهٔ نخست خود سرفصلی را به اصطلاحات کتاب‌پردازی اختصاص داد و در هر شماره مطلب یا مطالبی در این زمینه منتشر و توجه عموم اهل تحقیق را به این مقوله معطوف کرد. باز باید از استاد نجیب مایل هروی،



(ص ۱۱۳) که هیچ ارتباطی با اصطلاحات کتاب‌پردازی ندارد و مربوط به «هفت خط جام» یا همان «کشتی باده» است و «هفت خط نوشان پای خم می» از آن خبر دارند.

قلیچ‌خانی خود در این گزارش کار می‌نویسد:

برخی واژگان چون خط، چندین معنا دارند؛ یکی در معنای انواع سبک‌های خوشنویسی و دیگری در معنای عام نوشتن. پس هرگاه یک یا چند معنی واژه در حوزه هنر قرار داشته، وارد کتاب شده است.

وی در توضیح روش خویش آورده:

واژه «عارض» از واژگان نسخه‌پردازی و کتاب‌آرایی نیست پس این واژه و ترکیباتش وارد کتاب نشده است؛ اما واژگان مشابه دیگری چون: چهره، ساده، صورت و نقش که میان هنرمندان رایج بوده‌اند تمام ترکیباتشان استخراج و ثبت شده است؛ حتی اگر برخی از این ترکیب‌ها در معنای نسخه‌پردازی به کار نرفته باشد و معنایی همگانی و غیرتخصصی داشته باشند، همچون: چهره ساده، چهره معنی، چهره یقین و یا صورت امروز، صورت ایمان، صورت بیگانه.

قلیچ‌خانی از جمله ویژگی‌های شعر بیدل را این می‌داند که بسیاری از ترکیب‌های او را می‌توان به دو یا چند شکل خواند. وی معتقد است این مشخصه که در شعر برخی دیگر از سخنوران هم، کم‌وبیش، دیده می‌شود در شعر بیدل به ویژگی خاص و سبکی تبدیل شده و اشعارش را خیال‌انگیزتر کرده است، مثلاً در بیت زیر:

الفت‌رقمان سرخط تاریخ بهارش
یک‌رنگی تألیف دو گلزار نوشتند

(۲/۸۹۲)

تألیف را هم به صورت جدا و هم اضافی «تألیف» یا «یک‌رنگی تألیف» می‌توان خواند. در بیت دیگر:

به معنی مانی اقلیم‌فطرت
به نقش رنگ و بو بهزاد قدرت

(۳/۴۲۷)

اقلیم نیز با دو شکل جدا و اضافی دارای معناست. البته گاهی هر دو شکل جدا و اضافی ترکیب، یکسان نیستند و یکی از صورت‌ها از نظر معنا و خیال‌پردازی بر دیگری برتری دارد، نمونه را در این بیت:

قدم اکنون حدوث موج‌زن است
رنگ مطلق مقید چمن است

(۳/۷۷)

ممکن است بسیاری از خوانندگان «رنگ مطلق» را بر «رنگ مطلق» ترجیح دهند و یا در این بیت:

به که با اتفاق عهد کنیم
به همین کسب مشق جهد کنیم

(۳/۲۳۸)

ترکیب: «مشق جهد» را بهتر از «کسب مشق» بدانند، با این خوانش:

به که با اتفاق عهد کنیم
به همین کسب مشق جهد کنیم

(۳/۲۳۸)

قلیچ‌خانی معتقد است این ویژگی، که سبب گیراتر و گاه ژرف‌تر شدن سروده‌های بیدل می‌شود، پژوهش و شرح آثار وی را دشوارتر می‌کند، و می‌نویسد:

در این کتاب، چون می‌بایست اصطلاحات را مشخص و الفبایی کنم، ناچار بوده‌ام تا یکی از خوانش‌ها را برگزینم ولی در بخش شرح اصطلاحات به تحلیل برخی ابیات پرداخته‌ام.

در این نمونه می‌توان در مصراع نخست، نسخه مقید را «نسخه‌ای مقید» خواند چون در رسم الخط دوره بیدل معمولاً هر دو خوانش را به یک شکل کتابت می‌کرده‌اند و این که «انتخاب مطلق» را به شکل اضافی (انتخاب مطلق) بخوانیم، تعبیرات گوناگونی به دست می‌آید:

اوراق اعتبارات چندان که سیر کردیم
در نسخه مقید بود انتخاب مطلق

(ص ۲/۳۸۰)

و نیز در این بیت:

ویرانه خیال خانه‌ای داشت
سرگرمی دل بهانه‌ای داشت

(ص ۲۲۰)

می‌توان ویرانه را مسندالیه دانست و «خیال خانه» یا «خیال خانه» را ترکیبی مستقل به شمار آورد و یا ویرانه خیال را یک ترکیب دانست.

بیدل خود بر این نکته آگاه بوده و بارها اشاره کرده است که:



معنی‌ام بیدل بر طبایع آسان نیست

سر فرو نمی‌آرد فکر من به هر زانو

پژوهشگر از چنین شواهدی نتیجه می‌گیرد که یافتن ترکیبات خاص در آثار بیدل بسیار دشوار است و برتری و ترجیح یکی بر دیگری نیز نسبی و تا اندازه‌ای سلیقه‌ای است، و ازین رو در این کتاب هم بی‌شک سهوهای راه یافته که ویژگی ذاتی پژوهش‌هایی ازین دست است.

بیدل در نسخه رموز اشعار

عیبم نکنی به نکته‌های بیکار

هشدار که در نظم وجود انسان

چون ناخن و پوست عضوبی حس بسیار

قلیچ‌خانی درباره‌ی الفبایی کردن اصطلاحات نیز چند نکته را مدّ نظر داشته است:

نخست واژه یا اصطلاح پایه را آورده و پس از آن ترکیب‌های پسونددار و سپس ترکیب‌های پیشونددار آن را؛ مثلاً شیراز‌بند یا نقشبند، پس از شیرازه یا نقش و ترکیبات گوناگون آن‌ها آمده است.

قلیچ‌خانی در مقایسه آثار صائب و بیدل از نظر شمارگان و بسامد کاربرد اصطلاحات کتاب‌پردازی می‌نویسد:

ایشان «بیش از دیگر سخن‌سرایان سبک هندی و چه بسا زبان فارسی، واژگان و اصطلاحات نسخه‌پردازی را به کار برده‌اند، زیرا که آثار برجای مانده ازین دو بسیار است و منظور این نیست که صائب و بیدل بیش از دیگران به این اصطلاحات توجه کرده‌اند؛ همچنین نباید تصور کرد که بیدل دقیق‌تر از دیگران به این واژگان و معنای اصلی و خاص‌شان پرداخته است، چراکه شاعرانی چون «اشرف مازندرانی» یا «محسن تأثیر» برخی از همان واژگان را دقیق‌تر و یا به تعبیری از نظر نسخه‌شناختی، تخصصی‌تر به کار گرفته‌اند، اما امتیاز بیدل در این است که کوشیده تا از آن‌ها به عنوان دستمایه‌ای برای گسترش خیال و زیباتر شدن لفظ و بیان اندیشه‌های ژرفش بهره ببرد.

قلیچ‌خانی در پژوهش خویش به این نتیجه رسیده است که:

بیدل با بعضی واژگان ترکیباتی گوناگون می‌سازد که گاه تنوعش از تمامی سخنوران سبک هندی بیشتر است، مانند: اجزاء، انتخاب، پرده، جریده، سرخط، سرمشق، روشن

شدن سواد، شق، عرض، و گاه حتی این نکته درباره‌ی نام هنرمندان نیز اتفاق افتاده است همانند: بهزاد (بیش از ۲۵ بار)، نگارگر شهیر سده نهم و دهم هجری. گاهی نیز به واژگانی پرداخته که دیگر سخنوران به ندرت سراغ آن‌ها رفته‌اند، همچون: کارگاه یا صاد.

طبیعی است که برخی واژگان متداول را هم که دیگر شاعران به کار برده‌اند، وی به ندرت استفاده کرده و البته شمار آن‌ها اندک است؛ اما نمونه‌هایی را چون: طغرا، طلا، طلق، عکس، سرلوح و همچنین نام یاقوت، خوشنویس پرآوازه سده هفتم، می‌توان برشمرد.

قلیچ‌خانی می‌نویسد:

در شعر بیدل می‌توان صدها ترکیب یافت که پیش‌تر سابقه نداشته است؛ برای نمونه چند ترکیب را با «خیال» که در شعر سخنوران دیگر به ندرت می‌توان یافت، می‌آورم: خیال‌آباد، خیال‌آبادِ صنع، خیال‌آبادِ یکتایی، خیال‌آواره نیرنگ هوش، خیال‌اندود بودن، خیال‌اندیش تصویر محال، خیال‌انگیختن، خیال‌حلقه زلف، خیال‌خانه آینه، خیال‌خوش‌نگاهان، خیال‌زنده‌بودن، خیال‌سرو تو، خیال‌سواد، خیال‌سوختن، خیال‌عالم بی‌رنگ، خیال‌عبرت خفتگان، خیال‌عشق، خیال‌عقده مشکل، خیال‌گردن آزادگان، خیال‌مبتذل، خیال‌مشت خاک، خیال‌مشق شنا، خیال‌معمایی زبان، خیال‌موی مجنون، خیال‌موی میان تو، خیال‌نگاه، خیال‌نقش‌فرنگ [...]

در پایان گزارش کار، قلیچ‌خانی نتیجه می‌گیرد که:

بیدل بالغ بر چهارهزار ترکیب گوناگون از واژگان و اصطلاحات دبیری، کتابت و نسخه‌پردازی را در دیوانش به کار گرفته است و این کاربرد گسترده را می‌توان از ویژگی‌های سبکی وی به شمار آورد و، از نظر بسامد و تکرار، واژگان زیر و ترکیبات‌شان در خور توجه‌اند:

رنگ (بیش از ۷۰)، خط (بیش از ۶۰)، نقش (حدود ۳۵)، خیال (بیش از ۳۰)، مشق (بیش از ۱۴)، قلم (بیش از ۱۸)، تصویر (بیش از ۱۶)، رقم (بیش از ۱۳)، مشق (بیش از ۱۲۵)، سواد (حدود ۱۲)، کلک (حدود ۱۰۰)، نقاش (حدود ۱۰۰)، خامه (بیش از ۸۵)، ورق (بیش از ۸۵)، غبار (بیش از ۸۰)، کتاب (بیش از ۸۰)، صفحه (بیش از ۷۵)، دفتر (بیش از ۷۰)، لوح (بیش از ۷۰)، مسطر



(بیش از ۷۰)، کاغذ (حدود ۷۰)، نسخه (حدود ۷۰)، نامه (بیش از ۴۵)، انشا (بیش از ۴۵)، داغ (بیش از ۴۰)، بیاض (حدود ۴۰)، مهر (حدود ۴۰).

قلیچ‌خانی در پایان نتیجه می‌گیرد که «افزون بر شاعر آینه‌ها، بیدل را می‌توان شاعر «خط و رنگ» و روایتگر بهزاد» نیز نامید. متن اصلی این اثر شامل این اجزاء است:
- ابیات حاوی اصطلاحات (۱۷۴ صفحه)؛
- نمایه فهرست اصطلاحات (۸۴ صفحه)؛
- شرح گزیده اصطلاحات (۲۴ صفحه)؛

مؤلف، برای تنوع و خوش‌انجامی، «پیوست گزیده ابیات بیدل» را نیز به انتهای اثر خویش افزوده که ۱۳ صفحه تکبیت‌های ناب را شامل می‌شود، و اگرچه این بخش ارتباطی با عنوان اثر ندارد، برای هر خواننده علاقه‌مند به ادبیات فارسی بسیار مغتنم است؛ چرا که جوینده ناب‌سروده‌ها را از جست‌وجوی دیوان بزرگ و پربرگ و بار بیدل فارغ می‌کند و لحظاتهش را با این گزیده‌ها خوش می‌سازد.

اگر از مختصر اشکالات نشانه‌گذاری و سهوهای حروف‌چینی، و غفلت از برخی اصطلاحات معدود، بگذریم این کتاب را اثری ارزنده و کم‌نقص در حوزه پژوهش‌های بینارشته‌ای (ادبیات، خوشنویسی، نگارگری، و کتاب‌پردازی) می‌یابیم که در نوع خود می‌تواند الگوی آثار مشابهی قلمداد شود.

اما برای آن که نگارنده این سطور به تمجید یک‌سویه از این اثر درخشان متهم نشود، برای نمونه، ابیات برگ نخست کتاب، و برگ نخست فهرست اصطلاحات را برمی‌رسد تا از آنچه به نظر او «جای اما و چرا» دارد نیز شمه‌ای بیان کرده باشد:
- در بیت مربوط به ص ۶۳۸ از جلد دوم دیوان بیدل «موی حسرت» در شمار اصطلاحات نسخه‌پردازی ذکر شده که چنین نمی‌نماید، و در مقابل در بیت مربوط به ص ۱۰۷ «هاون کحل»، که نوعی هونگ کوچک مخصوص ساییدن سرمه و همچنین مرکب خشک است، علامت نخورده و نشان ندارد و در فهرست اصطلاحات هم نیامده است.

- در بیت میانی از سه بیت مربوط به ص ۱۱۵ دیوان بیدل که در آن به «خانه نقاشی» اشاره شده، زیر اصطلاح «مو» که مربوط است به قلم‌مو، خط کشیده نشده و از دایره اصطلاحات مزبور بیرون مانده است.

- در بیت مربوط به ص ۱۱۷ دیوان بیدل خط زیر اصطلاح

«خراش کاغذ» از قلم افتاده است.

- کلمه «هنر» مفهومی کلی است که در بیت دوم از ابیات مربوط به ص ۱۱۹ دیوان بیدل زیر آن خط کشیده شده است و هیچ ارتباطی با نسخه‌پردازی در آن دیده نمی‌شود.
- در آخرین بیت از ابیات همان ص ۱۱۹ دیوان بیدل که اصطلاحات «رقعه» و «اجزاء» آن مشخص شده‌اند، اصطلاح «برهم چیدن» که مربوط به همان اجزای رقعه باید باشد از قلم افتاده است.

- در بیت ص ۶۳۶ دیوان بیدل اصطلاح «آفت آثار مرد» که اصطلاح نسخه‌پردازی محسوب گردیده به نظر نمی‌آید که در این دایره بگنجد. همچنین است اصطلاحات «شبهه آثار زندگی» (ص ۲/۶۸۶) و «اثر داشتن» (ص ۳۶۴).

- در بیت ص ۶۹۵ از جلد سوم دیوان بیدل که در این کتاب آمده، هیچ اصطلاح نسخه‌پردازی به چشم نمی‌خورد، اما زیر عبارت مشخص شده خط کشیده شده است:

سراپای او یکدل و یکزبان

که ای کج‌خیالان غفلت‌نشان

- ترکیبات ساخته‌شده با واژه «اجزاء» همه‌جا اصطلاح نسخه‌پردازی قلمداد گردیده است، که درست به نظر نمی‌رسد؛ مثلاً ترکیبات: «اجزای هستی»، «اجزای هوا»، و «اجزای هوس».

از چنین مواردی که البته جای گفت‌وگو دارد، و تا حدودی نیز در گزارش کار پاسخ آن داده شده است، اگر بگذریم، در مجموع این اثر پیشینه کاربرد اصطلاحات خط، خوشنویسی، کتابت، کتاب‌آرایی و نسخه‌پردازی را در متنی مهم از متون ادبیات فارسی به‌خوبی نمایانده، و میزان اثرگذاری این فرهنگ کتاب‌گرایانه را در ادیبان، و نیز میزان تأثیرپذیری یک ادیب از این فرهنگ کتاب‌مدار را به‌وضوح نشان می‌دهد.

در پایان ضمن عرض تبریک و دست‌مریزاد به پدیدآورنده این تألیف کم‌نظیر، و آرزوی انتشار همه آنچه در قالب طرح پژوهشی خویش به سامان رسانده است، بیتی از بیدل را نقطه پایان این نوشتار قرار می‌دهم:

کتاب عافیتی، قیل و قال باب تو نیست

ببند لب که جز این نقطه انتخاب تو نیست.

■



فرهنگ جامع زبان فارسی

احسان شواربی*

فرهنگ جامع زبان فارسی: جلد اول (حرف آ)، زیر نظر
علی اشرف صادقی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب
فارسی، ۱۳۹۲، ۱۱۶۰ ص، ۶۰۰۰۰ تومان.

فارسی طرح تدوین چنین فرهنگی را به سرپرستی دکتر
علی اشرف صادقی تصویب و اندکی بعد، «گروه فرهنگ‌نویسی»
کار خود را در فرهنگستان آغاز کرد. در سال ۱۳۷۷، تهیه پیکره
رایانه‌ای متون زبان فارسی در برنامه کاری این گروه قرار
گرفت و طی پنج سال، مدخل‌گزینی از حدود ۱۷۶ متن فارسی
به سرانجام رسید. برگه‌های نوشته‌شده، که شمارشان تا سال
۱۳۸۲ به ۱۴۳،۰۰۰ می‌رسید، در همان سال با استفاده از
برنامه Excel وارد رایانه شد و باقی امور به‌صورت رایانه‌ای پی
گرفته شد (ر.ک: پیشگفتار فرهنگ جامع زبان فارسی، ص ۵). در اردیبهشت
سال ۱۳۹۲، سرانجام نخستین جلد از این فرهنگ، که حرف
«آ» را دربرمی‌گیرد، به طبع رسید و در دسترس فارسی‌زبانان
قرار گرفت. این نوشتار به معرفی و بررسی این جلد از فرهنگ
جامع زبان فارسی اختصاص دارد.

در ابتدای کتاب، پیش از فهرست، اسامی اعضا و همکاران
گروه فرهنگ‌نویسی، شامل اعضای شورای علمی، ویراستار
ارشد، ویراستاران و تعریف‌نگاران بخش عمومی، ویراستاران و
کمک‌ویراستاران بخش‌های تخصصی، همکاران بخش علوم،
پژوهشگران بخش ریشه‌شناسی، تعریف‌نگاران و پژوهشگران
میدانی بخش پیشه و صنعت، نویسندگان مقدمه‌های بخش
عمومی و بخش تخصصی، مسئولین پژوهش‌های لغوی و
تهیه فهرست منابع، بررسی و بازبینی نهایی نمونه چاپی،
بازبینی واژه‌های مصوب فرهنگستان، پیکره رایانه‌ای،
همکاران مقطعی و مسئولین پشتیبانی فنی پیکره، امور فنی
و انتخاب عکس و طراحی، در دو صفحه ذکر شده است.
لازم به ذکر است که دنباله فهرست اسامی کسانی که در
تهیه و نگارش فرهنگ نقش داشته‌اند، شامل مدخل‌گزینان،
برگه‌نویسان (رایانه‌ای و دستی)، بازبینان برگه‌نویسی رایانه‌ای،
بازبینان شواهد و همکاران بخش پیشه و صنعت: صاحبان

پیشینه فرهنگ‌نویسی در زبان فارسی به نخستین سده‌های
بعد از اسلام می‌رسد. کهن‌ترین فرهنگ فارسی شناخته‌شده
لغت فرس اثر اسدی طوسی، شاعر و ادیب قرن چهارم، است.
لیکن، چنان که مؤلف فرهنگ جهانگیری گزارش کرده،
دست‌کم یک فرهنگ فارسی دیگر پیش از لغت فرس تألیف
شده بوده که اکنون اثری از آن در دست نیست و فقط می‌دانیم
که مؤلفش ابوحفص سغدی بوده است.^۱ بعد از لغت فرس نیز
فرهنگ‌های فارسی متعددی به نگارش درآمدند که از آن
جمله است: صحاح الفرس، فرهنگ قوأس، تحفة الاحیاء،
فرهنگ وفایی، فرهنگ جهانگیری، فرهنگ رشیدی، مجمع
الفرس (فرهنگ سروری)، مجموعه الفرس، آندراج، برهان
قاطع و غیره. شاید هیچ فرهنگی به اندازه لغت‌نامه دهخدا
برای ایرانیان شناخته‌شده نباشد. لغت‌نامه را می‌توان به مثابه
پلی میان فرهنگ‌نویسی سنتی و نوین برای زبان فارسی
دانست. بعد از لغت‌نامه، فرهنگ‌هایی با شیوه‌های جدیدتر
تدوین و منتشر شد که مهم‌ترین آن‌ها فرهنگ فارسی (۶ جلد)
به همت دکتر محمد معین و فرهنگ بزرگ سخن (۸ جلد)
زیر نظر دکتر حسن انوری است. در دهه‌های اخیر، همچنین
فرهنگ‌های تخصصی و موضوعی متعددی در حوزه‌های
گوناگون انتشار یافته است، ولی نیاز به یک «فرهنگ جامع»
که محصول گردآوردن همه واژگان و عبارات و اصطلاحات
موجود در زبان فارسی از میان خیل متون قدیم و جدید باشد،
همواره محسوس بوده است.

حدود بیست سال پیش از این، فرهنگستان زبان و ادب

* دانشجوی کارشناسی باستان‌شناسی دانشگاه تهران / ehsanshavarebi@gmail.com

۱. میر جمال‌الدین حسین انجو شیرازی، فرهنگ جهانگیری، ویراسته رحیم عقیقی، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱: ج ۱، ص ۵.



حرف و مطلعین، در انتهای کتاب و دقیقاً قبل از صفحه عنوان انگلیسی آمده است. کاش همه اسامی یک جا و پیوسته ذکر می شد. همچنین نکته دیگری در ذکر اسامی قابل تأمل است و آن نگارش نام خانوادگی پیش از نام کوچک است؛ مثلاً نام ویراستار ارشد بدین شکل نوشته شده: «صادقی، علی اشرف». این شیوه نگارش اسامی معمولاً در فهرست منابع کتاب ها و مقالات به کار می رود. اگر هدف از این کار رعایت ترتیب الفبایی بوده — که ظاهراً چنین است — می شد نام ها را به همان ترتیب الفبایی مرتب کرد، ولی به صورت عادی (نخست نام کوچک و سپس نام خانوادگی) نوشت؛ روشی که نه تنها برای درج اسامی اعضای هیئت تحریریه یا کمیته علمی در غالب نشریات پژوهشی در جهان به کار گرفته می شود (برای مثال بنگرید به فهرست اعضای کمیته علمی مجموعه اکتا ایرانیکا در آغاز مجلدات این مجموعه)، که در شیوه نامه برخی از کتب مرجع، مانند دانشنامه ایرانیکا، حتی برای تنظیم فهرست منابع نیز به کار می رود.

متن فرهنگ با سرسخن رئیس فرهنگستان (صص ۳-۱) و پیشگفتار مدیر گروه فرهنگ نویسی (صص ۵-۸) آغاز می شود. مطالعه همین چند صفحه کافی است تا خواننده پی به ارزش این کار و زحمات دلسوزانه و کوشش های مستمر پدیدآورندگان آن ببرد.

سپس «راهنمای استفاده از فرهنگ» (صص ۹-۳۹) در دوازده فصل تدوین شده که توضیحات لازم درباره نحوه بهره گیری از فرهنگ و یافتن اطلاعات موجود درباره جنبه های گوناگون مدخل ها را با جزئیات کامل دربردارد. در بخش بعد، با عنوان «کلان ساختار» (صص ۴۰-۶۵)، در نه فصل به شیوه تدوین فرهنگ و محتویات فرهنگ پرداخته شده. خواننده با مطالعه این بخش از انتظاراتی که می تواند از فرهنگ داشته باشد آگاهی می یابد. بخشی که در ادامه آمده، کتاب نامه های چهارگانه فرهنگ است، شامل منابع اصلی (صص ۶۶-۱۲۵)، منابع فرعی (صص ۱۲۵-۱۲۷)، منابع بخش تخصصی (صص ۱۲۷-۱۲۸) و فهرست نام منابع (صص ۱۲۹-۱۶۵). در نخستین کتاب نامه، فهرست تمام منابعی که در گزینش مدخل ها مدنظر بوده و شواهد از میان آن ها استخراج شده، ذکر گردیده است. این کتاب نامه

شصت صفحه ای حاکی از حجم بسیار زیاد متونی است که مواد اولیه نگارش این فرهنگ را تشکیل داده. در کتاب نامه دوم، فهرستی از فرهنگ های قدیم و جدید فارسی و سایر منابعی که نگارندگان این فرهنگ در مباحث لغوی از آن ها بهره جسته اند ارائه شده است. بخش بعد فهرست کوتاهی است از منابع بخش تخصصی. در این کتاب نامه، خواننده انتظار دارد با فهرستی از فرهنگ های تخصصی و موضوعی موجود در زمینه های گوناگون علمی و هنری مواجه شود، اما شمار منابع آن کمتر از چیزی است که انتظار می رود. در آغاز فرهنگ اشاره شده که علاوه بر این موارد (۱۰۲ کتاب درسی رشته های مختلف تحصیلی در مقاطع مختلف دبیرستان و هنرستان [در دهه هفتاد شمسی] نیز مورد استفاده قرار گرفته است) (ص ۱۲۷). با این حال، برای مثال، نامی از فرهنگ های تخصصی باستان شناسی در این فهرست به میان نیامده؛ لازم به یادآوری است که در فهرست همکاران بخش علوم نیز جای متخصصین برخی رشته ها خالی است، مانند تاریخ و باستان شناسی و جغرافیا. چهارمین کتاب نامه حاوی نام کامل منابع مورد استفاده در فرهنگ است و در مقابل نام هر منبع عنوان اختصاری آن — که معمولاً نام اشهر پدیدآورنده است — آورده شده. آخرین بخش از مقدمه فرهنگ «نشانه ها» (صص ۱۶۶-۱۷۱) است، اعم از نشانه های اختصاری و عمومی، نشانه های ریشه شناختی، نشانه های بخش تخصصی و جدول علایم آوانگاری.

متن فرهنگ در صفحه ۱۷۵ آغاز می شود. مدخل ها به دو دسته اصلی و فرعی تقسیم می شوند و مدخل های فرعی، که غالباً ترکیبات و اصطلاحات هستند، ذیل مدخل های اصلی درج شده اند. در این فرهنگ به جنبه های گوناگون لغات توجه شده. ذیل مدخل های اصلی، نخست آوانگاری امروزی آن ذکر شده؛ سپس در داخل [] اطلاعات تکمیلی و اضافی آمده است. یک دسته از اطلاعات تکمیلی موبوط به مسائل آوایی است، شامل گونه های دیگر (یعنی مدخل مورد نظر گونه های) آوایی دیگری دارد یا این که خود گونه آوایی دیگری است از یک واژه دیگر، صورت های کامل، کوتاه، گفتاری، هم آوا، عوامانه و مصحف. سپس اطلاعات املائی شامل صورت های

۲. مثلاً فرهنگ های زیر: صادق ملک شه میرزادی، واژه نامه باستان شناسی: انگلیسی - فارسی، فارسی - انگلیسی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۶؛ هایدی معیری، فرهنگ توصیفی باستان شناسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۹.

اختصاری یا صورت‌های املایی دیگر مدخل مدنظر بوده است. در این بخش به اطلاعات تصریفی نیز پرداخته شده، مثلاً صورت‌های جمع و مفرد برای اسامی، تفضیلی و عالی برای صفات، بن مضارع برای افعال، و نیز صورت‌های باهم‌آیی اسامی یا صفاتی که با افزودن همکردهایی چون «کردن»، «شدن»، «گشتن»، «گردیدن»، «فرمودن» و «نمودن» به مصدر افعال مرکب تبدیل می‌شوند.

در همین بخش از توضیحات ذیل مدخل، به اطلاعات ریشه‌شناختی نیز درون <> پرداخته شده است. در این قسمت اطلاعات بسیار ارزشمندی دربارهٔ ریشهٔ هر مدخل ذکر شده. برای واژه‌هایی که متعلق به زبان‌های ایرانی هستند به ریشهٔ آن‌ها در دوره‌های میانه و باستان و نیز صورت هندواروپایی آغازین آن‌ها پرداخته شده. در مورد وام‌واژه‌ها نیز به اصل آن‌ها در زبان مبدأ اشاره شده است. از ایراداتی که به این بخش وارد است، ذکر نکردن منابع مورد استفاده در ارائهٔ اطلاعات ریشه‌شناختی است که می‌شد آن‌ها را نیز در بخشی مجزا ذیل کتاب‌نامه‌ها آورد و حتی در صورت امکان در متن توضیحات ریشه‌شناختی ذیل مداخل نیز به آن‌ها ارجاع داد. دیگر این که، در برخی موارد — که البته شمارشان بسیار اندک است — ریشه‌شناسی هر واژه ذیل مدخلی آمده که جای اصلی آن نیست؛ مثلاً در مدخل «آتشپاد» (ص ۳۹۲)، این اطلاعات ریشه‌شناختی درج شده: «<> آتش + پاد (از فارسی میانه pād «محافظت‌شده»، از فارسی باستان pā-ta-، از ریشهٔ ایرانی آغازین *paH₁- «پاییدن؛ چراندن»، از هندواروپایی *peh₂- «پاییدن؛ چراندن». اوستایی pā-ta-؛ نیز ← آباد، پاییدن)». آیا بهتر نبود که این توضیحات ذیل مدخل «پاد» ذکر شوند و در این جا، همان‌گونه که برای اطلاعات ریشه‌شناختی «آتش» به خود آن مدخل ارجاع داده شده، دربارهٔ ریشه‌شناسی «پاد» نیز به مدخل «پاد» ارجاع داده شود؟ زیرا کسی که به مدخل «آتشپاد» رجوع می‌کند قطعاً به دنبال یافتن اطلاعات ریشه‌شناختی دربارهٔ واژهٔ «پاد» نیست.

از دیگر اطلاعات ذیل مدخل‌ها باید به توضیحات دربارهٔ واژه‌های مصوب فرهنگستان اشاره کرد که داخل کمانک آمده است. در این بخش واژه‌های مصوب فرهنگستان مشخص شده و سال تصویبشان درج گردیده است. همچنین در مقابل

واژه‌های غیرفارسی به معادل مصوب آن‌ها اشاره شده. در ادامه، نقش(های) دستوری واژه داخل کمانک و در ابتدای بند جداگانهٔ مربوط به تعاریف ذکر شده است. سپس معانی گوناگون آن واژه شماره‌گذاری شده و پیش از هر تعریف، اطلاعات سبکی (ادبی، رسمی، خودمانی، ...)، بلاغی (واژه‌های بسیط و مشتق، واژه‌های مرکب و ترکیبات نحوی) و اطلاعات حوزهٔ علمی یا پیشه و صنعت مربوطه در کمانک‌های جداگانه ارائه شده است. به دنبال این اطلاعات، تعریف مدخل آمده یا در موارد لازم به مدخل دیگری ارجاع داده شده. تعریف‌نگاری در فرهنگ جامع، به سبب گستردگی پیکرهٔ متنی مورد استفاده در این اثر، نسبت به فرهنگ‌های پیش از خود از دقت و جامعیت بی‌نظیری برخوردار است.

سپس شواهد و مثال‌ها ارائه شده. نکتهٔ قابل توجه دربارهٔ این بخش آن است که به ترتیب برای هر قرن یک، و در موارد خاص دو، شاهد ذکر شده و تا زمان حاضر آمده، به طوری که برای بسیاری از مدخل‌ها آخرین مثال‌ها از مکتوبات بعضاً عامیانهٔ مردم در اینترنت نقل شده. از میان نوشته‌های متعلق به پس از سال ۱۳۰۰ خورشیدی، برای هر دورهٔ تقریباً سی ساله یک یا دو مثال آمده است. امتیاز این بازهٔ زمانی طولانی در این است که خواننده متوجه می‌شود مدخل موردنظرش از چه زمانی در متون فارسی پدیدار گشته و تا چه زمانی به کار رفته است. با توجه به تفکیک معانی هر مدخل، این توالی زمانی شواهد می‌تواند تحولات معنایی واژه‌ها در دوره‌های مختلف را نیز به دست دهد. علاوه بر این، عدم تعیین حد پایانی برای بازهٔ زمانی شواهد، نشان می‌دهد که رواج کدام واژه تا زمان ما ادامه یافته و کدام واژه منسوخ شده است. همچنین تفکیک قرون در ذکر شواهد سبب جلوگیری از اطناب و پرهیز از تعدد بی‌علت شواهد شده که یکی از تفاوت‌های مهم این فرهنگ با لغت‌نامه است.

در این جا، جهت نشان دادن ویژگی‌های این فرهنگ و امتیازهای آن در قیاس با فرهنگ‌های پیشین، یک مدخل نسبتاً کوتاه را با سه فرهنگ مهم زبان فارسی در سدهٔ اخیر (لغت‌نامهٔ دهخدا، فرهنگ فارسی دکتر معین و فرهنگ بزرگ سخن دکتر انوری) مقابله می‌کنیم:



لغت نامه	فرهنگ فارسی	فرهنگ بزرگ سخن	فرهنگ جامع زبان فارسی
آشموغ. که آن را فرهنگ‌نویسان به غلط با سین مهمله ضبط می‌کنند نام دیویست از بیروان آهرمن که سخن‌چینی و دروغ گفتن از کسی بدیگری و جنگ افکندن میان دو تن شغل اوست. برای امثله رجوع به آشموغ شود. آشموغ. نام دیوی از تابعان آهرمن که سخن‌چینی و دروغ افکندن میان دو کس و جنگ انداختن دو تن بدو متعلق است. (جهانگیری): گفته‌اش جملگی دروغ بود او سخن چین چو آشموغ بود. طیان. چنین قصه‌ها خود نباشد دروغ بماند با فسانه آشموغ (از کتاب موسوم به خرم بهشت. به نقل انجمن آرا). آشموغ.	آشموغ āšmoγ [= آشموغ. په āšmuγ ، āšmuk] ۱- فریفتار، شریر. ۲- (خ) ← بخش ۳. [بخش ۳ (اعلام):] آشموغ āšmūγ [= آشموغ، است āšemōγa. په āšmuγ؛ لغه بر همزننده «اشا» (راستی) و غالباً در اوستا به معنی گمراه کننده است. در هرمزدیشت بند ۱۰ در تفسیر پهلوی (زند) همین بند، سه قسم آشموغ تشخیص داده شده: نخست فریفتار، دوم خوددوستار (خودپرست)، سوم فریفته، یعنی کسی که به فریفتاری دل دهد] در فرهنگ‌ها نام دیویست از متابعان اهریمن که سخن‌چینی و فتنه‌انگیزی کند: گفته‌اش جملگی دروغ بود. او سخن چین چو آشموغ بود. طیان.	[این مدخل در فرهنگ بزرگ سخن نیامده است.]	آشموغ āšmuq [گونه دیگر: آشمو[ی]؛ مصحّف: آشموغ؛ <از فارسی میانه āšmōg(γ) قس فارسی میانه āhlāmōy)، از اوستایی āšmaoγa- «بدعت‌گذار» از āša- «آشه، راستی» (← اردیبهشت، آشه) + *maoγa- (از ریشه ایرانی آغازین *mauz-/*maug-móha سنسکریت نادان بودن، «ناهویشیاری، پریشانی، نادانی»؛ (در نوشته‌های پهلوی مقصود از آشموغ بدعت‌گذار است. گاهی هم از آن دیو سخن‌چینی و دروغ را اراده کرده‌اند.)) (اسم) منافق و فتنه‌انگیز. ق ۶ گفته‌اش جملگی دروغ بود/ او سخن چین چو آشموغ {متن: آشموغ} بود (طیان بمی: انجو شیرازی، ۱۳۹۱) ق ۷. پس شه‌نشا اردشیر با سواران سلاح پوشیده [از] گرد بر گرد آتشگاه نگاه می‌داشت تا نه که آشموغی با [یا ظا] منافقی پنهان چیزی بر ویراف نکند (زرتشت بهرام پژدو، پنجاه و یک)

مقایسه چهار ستون فوق به خوبی تفاوت‌های فرهنگ جامع با فرهنگ‌های پیش از خود را در شیوه فرهنگ‌نگاری نشان می‌دهد. یکی از مهم‌ترین امتیازهای این فرهنگ رویکرد تاریخی آن است و دیگر آن که فرهنگ جامع حاوی اطلاعات ریشه‌شناختی روزآمد و کاملی درباره مدخل‌ها است. به عبارت دیگر، این اثر را می‌توان یک «فرهنگ جامع تاریخی و ریشه‌شناختی» برای زبان فارسی دانست.

حال به چند نکته انتقادی می‌پردازیم. از انتقاداتی که به فرهنگ جامع می‌توان وارد کرد استفاده از اینترنت برای نقل شاهد است. نقل مثال از اینترنت، آن هم بدون درج نشانی دقیق منبع و تاریخ استفاده از آن، از اعتبار شاهد می‌کاهد و نیز بازیابی آن را ناممکن می‌سازد. گذشته از این، احتمال

حذف یا تغییر یک متن در اینترنت نیز همواره وجود دارد و به همین علت هیچ‌گاه اعتبار و جایگاه یک منبع اینترنتی، البته به استثنای منابع پژوهشی معتبر و شناخته‌شده، مانند مجلات و دانشنامه‌های آکادمیک اینترنتی، قابل مقایسه با منابع چاپی نیست. از سوی دیگر، در فرهنگ جامع گاه به مدخل‌هایی (مخصوصاً مدخل‌های فرعی) برمی‌خوریم که تنها شواهد اینترنتی دارند و در هیچ اثر چاپ‌شده‌ای نیامده‌اند؛ مثلاً مدخل فرعی «آجیل کسی کوک بودن» (ص ۴۳۸) که مجازاً «بسیار خوشحال و سرحال بودن» تعریف شده و تنها یک شاهد عامیانه از اینترنت دارد که متعلق به سال ۱۳۸۸ است. آیا می‌توان اصطلاحی را که یک نفر در نوشته‌ای عامیانه و خودمانی در اینترنت استفاده کرده و فاقد پیشینه زبانی درست





پویا برای زبان فارسی خواهیم بود که به صورت مستمر ویرایش‌های جدید آن، متناسب با نیازهای روز فارسی‌زبانان، تدوین و منتشر می‌شود و این یکی از نیازهای ضروری زبان فارسی است. اکنون، انتشار نخستین جلد از فرهنگ جامع زبان فارسی یادآور جملات آغازین خطابه‌ای است که زنده‌یاد سعیدی سیرجانی، بیش از چهل سال پیش، در سومین کنگره تحقیقات ایرانی در دانشگاه تهران ایراد کرده بود:

تألیف فرهنگ جامعی که بتواند همه مشکلات لغوی فارسی‌گویان و فارسی‌خوانان را بگشاید و نیازهایشان را برطرف سازد به همان درجه‌ای که ضروری و لازم است دشوار و مستلزم فداکاری است. فرهنگ جامع فارسی باید مشتمل باشد بر همه لغات و ترکیبات و تعبیراتی که در قلمرو زبان فارسی در طول یک‌هزار و چند صد سال در کتاب‌ها نوشته شده یا بر زبان‌ها باقی‌مانده است. و برای تحقق این معنی چاره‌ای نیست جز مطالعه دقیق و فنی همه منابع دست‌اول فارسی اعم از چاپ‌شده و نشده و انبوهی کتب و رسالات دست دوم و سوم ... این شرط سنگین و به‌ظاهر ممتنع‌الحصول، به سنگ بزرگی شباهت دارد که علامت «نزدن» را با خود یدک می‌کشد. اگرچه با همتی مردانه و شور و شوقی عاشقانه شدنی و زدنی است.^۴

و معلومی است، به عنوان مدخل، در فرهنگ جامع زبان فارسی ذکر کرد؟

همچنین در مواردی تعریف مدخل با شاهد آن سازگار نیست، مخصوصاً در مورد اصطلاحاتی که دارای جنبه بلاغی هستند؛ مثلاً مدخل فرعی «آب بر جگر زدن» (بر: روی؛ جگر: جراحت؛ زدن: چکانیدن، ریختن) (ص ۱۸۸) چنین تعریف شده: «(در مورد کسی) کاهش دادن یا از بین بردن احساس شدید یا اشتیاق فراوان او به چیزی یا کسی دیگر»، حال آن که هیچ کدام از پنج شاهی که ذیل این مدخل آمده بر این معنی دلالت نمی‌کند. برای مثال، قدیم‌ترین شاهد، که از فرخی (قرن ۵) آورده شده، چنین است: «به خامه بر جگر دوستان چکانید آب / به تیغ بر جگر دشمنان فکند لهب» و جدیدترین مثال، که از صادق هدایت نقل شده، از این قرار است: «خدیجه و شوهرم برای بچه گریه کردند، غصه خوردند، اما من مثل این بود که روی جگرم آب خنک ریختند». همان‌طور که پیداست، این اصطلاحات را در این دو مثال می‌توان «فراهم آوردن موجبات آسایش و آرامش برای کسی» معنا کرد.

مدخل‌های انگشت‌شماری نیز در جلد نخست فرهنگ جامع از قلم افتاده‌اند. از آن جمله است واژه «اُسَر» به معنای «کشتزار، مزرعه». برای این واژه در فرهنگ‌های جهانگیری، رشیدی و آندراج این شاهد از منجیک ترمذی (قرن چهارم) ذکر شده: «چو ابر کف شه تقاطر نماید / زر از اُسَر طبع سائل بروید»^۳

باری، این نکات اندک هرگز ذره‌ای از ارزش و اهمیت این اثر مهم و تأثیرگذار در زبان فارسی نمی‌کاهد. امیدواریم که تدوین و انتشار جلد‌های بعدی این فرهنگ به سرعت صورت پذیرد و نیز اشکالات و نقایص آن در ویرایش‌های بعدی مرتفع گردد. یکی از مهم‌ترین اهداف فرهنگ جامع زبان فارسی، چنان که در مقدمه اثر بدان اشاره شده، آن است که این فرهنگ، مانند اغلب فرهنگ‌های معتبری که امروزه در جهان انتشار می‌یابد، همواره در حال تکمیل و به‌روزرسانی باشد. بدین ترتیب، در آینده شاهد وجود یک فرهنگ جامع

۳. انجو شیرازی، فرهنگ جهانگیری: ج ۱، ص ۱۲۷؛ عبدالرشید تتوی، فرهنگ رشیدی، به کوشش محمد عباسی، تهران: انتشارات بارانی، ۱۳۳۷: ج ۱، ص ۱۱۲؛ محمد پادشاه، فرهنگ آندراج، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابخانه خيام، ۱۳۳۵: ج ۳، ص ۲۰۱۹؛ نیز ر.ک: دیوان منجیک ترمذی، به کوشش احسان شواربی، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۹۱: ص ۴۳.

۴. علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، «برای تهیه فرهنگ جامع فارسی با فرهنگ‌های موجود چه کنیم؟»، سومین کنگره تحقیقات ایرانی (۱۱-۱۶ شهریور ۱۳۵۱)، جلد دوم (بیست‌وپنجم خطابه)، به کوشش محمد روشن، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، [۱۳۵۱]: صص ۲۱۸-۲۴۰؛ ر.ک: صص ۲۱۸ و ۲۱۹.

Table of Contents

Editorial

Articles

- The history of Persian printing? 200 years or more/ Mohsen Ja'fari Mazhab6
- A couplet by Anvari in praise of Hamīd al-dīn Balkhī/ Alvand Bahari9
- A corrupted word in Masoud Sa'd Salman's Divan / Majid Mansouri12
- Mirzā Nasrullāh Khān Fadāyi Esfahānī addressed "Dawlatyar-I Jang"/ Housman Yousefdehi13
- Newly found refrain (Tarjī'band) by Fāni Khishī/ 'Abd al-Rasoul Foroutan17
- What's a Safina?/ Firuza Abdullaeva (Melville)/ translated by Zeinab Piri22
- The preface of Nasrābādī collection/ Mohsen Zaker al-Hoseini32
- "Majrūh", the spirit of Iranian culture in Shibanid's higher soul/ Ghahraman Soleimani36
- Khāzin's Divan, a newly found treasure/ Ahmad Mahdavi Damghani41
- "Zhaleh/ Jaleh" in Persian manuscripts and its illustrations in miniatures/ Ali Safari Agh Ghaleh51
- Second part of Mir Taqi's Tadhkirah/ Mohammad Hosein Islampanah57

Textology

- Analytic methodology of Text (3); illustrations and commentary/ Seyyed Mohammad Emadi Ha'eri60

Varia

- An ode in *Mathnavi*/ Seyyed Mohammad Dabir Siyaghi67
- Book and libraries in Pre-Islamic Iran/ Vahid Sabziyanpour68
- Five sage advices from Anūshīrawān about people and government/ Vahid Sabziyanpour73
- Letters from Pakistan (5)/ Arif Naushahi75
- Difference in giving reference in footnotes and bibliography/ Alvand Bahari82

Iran in Ottoman Texts and Studies (5)

- Sedqi Pasha's books/ Nasrollah Salehi84

Codicology

- A glance at the forged illustrated manuscript of Amīr Mu'izzi's Divan at Harward University/
Mojtaba Mojarrad87

Proposal's to Researchers and Editors

- Manuscripts worthy for critical edition93
- Research subjects94

Critical Reviews

- Ibn Kammūna's commentary on Suhrawardī's *Talwihāt*/ Joep Lameer/ translated by Javad Ghasemi96
- Introducing a manuscript: *Bahāristān-i Shāhī* (History of Kashmir)/ Maryam Mo'ini113
- *Hadāyiq al- Siyar fi Ādāb al- Mulūk* (7 A.H)/ Maryam Seyyedani122
- Marginal notes on Kātib-i Nayshābūrī's *Divan*/ Mahdi Namazi128
- *Mawlana Rumi's Review* (3)/ Majdoddin Keyvani133
- '*Ajāyib al- Makhluqāt wa Gharāyib al- Mawjūdāt*'/ Ali Safari Agh Ghal'eh139
- *Encyclopedia of Iranian Culture*/ Mostafa Zakeri146
- *Havāshī-ye Mullā Davāzdah*/ Seyyed 'Abd al-Reza Mousavi Tabari149
- *Sharh al-Ta'arruf li-Madhab al-Tasawwuf*/ Soheila Yousefi158
- Bidel Dehlavi, the poet of color and script/ Ehsanollah Shokrollahi162
- Persian Language comprehensive Dictionary/ Ehsan Shavarebi166





Gozarash-e Miras

**Bimonthly Journal of Textual Criticism,
Codicology and Iranology
Second Series, Vol. 6, No. 5&6, Oct 2012- Mar 2013**

Properietor:

The Written Heritage Research Center

Managing Director & Editor-in- Chief:

Akbar Irani

Interior Manager:

Hosna Sadat Banitaba

(Cooperated by Soheila Yousefi)

Art Director:

Marziye Maherniya

Printing and Binding:

Noghre Abi

Unit 9, Second Floor, No. 1182, Between
Daneshgah and Aburayhan streets, Enqelab
Avenue, Tehran. Iran

Post Code: 1315693519

Tel: 66490612, Fax: 66406258

Site: www.mirasmaktoob.ir

E-mail: gozarash@mirasmaktoob.ir